تاریخ

بسم الله الرحمن الرحیم

اما میمنه میمنت آثار و میسره مبشره الاستبشار از کتیبه معظم کتاب هشت بهشت روضه در ذکر فتوحات و
واقعات سلطنت با ملوک کافرین و سلاطین بقید دین اسلام میمنه کتیبه در بیان
مراتب فتوح و وقایع سلطان دین محمدی است در محاربات و مقاتلات
با اهل ایمان اما از طائفه اهل بغی و طغیان و این مطلب مشتمل بر ده داستانست
و میسره کتیبه در شرح فتح و نصرت سلطان در غزوات اهل کفر و عدوان و این
مقصد مشتمل بر بیست و شش داستانست بیت بپای فتح و دین هر داستانی
کنم نقل از جهان کشور ستانی داستان اول از میمنه میمنت محل در ذکر عزیمت
سلطان بعد از جلوس تخت خلافت مصیر و فرمانروائی قرامان و سایر جوانب
و توفیق غلبه بر اعدا اشرار و انقیاد حاکم قرامان جبراً و قهراً و تخلیص ممالک آباء و دولی
از تورم طغیان چون نور محمدی در آفاق بتافت فرخنده ولی که نور روشن
دریافت برگشته بود بخت کسی کز خورشید خفاش صفت روی سعادت بر تافت

شبه و در تصاریف زمان معهود چنانست که هنگام سحرگاه معهود که چهره عالم آرای مهر انور از
از منظره مطلع مشرق و از پنجره افق مینا دی تجلی نماید و بامدادان که مروحه جنبان باد سحری سراپرده
عرس صبح را از پیش رخسار خورشید عالم‌گشا برکشیده باشد در باوی النظر همیشه دیده مردم کوتهبین
روی آفتاب جهانتاب را از تراکم سحاب ارتیاب بی جهه تراکم غبار و ضباب تیره نقاب ظاهر حجاب
پندارد و جوهر تیغ جهانگیر مهر منیر را در نیام ظلام حوادث لیالی و ایام از رخشندگی نور بر دوام
بی آب انگارد ولیکن چون نفحهای پرصفای صبا گرد اجرام سفلی را از گرد آینه جهان نمای آفتاب
برفشانند دیگر هر خیره چشمی در روی مهر آیین او گستاخ دیدن نتواند و آنگاه که حرارت ظاهر ظهیر
غلظت پرده بخار حجاب را رقیق گرداند دیگر چشمان خفاش سیرتان از تاب نظر در مرآت محرق
آن مهر عالمتاب بخزند لمؤلفه چنان کاقبال شمع خود برافروخت غم پروانه وش را
بال و پر سوخت مرایه صاحب نظر کسی است که اولاً بدیده عاقبت بین بطریق عین الیقین
از طلعت تابان مهر منیر و از قیافت آن رخسار آینه تصویر بروز افزونی آن حسن و جمال تفرس نماید
و با استناد و حدت سهام شعاع بصر و شدت سنان نظر محقق فرماید که برابر چشم ظاهر بینا را
در برابر تیغ حدید خورشید آوردن نشاید و با پنجه آفتاب دعوی دستبرد از وی بیت بدمت
عقل داند که چو مهتاب زند دست به تیغ رد تیغش باندازه دریغ قیمت و نظیر این مسلک
بلاغت سیاق و مصداق مصدق این معنی در عالم انفس و آفاق انکه القصه چون در سوابق ایام
از ظهور خلافت قیاصره اسلام اعنی آل عثمان جنت مقام خلاصه روی زمین بانوار شرع مبین
تابان می بود اما از ظلمت نفاق اهل کفر و الحاد بر وفق معتاد آثار کدورت حسد و فساد و فسد
حب و اعنی حکام قرامان اکثر عیان می بود و در هر نوبت اشتغال دولت و بهر نوبت سلطانی از
اصول انجاندان خلافت آشیان الخبث بدعهد ابا عن جد و من المهد الی اللحد مقتضای اداء الصدق
مقرون بل بدا لهم ما کانوا یخفون من قبل و لو ردوا لعادوا لما نهوا عنه و
انهم لکاذبون را بظهور می آوردند و هر باره که این سلاطین مرحمت شعار بر ایشان

مستوی شد لازمه صبح جمیل مروت و جوانمردی و نمونه خلق عظیم محمدی بر وفق امر
احسن الی المسیء لیشتبه اختیار میکردند لمؤلفه هرکش از خلق و مردی بهرست • عفو داند که بهتر
از مهرت • تا آنکه در شهور سنه خمس و خمسین و ثمانمائه بمقتضای مضمون همایون ان الارض لله
یورثها من یشاء من عباده الصالحون ملک موروثی و سریر خسروی بجبارت شرعی و استحقاق فطری
باین سلطان ملت محمدی السعید و بساعد مساعد زمان زمام توسن گران ملک و سلطنت را
بدست آورده بر وفق مراد و جیاد دولت را زیر ران بخت پر رانید گشتید ابراهیم بیک قرامان اوغلی
بر طبق ضلال قدیم و نفاق ازلی و باستدعای میعاد و قی لمیزلی تجدید قاعده البغض یتوارث
نمود و مدار حضن مسدود و فتنه و فساد و مخایل شده و مخالفت و عناد در ابدیت تطاول
خود گشود نظم دشمن شه سر فضول آورد • دست شاهی بنه غول آورد • هرکه او خصم شهریار
بود • مورکرد ار که ماربود • و بخاطر فاترش اینمعنی جلی و فکر محظور محظور گشت که چون این سلطان
نوجوان در عنوان عمر و کامرانیست و هنوز خالی الذهن از تجارب روزگار در طور جهانبانی
واعدای دولتش همه پادشاهان عظیم الاقتدار و بدخواهان او باعث گرفتاری کلی از اهل اسلام
و کفار مشهور چنین فرصتی در روزگار اجرام میاتفق در عاقبت کار و بی اندیشه عقاب و مواخذه
کردگار رفتار غبار فتنه و فساد را بجوانب ضیعت و حشم خود انگیختن گرفت و جمعی از دشمنان قدیم
این خاندان خلافت را بشرابع لاو کرمیان و اولاد من تش بامید امداد در تمکین بر ملک از ایل
آبا و اجداد بموافقت و مرافقت خود پذیرفت و یکفرزند ناخلف خود را بجهة افساد
شکن عباد بمملکت کرمیان فرستاد و یک پسر دیگر را با لشکری همه ظالمان غدار
و ستمکاران نابکار بکار نهب و غارت و اسار در ولایت من تش سر داد و آثار خرابی
بسیار بمسلمانان و کفار آن دیار رسانید و سپاهی از ارباب عناد و والی در اهتزاز
و مزاحمت موحدان مقرر گردانید نظم چو نخلش نکون بود در کاف کن • بگرد و گنجد
نیکانش کشته کن • چه نیکی طمع کرده آن بیوفا • که شد صد دعای بدش در قفا • گویا

ازوعده

از وعده حق و حدیث صدق من آذی جاره و رثه الله داره عامل شد و ثمرات شقی
و شقاوت ازلی و از ادراک حسن عاقبت حایل گشت شعر اذا لم یکن للمرء جهل ساعة •
فلا جبذه یعنی و لا جد لجلدی • اتفاقا در آن اوقات که اوغورلو علی بیک ملک الامرا
ممالک اناطولی بود ایچ و ته قرامانیان از سلطان جوان عرضه داشت و لشکرهای اناطولی را
مرتب داشته مقابله را با قرامانیان موقوف رخصت عالی گذاشت خلیل پاشا چون هنوز جهة الملک
و صاحب اختیار بود از این رخصت امتناع نمود و سلطان را از اجازت این معارضه ارتفاع فرمود
آما نه الفور اسحق پاشا را با سپاهی مظفر با اناطولی فرستادند و قراجه پاشا را که ملک الامرا
روم ایلی بود بتوجه سرحد کفار و جمعیت لشکر مجاهدان در صوفیه فرمان دادند و سلطان جوانبخت
برهنمونی عقل پر تدبیر با ارکان دولت نوخواسته خود از جوان و پیر چنان رای دید که هرچند
مقصد اعلی این خاندان شاهی همیشه تقدیم اوامر و نواهی الهی بوده و اکنون هم اصل نیت و قضای
امنیت تجدید و تایید سنن محمدیت و اقامت قوانین غزا و جهاد و جهة اعلاء اعلام دین سرمدی
لیکن نزد هر محقق محقق است که توجه بتحصیل مطلوب بی استجماع شرایط و ارتفاع موانع ممنوع است
والیوم رفع مانع را که اسباب قدرت بحمد الله مقدور و مجموع حالیا چون مفسدان منافق
بقانون معهود و سنن سابق بنیاد افساد و بلاد و اضرار عباد نهادند و در فاتحه جلوس همایون
از جاده مطاوعت و متابعت بصوب ناصواب تمرد و عناد افتادند اولا کف اذیت
ایشان از عموم مسلمانان لازم است و قلع و قمع خار آزار معاندان از سر راه گلشن مقصود
ناچار و متحتم چون ادای فریضه جهاد موقوف بر مقدمات رفع عناد و منافقان و حساد است لاجرم
بر سیاق امر سبحانی در منشور هدایت آیات قرآنی اعداد اسباب اقدام بحکم جاهد الکفار
والمنافقین واغلظ علیهم بجانب دفع منافقان قدیم اقدام مینماید و مقتضی هوا بنمای اولا
تغلیظ و تشدید این مفسدان مفر مفر مقرر میفرماید که لمؤلفه دور دوی در منافق گشته چون
خوی • تیشتر دور وی کن یکسوی • بنابرین مقدمات سلطان ملت محمدی با جمع سپاه

مجاهدان دین متوجه ممالک اناد ولی و عازم تدارک فساد ملک و اصلاح حال ملک سلمین شد
چون اسحق پاشا بر سریر امراء مقدمه لشکر مظفر بودند و بدفع مخالفان مبادرت می نمودند
علی الغفله حصار عاقی که از غایت غرور بولوع در شرور متوغل و از خبر وصول رایات سلطانی
از چنان راهی دور و ذاهل و غافل بودند بر طبق اولئک ینادون من مکان بعید
در عین غفلت صمم و صم عمار چشم نیش و دیده یکبار خبر تقرب لشکر مجاهدان با اسحق پاشا و
تعاقب سلطان جوانبخت شجاعت منشا شنودند و از ناگاه آگاه شدند که فراشان خیام
آسمان سان و رایات فراوان معسکر سلطان سرادقات جلال آن حرز مجاهدان را
در فضای آق شهر قرامان بر فلک اعتلا بر کشیدند و طلایع فتوحات متعاقبا بتفریق جمع و تشتت
شمل مخالفان رسیدند با تمروره مخالفان قرامان از هراس مواکب سلطان از سر خانمان و
از تعلق دل خواسته یکبار برخاسته چون غبار خاک در خاک راه فرار افتادند و ابراهیم بیک
و اتباع بر مثال خس و خاشاک موسم خزانی از آنجا از سیل خیل و سپاه سلطانی روی فرار بکنار گساری
نهاد و از غایت اضطراب اقدام افکار و کوتاهی بطریق ساوی الی جبل یعصمنی بکوهستان
داش ایلی تحصن نمودند اما زیر قهرمان ایمان در کوه و دشت قرامان از زبان خیل و سپاه
ظفر پناه آیه لا عاصم الیوم من امر الله میشنودند هراینه توجه عزم جزم سلطانی بفتح و قمع داش ایلی
تصمیم یافت برید باد صبا پیغام این صدا با اهل آن کوهسار باد رسانیده و در سهول و
حزون انجای شتافت که **نظم** صد ار اگر به کرد در گرکوه • بیندازم ز طوفانش در
اندوه • اگر بر کوه خسبد خصم بی راه • روم تیغم چو آبی زیر آن کاه • چو آید سیل طوفان بر سر کوه •
فرود آرد چو خس خاشاک انبوه • چو و آتش تیغم آتش نهادت • از آن سنگش پناه خویش دادت •
بکاره خصم چون آتش نهانست • ولی تیغ آهنی آتش فشانست • چو تیغ قلعه دشمن شد آهنگ •
بهمت برکنم کوهی پر از سنگ • میان سنگخاره جای خود کرد • بگرز خود بر آرم از رشش گرد •
زدست قهر من دشمن کجا رست • که گر گوهست با خاکش کنم پست • عیار دل ز دشمن بر افشانم •

بان

بان گرد و بر خاکش نشانم • چون ابراهیم بیک را کار بهلکه و اضطرار رسید و از کردار ناصواب
خود ندامت و حرمان کشیده ع کس مباد ز کردار ناصواب خجل • آثار سوح ملکه کریمانه
و جوانمردی و خلق عظیم محمدی را چون بحب وراثت و اصل جبلت در ذات سلطانی
بحقیقت میدانست و بسیح گریزگاهی بغیر اعتراف بخطا و التجا بعفو و الطاف بی انتهای
سلطانی نتوانست هر آینه از آن سنگنای کوه پر اندوه و از مضیق غمهای کوه در کوه
رسالتی مشتمل بر عجز و انکسار و بیغامی مشعر از استعفا و استغفار معنون بمضمون این
آیت تنزیل که فاغفر لنا ذنوبنا فهل الی خروج من سبیل در صحبت مولانا ولی که از اعیان
فضلاء آن زمان و مکان بودند بدرگاه پادشاه مکرمت پناه بلاد خواه فرستاد و جهة رجا
گناه و معذرت قدوم سپاه ملایک اشتباه ممالک پناه بلده آق شهر و یک شهری و
سیدی شهری را با مضافات پیشکش خدام سلطان با احتشام نمود و در سر سفر غزا احضار
سپاهی آراسته بمعسکر سلطان التزام فرمود و در تشدید تلمه نقض عهد و تجدید تغلیظ و تشدید
عقود پیمان و ایمان افتاد و حجت شاه و سپاه و ارکان دولت درگاه هر گونه نزل
و اقامت فرستاد **نظم** ز هر گونه نعمت که معهود بود • بنزل و اقامت مرتب نمود •
ز نقد و ز دیبا بلشکر رساند • بسی مال در راه سلطان فشاند • چون غرض اصلی سلطان
تدارک حال متظلمان و رفع مواد شرور و طغیان بود بر عجزه و ضعفاء قرامان که در معرض
پامال لشکر بامان لا یحطمنکم سلیمان بودند ترحم فرمود و درخواست علماء و ائمه
و مشایخ را بر طبق فاصفح الصفح الجمیل بقبول موصول نمود و از بی ادبی و تقصیرات
ابراهیم بعد از تاکید و تجدید مواثیق و عهود بکوشند بکلام مجید در گذشت و بدبت لطف
طوایر جرایم او در نوشت که گفته اند **شعر** جلال عدوک ما اطعت فانه • باتفق
یطمع فی صلاح الفاسد • بعد از رجوع بصوب دار الخلافه و توجه مبط الاثار عدل و رافت
دو فایده عظیمه باین نهضت همایون مقرون شد **فایده اولی** آنکه چون از جهت خروج

و عصیان ابراهیم بیک اولاد من تنت و کرمیان هم طغیان نموده بودند سلطان بز
درین دفعه دفع آن مفسد از الزام فرموده اسحق پاشا را با سپاهی کینه خواه بمقابل و
استیصال آن مخالفان فرستاد و استخلاص ملک از دست متغلبان و دفع ظلم
متعدیان از عجزه و مسکنان آن کن و بلدان فرمان داد چون مخالفان مقهور را
قوت مقاومت با عساکر منصور نبود من قشا اعلی عرصه ملک را بمالک حقیقی سپرده راه
فرار اختیار نمود و ازان ورطه پرمهالک بکشتی نشسته خود را بجزایر مشقت بجزیره رودس
میان کفار انداخت و کفر و نفاق را بیکدیگر متلاحق ساخت **بیت** خصمت از کرده
پشت هیچ مکوی ‧ کز زمین پشت بز گردون روی **فاید دوم** آنکه درین مراجعت
سلطان از سفر قرامان در نزدیکی برس جماعت ینکی چری بر سبیل جمعیت بر سر راه سلطان
صف کشیده ایستادند و بواسطه ارکان دولت بمواجهه از افلاس و تنگدستی زبان
بشکایت کشادند و التماس انعام و احسان و روی بر و نمودند و خدمتکاری و جانسپاری
خود را در مقاومت اعدا و خصما ستودند این حرکت گستاخانه اگرچه بر خاطر سلطان گران آمد
اما از اشتعال غضب بی امان بحر مجبور کرمش هم بجوش و ثوران آمد و سی کیسه درم نقره که
هر یک سی هزار اقچه بود به تنگدستان و محتاجان آن جماعت تقسیم فرمود اما در منزل اول
سر خیلان ینکچری را بحضور آورده حکم و لیاقت نموده هر کدام را سیاست و تادیب بچماق
و طپاق فرمود و امیر سپهسالار ینکچری و سر خیلان صده و هزاره را بعزل منکوب و مخذول
داشت و بجای هر کدام دیگری از بندگان مودب برگماشت تا بعد از آن باعتماد نیکو خدمتی
بگستاخی اقدام نتوانند نمود که مقدار شوکت خلافت و مرتبت ریاست را بامر خدام و بعام
واقف اما بعبارت هیبت و سیاست قایم و دایم باید فرمود **داستان اول میر بثرة**
در بیان تقدیم مقدمات فتح قسطنطنیه خصوصیت تعمیر قلعه بغازکسن در ملتقای دریای
روم و بحر شمال و موافقت آن تدبیر صایب با اتفاق تسخیر قسطنطنیه در اول مناصب آن

بتوفیق

بتوفیق ایزد متعال چون تابش آفتاب ملت محمدی را اشراق نورانیت بر آفاق خاطر
مجاهدان دین بصبح سعادت مقرون و مواعید تایید دولت مصطفوی را المعه هدایت است
تجدد اقتضا و روز افزون بر آینه ضمیر منیری و مرآت خاطر مهر تنویری را که بصیقل افکار
اصحاب لا زمجا دارند البته درمی ذات لوح محفوظ تقدیر که سنجنجل ارواح و اشباح مدبرات
با همگی نقوش حقایق بظهورش یکبار روی در روی صورت نمایند آرند تا تمامی تماثیل عالم معنی مطابق آن صورت
ملکوت ارتسام گیرد و هر پیکر فرخنده منظری که دران آینه بصیرت مصور شود بر طبق کلام صدق اتقوا
فراسة المؤمن فانه ینظر بنور الله مطابق حق و واقع بصورت پذیرد **بیت** مقتبس دیده بصیرت
او ‧ دیده بینا زهر دو دیده او ‧ چنانچه از بدایت توفیق هدایت آن سلطان ملت محمدی
چون مرقوم لوح سینه چون آینه اش آیت عنایت حرض المؤمنین علی القتال بود و در رسم
صحیفه فؤاد و مدتی اندیشه افکار مابه فتح بلاد بسیاری من المؤمنین رجال از روز اول کاشف
زمانه مجموعه ملک صورت را افرد بخت جوان او نموده بود و بر سریر کامرانی محفوظ سلطنت بر دیده دولتش
جلوه گری مینمود همواره دیده بصیرتش در شبهای کامکاری در عوض مصاحبت عشاق و جواری
خیال وصال منظوران فتح و ظفر مجاهدان می بود و رخ روی ایام شاد و نثار راز از سازد ما
اعدا دین رقت میسر نمود القصه بر وفق این مقدمات چون سلطان جوانبخت سکندر سمات
همواره با هفدل اسرار و محرمان سر و جهار خود در انجمن مشاورات آراء و افکار مصلحت مبنی
اعمال شمشیر در باب جر جوار بمقتضای امر واجب الایمتار قاتلوا الذین یلونکم من الکفار
طرح اقدام بفتح قسطنطنیه را بجدیت وجه و جیه اقدم و اهم میداشت و درقانون
مملکت داری و کشورکشائی سلاطین درین عزیمت نظر بصلاح ملک و دین نفعی و فایده
اعم می انگاشت چراکه بحسب وضع ممالک و بلدان و در حوالی اتصال بلاد اهل کفر و ایمان
در انه مان سور آن بلده بحصور از تمام حصون ممالک روم اعظم و حصن حصینش و اعلی
درجه استوار و محکم و بمنزله مرکزی بود چنانکه ملک روم بر مدار آن سور استوار

وآن شهرستان بمثابه قلعه ایست دریای عمیق روکش خندق • و بلاد بری و بحری روم و
یونان آنرا بمثابه حوزه حصار و درمیان دو مملکت عظیم روی که روم ایلی و اناطولی است
برزخی است فاصل درمابین آن بقاع و بر ملتقای دو دریای روم و شمال محسور و محصون بهترین اوضاع
بیت زیکسو منظرش گلزار و بستان • و دیگر سو بحر دریای عمان • ودر زمان ظهور هرکدام
از سلاطین و قیاصره اسلام خصوصاً والد سلطان اگرچه از هر طرف این دو مملکت عرصه
ملک و حکومت را بر حاکم قسطنطنیه مضایق ساخته بوده اند و تا بیکمرحله شهر و حصارش در
هر جانب از ولایت آن ملک ملک و ملت برافراخته ودر هر زمان هرکدام از
آبا و اجداد سلطان خصوصاً سلطان الغازی مراد خان هرچند قصد تسخیر و داعیه تدبیر
انجامی کردند فاما چه چند مانع عظیم فتح آن کشور بتأخیری افتاد و بهیچگونه رخنه
ظفر از پس دیوار آن شهر روئین حصار برقع ترفع نمیکشاد • و اعظم موانع در استفتاح آن
حصن متین و امر با تدبیر میشود یکی آنکه آن شهرستان واسع مفرز معمر جامع جمع کفار بود
و دیر کلیسا را ایاصوفیه درانجا ارفع معابد و مجامع طوایف مختلفه مشرکان اشرار بعبد از
عمارت دیر سینا مقر معهد حضرت عیسی این معبد را تعظیم و تکریم تقدیم مینمودند و در هر
واقعه عظیمه لشکرهای کفره از جانب بر و بحر در مقام امداد و اسعاد محافظان انجا می بودند
لاجرم در هر زمانی بواسطه تعاون ملوک و سلاطین مسیحی شعار از جهت فرنگ و انکروس و اروس
و جاریسح تدبیر تصرف انکیری از حوادث روزگار گردشه و آشوب کلی بپیرامن دامن آن کشور و حصار
نرسیده و نام و نشان ما بیان دادران و دار الحرب کسی الا بر سبیل حکایت نمیشنید بیت
فرشته چهره گشتی هر یکی فرکرد • که جمله صورت دیوست نقش دیوارش • و اما بغیر دیگر در تسخیر آنملک
حصین مساهلات وزرا و نواب سلاطین دین بود زیرا که هر نوبت که آن خسروان غازی عزم
فتح قسطنطنیه کردی اسباب بر می انگیختند وزرا و نواب چه اطماع سده خود انواع تزویرات
در تسویف آن داعیه بهم انگیختند و همیشه با فتنه و ابل و ایدار متمایل بر استناع تسخیر آنجا حکم

میکردند • و واقعات سلاطین سابقه را در عجز از فتح انجا باستشهاد می آوردند فاما از اثر ان
عالم تقدیر و ملهمان عنایات حاکم قدیر بر خاطر حقایق مظهر آن سلطان جهانگیر بوعده صدق
مصطفوی و بشارت حق در کلام نبوی که الملحمة العظمی فتح قسطنطنیه وقوع این موعود
و ظهور این فتح مرصود از پیشینی بود و بموارات کشف اهل شهود تحقیق و صدق این مقصود از قبیل
لیس لوقعتها کاذبة بیت بخلف وعده حق راه نیست مهمود • چه خواهد دیده دیده روی
مقصود • و این تدبیر صایب بخاطر اصابت مناقبش خطور کرد که چون یکجانب معبر
دریای روم از مقابل اسطنبول بطرف ممالک اناطولی در تصرف نواب کامیاب است
و حصاری معتبر درین معبر در قبضه اقتدار خدام عاطفت مقتضی بکنار آب و یک معبر دیگر درکی
پولی است آن معبر هم از دو طرف محکوم ملوک سلطنت و حصار استوار اسطنبول فیمابین این
ممالک اسلام حجبه معترضه بتصرف مشرکان و می لغان اگر چنانکه در مقابل معبر اسطنبول هم حصاری مبنی
بر طرف روم ایلی اساس نهند که لازال لشکر اسلام بر جوع شیبهای کفار اسطنبول بروم ایلی
آیند نقش که این طرح تدبیر موذی تنجم و تدبیر گرفت اسطنبول خواهد • واین فاصله اجنبی را
میان دو مملکت اسلامی رفع میتوان نمود چراکه با وجود فیروزجنگی عساکر می باین که هر کوب (?)
جون حصار بعقار کس با شد دیگر حصانت حصار انجا را چه مقدار خواهد ماند • و یقین که موعود
مصطفوی را مجاهدان دین درین دولت سلطان ملت نبوی بظهور خواهند رسانید نظم
بکن زیر این لاجوردی بساط • بدین قلعه کهربا گون نشاط • که زوست گنبد کهربا و زر
زرد • بگو دوت (?) گنبد خانه لاجورد • گوزنی که در جمع شیران شود • بدست خودش خانه
ویران شود • چون درین اندیشه اکثر نواب و وزرا پدری سلطان موافق از صمیم
قلب و صفای جنان نداشتند و بیشتر اعیان ارکان قیصری خصوصیت خلیل باشا درین توجه
عزا توقیف و تسویف انگیخته سلطانرا تابع رای خود میخواستند اما سلطان در توجه بکار
ملکستانی چون باوجود اسکندر آئین بود بر وفق منهج صواب استنفت فلک • در این

داعیه استجازه نمود و استمداد از روحانیت حضرت رسالت صلی الله علیه و آله و سلم
فرمود و بعد از استشاره باشارت ربانی تصمیم عزم تحصیل این امانی کرده از دار السلطنه
درنه بعزم شکار و بهانه سیر و طوف کنار دریا بار در شهور سنه ست و خمسین و ثمانمائه
بطرف معبر اسطنبول عنان توجه مصروف داشت و برقاعده قدیم تکور اسطنبول را بملاطفهای
ظاهری و مجاملتهای صوری در خواب غفلت گذاشت و در بدایت تدابیر امور با تکور
کفور این طرح مراسله انداخت که اگرچه در میانه دوستی موروثی بعقود عهود و مواثیق مؤکدست
لیکن احیانا که خدم و حشم اینخاندان خلافت را از طرفین اناطولی و روم ایلی از ممر
اسطنبول داعیه عبوری شود از کثرت و ازدحام سپاه گاهگاه تعب بسیار متحمل مستحفظان
معبر و مردم اسطنبول ازین ممر رسد اکنون داعیه شده که بر مقابل قلعه اسلامی که برکنار
معبر از جانب اناطولی است جزوی حصاری از جانب روم ایلی هم معمور شود که موجب سهولت
نزول و عبور عسکر منصور گردد و از کمال محبت و اخلاص تکور این قدر ملتمس است که بمقدار
عرصه که گنجایش حصاری داشته باشد مسامحه نماید تکور بعد از استماع این پیغام میخواست که راه
این التماس را بجانب خود بگشاید و سلطان را بجواب دفع الوقتی تسلی فرماید چون در اولا
هنوز شهر غلاطه در تصرف فرنگ و حاکم جنویز بود و ظاهر آن ملتمس سلطان بغلاطه اقرب
مینمود جواب سلطان باین نوع باز فرستاد که آن محل بمن متعلق نیست و ملک ملوک فرنگ است
و میان ملک ما که بکیش و مذهب رومیند و حکام ایشان که بر مذهب فرنگند همیشه مخالف و جنگ
و تجویز این مدعی منجر بمفاسد کلی از جانب ممالک فرنگ و درین قضیه بضاعت مقاومت
از ایشان ظهور خواهد نمود و بسبب جواب راه این داعیه را نخواهند گشود بیت تمنایی که
اگر آید بدست • که بر روی دریا توان پل بست • سلطان چون بر کذب و حیله
تکور اطلاع داشت بطریق جواب تسلیم تکور را در همان مقام بازگذاشت و باز تجدید مراسله
از روی تواضع پیغام داد که مارا غرض استرضای خاطر تکور بود چون آنجا مردم فرنگ متعلق بوده

ماملاحظه

ما ملاحظه رضای ایشان کواهیم فرمود و بعد از عمارت این قلعه و بنای اسلامی
چندین فتوحات از منازعه و مکیدت ایشان روی خواهد نمود والحق مثل الفال جری در آن امر
تخلف ننمود و علی الفور سلطان با جمیع سپاه ظفر آیین شروع در تاسیس آن بنای حصین
بر همان پایه فکر متین کردند و هر روز بیست سی هزار مرد بکار تعمیر آن مجدانه قیام نموده
در فرصت چند شبانه روز شهربندی و چهار برج در غایت ارتفاع و اتساع بعمارت درآوردند
هرچند تکور کفور از گفته خود کور و پشیمان بود و از دروغ مخترع خود نادم و نیم مرده و حیران
اما عنان اختیار از دست بیرون رفته بود و سخنان ناگفتنی را بتأمل گفته نظم
حیف بر گرفت از راه تدبیر • نبود اگر زباریهای تقدیر • زبیم بچه و چنگال جو شیر •
هراسان شده کهن گرگ از جوان شیر • چون سلطان موفق بدستیاری عنایت و تایید
ازلی و بر کاری سعادت دو نیم لم یزلی حصار استوار بر روی کوهی متصل بلب دریا کشیده
و عمق خندق و فصیلش از جانب بحر بپشت گاو و ماهی رسیده گویا پیشانی دیوار استوار آن
حصار و قلهای چهار کوه مقدار بر کوهان سپهر کیوان بر او فراخته بود و کنگرهای بر چهار
قله را بر مثال شرفهای ارتفاع آفتاب بر چرخ چارمین طرح انداخته که هر قله از آن برو صحیح سیماء
گویا آشیان عنقا بود و بر طلس قاف دولت نمایان شده و طاقهای سقف اعطار برجی
پنداری فلک تیر رخش بود و اوج فلک مثل آن دست به اعیان کشته بیت جای رسیده
اگر نه محیط آن • گردی چرخ بر رود اندیشه سالها • و از لواحق و متممات آن حصار
انکه یک حصاری فروتر که ثانی و تالی دیوار استوار آن شهر بند محضر بود بیفزود و بیت تعبیه
این دیوار مشتی روی بروی دریا گشود و در دهن هر سوراخی توپان طوبی اژدها مانند
بر او فراشت و وضع آن قوارع را در آن رخنها پسندیده تقبانه آتش افکنی می انگاشت
و در جانب اناطولی هم بر مقابل این حصار که حصنی قدیم بود برهمین اسلوب در رفعت آن
و متانت بنیان آن بنوعی مرتب فرمود که دست تصاریف روزگار را فرصت تصرف در ارکان

از قلعهای جبال ممتنع می نمود و از هر دو طرف از نقبهای دیوار حصار رعاد با بر عیات
و تماسیحها و نهنگان بر ساحل دریا بیرون افتاده و بعادت خونخواری بر کنار بحر دهنها
گشاده که اگر کشتیهای اعدا روزی هزار هزار از آن معبر بگذرانند همگی را بنفس صاعقه بار یکدم
فرو برند اما مودای فالتقمه الحوت را کام و دهان شیر نهنگ چون نهنگ کشتی در عین تموج دریا بظهور
آورند بو العجب نهنگان پر حوصله اند که در اندم که از دهان کشاده خود آتش افشانند بیک حمله
جمله سفینه و مافیها را بکام ماهیان تجه رسانند و طرفه تر آنکه از نهیب سنان آن تماسیح
همگی کشتی و کشتیبانان از جانب اعدا همچو مرغابیان رسیده از صیاد در آب فرو برند
اما در همان خوف و هراس فرو رفته سر از آب بیرون نیارند که ع باز آمدنت نیست
چو رفتی رفتی ◦ چون سلطان موفق جهت تائید دین حق چنین بنای منیع استوار از سطح ثری
باوج ثریا بر افراشت عنان عزیمت خسروانه بدار السلطنه ادرنه منعطف داشت
و چون فصل زمستان نزدیک بود قضیه تعویض فتح اسطنبول را جهة تهیه اسباب ورشک بسال
دیگر گذاشت و در صاحب بصرتی خبر از آن داشت چنان حصاری بر جنب اسطنبول تعمیر انجا را باین
حسن تدبیر از مخترعات کارخانه تقدیر می انگاشت نظم این قلعه که اختراع شاه است ◦ بر وفق
هوس و کام جای خواه است ◦ گردیده بسی جهان و دیده ◦ گردیده ولی چنان ندیده ◦ چون حلق
عدو برو رگاهش ◦ بو جار کس نرفت ماهش ◦ بگشاده ازین محل سکندر ◦ از خانه ترک بر عدو
در ◦ دریای شمال اگشاده ◦ یونان همه آب داده ◦ بر حلق عدو چو شاه بنا ◦ [illegible]
از نوبتی سپهر رسیده ◦ زان قلعه شد این ترانه رشیده ◦ کین قلعه کلید بر و بحر است ◦ سرمایه فتح شهر
شهرست ◦ هر قلعه بود برای تختی ◦ این قلعه بفتح و نیکبختی ◦ هر کنکره اش زبان کشاده ◦
در فتح مراد مژده داده ◦ بگشاده دهن همیشه ریشش ◦ بگشودن ملک شته وعده اش ◦ یا رب چه بنای
سعد بوده ◦ کز وی همه قلعها کشوده ◦ تا نیر غزاش شه بگیر ◦ کز سنگ شده غزا مقرر ◦ تا قلعه
ز حصار گردون ◦ گشته بجهان پناه مامون ◦ غوان همیشه باد عالیه ◦ بر روح شهنشه مجاهد ◦

سلطان مجاهدان محمد ◦ با نام نکوی شه مراد ◦ سلطان زمان و جهان اولاد ◦ در ملک وراثتش
بماناد ◦ داستان دوم از فتوحات میمون و مبشره سلطان در ذکر عزیمت همایون سلطان
بهخت انتظار حصار قسطنطنیه و توجه بفتح آن مصر جامع کفار و کشاده در کیفیت و کمیت
اوقات محاصره و تدبیر تسخیر آن اعظم امصار و تدمیر مشرکان اشرار و تحصیل غنایم
بحد و شمار لله الامر من قبل و من بعد و یومئذ یفرح المؤمنون ای ملک ول از رخ
تو پر نور شده ◦ وی کشور دشمن از تو مقهور شده ◦ ایمان ز رخت جو نور دین کرده
ظهور ◦ وز زلف تو روی کفر مستور شده ◦ الحمد لله والمنة که رخسار عالم افروز
دین محمدی را پر تو نوریت جهانتاب لیکن از دم صبح ازل پیدا و چهره بهر افروز رفعت هدی را
فروغ طلعت عالمتاب فال از مشرق سپهر اعلا هویدا و سطوت سلطنت موید این ملت موبد
بصداهای سیف ابا بیض السیف همیشه از صفحه گیتی زنگ و صدای ولهای تیره رنگ مخالفان زدوده
و صفای جوهر تیغ مجاهدان دین پیغمبری بر مثال سینه دم شمشیر سحری در تابش آفتاب توحید و ایمان
افزوده ولایزال از زمره مظاهر صاحب ظهور الله ولی الذین امنوا یخرجهم من الظلمات الی النور
سعادتمندی در عالم صورت بکشور کشای روی زمین موفق و مشهور شود و بر مثال صبح صادق
بجهان افروزی در عرصه ملک و دین مذکور و سرور گردد بیت صبح که پروانگی آموخت ◦ خوش تر
ازین شمع نیفروخت ◦ و بحکم تقاضای امتداد و بموجب استعارات صلاح و سداد
در حالت رفع مواد فساد و کفر و الحاد هر تیره روزگاری که چون نکبت مزبانه شفق شام از لمعات
خورشید رایت اسلام مورخ و روی گردان شود عاقبت الامر در شهرستان کوران و عدور محصور
سورشبستان و کور ومن لم یجعل الله له نورا فما له من نور ◦ اشبه و جان و دل بی سکینه اش
بحصن سینه پر کینه اش بحصن سینه پر کینه مقهور و منشور و در شهر بند زندگانی از مفارقت امانی
بدو جهان دور و مهجور بند نظم سوخته شد دین عز از نیش ◦ چشمه خورشید فرو زاز دمش ◦
نیست چنان شد که نکوی بود ◦ آتش و آن شمع که مانش نبود ◦ هر آینه آن سعادتمندی که

تقسیم غرایم سعادت علایم جهت تمهید قواعد دین و بیداری دراوان شگفتگی گلشن دولت و بیا
بانهار انهار جاری از میوارم شاهی و کامکاری فرماید ونیم دعائی در تصویر سطوح اعلام
گل ورپاین نبات و انواع بخطوط اقلام شعاعی خورشید عالمگیر اسلام فرموده اتمام مساعی
درکر و نقض اجرام اصنام و نشر رایت مطوی عنبها توحید بر صحیفه ایام مساید یقین که
بدست آموزی کلک منشیان تقدیر و باملای مملیان توفیق حقایق تقریر درین روزگار ازاله
قلم و دوات لاله صبحگاه سحرگاه رقم لا اله الا الله را در فضای گلشن بخط روشن بر بیاض
مهاری صبح بهاری میانه چمن بوجه حسن خواهد نگاشت ولالی ال ازنعل خطوط اوراق گل
وشکوفه نام نمایان محمد رسول الله را بر بیاض عارض سمن نازک بدن در بر انجمن مرسوم خواهد
وبنا برین صفای نیت و اعتقاد دیما من جمیع اماکن و بلاد بلکه در مقام حدایق حقایق امانی و
درچمن ریاض خواطر افتاد که ان شاء الله خسرو اسلام پناه درین فرصت از راه سروری بنوای
صبح خیز مرغان سحرگاه درگاه و بیگاه گلبانگ بلواء و من احسن قولا ممن دعی الی الله را اشتهار
وانتشار خواهد داد ولب بسام غنچهای اشجار جهت کشاد دل مشعوف عنادل هوا اخبار توبه و استبشار
نوید دلفریب نصر من الله و فتح قریب را مصدر استبشار شود ومیان ملاحم موحدان و کفار انظار
استغفار اولی الابصار را چون نرگس خواب آلود گلزار در مقام تیقظ و انتباه بصدای دلکشای احیحوا علی الله
یکبار آگاه و بیدار گردد **نظم** گشته خندان دهان ملت ازو • در تبسم لبان دولت ازو •
کرده خرم چو چهر گلزار • شرع و دین محمد مختار • لاجرم سزاوار از نخل انجمن منظور بانظار رعایت
کردگار آنکه در جمیع ایام خصوصا دراوان تقویت اسلام از هبوب نسیم الطاف حضرت در گلستان بهجت
وشادمانی بر غنچهای دوحه نوجوانی چنان مظهر سطوت آیت ملک الموت کش ملک صدور که دم
ومیده دارند و خطبای بلبلی نغمش همان درهمه اهل ایمان القاب همایون دوعا دولت روزافزون
آنجهان مقصد فتوحات زمان العنوان بشارت مدرک وعنادل فرگ بر فراز اشجار و اعواد
منابر مومنان بر نفس مکرر و متکرر آرند ودرمیان گرستان رایات و اعلام دین پروری و در آسای
گلستان

گلستان معارک جهاد و شریعت گستری اینچنان شهریار کشور سروری بابنار کوس ده زبان
اقبال وباغ ، الکاس ولکا صبا و شمال آوازه پر فرح ان فتحنا لک فتحا
الفتح بتروم غنچهای شگفتان مجاهدان نصرت شعار رامیان عرصه گلزاری رب وکارزار
کفار منبسط و منشرح سازند ودر گلشن توحید وانجمن سپاس و تحمید شکرگزاری
مزیدا از السنه امنه رماح وصفاح در هر صباح ورواح علوم شقیق شقایق دیده خونین اعدا
کشیف الاشباح و نصب سناجق مبسوط سیاه منتج البال ارواح پر و بال سمائی همایون بال افراز
برافرازند **نظم** همای برارست پر و بال خویش • برافراخت رایات اقبال
خویش • چو عنقای مغرب برآمد ز شرق • دناب کوکب فشاند زبرق • چنانچه تمثالی
در عالم ملک و شهادت از خیال خجسته مآل ظاهر شد ونموداری از شگفتگی انوار دین
مبانی در بهار خلافت سلطانی زاهر گشت اغنی القصه در اوایل فصل ربیع سنه سبع و خمسین و ثمانمائه
که در بدایت جوانختی و عنفوان سن شباب آن سلطان دین محمدی بود وافتتاح الفتح ریاض
کشورگشائی آن مربی نهال ملت احمدی زیرا که سال دومین بود از جلوس ثانی سلطان و ال
بعقیم از پرورش والد سعیدش غنچه دولت او را بر کلبن و آتیناه الحکم صبیا میان گلستان
ممالک سلطانی اتفاقا بعد از تعمیر و انشا قلعه و حصار تغارکسن در کردن گاه کشور قسطنطنیه
در دارالسلطنه ادرنه تمام موسم زمستان بر مثال خسرو سپهر گردان در زمستان خانه بروج
شتوی اعداد اسباب نهضت و جهانگیری سوی توقف و قشلامیشی فرموده ودر مفتتح فصل بهار
ودر آغاز زمان اعتدال لیل و نهار از غرف شرف عز و شرف آهنگ خرامش با کوکب جهانگشائی
نمود ودرین ایام حلول فصل نوروزی سلطان نوجوان انهایت بخت و فیروزی چون از عزیمت
فتح قسطنطنیه جازم بود ودر استعلام حالت اعدا دین عازم وبرحسب بخت و اتفاق ورفق
الطباق عالم انفس با آفاق بمساعدت زمان در تایید این سلطان موید دین حق بحق و استحقاق
از مجاری صادق المقال که رفقای نسیم صبا و شمال بودند چنان محقق فرمود که والی اسلامبول

که از پیرگران روزگار دیده بود معاینه و معاینه شیوهای گیتی ستانی و سلطنت دیده و شنیده و در
دل خود و اتباع و اشیاع خود مقرر داشته که در آغاز نهار سلطان غازی آغاز توجه
بفتح آن شهر و حصار خواهد فرمود و از غایت غرور و جسور و بغرور کی هجوم متوارد محصور
حصار افکار پریشان گشته و مانند آسیای مخبه و جوبهای را که مسور می چاره شکرانبوه غم واده
شده و هر روز از بیم جان در آن بیری و ناتوانی چون برف زمستانی بموسم بهاران
در گداز شن و ذبول است و جسم کثیف و دقت بدن بحقیقت مانند و صد جهد عرق
برمیان بمدی زیر باران چنان در کاهش و نحول است و بسا دیده و عساکر گران
که طالعان و تابعان او بودند چون لشکر جوشن پوش شتا گویا هواداری دولت بقا
برف و سرمای نمودند و در معرض سهام و هدف نصال اشعه مهر نوروزی اعنی رعب
و هراس آن مظهر فتح و فیروزی افتاده لحظه فلحظه رخنها در درون جان و سوراخها در دیوار
خانمان گشته * بیت * این زمهریر فتنه نجیبه کنون جهان * کز تیغ هند وی تو در دو
پاسبان رسیده * فاما در اوان آن موسم فرخنده که زمان از جانب سلطان مجاهدان
میان عرصه عرصه گاه جوانمردان و دلاوران بهواخواهی سپاه اسلامیان از هر جانب کرد
آراد و بیرق عز و شوکت و علم سبز محمدی را در میان جادو با داوزه القاب رفعت و ابتناء
انا فتحنا لک فتحا مبینا برافراخته بود و زبان حال سبزه سیراب بر کنار هر جوی آب از
عکس سایه سرو بن و برگ بید در چمن بر بشارت ایمان و توحید نوید از معروف الجنة
تحت ظلال السیوف باوضح بیان عیان ساخته و لشکر انبوه لاله زار سعلب گسوت
سپاه علامان و عربان سرخ کلاه آن پادشاه اسلام پناه مرتج مدرفی ربر نهاده و باین
علامت سروراری تمام در میان ارباب ولایت و اعلام خود را علم کرده و سنجقهای نصرت را
گشاده و صفوف کلهای شکفته ربیع و اقران بهم کسوتی لشکر حرب هنگی جرگی جا آمد سعید
بر فوق فرقد سای و جبهای سرتیز مرتب و مهیا ایستاده میکشد که * بیت * گل آمد

علم نو کرد فتح تازه را * در بست رت بلبلان کرد همبلاوازه را * وان سلطان
مجاهدان بعزم غزا و جهاد و بر وفق معتاد احکام مطاعه باحضار سپاه ممالک روم ایلی و
اناطولی فرستاد و بطریق نفیر عام آوازه توجه بفتح قسطنطنیه میان سکنه عامه بلاد در داد و بعد از
هفت ادرنه معسکر همایون بهم پیوست که گاه جنود و فیر محدود و آن در این لشکرگاه
و مجمع سلطنت با اجتماد سعادت اعوان و روی زمین متلاحق گشته و صفهای مرصوص آن
کتایب نصرت مناقب با توفیقات یزدانی متعانق شده اند و صف صف لشکرهای
مرصوف از میمنت میمنه ان الله و ملائکته یصلون علی میامن الصفوف
مسلح و مهیا شده و گروه گروه سرایا و طلایع میره مبتره با رایات فتح و آلات مخصوص
و در حسن انتظام و کمال التسام کانهم بنیان مرصوص ببشارات نصرت و ظفر مخصوص
و مهیا گشته و بیل لشکر منصور که گستر علم عالم گیر سلطانی بود مطروف بصنوف صفوف
و از جولان پیکری بلکه نمودار آن سپاه ملک و پری مقوی و محفوف گشت و هر کدام
ازین سپاه مبارزت خواه در رکاب دلاور محرک چون پیاده پیش شده و نیز بن وار
در میزوی سنگان در کاه درگاه دیگاه بعنبه سرداری سلطان موصوف و موقوف
و جهت ایستادگی باجرا احکام تیغ و صمصام خداوندگار خود موقوف و معطوف شده
و در پای رایت جهانگیر خداوندگار و بر دو دست اقتدار شه اسلام مدار و دو جناح از
عسکر مؤید با سلحه و اسباب معهود آراسته بهرگونه زینت ولاشه موید بمدد املاک
اولی اجنحه مثنی و ثلاث پیدا گشتی که آن مجاهدان مسلح بترکشهای پرتیر و با کمن
سرخ برق شوزیر سلکی املاک سماوی بودند که با پروبال اقبال بلندپروازی میکردند
یا آنکه در شکارگاه جان اعدا عقاب وار در صید پروبال جنا برفرازی و حجم
افکنی حمله محکم آوردند * بیت * نمایان گشته بمه بال خویش * بگسترده بالای اقبال
خویش * الحق صورت ایتلاف آن عسکر نصرت اتصاف و دلاوران میدان

مصاف در مقابله کتایب اعدای دین کنایه بود از حمایت و وقایت دولت مامون و خلافت همایون آن
پیشوای لیران مضامین الا ان اولیاء الله لا خوف علیهم و لا هم یحزنون و احاطه لوامع
اسنه و رماح آن سپاه کواکب کلامع در نظر آن افتاب خلافت مطالع نموداری بود از لموع شموع
شهب و دراری سیار بر محیط سپهر دوار و حالت جمعیت اگر وه انبوه پیش پیش سمند کوه پیکر آن
پادشاه پرهیبت و شکوه بمجو دریای مواجی بود در دامن کوه لمولفه سپاهی چو امواج دریا صفوف •
بهر موج لشکر فزون از الوف • چو کوه شکوهی روان گشته شاه • چو دریای مواج موج سپاه •
زو دریای لشکر بر انگیخت گرد • بگرد از هوا بحر مواج کرد • چون سلطان دین با این حشمت لشکر
نصرت آیین در بندان در بندان حصار گرد آن شهر مشهور و حصن استوار در شهر مبارک شوال از سنه
تسع و خمسین و ثمانمایه نزول و حلول فرموده از هر طرف آنجا را ببورچ کرمضبوط مجبور ساخت و
بالگیر ربانی و با آن سپاه و حشمت نظا آوازه پر وعید و نشاتهم بجنود لا قبل لها در معغر
ملوک ربع قلوب و قلبها انداخت والی کور استنبول بدستور معهود از جمیع ملوک ممالک فرنگ و سایر فرق
کفار جهت محافظت حصار حبسی از اعوان و انصار فراهم آورده و دل با یکسینه خود را بر محاربه و حضور
اسلامیان قوی و محکم کرده و با عتماد معاونت و امداد ایشان و باستظهار همراهی اقوام و خویشان
مطلقا احتمال فتح اسلام بخاطر خود را نمیداد و در ابتدا حال بر مثال دل پر ضلالت خود که لهو الواق
فهی کالحجاره او اشد قسوة بود آن حصن حصین را در عدم امکان تسخیر حکم دل سنگین خود میداد
و همیشه بغا برت واقعضا و کفار غلاظ شداد در مای حصار شداد بنا و رای مبالات و اعتداد
جهت حضومت و عنا دمیکشید و مبارزان و دلاوران خود را بر مثال گرفتاران سلاسل و اغلال
حدید غرق آهن زره و جوشن حدید ساخته و مقابله اهل جهاد دنبر ستاد لمولفه بر دشمن آورت
زره حلقه زنجیر • در سلسله کرک شده خصم نفسید • و هر روز از دم طلوع طلیعه صبح تا غروب
لوا شفق شام از مفتح تیغ افشای حرز کیسه باز اغراب شمشیر شعاع در قراب ظلام مجاهدان
ظفر آیین در قدم ثابت سلطان دین برشت مهاجران و انصار در اطراف سیل و اجواف نهار

درشعار

در شعار داوان حرب و پیکار هر گونه لطایف رجزها و اشعار و تکرار این گفتار
صبح به کبار که نحن الذین بایعوا محمدا علی الجهاد ما بقینا ابدا ابدا و در شعار میکردند
و در مقابله شهر بند و حصار میان نبرد گاه وصف کارزار وصف اشداء علی الکفار را
اظهار نموده جواطر سکینه شعار را بحیث بلاغت اشعار قتلانا فی الجنة و قتلاهم
فی النار در مقام ثبوت و قراری آوردند بیت گشتا این باد اجل غازیان • نرم و
خوشبو چون نسیم گلستان • بعد از تمادی ایام محاصره بطریق محاربه و مشاجره بنوعی مبارزان
دین تضییق عرصه کارزار بر کفار و تحنیق گلوی ابواب حصار نمودند که غیر از فریاد و ناله و نفیر زار
از دهان دروازهای بروج و اسوار دیگری را از درون شهر بند استوار مجال آمد و شد و بیرون شد
نبود و یکدم کسی را از حصار حصار به بیرون برج و باروی سور کفار بغیر از نفس تحسر و آه تحیر فرصت دخول
و خروج میسر نمی‌نمود لمولفه محصور گشته گردون از هیبت سپاهش • لرزان بخویش دریا از
تیغ دین پناهش • هر چند از جانب خشکی حصار با توجه تشدید و تشدید امر کفار نمودند
فاما چون دو طرف باروی آنجا محصور به دریا بود و ضبط جانب دریا از آمد شد سفاین متعذر
می‌نمود در این اثنا اشتداد و مضایقه مخالفان از جانب خشکی سور دو کشتی بزرگ که باسم کوکه
میان سیاحان معروف و مشهور بود و هر کدام حاوی لشکری آماده و از ضمنا دیگر فرنگ
و در هر یک اسباب مجدجهت مضاربه و جنگ حضومت از آلات مقارعه طوب و تفنگ بامداد
محصوران رسیدند و شراع شروع را در میان دریای محاربات بعیوق بر کشیدند هر چند از
جانب اسلامیان سلیمان نام دلاوری که حاکم کشتیهای غازیان بود بمقابله و مدافعه اقدام نمود اما
سفاین مجاهدان در جنب ملک فلک سیمای فرنگیان نشانه زورق هلال بود در جنب دایره افق
ظلمت در درون محیط شب تار یا بر مثال اجرام حباب وار کواکب صغار در میان دوایر عظام
بتاریکی دریای بیکران سپهر دوار بود و مقابله و مجادله لشکریان کشتی نشین مجاهدان دین با آن
مشرکان لعین بیرون از وسع اجتهاد و اقتدار میسر نبود تا بوم آن گروه مکروه را در درون حصار

اسطنبول در آوردند و اهل شهر و بازار از غایت بهجت و استبشار بلسان ارزبان نگارگوی
بنج و باره بر مجاهدان اظهار و اجهار کردند **لمؤلفه** لب حصار خنده نمود در آنها • سفینهٔ گشتی
زروی استبشار • زبیر و بحر بابد زبان سرزنش • زباد بان درازی کشتی زباد بالکفار •
الحق از نسیج و ته دمی آنکه از تمام خواطر اسلامیان زدایافت و هر که متعصب و خواهان این فتح
و تسخیر ملک نبود با بیوانقم مستدکشته بطریق ملهمونی سلطان ترک این عزیمت میشتافت چنانچه
اکثر ارکان دولت سلطان در ترک محاصره و ایقاع طرح مصالحه با وزیر اعظم خلیل پاشا متفق الکلام
بودند اما بموجب همت عالی سلطان مجاهدان بموافقت رای جسبق قلیل از انصار و اعوان
دران عزیمت فتح اسلام مستنام و لیقدام مغیر بودند و بعضی اهل حق و یقین و معدودی
از علمای دین خصوصاً شیخ الاسلام والمسلمین آق شمس الدین و استاد القراء و المحدثین
مولانا احمد کورانی و از ارکان دولت و سلطنت وزیر دیانت شعار زغنوس پاشا که با سلطان
درین داعیه بدرون دل و زبان متفق و مصر بودند و مطلقا برغبت مداهنه و مهاونه با کفار
حصار بمصالحه و مسالمه رضامی نمودند و بروفق نیت صادق و عزیمت موافق سلطان در مصلحت غزا امر
جهاد و داعیهٔ فتح ممالک و عدم مبالاة باقدام مهالک باین کریمهٔ حقایق اشتمال که ومن یقاتل فی
سبیل الله فیقتل او یغلب فسوف نؤتیه اجرا عظیما احتجاج و استدلال میکردند و از حدوث بعض مکاره و مخافات
و لحوق دواهی و آفات در راه حق آیهٔ محقق را که عسی ان تکرهوا شیئا و هو خیر لکم استدلال
و استشهاد می آوردند که **شعر** لا تجزعن لعنف دهر جایر • فوراء ذالک العنف لطف خاف •
چون سلطان مجاهد در عزم تسخیر آنجا بغایت مجد و ساعی بود بعد از شروع بمحاصره آنچنان سور
مظهر عودت و صلح با کفار منافی عزت اسلامی و کفیف دواعی میشمود و در تدبیر تعیین نقد آمات
فتح آنجا شبهای کثرت را چون کوکب سو و اکثر تا هنگام سحر زنده میداشت و انظار همم علیه را بر امتداد
تدابیر سکندری در جلوه گری مطالب فکری میگماشت تا سرانجام بر مضمون الهام ربانی و بهدایت
خواطر رحمانی از زوایای نهانی بر صحیفهٔ خاطر منیرش امری مصور گشت و باستصواب مشاوران

صاحب خبرت چنان متصور شد که اول امری که در باب انحصار این حصار استوار می باید پرداخت
وجهت سد باب استمداد و منع طریق انتعاش و امداد و معاش آن اهل عناد بظهور آوردنی است که
راه آمد شد جواری و سفاین را از جانب فرنکستان مسدود دارند و از آن جانب خلیج دریا که میان
شهر غلاطه و اسطنبول فاصلست حصار را بسفاین اسلامی برکمارند فاما این اندیشه صواب ظاهرا
از قبیل محالات عادی مینمود و مجال مدخل کشتیهای مجاهدان در میان آن خلیج فاصل محال بود
زیرا که این خلیج که از دریا منفصل شده و در میان آن دو شهر و حصار بتقدیر یک فرسخ ممتد و داخل گشته
در محل انفصال دریا بقدر دو تیر انداز جای بر سطح خلیج از حصار اسطنبول به دیوار حصار غلاطه از قدیم الایام
بزنجیری عظیم بربسته بودند و جهت منع و ضبط مداخل کشتیها بیگانه در میانه این خلیج این سلسله استوار را
فیمابین دو حصار بهم پیوسته تا هر وقت هر کشتی را که میخواسته اند که در درون شهر آرند بر میان زنجیر را دی
خلیج در بی تعبیه نموده اند که باختیار خود اجزی سفاین میان دو حصار در طول این خلیج میغز موده و درین
خلیج موازی ده هزار کشتی بلکه بیشتر همیشه محفوظ میتواند ایستاد و مادام که این جانب حصار مضبوط و محصور
گرد و بمجرد احاطهٔ جانب خشکی سور اسطنبول را محاصره و احاطهٔ عساکر نمیتوان ستاد اما چون سلطان
مجاهد را موافقت توفیق حضرت مالک الملک تتابید و هو الذی سخر لکم الفلک متقوی داشته بود
و بر مسند جهانداری او را بکریمه کرامت انتباه و هو الذی سخر لکم ما فی الارض جمیعا
بحیث قوت حدس و استقامت فکرت نظم مصالح دین و دولت گماشته بود هر آینه بر سنمونی هادی طریق
نجاح از روی اهتمام الحاح دم بدم بر ضمیر منیر سلطان اشارت بشارت بشیر و نظر با تنظیر
عقل و تدبیر ضمیر الهام پذیر سلطان خبیر را تدبیر کار آن امر مغلق عسیر مهیا و میسر میگشت **بیت** بپای فکر تو گر
در آفرینش خلق • ره غنیمت معنی گزین شود پیدا • و دفعه بخاطر قدسی مناظر سلطان رسید که بعضی کشتیهای
اسلامی را بهر نوع تدبیر که ممکن باشد بنقل از آن طرف شهر غلاطه از خشکی بتلال و جبال میان خلیج فاصل کشیده
و بتدریج از هر طرف در پایان آن تنبیه باب مغلق زنجیر و اهل رای باید کشودن و رشتهٔ زنجیر در آن رای کم هنگام
بعد از مشاورت بمهندسان کاردان و اختراع آلات غریبه جهت جر اثقال تعلق بکار شد دقیق نظر و

امعان چند عدد کشتی کوه مانند غازیان از میان دریا از عقب شهر غلاط بیرون صحرا کشیدند و از
ساحل دریا بربندی پشتهای غلاط بالا برده بساحل خلیج مقابل حصار رسیدند و بازگشتیها را
درین خلیج فاصل میان البلدتین حایل شد و این بحر را هم بدستور طرف بربع کرکجا هان مسور و استوار
ساخته بنوعی که چون بخت برگشته کفار لجه بحر از ینطرف هم برایشان برگشت و جانب بری
بلشکر اسلام مسور بود بدریای سپاه خونریز دلاوران تر شد و از قضای بر و بحر بضرب طوب
و تفنگ و بتواتر قوارع روز جنگ هر روزه دیوار حصار از هر طرف چون بنای دولت کفار رخنه
پذیر میگشت و بصدمات متعاقب مقارعه بروفق القارعة ما القارعة وما ادریک ما القارعة
بنیان ابدان بروج شهر کبیر و قابل تدبیر تسخیر میشد دم بدم از غریو و لوله کبیر و تهلیل سپاه دین
وار ناله و فغان الم رسیدگان کفار اندوهگین وار تسمیع وقع رعادة و طوبهای سنگین زلزله
و لولها لهای اذا زلزلت الارض زلزالها در درون گنبد آسمان و زمین می افتاد و خیل
باطل و لشکر تباه و ظنوا انهم مانعتهم حصونهم من الله از شهربند و ارع مخالفان قدم
ثبات در درون گریزگاه واهمه می نهادند و هر ساعت در حین چوبک زنی طبل و کوس و در انقاعات
درای و ناقوس گویا هر کدام انگشت هراس و بیم بر اذان او غان خود می نهادند و بتقریر شور و طنین برنجسین
صدمت مجانیق و قوارع کوه آیین سخن بر گوش یجعلون اصابعهم فی اذانهم من الصواعق حذر الموت
والله محیط بالکافرین را بهکنان بهم خبر میدادند ● بیت ● وزان آواز رفتی عقل از هوش ●
هر روی قوت سمع از سر گوش ● و هر روزه از طلوع صبح صادق بر دو ایره افق مشرق از دو بان
گشاده قرنفهای رعاده آیت عذاب و سیل و امطرنا علیهم حجارة من سجیل فرع السمع بروج و حصون
سربلندان پناه کفار میشد و از زبان زبانهای ملتهب آتش مرتعه و صدای سنگ طوب آوازه مرغوب
و نوید مرغوب و جعلنا عالیها سافلها گوش گزار جان خانمان آن گرفتاران حصار میگشت تا آنکه اکثر
دیوار باروی شهر و حصار از جانب خشکی با خاک راه هموار شد و از جانب کشتیهای مبارزان با علا
اعلام جنگ و پیکار گویا شراع و بادبان بیجان جواری در میان آتش کارزار هموار ساعصاد

جزا

فید فاد واگشت و چون بتوارد قوارع بر دیوار حصار واستمرار نوازل آسمانی بر اثر آن دیار از جانب
غربی سور بطرف دروازه ادرنه دیوارهای حصار رخنهای بسیار یافته بود و خوارق طوب و تفنگ
پردهای اسوار استوار را چون غشاء احشاء و حجاب صدور و اکباد کفار از هم شگافته نمود
و خرابی و ویرانی تمام در قرب منزل محتشمانه تکور مصادف سقوف و پوت و رفوف شده و کاخ
دولت مقهور او را مجوف خسته بعروض آفات مخوف و مخوف گشت لاجرم مخالفان جهت حفظ ثغور
سور و تکهبانی رخنهای حصار جمعی از دلاوران نامدار فرنگ را اقتور و اشتنده و والی و سپاه همگی کار
محافظت شهربند را بدستان جماعت یگانه گذاشته و تکور مقهور محافظت ایشان را در هر باب تربیت
امتناع می نداشت و هرگونه کفایت و مصلحت بیش ایشان را متبع و مطاع میداشت مراینه خواص و مقربان
قدیمی تکور بنابر حسد ذاتی بر آن جماعت محافظ که مردم بیرونی بودند غیظ و غیرت کردند و با تفاق
کلمه انجمنی جهت مصلحت اندیشی بحضور تکور بردند که محافظت محلهای خطرناک حصار را با بیدمردم بیگانه جانبی
مپاک نمیتوان گذاشت بلکه مدار آن کار بمامی مردم قدیمی و معتمدان بومی این مملکت رای باید گذاشت
چرا که معلوم عقلاست که بیگانه را غم خانمان دیگری چه مقدارست و یقین که اگر رخنه در کار حصار شود از آن
جماعت بی اعتماد و ازین رابگذار دیوار منهدم نااستوارست ● بیت ● ازو بگذار دیده رسته جهان بدل ●
برچشم خویش منت بدین دور اعتماد ● بنابرین مصلحت بینی جماعت مزکور تمام سپهسالاران و دلاوران
مشهور فرنگ از تکور و جماعت او بدل و جان رنجیده دل به دلاوری و جان فدائی خود که قبل ازین
نشر کرده بودند در هم چیدند و شکایت پرکلفت خود را بعرض تکور رسانیدند و باتفاق جمله آنچه
روی بسرای تکور آوردند که چون ما با وجود جلای اوطان و تحمل مخاطرات اینچنین در ظل امان هنوز
بحفظ رخنه دیواری معتمد و وثیق نبوده ایم اینهمه هر قدر جانسپاری که کرده ایم سعی عبث و کوشش باطل
می نموده ایم و در میان چنین دریای خونخوار جنگ و غوغا و غاب مثال بادبان کشتی خود با وجود عالم
واقدام استقام خود را درین راه هواداری بیهوده فرسوده ایم ● بیت ● این ره که فراگیم که راهی دل ●
تا با زروم که کارم تای دل ● لاجرم ازین صورت وقوع مخالفت میان اعدا و تزلزل آرای ناصواب

مخالفان سبیل هدی منهیان اخبار بشارت آثار مسامع اصغای مجاهدان از احب رسانیدند و از انتشار
این آوازه نوید نصر عزیز و فتح قریب می‌شنودند **بیت** چو در لشکر دشمن افتد خلاف •
تو شمشیر کین را میاسا در غلاف • فلهذا شغف مجدد و باعداد اسباب فتوحات در دل
دلاوران و مجاهدان افتاد و سلطان نیز تمامی مبارزان را از طرف دریا و جانب صحرا
باجتهاد تمام در میدان جهاد و غزا فرستاد و بزبان مهربانی و دلداری از کمال لطف و غزاه
عزت داری همگان را بوعد عید الهی و عنایات پادشاهی مستظهر و امیدوار مسرور مینمود و در چند
سلطان مجاهدان بالقاء الهام سبحانی بتوفیق ادراک امانی دو جهانی مستوثق بود اما در ان فتح
مبین دوگونه تایید غیبی ممد و معین سلطان و مستدعی فوز مطلوب نصر و غلبه اهل ایمان در ان اوان
شد یکی مؤید و مقوی از امور معنوی بود و مؤید دیگر از اسباب عادی اما معاونت توفیق را
حاوی **تمهید اول در ذکر تاییدات معنوی سلطانی** آنکه در چندین حدیث صحیح اشارتهای صریح از کلام
فصیح مصطفوی بفتح قسطنطنیه موعود بود و انتظار استظهار اولی الایدی و اولی الابصار منتهز فرصت
اظهار رخسار آن مقصود معهود که ان الله لا یخلف المیعاد اولا الحدیث مسند نبوی علی قائلها
الصلوة والسلم که خروج الملحمة فتح قسطنطنیه و فی حدیث آخر الملحمة العظمی فتح قسطنطنیه
و فی حدیث آخر ثم یفتح لکم الروم فیکفیکم الله و فی حدیث آخر تغزون جزیرة العرب
فیفتحها الله ثم فارس فیفتحها الله ثم تغزون الروم فیفتحها الله تعالی و از قیاس عطف روم بر فارس
که ممالک عجم است و جزیره العرب که مابین دریای حبش و دریای عمانست فتح قسطنطنیه باسلوب
قواعد معنی و بیان نزد دانایان اسالیب کلام بلاغت نشان عیانست چه روم علم جنس آن کشور
معین است که دار الملک آن قسطنطنیه بوده و از سیاق احادیث نبوی که بلاغت آن باعلی مراتب
اعجاز رسیده انتباه تخلف قسطنطنیه از حکم وقوع فتح باوجود فتوح معطوف علیها بیرون از قاعده حقیقت
مجازیست و مؤید وقوع آن فتح الحدیث صحیح دیگر است هلک کسری فلا یکون کسری بعده و قیصر
لیهلکن ثم لا یکون قیصر بعده و لتنفقن کنوزهما فی سبیل الله تعالی و بحسب جری عادت سنت الله

لزم

سنت جرا این قیصری که مظروف دار الملک اوست فی فتح ابواب دار که ظرف مکان
آن کنوز باشد معهود و مرصود و متوقع بود و از انحصار نسل قیاصره سابق در حاکم
و کشور اسطنبول و ضعف دولت او بجهت تضایق عرصه مملکت و عدم فرزند مقبول
ابقای آیات قیصری بحسب قراین و شواهد مشهود کواهی بود و همچنین از انطباق
اوضاع و آثار این مجمع مجاهدان دین با مضمون الحدیث بشارت تضمین که عن
ابی هریره رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم هل سمعتم بمدینة
جانب منها فی البر و جانب منها فی البحر قالوا نعم یا رسول الله قال لا تقوم الساعة
حتی یغزوها سبعون الفا من بنی اسحق فاذا جاؤها نزلوا فلم یقاتلوا بسلاح و لم یرموا بسهم
الا قالوا لا اله الا الله والله اکبر فیسقط احد جانبیها الذی فی البحر ثم یقول الثانیة
لا اله الا الله والله اکبر فیسقط جانبها الآخر ثم یقول الثالثة لا اله الا الله والله اکبر فیفرج
لهم فیدخلوها الحدیث شواهد و علامات فتح موعود اسطنبول ظاهر بود و از انکه بحسب استقرا
بلاد معموره و مدائن مشهوره با وجود تشتت سایر احادیث متواتره آن شهر مشهور منحصر در قسطنطنیه
می نمود و مع ذلک بموجبی که در مقدمه این کتاب ثبت مشروح گشته سلاطین آل
عثمان از اعقاب عیص بن اسحق علیهما السلام اند و اتفاق از بعضی راویان منقول علیه
رفیق آن غزا شده چنان مسموع شد که آن معسکر سلطانی مشتمل بر هفتاد هزار مرد بوده
و انتساب این لشکر با وجود اشخاص مختلف الانساب در ذکر نسب تبعیت نسبت
ملک و سلطان شایع و ذایع است و ذکر و شعار آن سپاه بلفظ لا اله الا الله هم بین واقع
و ترتب سقوط جوانب شهر و حصار اول از جانب بحر آنکه کشتیهای اسلام را از جانب خشکی
علاط بلاف معهود بمیان خلیج آورده اند و هم حصار را که بآن جانب بوده مسخر کرده
و سقوط دیوارهای سور که از جانب صحرا در سمت غربیه که هر دروازه در نه بوده بضرب طوبها
کوه مانند با زمین هاموار هموار نموده اند و در آنحالت گویا دهان گشاده آن

رخنهای دیوار وزبان حال کنگرهای حصار با اهل اسلام صلای عام ادخلوها
سنلقی فی قلوب الذین کفروا الرعب بما اشرکوا بگوش خواص وعوام
افتاده نظم زهیبت تو بلرزد طبایع وارکان • صدای رعد تو درکوه چون
فکند آواز • وهمچنین نوعی دیگر از مؤیدات غیبی وبشارات لاریبی تواتر مبشرات
اولیا ومکاشفات وروءیای پیش بینان عالم بالا بود خصوصاً جمعی از زمرهٔ اکابر
اهل الله وازطایفه عالیشان اولئک الذین هداهم الله که موافقت
جنود الهی ومرافقت رجال غیبی هواداری ودولتخواهی این سلطان غازی
اکبر همراهی عسکر منصوره نموده بودند واکثر اوقات سلطان را باوارد عا ونصرت
اقتضا وبالقاء الهامات وبشارت بر منامات وواقعات بر این غزای غرا اغرا
وتحریص میفرمودند نظم دعای فقیران پرهیزکار • زبازوی مردی برآید بکار •
ببازو توانا نگردد سپاه • ز همت از ناتوانان بخواه • شهی کاستعانت برد زین گروه
برد • اگر بر فریدون زند از پیش بد • وازانجمله بزرگان کشور معنی ورهروان راه
حق ویقین یکی شیخ الاسلام المسلمین شیخ آق شمس الدین روح الله روحه فی اعلی علیین بود که
بعد از امتداد مدت محاصره وجدال وملاحظهٔ مقاومت ومداومت کفار بر خصومت
وقتال ارکان دولت قاهره خصوصاً خلیل پاشا وزیر اعظم دلایل وشواهد ظاهری
وازقلت معاش ویراق لشکر اسلام وقوت وقدرت معاندان ومعونان وازاهلاک
کافری بمصالحه وتاخیر داعیهٔ سلطان غازی را از فتح بل بمصالحه وبدم در نشست امید امانی
بدستور زمان سلاطین سابق طرح تدبیری وتاخیری می انداختند سلطان را چون تمامی
دواعی مبتنی برقول ائمه وعلمای دین ومعتنی بتوجه باطن پیش روان راه کشف ویقین
بود ومقتفی سنت محمدی درین داعیه مداهنه کفار وقبول مداهنه وتسویف وعزم
تسخیر حصار از مشاهیر اتقیا واولیا که رفیق طریق جهاد بودند استمزاج واستشاره فرمود

و درین

ودرین امر اعتماد تمام بر مشاورت واستعلام حال از شیخ آق شمس الدین نمود وشیخ
نیز برحسب اشارت الهی وجهت اطاعت اوامر مطاعهٔ پادشاهی هرچند که بکرات
بشواهد مبشرات وقوع این فتح مبین را مبین کرده بود وازتطابق مکاشفات
سالکان با احادیث نبوی ظهور مواعید معنوی را مقرر ومبین داشته فاما مجدداً
باتفاق مشایخ بدان عوالم روحانی ومراصد ارصاد روحانی چند شب وروز
بخلوت وریاضت پرداخته وآینهٔ بصیرت ومرآت نظر بصیرت را در مقابل صور
عالم غیب مجلی ومصیقل ساخته بحکم حکیم ما کذب الفؤاد ما رای بشارت نامه
قد صدقت الرؤیا مجدداً از عالم معنی رسیده وشیخ آق شمس الدین تفصیل کشف
اهل توجه واستجازه را درین تعبیر بشیر بلا تاویل وتغییر بسلطان پیغام داد که از منهیان کشور
غیب چنان نوید رسیده که روز چهارشنبه بیست وهفتم جمادی الاخری سنه سبع وخمسین وثمانمائه
حصار اسطنبول بدست انصار سلطان دین محمدی مسخر باید واول کسی که کلبانگ محمدی در درون
حصار گوید یکی از درویشان صحبت فقیران باشد که در درون حصار اقامت اذان وبانگ
نماز شاید چنین این بشارت عینی بسلطان رسید گویا شاه وسپاه مجاهد از انا یید معنوی
از آن نوید جدید بحقیقت رسید بیت تو شادزی ولطف خدای واثق باش
که کار تو بمرادت عاقبت خوش باش • بعد از سکینه واطمینان تمام سلطان مجاهدان
مقدام همگی لشکر اسلام را بر صرف عنایات اجتهاد درین جهاد فرخنده امداد تحریض نمود
وهمگی اعیان اعوان وانصار وجملگی مجاهدان مضمار کارزار را بحضور همایون آورده هرکدام را
بملاطفت ودلداریهای گوناگون مسرور کرد وبمواعید عنایات وتاییدات الهی ومضامین
احادیث حضرت رسالت پناهی علیه السلام بآن فتح قریب امیدوار ساخت وبهرگونه مرغبات
از تحصیل غنیمت دران توجه وعزیمت تمام اهل عسکر را در طمع فوز مطالب دینی ودنیوی
انداخت وبا جمیع لشکریان چنان عهد ووعده فرمود که بعد از توفیق بر فتح اینچنین شهری بزرگ و

منال و تسخیر چنین کشوری که از جواری و غلمان صاحب جمال تا سه روز حکم غارت
و یغما مستمر بشت و هرچه از نقود و اجناس بدست غازیان افتد ملک بی انکس مبین و
مقرر بود و بغیر از اصل رقبات آب و زمین و همین سنگ و گل اران کشور
سنت آیین که بشرع غرا متعلق بمصالح سلطان است بهیچ منقولات و سایر متمولات
بر غانمان و غازیان مسلم دارند و جنس اراضی و عمارات قابل تاراج و انتقال
نیست جهت حصه سلطانی بجای گذارند و روزی فیروز جهت هجوم سپاه بجنگ
سلطان و عموم توجه لشکریان بتایید دین سلطانی تعیین فرمود و در مقاطع سلطان عادل
از ایام همایون و ساعتی مبارک و میمون بجمعیت و طرح قتال حکم نمود و نظم
برآراست سلطان گیتی فروز • سپه را بر آیین دوشینه روز • بران مورد
اقلیم دریا شکوه • حصاری زد از موج لشکر چو کوه • چپ و راست پیرامن آن
حصار • ز پولاد بستند بر بر عنبار تمیذنی در ذکر موهبات صوری سلطان بروز توجه بتسخیر
قسطنطنیه و بتیر فتح اسلام فوزه و پاجناه و جاه بدخول دار الملک کفر و نصب اعلام شعائر اسلام
نور محمدیت که عالم فرو گرفت • خوش عالمی که روشنی از نور او گرفت • در حین دمش
چه بگویم هلاک باد • آنکس که او حبیب خدا را عدو گرفت • سحرگهی که بزرگواران شب
زنده دار نجوم و سپاه روی رخساران نصرت رسوم بعزم تسخیر حصار نه توی گردون آیین
بوتم سراوق سلطنت مهر چیا ثابت اور بمن ز از صبح آفتاب برافراشته و بتلقین
سلطان موحد مشرب خورشید غلغله تهلیل و توحید لا اله الا الله وحده
لا شریک له در صوامع ملک و مجامع قدوسیان بلند مرتبه فلک
بجمت و جلال انداخته و کمندانداز اشعه نورانی بعزم بهرامروزی و بازوی
فتح و فیروزی اطناب پر امتداد بهجت و شادی بر کنگرهای حصار شدادی
این قلاع بسبع شداد بنیاد انداختند و کمند اندازان سپهر معلی تقصد

رجم

رجوم شیاطین بر هجوم کوه روم شب دق رویین نجوم را بر حصن ظلمت لاادت م
شادم آغاز پرداختن نهادند سلطان مجاهدان دین محمدی و آن پیشرو معارک
دلاوری و مردی اعنی بیت شهنشاه و پشت و پناه دین احمد • ابوالفتح زمان
سلطان محمد • در صبح روز فیروزی از شهور سنه سبع و خمسین و ثمانمائه بعد از
ادای فریضه صبح اولا در درگاه پادشاه بی نیاز دست دعا و سؤال را چون پنجه
آفتاب برگشاد و در محل تضرع و افتقار و چهره نیازمندی و رنگ زر را
خورشید وار در محراب افق عبودیت کرد و بر زمین درگاه توفیق آن تعقیب
لیل و نهار نهاد و در حین ادا مناجات و استدعا حاجات روح مقدس
سلطان انبیا علیه افضل الصلوة اتمها و اعلیها را وسیله تخشع و ضراعت و بضاعت
در خواه و شفاعت ساخت و بر مضمون حدیث صحیح و لحواه من قاتل لیکون کلمة الله
هی العلیا فهو فی سبیل الله بر محقق لوا اعلی را از پنجه کشیده خود جهت الحاح دعا و در جمله
درجیات همین کلمه الله بر صحفه آسمان اجابت برافراخت و از مکنونه کلمات متضرعانه
و مناجات متخشعانه آغاز نهاد که للمؤلفه خداوندا به توفیقم امروز • ز صبح فتح
خورشیدم برافروز • چو نور صبح دین کردست آغاز • لوای شرع
بر دستم برافراز • بمن کوی کرامت خدمت شرع • بغزا کشتم در حرمت شرع •
بیاشی فوز تو چون عون و نصیرم • بکار ملک و ملت دستگیرم • بنوزم خدمتت
نهاده ام پای • بکوی لطف خویشم راه بنمای • ز الطاف خود نگذارم •
که غیر از لطف تو چیزی نخواهم • بنام آنکه فخرم شد بنامش • که صد قیصر و خاقان
غلامش • بحق آنکه کوی حسن گردون • ز معراج فتوح او همایون • قرار
اختران نعل براقش • بجوم سود شد نعل نطاقش • بحق آل و اصحاب عظامش •
بحق امت عالمقامش • جو دادم نیت تایید اسلام • بتوفیقت به از مقصد کام •

درین نیت که دارم یاریم کن ٭ غمم دین میخورم غمخواریم کن ٭ ز شمع رایت دین نیر
چراغ من فروز از تخت قیصر ٭ جو عزم فتح قسطنطین شدم رای ٭ ز لطف خود درآن
قلعه گشای ٭ ز نور فتح چشمم کن منور ٭ درین تاریکیان کفر مکدر ٭ فروغ چشم اسلام
بفزای ٭ ز نور شرع آن کشور برآرای ٭ تویی فتاح ابواب مطالب ٭ بر آن کشور
بکن ما را تو غالب ٭ بود کین تخت قسطنطین قیصر ٭ شود از دولت من دردین مسخر
بر اندازم از و آثار اشراک ٭ بر افرازم لوای دین بر افلاک ٭ لا هوتیه را مسجد
بسازم ٭ دران دیرکهن رایت فرازم ٭ برم اعلام دین بر چرخ دوار ٭ کنم
اصنام واوثان را نگونسار ٭ زفضل تو جهاد آید چو بختم ٭ کلید فتح آن کشور بتختم ٭
کر فتم من حدیده وشدم سنگ ٭ برافروزم کنون آتش درین جنگ ٭ مجاهد پیشگان را
دل قوی دار ٭ بده توفیقشان در جنگ کفار ٭ و رست از بحر فتحم شر و ما ٭ زتایید
جنود ملم تروما ٭ بمن تایید دین مصطفی کن ٭ مناجاتم درین مقصد روا کن ٭ بعد از
فراغ سلطان مي بدان از بسط کف دعای اجابت انتما در اندیشه تجهیز عساکر
نصرت ایتمد اافتاد وبنیاد نهضت و ترتیب جیوش دریا و وشش از جانب دریا و
صحرا نهاد و بر همان نسق که آن پادشاه بیدار دل در شب اندیشه مقرر کرده بود و
مثل افتاب جهانگیر از اول شام بر گریبان افق تدبیر چیپا عمل تیغ و شمشیر و عدابیه
کیفیت زد و جوار کرفت و کیر فسر و بروه تمام دلاوران نامدار را در اثنا بیدا فرد فردا
تهیه اسباب مقاتله فرداما مور داشته بود بعضی چالاکان مضمار کارزار را بتجهیز بروج حصار و صعود
وعروج بر اوج دیوار بتالیف نردبانهای آسمان انتما بر وضع سلم السما و باندازه درجات
ارتفاع سپهر اعلی برگماشته مهندسان نقب انداز را که در تجویف طبقات زمین نوک کلک
فرهادی ایشان تیز روتر از سباحت ماهیان در دریا و سیاحت ستارها در اطباق سما
بود و از نشتر زبانی دم تیشه ایشان در صخره صما مودار گوهر درخشان تا در هفت طبقه

ابنی بر

ازضمن بیدا می نمود بنقب انداختن بعضی محلهای دیوار های استوار مقرر فرمود و جمعی رسن بازان
عنکبوت کردار و کمند اندازان صاحب اقتدار را بالتیام هر گونه رسنهای زر دین کمند
ورشتهای بر گره وبند که بر مثال دست وپای آرزوی عشاق مشتاق جهت حمایل
کردن کردن محبوبان پر اشتفاق در غایت انتظام والتصاق بود معین ومقرر نمود
وکمانداران باریک انداز را که تیر تیز پر ایشان از قبضه کمان اواز سرانگشت مقوس
روز نبرد ایشان نشد روتر از خروج سهم مخروطی بصر حدید بود و نیزه گذاران سرافراز که
سنان جانستان ایشان تیزتر از نوک رمح حقی سماک رامح نقطه قلب را از حلقه
فلک مدور و از حرف خط محور در میربود بتر محاسبات از صفوف کتایب کماشت
وتفنگ اندازان محکم انداز را ابراقبه و دیدبانی حلقه جدقه اعدا بر مثال نور
چشمهای بینا و فروغ والهای دلها در مقابل عین بعین خصما گذاشت تا که از هر گوشه
که دشمنان عین عداوت کشایند دیده عدو را تیر ولدوز نعبه و موی قرکان کان
فته اندوز بهم دوزند واز بنادق آتش افشان تفنگهای دشمن سوز چون لمعات
شهب و نیازک گیتی افروز شعلهای نیران در درون دل و جان دشمنان
افروزند وتمامی طوب اندازان ومنجنیق را زاکه صدای رعادهای ایشان از
قبیل آوازه ترمیهم بحجارة من سجیل بود ماموروداشت که سنگهای طوب را
در کلوی قرغانهای رعاده چنان آماده دارند که سنگها وگروه در دهن پنجه
شیر غران نهاده مانده واحجار کوه کردار در کلوی منجنیق افسون شرار اعداد کواکب
ثواقب بر مقابل دیوار حصار مهیا ایستاده باشند پیت شده رعادها چون اژدران
مست ٭ دهن کرده جانی گاو مست ٭ وان شاهنشاه مجاهدان روم
در مواجهه دلاوران ودعا زبان شجاعت رسوم بخطاب مستطاب فرمود که این روز
مردانگی موعد اظهار آثار یوم تبیض وجوه وتسود وجوه است واینهم هنگام

فرمانبرداری مبارزان دین بامر واجب الاطاعة جاهد الکفار والمنافقین چتر
برافرازی گروه مجاهدان پرشکوه و سرکوبی گردنکشان کفار گروه اکنون سعادتمند دین و دنیا
کسی است که غرهٔ غزا را مردانگی چون غرهٔ صبح محلا بحجت بیضا جهاد و غزا سفید سازد
و چهره اقبال فرزانگی چون چراغ پرفروغ خورشید تیغ افشان بشفق خون دشمنان
سرخ روی گرداند درین هنگام صبح سعادت که چوبک زنان اشعهٔ نورانی دست بهم داده
ایستاده‌اند و طبل زرین مهر را بر زین کوه سپهر نهادند و نوبتیان بامداد بخروش نوبت
مصادم رماح و اسنه بر دایرهٔ مغافر و مجنه منادی سارعوا الی مغفرة من ربکم و جنة
در مجمع عساکر نصرت مآثر در دادند که همگی لشکر اسلام نعره کوس سود کرده دایرهٔ حصار
در آیند و بیوت ناموس شرع و ملت اسلام شاه حصار بلند رایات و اعلام را چون بال
ملائکه اولی اجنحه بعزم فتح برگشایند نظم بلشکر بفرمود تا صد هزار • در آیند بر آن حصن
آتشبار • بمیدان خون غرق آتش کنند • ز خون [illegible] کنند • [illegible]
از حسن تدبیرات سلطان در تقدیم مقدمات کشورستانی آن بود که قبل از طلوع صبح از غرهٔ
چین غرة المحجل عزیمتش بر مطالع اقبال و پیشتر از انضمام سپاه ملایک التیام در معرکه
عموم قتال جمعی کثیر از دلاوران شب زنده دار و پاسبانان حرم حصار را امر فرموده بود که
شب همه شب تا بروز از اطراف شهر شعله فروزان بر نوک رماح آتش افشان خود برافروخته
و علی الاتصال شعله‌های نیران جنگ و جدال را با کفار آتش نهاد تا هنگام دمیدن صباح بسوزند
و پیوسته میل افروخته نیزه و سنان را در دیده حلقه‌های زره و جوشن آن اعیان مشرکان
در کشند و در چشم خطا بین آن معاندان دین از کوه غبار پرخاش معرکه کارزار مشت خاک
و خاشاک پاشند لاجرم بر حسب اشارت پر بشارت سلطانی آن گروه سپاه مسلمان در آن شام
پر التهام انتقام مراقبهٔ صبح فتح دیده بخت بیدار داشته چنانچه و شعله‌های فروزان
بر سر نیزه‌های خود برافراشته چنانچه از شعلهٔ نوک رماح و بریق صفاح ایشان با وجود

پرتو کواکب

پرتو کواکب جهان افروز بجای تاریکی شب را کس ندید و مطلقا از صیاح و غلغله
کوس و نوبت نقاره تا هنگام فالق الاصباح هیچ متنفس نیارامید و کافران تیره روز
در آن شب از آن روز تا دم صبحگاه از نوازل و حوادث متوالی و از تعاقب طوارق آیات در معرض
صدگونه بلا بودند و از غایت خوف و هراس و از محاربه و مضاربه با آن سپاه اولی باس
در پاس اطراف حصار در یک طرفة العین نمی غنودند و از حسن تدبیر اکثر جنگ آوران
کفار خسته و مجروح الام متعب متعاقب گشتند و بیشتر از آن گروه مکروه از غایت ضعف و
ناتوانی بر مثال سحاب خاطف وقت سحرگاه معلوب نوایب و مورد مصائب شدند و سلطان
مؤید تا بینا چنان مقرر داشت که صباحی که رایات نصرت آیات را در مقابلهٔ حصار برافرازند
و صفوف مرصوف و کتائب مرصوص غازیان را آراسته سازند یکدفعه چندین هزار قوارع طوب
و تفنگ و منجنیق و زنبورک را آتش دهند و چون نوازل آسمانی از دود [illegible] رعاده
طوبهای آتش فشان و لخطوط سهام تیر باران بر ایشان پریشان حیث دمدمهٔ غیر معتاد
نهند زیرا که کفار محافظ حصار که چشم و گوش بنگهبانی مراحل قلعه نهاده باشند و هر فرقه
بر رخنه دیواری بر اعقاب حصن ما هیبت استاده یقین که از بیم و هراس صدمات طوب و تفنگ و از
ضربات سهام خدنگ و مدمدم چون خرات الارض رسیده در طبقهٔ اسفل الثری حصن حصین
متواری و مدهوش شوند و از کثرت صعود دخان و دود و اعداء رعادها در چشم و گوش
بخت ایشان بطرای صمم و عمی بصفت مضمون صم بکم عمی فهم لا یعقلون
بحس بیهوش گردند و تیرا کم غبار معرکه و سواد سواد دخانی از قوارع و نوازل آسمانی صورت
واقعهٔ و اذ نتقنا الجبل فوقهم کانه ظلة بر سر کافران نمایان شود و هراس خوف
منجنیق از اطراف بروج [illegible] و مضیق [illegible] منکوس شده کان بر یکدیگر در طبقات ارض
مصداق ظلمات بعضها فوق بعض عیان گردد در آن حالت اهالی دلاوران میدان
کارزار از منافذ و رخنه‌های دیوار در درون در آیند و [illegible] را

بحبل اعتصام دین بکنگرهای حصار در انداخته بر مثال نجار در یا محیط حصار را از اطراف بر جب
بیا لابر ایستاد **لمؤلفه** برکنگره عرش زند دست تصرف • آنکس که زهمت بود شخص حبیبی •
امید که از میان صدق نیت و خلوص اعتقاد و استماد بظهور معنی الا ان السیوف مفاتیح الجنة
ابواب مغلق اعتطیات عالی مفتوح گردد و نقوش جنبشه گنگره ها به تیغ آبدار غازیان جگر ها مجروح بکه
از ماق روح و اما مها و مسکنهای ایشان منهدم و مقدوح شود الحق در آن ساعت که سلطان جهانگیر
این سپهر منیر در تسخیر ملک محصور فلک اثیر بوثیت گیتی ستان در عین تیغ افشانی بر بالای برین
افق مبین اعنی بر پشت سمند چرخ برین بر آمد و بر گوشه چشم خشم انگیز و تحریک مژگان آتش
در عین شیر خود بخونریزی و قتال ایما که با ثاره غبار جنگ و جدال اهتمام نمود و سلطان
مجاهدان باجلیه پادشاه پناه خصوصا با فوج ملازمان درگاه از یمین و یسار و قلب و جناح متوجه استفتاح
و استیفاء وشی و لشکر دلاور و جنود مظفر منهجی بر مثال سپاه مور انبوه از دهام کوه شکوه
انعم ظل رایت سلیمان زمان روان شدند و یکبار از خندق عمیق و دیوار رفیع حصار او ل
و دوان دوان گذشتند و با جتهاد و اهتمام تمام نحوی شد که خود را در رخنهای حصار بزرگ که
بضرب طوبهای سهمناک بر و برجها و اعتاق بحور رخنه رخنه شده بود یکبار در درون اندازند
و از آن علم اعلام فتوحات که ابر سایر بروج سور بیا من همت بلند چون دعاهای مردان ارجمند
صاعد و متصاعد و متعالی سازند اتفاقا جمعی از دلاوران فرنگ که سابقا مذکور شد که
بحفظ رخنهای شهر بند مقرر شده بودند در عین زد و خورد و گرفت و گیر و دوران اندیشه
شدید و تشدید رخنه دیوار سد آهنین تیغ و شمشیر ناگاه سپهسالار ایشان بعصبت جاه طلب
قدم جرأت پیش نهاده از حصار بزرگ بیرون آمد بر بالای حصار بکه با جماعت غازیان در صدد
کشاکش بود و از طرفین هرکس بقدر وسع بذل جهد خود جهد در کشاکش مینمود که ناگاه یکی از جوانمردان
غازی سر بمشیر آتش التهاب خود را از زیر دیوار منعقد بسیار بر بالای حصار همچون زبانه آتش
جحیم حواله آن زبانیه جهنمی نمود و بقدرت حکیم قدیر شعله آتش شمشیر آن مجاهد از سینه دود آلک

ان کافر

آن کافر جهنمی همچو زبانه آتش سر بر آورد و حقیقت نار الله الموقدة التی تطلع علی الافئدة
در آن میان بر اعیان هوشمندان عیان شد در ساعت آن کافر هولناک چون مرغ گرد خورده
در عین ناپاک از زبر بارو بمیان گروه مکروه خود بر خاک هلاک افتاد و از افتادن آن زبانیه نار
آتش اضطرار روی در نهاد آن بقیه السیف کفار نهاد و آن زمره خیل اشرار که مرتبه سرداری بر
وار نبود و از بالای حصار بحضیض خسار الی الدرك الاسفل من النار در افتاد و سایر اتباع
و اشیاع او نیز از آن رخنگاه روی بفرار نهاد **بیت** خیل و حشمش همه یکسان • بر خاک هلاک گشته
یکسان • لاجرم در سخات هر کس از غازیان دلیر خود را بآن رخنه حصار رسانیدند و بر مثل
عشقه تابناک تاک بر اندام بارو بمور بر کشیدند و از بسیاری زد و خورد و سقوط بر و کردهای
خود چندان از اجسام کثیف احباء و عیف لاوان گذشته زیر پشته هویدا گشت که از
تراکم و تزاحم اجزا اجسام آن ناهموار کفار گویند که بر طبق کانهم خشب مسنده بر من بیج بروج کشیده
زد بالهای چه عروج دلاوران بر آن رخنها و فروغ بروج مرتب و مهیاشی و میان هر دو بارو
مضاعف شهر بند از این کشتگان کنده و جسد افکنده از زمین تا آسمان پایهای سلم انشاء
پیدا آمد و پکدم سپاه انبوه غازیان مصار یکبار بر مثال سیل فرو ناخ بهار در حالت انحدار
از قلعه انجا و باغوار ارض حصار بمیان کوچه و بازار انبساط و انتشار یافتند و تمامی خصمان
برگشته روزگار از حمله دلیرانه ایشان روی بجانب فرار رفتند گویا در این حالت ظفر هر دو
مجاهد و دلاور واحد کالف بودی که اگر هزار کافر دچار نمودی بر ایشان فایق و فیروز جنگ شدید
اما بقوت تقویت والله غالب علی امره و اگر هزار تیغ و شمشیر بر یک مجاهدی متوجه بود
بقدر نیش زنبوری یا بقدر ارگز نمور کوری اثر آزار مینمود لیکن برکت خلوص نیت و صدق
عزیمت ومن یتوکل علی الله فهو حسبه ان الله بالغ امره **بیت** بود در لشکری چون تو
شاهی بود بفر تو هر تن سپاهی بود و لطیفه لطف ربانی در این تقویت سلطان و فتح
ملت مسلمان آنکه بنیاد فتح و کشاد و بدست کلید آسای علاء الدین خاص سلطانی اتفاق افتاد

و ادلا لشکری که در پیش رایت خسرو مجاهدان ایستاده بود آهنگ صعود بر بارهٔ برج و باروی
آن شهرستان نمود درهای مغلق آن چون اکبر را دست غیب بر روی سلطان گشاده بداد و داد که
شعر نیاد ذوق الطود الاشم طاطای • فادنی معالیه یقصر طولک • چون بوستق
سبق این فتح عظیم دین اسلام منسوب بخاصه ذات سلطانی شد و بحقیقت و مجاز اسم فاتح
قسطنطنیه مخصوص آن بشر و مجاهدان در شیوهٔ گیتی ستانی گشت و کلبانگ دولت محمدی و غلغل
نصرت و فیروزی اسرمدی در درون آن معسکر کفار از کتیبهٔ اجناد و تمایک امراد و طارق کلاب
حرب سپاه جهاد در فضای سپهر درافتاد و یکی از جملهٔ پیشروان اسپ شاه اسلام پناه پیشتر از همه
جهت تبشیر جمیع سپاه اهل الله آواز اذان و بانگ غازی برکشید بر برج حصار در چین گشاد و الواب فتح آن
رئیس البلاد علی رؤس الاشهاد در داد بیت بر آستان جانان گر سر نمی گشتن کلبانگ سربلندی
بر آسمان توان جون یکدفعه بندگان خاص سلطان از آن رخنهٔ حصار بمیان شهر کوشش
و کشش کنان در آمدند و تکور مقهور از برج مسکن خود که در شمالی دروازه ادرنه با امرا و سپاه
روم ایستاده بود و مقاتله می نمودند و جهت اعتماد تمام که بر رخیلان فرنگ در محافظت رخنهای حصار
از جانب جنوبی دروازه ادرنه بوده و بعجائب و غفلت اصلی بالکل از غلبه و استیلاء لشکر سلطان بر آن محل
معدوم و بوار زوال غافل شد و آثار غبار معارک قتال و غوغای توارع و مجانیق علی الاتصال
بطریقه اغمار اعما و صمم از دیدن و شنیدن احوال پر اهوال محافظان محل بر رخنه حصار جال آمد
لاجرم لشکر این قلعه گشت نه الفور قبیل نوازل قضا بر زوایی بارگاه و کریاس تکور مقهور رسید
و تکور و توابع ما از حدوث فتح در ان طرف سلطان بیخبر و به ناگاه از وصول سپاه اسلامی
آگاه شد دست مقدرتش در تحشر لرزان و دل بی سکینه اش در حصار سینه بخفقان افتاد و چون
مجال توقف و مقاومت محال دید چرا که از هر طرف لشکر اسلام با مداد یکدیگر رسیده معدودی از لشکر خود
سوار شده متوجه ساحل جانب دریا شد و جهت فرار از راه کشتی مهیا گشت ناگاه در میان شهر و
کوچه او را ابلای پیش آمد و لطیفهٔ غریبه از اتفاقات حسنه جهت هلاک تکور در مین و از عایق آن

کافر دور اندیش شد چنانچه درین وقت که هر کس از مجاهدان منصور بجهتها و کوچهای آن شهر وسیع مشهور
بقتل کفار و نهب و کسب غنایم ارباب بیوتات و اهل بازار متوجه شدند و بعضی از جماعت عربان
در یک محلی مال و خواسته بسیار دیده اند و بخانهای آراسته از هر گونه بضاعت رسیده و
قوت طامعه بر قوای عاقله ایشان دست استیلا بر آورده و حرص در از دستان ایشان را
پای بند زخارف دنیا کرده و از ملاحظهٔ حزم و احتیاط ذاهل و از مرافقت سایر غزات
و رفقاء غافل افتاده اند و روی بجمع غنیمت و قید اسیران حور اشمایل نهاده اتفاقا
درین محل بر ممر فرار تکور مقهور و توابع و غلامان مکسور افتاده بود و بمیان جمع کفار
بی آزرم خشمناک محصور شده و از مددکاری همراهان دور و خصمان از هر طرف آن
فرقهٔ قلیل را در معرض قتل و هلاک آورده اند و ایشان نیز با وجود بیمی قلت خود بیچاره
ناچار حرکت المذبوحی بجنگ و جدال میکرده اند ناگاه تکور مکسور العقب جهة تسکین صعوبت جان
اند و همین بخاطر آورده که یکی از آن غربان عیار را که نیم کشته مجروح بلکه قتیل در خاک و خون غلطیده
و بروا خته از روح و دیده میان ستم و تور و دشمنان چون مرغ نیم بسمل طپیده از آن ورطهٔ هلاک مضطربه
راه خلاص طلبیده و تکور میخواسته که بدست خود سر آن غریب را از تن جدا کرده بیرون اندازد و خود را از آن
دم تیز او انجه دل ساخته و از بعضی ذو اهل کار ارباب تجارب در معارک محاربه گفته اند بیت
بگوید ز دو انکه روز کین • کس از دشمن زار مرده کین • تا که بمقتضای ام من یجیب المضطر
اذا دعاه بروفق دلخواه آن مجروح ناتوان آواه سمند دولت تکور که در تکاوری برق
گردون همچون صحرای هامون بر دویدی و سم پولادی دستا و در کوه و دشت هر گز تحمید
و بجهیدی نظم تکاوری که مدلولش زمین نبشتش باد • که از برش یکی پای رفت یا بجهار • چو خشم
آتش رای و جو صبر آهن خای • چو مرگ ناگیر و جو عمر خوش رفتار • در چنین مراقبت و نهضت
آن غریب نخجار ناتوان یکبار سکندر خورد و تکور مقهور را از آسمان حشمت بر زمین نکبت
آورد و غریب مجروح که از سر جان در گذشته بود و در تیر شهادت در پیش تکور گشته بنگد ستان

بر سر پای آمد و سر کور را به تیغ جهاد از تن جدا کرده کارش را بپرداخت و در آن وقت تولک
از ملاحظه این هلاک تمامی غلامان و خدام کور لرسان هر کس از طرفی براه فرار می تاخت و
بعون آفریدگار که صورت بصفت یحیی و یمیت است آن عرب نیم مرده غازی تمام و مخصوص مریم
ابو افووی و اغتنام مالا کلام گشت بیت بوجود تو هر که زنده بود • پای در حکم عدم
زند • و سلب و رخوت کور را که از سرتاپای مغرق و حلی بزیور جواهر و لالی بود مالک و حایز شد
و به دولت دینی و غنیمت دنیوی فایز گشت والحق دیده عقل از خفایا عطایا مسبب الاسباب
درین ممر از کمال قدرت و اختیار مدهوش و حیرانست واز غرایب آن واقعه در شهرستان عجایب
واله و سرگردان بیت تو کی در همه عالم که نهی پای طلب • اندرین راه که سرهای سران پامال است •
چون لشکر اسلام بسواعد اقبال چنان چیرگی نمودند و آن عسکرین منصور الاعلام بامیدواری
وعدکم الله مغانم کثیرة تأخذونها فعجل لکم هذه مستظهر بعطاء الهی بودند
سلطان مجاهدان در مبادی این بهجت و شادی منادی انعام عام ادادی لهم ما یشاؤن فیها
ولدینا مزید در میان سپاه ظفرپناه درداد و رعایت اقتدا بمودای ان الله لا یخلف المیعاد
با جمیع فاتحان و غازیان بنیاد وفای وعده نهاد و در استیفای غنایم آن تحکاه قیاصره و
جهت استقصای اموال ظاهر و خفی و خزاین و دفاین آن مستودع جبابره قاعده مقرر مرتب الملک
لمن غلب والرحل لمن سلب در میان سپاه ظفرفرجام مقرر داشت و تا مدت سه شبانروز
مبارزان و ابطال را در نهب رجال و اسارت نساء و اطفال در شهری چنین آغشته و اموال از
اصناف بضاعت و مال بکام دل خود گذاشت نظم سلاح و سلب را قیاس نبود • پذیره را
روشناس نبود • زهر گونه جنسی که بیش از حساب • وزان مخزن خلق هر یک نصیب • بخروار در زینه
بیش از شمار • نورد و نوکان فزون از هزار • در دیده استیصال و نظر اعتبار و اختیار مجاهدان
منصور درون فضای آن شهرستان و سور که در روز گذشته التحام هنگام شام پر ظلام انتقام
زندانی پر غصه و دیوان جانستان می نمود آن روز از بهجت نور ایمان و نظافت ظلمت سماوات

سلطان چون جنت موعود مشتمل بر انواع نعم و نعم الوان و مقارن مواصلت منظوران حور و غلمان
بود و هیکل اصنام و معابد او ثان که بیشتر از آن روز فیروز مضارب ناقوس رهابین و کشیشان
بود و مجمع کبران کافران و بدکیشان در آن هنگام ظفر فرجام مقامات ناموس جوی ارادل
ایمان گشت و مورد و مطلع نیرات توحید و عرفان شد از بسیاری جهات غنایم و جهت کثرت
مکاسب و مغانم مجاهدان قوی دست و ضعفا یکدیگر سهیم و یکسان و اکتساب بضایع غالی اثمان سپاه
اهل ایمان از اهانت سهل و آسان شده و صعالیک مسلمی و مفالیک شکر دین که سالها از جوع و تعب
حیات ارزن و جو دانه در نظر ایشان بعزت درر و لالی بود و کف طمع در از دست ایشان
بفلوس مالی از بضاعت مالی درین فرصت کسب غنیمت لعل و گوهر را به تو بره و جوال در بار چمروتعل
کردندی و زر سرخ و سفید را محمول احمال بعیر و جوال بردندی و هر فرومایه مفلسی که در شبهای
محنت و اضطرار از تنگدستی و اعسار چراغ کاشانه خود از دود آه بر افروختی و با تش فقر و
فاقه دل کباب خود میساختی و میسوختی درین هنگام اغتنام شعلهای شب افروز از جبین خوبان لاله رخ
افروخته میداشت و دیده بخت خواب آلوده خود را چون چشمه خورشید از نور مهر ماه وشان می انباشت
و سکیفت شعر وها انا فی جنات وادعی ریاضها • وارتع منها فی الرفاهة
والخصب • هر ترک صحرانشینی هر چشم موضع و آمنی که شکل باغ و بستان و لذت میوه
و لطافت گلستان را گاهی بطریقه خواب و افسانه در انجمنهای شنفتی و انچنان شمامت را از سبیل
لذت احتلام و بطریقه اضغاث احلام می پذیرفتی در آن غارت طرفه بهارستانی در صورت
بشری پریزاده زیبا پری بدست آورده که رخ ده زیبایش شگفته تر از زمان بهار بود و
و به رجانب گلستانی پر از نرگس و اقحوان در شکل جواری حواری سان تملک و تصاحب کرده که
چهره گلفام و عارض رشک ارغوان و غنچه نوشکفته لب و دهانش خندان تر از جرعه ای ناب
در غلغلت غلت خارمی نمود بیت لب لعش که بآن لطف و طراوت گوی • برگ لاله است که بر غنچه تر
میخندد • و در هر سرباری هزار غلام یوسف نهاد و به صنا عقدهای مرجانت در معرض بیع فراد

آه ای رفت راغبان بزیاده سلسله طرهٔ مشکینشان مثل کلاه پر زنان دست بدست افتاده و زلف سلسل
دلبران که بهر سوی موی شان هزار دل گرفتار بود وجعد عنبرآگین ایشان چندین جان پیلان در قید اسار
دران گرفتاری بجای سلسله و زنجیر همان جعد طره دیگر او را قید اسار سعز نمود و بلکه جان بند و زنجیر را
رقبه رقیت ایشان طوق عبودیت کرده بود و ماه صباحت پرده کشای هر کدام ازان ابدان گلفام را
از نقاب احتجاب بیرون آورده و مخدرات اتکا کوچون مخزونات افکار مرکز دیده خورشید
جمال شان باوفرای حجاب مشکین نقاب مطلق ودر حجرهٔ مصونت ایشان گستاخی بهر منزل
و خانه ندیده بوده دران روزگار هیچ کلها غایام بهر رحکی خفی العذار در نظر هر رند و قلاش و
درمجلس هر بینوای اوباش بمجبوری خویش در بتار رهگذر و منظوری معاشران معتوز گشته و از پرده مستوری
دریده چادر شده بود بیت جبل بر بحر نوزنان در حریم باغ • کل هر زمان محلیش محرمی دگر •
ترسا بچهاکواعب مهروی وغلمان سیمین بر صنوبری که از لطف لب دهانشان جان عشاق
مسکین را نشاط و ترویح می نمود و روح پروری گفتارشان مخبر آیین احیا مسیح می نمود و لعل خوش ابی
لبهای میگون شان لطف و نظافت استجازه می نمودی و باده ناب از لعاب شکر مذاق نوش شان
خوشگواری و مداوت استعاره فرمودی دران اولا هر کدام ازان معشوقهای پریرخسار مانند عاشقان گرفتار
در قید رقیت آزاده ولی از تعلق عشق بیگانه و در قبضهٔ قبض و تخفی افکانه هزار بار از زندگانی خود بیزار
و از اندوه و غم گرفتاری اسارت گران بر رخسار گلنار خود همچو ابر بهاری اشکبار شده بیت
برعقیق ترفشانده گهر • چون بهشتی زآب کوثر تازه تر • چون جواهر حسن وجمال در مظاهر
خوبان رشک پری و متاع گرانمایه رقاب ممالیک نوع بشری از دختری و پسری باین خواری و بیقدری
شده باشد سایر اموال و حاجات دنیا از نقود وامتعه و لباس اطلس و دیبا را در چنان غنیمتی چه مقدار خواهد بود
و مغتنمان مغانمی چنان بیحساب را سایر اجناس اموال در چه درجه اعتبار خواهد نمود نظم همه گنج آهنگ
نو تا کهن • که اورا نه سر بود پیدا نه بن • بگنجینه شاه پرداختند • که دریا بدریا در انداختند •
جواهر بخیدان کرا و را دبیر • درآورد باکشت یا در ضمیر • جنیبت ای اسپان با زین زر • ز روی

غلامان زر

غلامان زرین کمر • فتاده بدست همه کان گنج • بتوفیق یزدان نه از کد و رنج داستان سیوم
از فتوحات میره مشره سلطانی در بیان اعلاء اعلام دولت محمدی بر شرف عرف ایاصوفیه
و تبدیل آن معبد کفر و دیر در سلک مسجد جامع اسلام و ذکر اخبار صحیحه از بانی و اوائل مجدده
ثانی و بواعث بناء غریب و غرایب مثال آن در سوابق و لواحق ایام لمؤلفه
این دیرکهن زدیر گاهست خراب • بس تیرگی کش که نداده است بغیاب • این قبهٔ زرنگار
از نو مانده بجای • وز دین محمدی بنقش محراب • حکمت الهی در تاسیس بنای بدن آدم از آب و
خاک و توحیر نوع بشری در طشت عمورهٔ ما وطین زیر طاق مقرنس افلاک آنست که دیدهٔ بصیرت
و نظر حیرت نگرت دم بدم از آیینهٔ انحلال چار ارکان این ترکیب لطیف لحظه بلحظه احتمال این تالیف
غریب محدثش بر وجود قدیم صانع حکیمی در مبدء اول نگرد و منقوش لزوم بقای استاد کار خانهٔ
مهندس نه منزل ازل کردد چراکه در تقواصاب و تکراب عیانست که رواج رواج این عمارت متین
ورفع دعایم این قبهٔ سکین زمین که تمام ربع مسکون ازان شهرستان یک گوشهٔ محقرست و
هیکل بنای بدن از آنجمله نمودار قصر مختصری با وجود چنین بنای مطبوع و ازین گونه سقف مرفوع در میان بحر
محیط از امواج حوادث مواج بر افراشتن و چنین گنبد سپهر دولاب قبابی بر روی آنچنان دریا بر له
حبابی بپای و را شتن بی حکمتی بالغه بنصاب کمال و بیقدرتی مصون از طریان زوال ممتنع و محال است
وانشای چنین بنیان رفیع و ارکان منیع اما حکمت تعمیر این هندسه علم حق الیقین که نیستی بر هستی
گما در عاقبت و مآلست افحسبتم انما خلقناکم عبثا وانکم الینا لا ترجعون
نظم تا از دو گیتی برآورده اند • بچندین نیت بحر پرورده اند • نخستین فطرت پسین شمار •
توی خویشتن را ببازی مدار • بنابرین مقدمات هر سعادتمندی که در ایوان دماغش مشکوة
هدایتی از نور محمدی فروزان کرده و از قندیل جام جهانمای دلش مصباح توحید ایمان نمایان شود
در اعیان تراکیب عنصری و مظاهر بشری وجود نورانی او میان سایر بنی نوع بمنزلت الحرام و کعبه
اقصی است و ترقیات مناظر حواس در شهرستان وجود کعبه سان او مهبط الهامات باندازه

واشهدت که احب البلاد الی الله مساجدها بیت هست بیت الله قلوب اولیا ٭
کعبه دل خانهٔ خاص خدا ٭ هر آینه برین تقدیر جمیع ربع مسکون از وجود اشخاص بشری معمور است
و معابد کفر و ایمان از موطن بواطن اهل طاعت و عصیان بمنزلهٔ اطلال منازل و اربع مسکن که اکثر بر وی
شعر هذی المنازل والاثار والطلل ٭ مخبرات بان القوم قد رحلوا ٭ چنانچه بر مطالعان
کتب تواریخ و اخبار و سیاحان مساکن براری و بحار هویدا و آشکار است که القصه از ابنیه
معابد قدیم و از بناهای عالیه هفت اقلیم که سابق بر زمان ظهور اسلام بوده و اساس ارکان بقا و
دوامش مقوم بر دعایم احکام از این ایام مانده و هیچ بانی معانی عمارتی از عظما و سلاطین دست
مقدرتش بکنگره میکده طاق مثال آن از ساختن نوع آن منحصر در بنای معبد ایاصوفیه است که
در شهر شهیر قسطنطنیه ساخته اند و منجوق قبهٔ آسمان ارتفاعش را بموازات اوج فلک اعتبار ارتفاع
والحق تماشای اوضاع آن معبد عظیم قدیم محیر عقول است و غرایب آن بنا از حصور عبارت
در شرح و بسط آن بنای معقول گویا بسبب نزول آیهٔ الم یروا انا جعلنا حرما امنا با وجود کعبه
شامل احوال مسجد جامع عالی بنیاد است نظم هر که میدیدش آفرین میگفت ٭ آستانش مرده
میرفت ٭ آسمان قبلهٔ زمین خواندش ٭ عقل کل منزل امین خواندش ٭ و این بخته که
بعد از یکهزار و دویست سال با وجود تغییر ادیان و ملل این معبد جهت عبادتخانهٔ دین محمدی قرار
گرفت و با اینهمه مرور ایام هرگز منقصتی در مکنت عزت و متانت مبانی عالی بنیاد اوطریان نپذیرفت
تا آنکه در شهور سنه سبع و خمسین و ثمانمایه ۸۵۷ که سلطان محمد غازی که همت بلند رتبتش بر اعلای کلمة الله
در قصور آن بیت معمور مقصور بود و از دیباچهٔ خلوص نیت و صفای طویت در راه دین بر اعدای
دین منصور او اول مقصدی که در حین فتح سور قسطنطنیه بمبیت اسلام و از شعف و عزم آن توجه فرمود
مسارعت بدخول معبد ایاصوفیه بود و جهت تبدیل آن معبد اوثان و اصنام بمسجد جامع اسلام
صدای خوش ادای اولئک یسارعون فی الخیرات وهم لها سابقون از زمان
غیب می شنود و چون بدر آن دیر دیر سال رسید در حقت آن بنای عالی اساس را بچشم اعتبار

دیه اولا از عظمت ارکان آن قبهٔ عرش فرسا و از فسحت اکناف و اطراف آن عبرت دیرینه
و عبرت گنبد خضرا بر علو قدر همت بانی و خلوص نیت او واقف آن مبنی استدلال فرمود
و از بقایا رسوم و اطلال محال منهدم و مساکن مدروس آن معبد بیستنع الفنا و سیع الفضا که
با صنوف عمارتهای موجود بود شگفت و اعتبار دیده استبصارش افزود و چون اکثر بنای انیق آثارات
رجحان آن تا نایت المعمور بر قصور پر قصور فرعون و اولاد مشهود بود و در نقوش و روش
و سطوح منقوش آن آیات تقدم و ارتفاع آن بر بنای عالی ارم ذات العماد مرصود و موجود
می نمود لا جرم سلطان متوشن و آن خسرو سکندر کیش اولا از بنا اعتبار چرخ دوار فنا و خلل
پذیری بنای بقای حیات دنیا بدیدهٔ انتباه و چشم اعتبار گرفت و از صفت تقاری حضرت باری
که در قرآن قدیم ذکر کم اهلکنا قبلهم من القرون من هو اشد قوة منظوی و متواری
و تا کذشته که چشم روشن بود استبصار پذیرفت و در عین ملاحظه تفرق و انهدام و اکسار در مرافق
در و دیوار آنجا با معان نظر مشاهده کرده که تا کذشته که چشم روشن قنادیل آن مقصوره در میان
ایوان محراب آن مقصوره مطموره هیچ فروغ نوری غیر از نور دیده کان مرغ شب پر خفاش در
شبهای تار فراش نزیده و کسی بجاروب کشی آن عبادتگاه مالک روم درین همه غبار انگیزیهای حوادث
اینجا گذران تیره بوم غیر از فراشان خفاشان عنکبوت پرده سوخته پر و بال دیگری صحن آنجا را از فرقه و در غرفه
ایوان و شرفه ایوان منار رفیع بنیانش جهت اعلام هنگام عبادات بطریق رسوم و عادات بجز جغد و
بوم دیگری بر کرانجا بانگ نگفته لاجرم سلطان مناسب حال این بیت فصحا استقامت کار و کرار
فرمود که بیت پرده داری میکند بر طاق کسری عنکبوت ٭ بوم نوبت میزند در قلعهٔ افراسیاب ٭
وسلطان محمد پاک نظر الهام پذیر رسید که احیای این بنای خیر بوضع مسجد جامع محمدی بجای آن دیر و
محمدان را
بانشای آیین دین حق و کلمه توحید و نفی اشراک غیر انسب و اصوب و بصلاح ملک و دین الیق و اقرب است و
بتحقیق این عزیمت صواب و اغتنام بغنیمت اجر و ثواب آغاز تجدید بیت خلیل خدا علیه السلام کرده آنکه معقد ده
اصنام بود و تمهید قاعدهٔ بت شکنی لات و عزی از بیت الحرام فرمود و کلبانگ محمدی را جهت اوقات

صلوة خمس علی رؤس الاشهاد و بر بام فلک اساس آن معبد لفظ و صوت بلند آوازه حی و در داد و در
نمکس آیین آن غزا و جهاد وضع منبر و محراب اسلامی در پیشگاه ایوان آن مجمع عباد و عباد نهاد
و اکثر اراضی و رقبات و اماکن محلات درون حصار اسطنبول اگر بفتح عنوة تملک فرموده بود
در اعلاء کلمة الله و در آن عبادتگاه که سالها مستقر کفر مقرر یا عیسی ابن مریم ءانت قلت للناس
اتخذونی و امی الهین من دون الله بود اجتهاد فوق المعتاد نمود و در ترویج و ترویج
آن بنای کهن سعیهای مجدد افزود بیت معمور از آن نشانست ° لوح محفوظ را
مکان بهشتی ° و چون نقش کیفیت این بنای دلکش فرسا از بدایات ابداع اوات تا این زمان از زبور
بخوش طرازی آن کتبه معنی بنور فرموده ان ثلث غرا از مهمات مقصوده بود و تشریح و بسط
حکایات آنجمن ارتفع بعبارتی اجمع انفع از محسنات این تالیف معدود بود از نقول معتبره و روایات
مشهوره که در ازمنه سالفه از اخبار احبار یهود و نصاری مشهور و مسطور بود و بامر سلطان از کتب
تواریخ علما و حکما بطریقه ترجمان محرر و در زبور نموده اند در چهار گفتار در لباس ایجاز و اختصار ایراد
کرده شد ° **گفتار اول در ذکر باعث و بانی آن بنای عالی مبنی** چنین گفت آن سخنگوی کهن زاد
که بود هوش و استادان کهن یاد ° که در فضای ممالک رومی و جزایر یونانی که در میان و کنار خلیج فرنگ
و دریای شمالیت و شهر قسطنطنیه در میان همگی دار الملک کلی و سایر بلاد و از توابع و حوالی آنست
و چون ادوار زمانی از وقت هبوط آدم ابو البشر علیه السلم بهزار و پنجاه و دو سال گذشته بود در آن کشور
پادشاهی پدید آمد زند و نام در غایت شوکت و احتشام و بر ممالک روم و فرنگ او را استیلای
تمام بر بقعهای ممالک ملک و ضبط و یاری و بحری و جزایر و نواحی تسخیر در زمین عمل
اسطنبول انداخت و درین فضا که مجمع البحرین دریای فرنگ و دریای شمالت بر محلی مرتفع از کشتی ترتیب
کوهت حصاری و شهربندی ساخت و سرای بارسته زاین حصن حصین و اعتماد آن کشور بر تیغ
ملکت و شاهی او محسود ملوک و سلاطین روی زمین شد و بعد از انقضای ایام حیات او دوازده کس
از نتایج و اعقاب او درین دار السلطنه پادشاهی و دارائی نمودند و بر سایر ممالک مذکوره باعتقاد

ایالت

ایالت آن دار الملک بسط و کامرانی فرموده اند تا آنکه تاریخ عالم از هبوط آدم بهزار و
هفتصد و پنجاه سال رسید اتفاق از نوادر روم کبری که از قدیم الایام الی الآن دار الخلافه
تمام فرنگست و احوال آنرا شهر ریم پاپ میگویند که در رفعت و معموری بنوادر حصانت اورنت
پادشاهی از ابنای قسطنطین نام خروج نمود و در وسعت ملک و سعت عرصه عسکر و وفرت مال و ا
استطاعت تمام داشت و بیمن حکومت او فرمود و از آنجانب مراعیه تسخیر
ممالک شرقی و شمالی نهضت فرمود و بعد از توجه بسیاری از ممالک معتبره از هر طرف
دریای فرنگ و مملکت ماکدون که اکنون برومایلی مشهور است و قسطنطنیه دار الملک آن
تسخیر نموده حسب الامر فتح این حصن پادشاه و زنده و در شیب سایر این حصون لازم بود و اولاد
و احفاد و زنده و قوت مقاومت با قسطنطین نداشته بضرورت طوعا و کرها دست مقدرت از حفظ
آن کشور کوتاه شد چون قسطنطین پادشاهی مدبر و حکیم بود و در صدد ضبط و تسخیر اقلیم در وضع
انجا نظر تامل امعان نمود و در طرح دار الملک ساختن آنجا افکار صائبه موثر فرمود و چون
عرض ملک او از اقصای فرنگستان بود تا حد ملک عجم از همه ممالک خود اسباب تکثیر و توفیر آن
فراهم آورد و آن حصن متین را با نزول شاهنشینی و مستوی سلطنت خود کرد و سریر فرمانروایی
خود را بارکان عدل و داد برافراشت و در رعیت شرایع و احکام دین مسیح که متعلق آن بود
قوانین عادلانه مقرر داشت و آثار علو جاه و حشمت چنان بارگاه و از کمال دیانت و فطانت
و انتباه آن پادشاه ممالک پناه بقایای محتشمانه و علامات پادشاهانه در درون قسطنطنیه باقی
مانده است یکی از آنجمله میانست که الآن باسب میدانی مشهور است و آن مقام مجمع دیوان او بوده
مرور و کرور و طوارق و حوادث لیل و نهار آسیبی به بنای متین او نرسانده و از نوادر بنای کرسی
خاراسای آن چند ستون رخام در آن مقام مانده که الحق رستونی از آن برتمثال الف یک نشان
از توصدان پادشاه عالیجاه و هیکل آیتی عظیم از استقامت طبع او در طرح بنای جهانداری
بضبط رعیت و سپاه و یک اثر دیگر از بقایای او هم در اسطنبول و بیت موقوف بر عز

که چهار قامت بوانیس دین مسیح برپای داشته • و مبلغ آن عبادتخانه برابر سطح سپهر علی برافراشته بکن
در زمان فتح اسلام اکثر آن معبد و معدوم گشت اما هنوز جزوی نمونه از آن در جانب جنوبی
جامع جدید سلطان ملت محمدی برجاست و ستون و پاره چند تا اکنون برپای شعر ان البناء اذا
کانت ثبا تبنیها • للقلب والعین ملهی بان وانقرضا • و از آثار عالیه او دیر دیگرست که باسم
حضرت یحیی نبی علیه السلام منسوب نموده و دران است انبیا هم حاجات او تقویت دین حق حضرت
عیسی علیه السلام بوده و دران معبد هم چند ستون گردون مماس در ارکان ابنیه آن بنای
عالی اساس در جانب جنوبی ایاصوفیه هنوز برجاست و از علو همت آن پادشاه عالیقدر
آیتی حقیقت نمای و در زمان سلطنت او در اسطنبول که ارکان دولت او عمارات عالیه و خزانه
و منازل محتشمانه هر کس بقدر وسع خود طرح انداخته که در ایام گاهی از آن مبانی مرو
آثار عزیزه و نمونهای عجیبه ظاهر میشود که از وفور اقتدار و مکنت و تمول دولت و علو همت ایشان
اخبار مینماید بیت دل برین گنبد گردنده منه کین دولاب • آسیابیست که بر خون عزیزان گردد •
چون مدت مهلت قسطنطین در پادشاهی سی سال کشید و بحکم قضا روزگار حیاتش باجل موعود رسید
تفویض ملک و وصیت ولایت عهد خود بیکی از اولاد خود ابرقوس نام نمود چرا که از وفور رشد و دینداری
و آیین سلطنت و کشورداری شهره نموده بود و در حین تودیع فرزندان و ارکان دولت
وصایای خود سفارشش برعایت دین حق و ملت مسیحی بلیغ تمام فرمود چرا که هنوز کیش آتش پرستی
در تمام ممالک شایع بود و آتش پرستان با تبع دین مسیح را مانع و بغیر تبع و بعد از آن چون مدت
یکصد و هشتاد سال سنه قیصری چیان اولاد او استرا ... تا نوبت ملک و سلطنت بمیراث باستون
بانو نام رسید و پدرش بر سنت آبا و اجداد او استون بانو را برعایت قانون معدلت با جمهور
عباد الله و بملاحظه جوانب رعایا و ملاطفت سپاه وصیت نموده آنگاه دیده جهان بینش بخواب اجل
موعود فرو بست بیت بیدار بخت او که تو دیدی بخواب رفت • وان کارهای او که
شنیدی فسانه شد • چون استون بانو بحکم ولایت عهد بر سریر سلطنت قیصری مستولی گشت و اطاعت

وانقیاد هم

وانقیاد و رقاب گردن کشان زمان بعضی بکثرت اخلاق و لطف و جمعی بسطوت تیغ قهر و عنف در روزگار
جهانداری او مستقر شد مجمعی عظیم و جشنی عمیم در کریاس سلطنت خود که اکنون موسوم بات میدانست
فراهم آورده و تمام پیشوایان دین و دانایان معارف حق و یقین و عظما و امرا و حکام و اراکین
و سرخیلان سپاه روز انتقام و کین را دعوت عام کرده بهر کس بقدر حال و اقتضای محل مشمول
تشریفات و ملاطفت و احسان نموده چند روز بسط خوان نعمت و نشر بساط نشاط عشرت و مسرت
فرمان داد و دران ایام که تعیین قوانین عادلانه میفرمود و آیین شاهی را موسس بود ارکان شرع و
دین نهاد و اتفاق در میان آن جمعیت خاص و عام و در میان طوایف و ملت فرق مختلفه ادیان مختلفه
آن ایام بحث دین و ملت بمیان افتاد و چنانچه عادت نفوس جاهلان و متعصبانست گفتگوی زبانی
میانه ایشان باطاله لسان تیغ و شمشیر منجر گشت و در میان شعله فتنه آتش پرستان و کیشیان
و زبانه زبانه زداری ایشان از فلک اثیر در گذشت چنانچه در میان میدان درگاه پادشاهی کار
بخونریزی و قتال کشیده و از قتل و قتال در مآل القصه عرض و طول انجامید چنانچه از طرفین چندین هزار
آدم بر خاک هلاک افتادند و گروه انبوه از هر جانب تیغ در هم نهادند بیت ستیزه بجایی
رساند سخن • که ویران کند خاندان کهن • اما چون اثاره مواد فتنه و فساد از جانب
آتش پرستان بود و پادشاه هم تابع ملت مسیح و امداد و تقویت ایشان می نمود و در امر دین
نهایت مجد و ساعی بلکه ریشه کیش آتش پرستی را باخلاص راعی بود و بعد از فرض این حادثه کلی
فتنه ملک بسیح پادشاه استون بانو از لهبات آتش فتنه و فساد آتش پرستان نیران غضب
پادشاهانه برو مستولی شد و بقایای آن بدکیشان آتش پرست بآب تیغ روان از
عرصه هستی منصفا ساخت و دیگر ارا باطل اعتقاد باطل خود بگرفتاری نار جحیم سوخته و برداخت
و چون در آن زمان درین محل که الآن معبد ایاصوفیه است دیری بود بنهایت معظم و معظم و اعلا
بر عبادت فرشته و مسلم و سالهای جید اوثان و مجمع آتش پرستان بود بحکم آن
پادشاه دین پناه بتخریب و هدم آن دیر مجوسان نفاذ یافت و هر کس از اهل ملت عیسی

بتعصب دینی بقیع بنیان آن می شتافت بعد از تشفی خاطر سلیمان از جهت دین و ملت
و استیفاء حظوظ لذات گوناگون دولت پادشاه استون بانو را از برکت تقویت دین و شرع
پروری سعادت خسروی صوری و معنوی روی نمود و رویای صالحه که نشانه مناسبت بعالم
قدسیت داشت داد و او را در نهاد و زفاد بشرتی چینی اتفاق افتاد که پیکری در نهایت حسن و جمال
اما مقرون بصفت هیبت و جلال از سقف سرای او بیکبار تجلی کرد و با ادای فصیح و لقای صریح با او
کلمات دلفریب بمیان آورد که اگر میخواهی که از برکات روحانیت حضرت عیسی روح الله بجان و دل
نو حظی وافر رسد و بر تمام طوایف حکم و فرمان تو در کار ملک و دین جاری شود جهت ترویج
دین حق بنیت خالص در تقویت بنی تصدیق عبادتخانه عالی بنیان در مستقر سریر شاهی خود
معمور ساز و کنگره ایوان رفعت او بر قبه فلک برفرازی تا از اقصی ممالک بزیارت
آن معبد آیند و زهاد و عباد دران عبادتگاه بمناسک طاعات قیام نمایند چون پادشاه دیده
تیقظ و انتباه را از خواب صوری برگشود و روی توجه جهت شکر این بشارت و سپاس این اشارت
بمعبد معهود خود نهاد و دران اوان توجه تمام باستعلام حقیقت واقعه و منام با حضرت حق سبحانه معاهده
و مناجات نمود از کشف تاویل آن منام و تعبیر باتغیر آن [illegible] سعادت انجام او را با دراک
آن موعود فایز گرداند و در انجاح کار خیر او را توفیق رفیق کرده بمشتهای ابتغا و مامول رساند

شعر: رصلات العلی فی مرتقی طرق المنی ○ فلا غرو ان سادت الیک مصابه

**گفتار دوم در ذکر کیفیت ترتیب مصالح و اعداد اسباب بنای ایاصوفیه و بیان
مدت و مدت انشا و اتمام آن اساس عالی و افیه** چون آئینه دل صاف و مرآت
فکرت وانی پادشاه استون بانو از صور حقایق غیبیه فیض پذیر بود و عقل کامل مقتدی
مصالح و تدابیر در ابتدا و انشاء آن دیر و قبه خیر او [illegible] ارکان دولت و اعیان
زمان خود مراجعت نمود و از اطراف ممالک خود مهندسان حکیم و عاملان او صناع ممالک به
و اقالیم را در صحبت خود احضار فرمود و با همگی علما و عقلا در چنین مجاورت محاوره آغاز نهاد

کارآبا

کار آبا و اجداد و سلاطین اعقاب هر یک جهت ابقای ذکر جمیل و بملاحظه تحصیل اجر جزیل
از زبت جلیل آثار کرمیه و آیات عظیمه در روی زمین گذاشته و بعد از انقضای ایام حیات دنیا
نام نیک خود را در سلک احیا میان احباب و اعدا محفوظ داشته اند اکنون بر وفق الهام ربانی و
باشارات پر بشارت سبحانی در خاطر خطیر مقرر و در باطن ضمیر مضمر شده که عبادتخانه جهت
ترویج دین حضرت مسیح و تقویت حق صریح استنباط و انشا نموده شود که در رفعت بنیان و منعت
ارکان از بنای حضرت سلیمان علیه السلام الرحمن یعنی بیت المقدس اقدم و اعظم باشد
همانه سامعان محفل شاهی در جواب تحسان و ثنای فر شاهی تلقی نمودند و بعد از ان در همان
مجلس در طرح عمارت آن معبد عالی شروع نمودند و باطراف عالم بجمیع ملوک و سلاطین باعلام
این عزیمت رسل و رسایل فرمودند و جهت جمعیت مهندسان کاردان و هنروران صنایع بنای
و لواحق آن بتمام ممالک دور و نزدیک کس فرستادند و در اندیشه نقل و تحویل اسباب عمارت
مجد آنه افتادند چون حکام ممالک فرنگ و روس و ولایات صقالیه و افرس و روم
صوفی و کبری در تحت حکم و فرمان شاهی او بودند و انقیاد او امر و نواهی می نمودند هر آئینه
بر حسب فرمان مطاع انواع آلات و اسباب غریبه از ان بلاد و اصقاع نقل فرمودند و اکثر سلاطین
عصر و اساطین دهر از عرب و عجم و هند و ترک و دیلم اظهار مساعدت و معاضدت پادشاه
استون بانو درین عزیمت خیر کردند و هر کس بقدر همت و مقدرت از مصالح عمارت تحف
و هدایا روانه داشته غرایب ممالک را فراهم آوردند زیرا که دران اوقات مقرر بوده که هر کس از
نسل پادشاه قسطنطین باشد ملوک ممالک او را اتباع نمایند و همیشه در اظهار مودت و دولتخواهی
از هر گونه مطالب اخبار استماع فرمایند چون پادشاه استون بانو استادان مهندس و
معماران کیس متجسس از بلاد گرد کرد و مصالح بنای مثل ستونهای سنگین و فرشهای رنگین
و غیرها فراهم آورد از اقصای ممالک حبشه و [illegible] زمین سنگهای سماق و غیرها بکشتیها حمل نموده
از راه دریا باسطنبول می آوردند و از اطراف بلاد شمالی مصالح و نوادر را از دریای

شمال المحیط البحرین انجا نقل میکرده اند و از تحت ملک سلطنت خاصه او سنگهای مرمر و رخام که
بر یک نقره خاست از جزیره مرمره از جزایر یونانی بهم رسیده و سنگ مرمر سبز که مشابه یشم منقش است
از شهر ایاسلق کشیده اند و سنگهای سرخ منقش از نواحی مخالیج قطع نموده اند و سنگهای رخام بزرگ که
سطح آن از اصل خلقت منقوش است و الیوم اکثر عروش و فروش آن معبد بگونه سنگها منقوش
از ممالک قرامان و نواحی شام جمع فرموده اما هشت ستون سماقی که بنای پایه قبه مقصوره و محراب
بران پایها بر پایست و در بادی النظر بغایت معجب و خوشنما و اصح روایات آنست که از معبد اصل آن
که در ولایت حبشه است نقل آورده اند و در بعضی کتب تواریخ ایراد کرده اند که شهر اثینه و مدینه الحکما
که دار السلطنه اسکندر فیلقوس است معبد دیری ویران بوده و بانی آن اولیه لونام پادشاهی در
قدیم الایام که معاصر حضرت ابراهیم علیه السلام بوده تمامی بنیان بنا و فرش آن معبد را از سنگ
سماق و رخام ساخته و طرح بنای آن در غایت زینت و رفعت انداخته بوده و بحکم استون بانو حاکم اثینه
آن هشت ستون را از آن معبد مدروس بکشتی نقل استنبول کرده و جهت اظهار نیکو خدمتی و مساعدت
عمارات خیر آلات بنای مرد و بها زوا تجی قسطنطینه که بجهت روزه راست تحفه آورده چون مواد
عمارت و اسباب تعمیر از اطراف ممالک بهم رسید و آن پادشاه دانا دل با صطرلاب فکرت و رصد
اوضاع نجوم روزی در غایت فیروزی و وقت و ساعتی از ایام بهروزی جهت ابتدای
انشاء آن مناسب دیده تمام استادان مهندس را که در اعمال هندسی هر کدام چون مرکز پرکار سپهر
و گردون وحید ربع مسکون و بی نظیر بودند و در اصناف هنروری خصوصا علم جر الاثقال بکشتی
مثال در بلاد روم و بحری معروف و شهیر اما در میان آن گروه اغنادیوس نام معماری بود که در زیر قبه
کرجی در دقایق صنایع هندسی و غرایب و بدایع اعمال این معماری خود موجود نی پنداشت و
بحسب علم و عمل در این ابواب مهارتی تمام داشت بعد از اتفاق جمهور بتقدیم آن معمار
مشهور تعیین شد و حکام ارباب دین و دولت صلاح ملک و ملت در ان دیدند که این بنای
خیر را در محل معبد آتش پرستان که پادشاه استون بانو هدم و تخریب فرموده بود طرح باید انداخت

دانا عرصه و فضای آن معبد ارفع و اوسع باید ساخت بعد از قرار رای سلطان و ارکان و تسطیح
عرصه عمارت و تعمیق اساس بنیان آن بر طبق رای اغنادیوس که اقدم و اعلم معماران و مهندس پیشه
و کیسه استاد و دیگر تابع او از طراحان و رسامان مستقیم اندیشه بوجه اتفاق ایشان در ترسیم آن
بنا و تقسیم مساحت آن فضا هر گونه رسمهای هندسه بر الواح طرح و صفایح ضمایر نگاشتند و در روز
اختیار جهت طرح عمارت جمیع اهل الله از علما و غیر فا ز زمان مجتمع داشتند و در آن روز
ابتدا برسم افتتاح کار خیر دعوت عالی نمود و بموجب تفصیل جهت اطعام حاضران تعیین فرمود اول
گوسفند دو هزار و گاو دو هزار قربان کردند و سایر بضاعات اطعمه بر تفصیل قسم اسم آوردند و ده هزار
کیسه که هر کدام باصطلاح آن زمان یکهزار درم سیم می‌شد بر اهل استحقاق از محتاجان و فقرا انفاق نمودند
یعنی کیسه‌ها
و از جمهور حاضران آن مجمع استدعای دعا فرمودند و جهت مبارکی و فیروزمندی آن
بنا و وقوع آن عمل صالح در معرض قبول فتقبلها بقبول حسن دستهای مسلت درگاه
مناجات کشادند و برای دوام و قوام آن اثر خیر از حضرت حق چنین دعا نهادند بیت
من دعا میگویم و آمین خدایا از کرم ۰ در دعای من ببین صانع بکن آمین او ۰ و پادشاه
استونیانو در حضور آن اشرف الناس بعزیمت اتمام و نیت انجام آن بنای عالی اساس با خدای
خود نذر و عهد فرمود که چون توفیق تمام آن بنای خیر یابد و چنانچه منوی خاطر او شده آن
معبد شریف با نجام رسد هزار کیسه زر بفقرا و مساکین شکرانه انجاح آن مقصود صرف
و بخشش کند و هر کس از محبوسان و زندانیان که در تحت حکم و تحت سلطنت او باشند یکبار معفو
بخشایش نماید و در جنب آن بنای عالی بنیاد عبادتخانه مختصری بر وی معمور ساخت و بدلایل
و صور جمیع انبیا و رسل را بترتیب در آنجا بطریق تمثیل و تصویر پرداخت تا هر روز بعد از فراغت
از کار ملک و احکام سلطنت با آن معبد رود و بعبادات قیام نماید و صنایع بدایع عمارت
ایا صوفیه را مشاهده و ملاحظه تفرجات در استنباط و استشفای آن قدر نماید و از بارگاه
سلطنت خود تا آن معبد دهلیزی ساخت در حین توجه دعوت بآن عبادتخانه عوام الناس او را نظر
نیفتند و از اوقات عبادت او کسی را در شب و روز وقوف نشود شعر اذا ما کنت ذا ملکا

مطاعاً • اکن عبد الخالقه مطیعاً • و هر روز بر کیفیت و کمیت عمل استادان
و معماران اطلاع می یافت و بقدر هنر و کمال اجتهاد هر کدام پرتو خورشید انعام و احسان بر ایشان
می تافت و از وفور اهتمام و استعجال در اتمام آن بنای کارکنان را باین تفصیل نقش می نمود که
هر روزه یکصد معمار و مهندس پیشه بپیشوائی اعتماد و پیش مقرر بود و از استادان صنف بنائی
و درودگری و ترتیبی و آهنگری و سنگ تراشی و نقاشی و مصوری هزار کس در کار می بودند و ده هزار
عمله و فعله و دست گروان دستیاری می نمودند چنانچه هر روزه پانزده هزار و یکصد نفر کس در کار بنای
آن قیام میکردند و هر کس روی بقدر هنر و عمل خود با جارح و مزد کار نصیب خاطر فاتر نموده بکار
می آوردند اما در حین طراحی و تصویر اصل بنا هر کس از مهندسان رسمی بر صحیفه خاطر خود میکشید
و با دست و بصیرت شعار بنظر تامل در همه کدام میدید اما در خاطر جایز ازان رسوم هیچکدام
قرار میگرفت و موضعی که از جمیع وجوه خالی از خلل باشد صورت نمی پذیرفت و چند روز در ضمن
تفکر و در ساحت وسیع الساحه تدبیر متردد بود و هیچیک خاطر مینمن مناظرش مطمئن نگشته حکم جزم میسر نمود
تا آنکه روزی اوقات محیته مالش لشام آرام رسید و دیده ظاهر بینش را بنظر عقیده مسعود خواب
در ربود ناگاه در مقام منام بچشم حقیقت بین خود مشتری عینی زرشت بده نموده که او با طبیش صورت
واقعه بر صحیفه عالم مثال رسم فرمود که در محل این طرح عمارت خیر برای بنیت مبارک سیما متمکن
نشسته و جامه سبز رنگی در غایت لطافت پوشیده و در دست او لوح سیمی است که بران رسم عبادتخانه
کشیده و بنظر پادشاه در آن حالت میرسد که اگر ملاحظه آن رسم در حال که اهمیتی محفوظ خاطر اشرف
آن پیر نورانی از روی مهربانی آن رسم و لوح را بدست پادشاه داد و با پادشاه دینپناه و محی و راه داد که
این رسم معبد ایا صوفیه است که برین وضع مقرر شده و اتمام آن بنا بدین اسلوب در قضا و قدر
گشته پادشاه استون با نور پرسید که ایا صوفیه چه جایست و این طرح معبد در کجا است پیر معنی گفت
که ایا صوفیه اسم عبادتگاهیست که اکنون آغاز بنای آن نهاده و این قرار رسم عمارت خیریست که
در مکر و تدبیر تصویر این افتاده اتفاق ایا صوفیا بلفظ قدیم روم بیت الله و مجمع اهل الله را گویند بعد از
تیقظ و انتباه پادشاه دل آگاه صبح آرزو زنش دمید و هنگام فوز مطالب و امانی اعتماد و پس

معمار را

معمار را بالحضور آورده و بمفتاح لسان بشارت بیان ابواب تکلم را فتح که از مکامن گوش و بیان
تحقیق اعتماد و پس هم در آن شب مطابق همین واقعه پادشاهی صورت مثالی از غیب
عوالم الهی دیده بود و بران طبق طرح عمارت را بر صحیفه کاغذی سیم نمای کشیده و بنوعی که هیچگونه
میان آن رسم معمار و صورت مثالی رویای شاهی در کشور اسرار مخالفت و تفاوتی نمی نمود لاجرم
پادشاه صاحب اشباه و تقدیم وظیفه شکر و سپاس لطف الهی مخبر این بشارت را بجمیع خواص ارکان خود
رسانید و ضمیر منیر خود را از عروض خواطر متفرقه رهانید و بنای عمارت را بهان رسم نهان
عالم غیب مقرر داشت و بطرحی که سرنوشت رسامان قلم تقدیر بود صورت آن نقشه
خیر را در کشور شهادت بنگاشت **نظم** کارگاهی بزیب و زرکاری • رشک مینود
نقش ستاری • قبله گاه همه سفید و سیاه • قبه و طاق بر کشیده بماه

گفتار سیوم

در ذکر بنای ایا صوفیه و تعیین وجوه اخراجات آن عمارت عالی بنیان و خواب دیدن پادشاه حضرت خضر را و کیفیت دستنمای گنجی مکنون جهت مدخرج آن بنای خیر و یافتن کنجینه مطابق شهود و عیان

در صحایف اخبار مسطور و بر صفایح کتب آثار چنین مذکور است که چون
طرح بنای ایا صوفیه بحوبی که سابقاً مذکور شد بر روی زمین انداخته و در زیر زمین و در جوف
اساس ارکان آن بنوعی مؤلف از قبها و طاقهای مبنی بر ستونهای سنگین ساخته چنانچه دران
محل تجویف مصنعی بزرگ جهت جمعیت آب باران شده و تمام قبه مقصوره و اطراف آن
موسس بر ارکان آن ستونها پنهان گشته و اصح اخبار در اعتبار آن وضع و طبقه آنست که ابطول
مکث مجاور بحار است و اکثر اوقات مقرون بحدوث و تراکم بخار و ابخرت است موجب ظهور زلازل است
و عمارات آن در معرض تزلزل و انحراف را احتمالی هر چند در مبنای عمارت تجویف و تألیف ستونها
و پایها متصل به سنگ بیشتر در ایقان ارکان و تأسیس بنای آن انسب خواهد بود و تراکم اجزاء و
تزاحم ادخنه را در تجاویف این مواقع و مانع تواند بود و همچنین محل جمیع و انبار آب که در اوقات
تنگ آبی بآن احتیاج شود و در زیر قبه و ارکان ایا صوفیه مضی است که حکم دریاچه دارد که
زورقها دران جاری گردد و چون از قدیم الایام در آن کشور این طرح معهود نبوده پادشاه •

بانی آن معبد را بر مکان وضع قبه ها توسل نموده چون بنای مقصوره و اطراف آن از مرتبه اساس و طبقه
زیر زمین بر بالا کشیده و دور قبه و کنبه های جوانب بپای طاق و طاسک رسید خزاین پادشاهی
بپایان انجامید و در کار عمارت از پادشاه مدد اخراجات عمارت طلبیده و وجوه که در وجه خرج آنجا
متوقف شده بود نقود از خزینه و مملکت متصور نبود پادشاه از غمگینی بجهت ماتم در اندیشه تدارک آن متامل گشت
و هفت شبانروز در خلوت باین فکر و تدبیر مشتغل گشت و در اوقات طاعات و عبادات با خدای خود
مناجات می نمود که این کار خیر که در آن شروع رفت مقرون باشارت غیبی بود اکنون در زمن حیات
این بنده آنرا ناتمام نگذارد چنانچه باعتقاد خالص اعتماد بر لطف و توفیق ربانی مقصدی تمام شده
اسباب سرانجام آنرا ابواب حسن براد • بیت • الا اگر برد دین کوی حمول • نعم المال صالح گفته رسول •
در شب هشتمین ازین اندوه پادشاه که دیده جهان بین را بسحر خواب در تحت فرمان خود در آورد
و سلطان روح در جلوه گاه تمثیل عالم مثال آغاز تماشاگری کرد پادشاه استون با نوجوان پر نورانی
هیکل روحانی را که بر نقاشی صنع بود مکرر بارها معاینه با وحشت رنمود و چنان دید که آنکس حضرت
جنت حضرت خضرست عم که درین عبادتخانه گذاشت کرده نماز و توجه تمام ایستاده و دست دعا و مسئلت
بدرگاه اجابت گشاده بعد از اتمام عبادت با پادشاه استون با نومی طلبت نمود که ترا بشارت باد اگر از حق جل
و علا مورم که در اتمام این عبادتخانه ترا امداد نمایم و عقده اندیشه و تدبیر مرتفع آنرا بفتح دستگیر
کنایم اکنون از لطف الهی مرتفع این بنای خیر را در طرف شهر سلوری که یک مرحله از اسطنبول افتاده است گنجهای
گنج شایگان مخزون و آماده نهاده است و نشانه و علامت آنست که در دروازه سلوری سه پشته ستون است
نزدیک یکدیگر و در آن میان ستونی از رخام کبود در زمین استوار کرده اند و گنج را در ته آن سنگ چون
اسرار الهی اخفا و استتار نمودند چون پادشاه استون با نواز خواب راحت دامنزده از ان واقعه
نا انجمه حکایت در وقوع آن واقعه او را اشتباهی نبود چرا که در نوبت اول هم صورت واقعی ارزوی او
تخلف ننمود لاجرم صباحی با تمام ارکان دولت بمحل موعود توجه فرمود و استوار علامات معهود نمود
نشانه ستون رخام باندک جستجوی ظاهر و نمایان شد و مخزنی در زیر آن عیان گشت بیت
جودت عنایت یار گلبند • نکجه زین گنج آید پدید • چون پادشاه موفق بدولت تاید و مفتاح

ایادی

ایادی مانند ابد در های آن گنجینه را گشود بدیده شهود فتحی موعود حسی را العیان نمود خم خروان
از روی دست بیت دیده از زر و سیم بحجه و قیاس و در اکثر آن خمها مرصعات مکلل بلعل و یاقوت و الماس
بعد از نقل اینچنین بضاعتی گرانمایه در خزانه معموره از خرابه مطموره شکر عنایتهای بیحساب
و سپاس نعمتهای غیر مرتقب رب الارباب قولا و فعلا بجای آورد و مجمعی عظیم در بارگاه سلطنت
خود مرتب ساخت و بشکرانه این عطیه کبری جماعت فقرا و مساکین را بهر گونه انعام و اطعام نواخت
و مجدداً از سر شوق و ذوق شروع در استبنای بقعه خیر فرمود و در تکلفات معبد زیادت بر قدر معتاد
افزود و از اولا لصلاح معماران کار دان مقرر فرمود که جهت خشت و آجر طاسک آن معبد اعظم و
سایر قبات کرجه قباب از هر طرف ممالک دور و نزدیک خاک پاک آرند و معماران جهت
امتحان خشت و نقل خاک هر جا چند خشت بکار دارند بعد از استیفای طریقه استوا خاک جزیره
رودس از سایر ترتبهای دیگر اخف و الطف نمود چنانچه هر خشتی از ان خاک شش گلهای بوم روم و
خصوصاً قسطنطنیه بود حکم مطاع پادشاهی بحاکم رودس نفاذ یافت که بقدر تخمین مهندسان خشت آجر
بکشتیها نقل اسطنبول نمایند و اندیشه آنکه تا کی هم بهین اسلوب الی مرجانب فرمایند اما برای متین الصاد
فرش درخت لسان العصافیر را در قرقانها نهاده در آتش حرارت بندند و لعاب آنرا بکچ و آهک مخلوطه
رشته گردانیدند و هر چه با آن آهک بهم اتصال میگرفت حکم یک وصله سنگ یافت و دیگر انفصال
نمی پذیرفت و مع ذلک هر چند آجر که در مقصوره قبه بکار برده اند سوراخهای آهنین بهم بسته و پیوسته
کرده چنان منقولست که در هر دوازده دور آجر مقصوره استخوان پاره عظام اولیا عظام و بعضی انبیا
علیه السلام میکذاشته اند استواری چنان آن بنای خیر را از آن اجزای شریفه توقع میداشته اند نظم
زحل ز بهر شرف لاوکی ز شکل هلال • بساخت تا که بر دگل هر و بان آورد • ز شکل قبه و منجوق دست
معمارش • برای چشم فلک میل و سرمه دان آورد • و از غرایب صنعتهای خارجی و داخلی آن سب کر
استادان هنرور ساخته اند اولا تمامی دیوارهای قبه مقصوره و سقف و رفوف آنست که با نواع نقش و
نگار پرداخته اند و بسا کارها از زر کاری و در جاجا از زر کار که بجای کاشی نگارش نموده اند که در بهجت
و رونق کارنامه ... از ان فروزیخته و از مینا های رنگارنگ انواع رسمهای دلفریب بهم آمیخته و دیگر

طرح سطح دیوارهای صروح قبه و اطراف آنست که از ظاهر و باطن بسنگهای سماق و یرقان و رخام منقطع
منقش ساخته اند و آن سنگهای رنگین را بر وضعی غریب بهم ترکیب نموده و اشکال در هم انداخته اند
و نقوش متماثل آن سنگها بطریقه طرد و عکس امواج صوف و خارا بهم افتاده چنانکه هر سنگ نقش در عمق
و سنگ طلا و صفائحات سیمین بریده و برهم نهاده و اقطار هر طرحی از آن بنا از رنگ کنبد مینا نگار استاد
و هر گوشه از آن بهشتی محفوف بگلستان و اعظم آثار این بنای رفیع العماد ستونهای عالی بنیادست بر مثال
اوتاد کره ارض از سنگ سماق و مرمر سبز و کبود و سفید آن بلاد و همگی گنبدها چون خیام مشیده این بنیاد
و همچنین بر دو طرف محراب مسجد که اتفاق با جهت قبله اسلامی قریب السمت و موافق افتاده از یمین و شمال آن
هشت ستون سنگ سماق نهاده که هر ستونی حکم مناری دارد منقش بنقوش اصنا و حسنی مزین بر غوث و
طراوت جبع و هر کدام ستون را از همان قبیل سنگهای منقش در حواشی و حوالی و در هر ضلع از اضلاع گنبد
مقصوره عالیجناب و اطراف قباب هفت نصاب ستونهای مرمر سبز و کبود و رخام سفید استوارست بر نسبت توازی
و تساوی خطوط شعاع انوار در حین طلوع ازین کنبد چرخ دوار و سکنه هر یک نوع شجر و موشی بچندین نقش و
نگار و سطوح فروش آن معبد شرح الوشی و صحن صفوف صفحهای آهنگین از روش بها سنگ مرمر
و رخام است اما مبسوطیات صحایف نقره خام بحجب بجمع در غایت همواری و ملاست بصفای تر
از آب امواج برسالت خطوط امواج انجاز بر سبیت موجهای بحار زخار روان سنگهای آبگون نموداری
از صفوف میاه انهار صحن معبد در دیده خیال بعینه عرصه بوستان و چمنی است سبزهای آن متموج از تحریک
نسیم شمال و صفایح الجی رسای آینه مثال آن گویا دریای است صیغ در وی پیکر تماشاگران جو آل بیت
ز قوس پای بانی عجب شاید داشت ۰ که خاک تیره از و رنگ گلستان گیرد ۰ و اعداد ستونها قایم
در زیر دیوار قبه مقصوره و سایر قباب جبال تمثال و اسطوانهای منارهی منوال در طبقه فوقانی و تحتانی
آن رشک نگارخانه خیال دویست و پنجاه و چهار عددست بموجب مفصل مذکور ضلع جنوبی
ضلع شمالی ضلع مشرقی ضلع مغربی اما زیب و زینتی چند که در حین اتمام آن بنیه
مقصوده و اختتام تعمیر آن بنای معموره مرتب شده بود و مدتی بعد از ارتحال آن پادشاه بانی
ازین دار فانی بیش و بیرون حیرت نظارگیان می نمود در صحایف بیان استقصای آن محالست و آنچه

از بقایای شواهد و علامات آن الی الآن بحقیقت پیوسته و بعضی بحسب نقول معقول علیه بطریق مشهور
بهم بسته آنکه در حین تزیین آن معبد اولا امام چهار چوبهای ایوان قبه از سیم خالص نموده و حلقها و کرسیها
و دریچها و درها و سلاسل قنادیل همه را از نقره خام مرتب نموده و در طرف یمین محراب جهت بطارقان
یعنی واعظان و مذکران و معبران انجیل بعدد هفت طبقه آسمان هفت صفه نشستن بر هفت ستون از
نقره بطریقه کرسی جهت ظاهر ساخته اند و کتبها و فرش و نعلین پایها از رخام سبز فام بحکم از سیم
محلی و مذهب از هر طرف بر افراخته و از هر ستونی تا ستونی دیگر مجرها و طرازها و زر کار نشانده
و حکم را بمیخهای مذهب مرتب گردانیده و بر بالای مقصوره چلیپای از زر سرخ بر افراشته و آن را
بجواهر قیمتی مرصع ساخته و صورت وزیران و شکوفهای رنگارنگ از زر و سیم ترتیب نموده و
بر بالای هر یک از آن کرسیها و بر اطراف چلیپا مار تصنیف نموده و در جانب یسار محراب برجی
بود ستونهای آن هم از سنگ سماق و بر آن یکو صفه سنگی از بلور صاف که محل نشست خطبا بوده و بر جای
مخروق منبر چلیپای زرین مرصع بجواهر گران بها نهاده و از هر طرف مجرهای سیم مطلا و از جانب
محراب پردهای زربفت اعلی و در میان محراب هیکل و تمثال از حضرت عیسی علیه السلام از زر خالص
بر کرسی سیمین در هیات جاری سیح بر افراخته و از هر طرف پیکر عیش دوازده هیکل جهت حواریان
که اصحاب مسیح اند مصور ساخته اند و دوازده انجیل هم به آب زر نوشته و بر کرسیهای زرین
نهاده و در هر دو طرف محراب چهار شمعدان از زر سرخ و چهار از سیم خالص و چوب را طور که
شبها شمعهای کافوری فروزان تا صباح ایستاده و بر چهار پایه مقصوره در بر یک
یک مجلد انجیل بر کرسی از سیم مطلا بر افراخته و در پیش هر کرسی مجمره و عود سوزی هر کدام از چهار از درم
نقره ساخته و ده نفر قسیس از صبح تا شام بقرات انجیل در درون مقصوره مشغول و شبانروزی
معتکف معبد از عبادت و توجه برهبانیت بمدارس و دبول و در طبقه فوقانی و تحتانی مقصوره شش هزار
قندیل همه از زر و سیم مرصع از گوهرهای شبچراغ فروزان می نمود و اکثر آن قنادیل هدایای ملوک
و سلاطین اطراف و بلدان بود و دو هزار کرسی سیم مذهب با شرابها از ابریشم الوان که شبها بچندین شمع
بران می افروختند و صد قندیل از زر خالص شبهای عید و سایر لیالی متبرکه چون قنادیل نجوم می افروختند

ودر درگاهی که مقابل محراب تخته از بقایای کشتی نوح علیه السلام آویخته و جهت تعظیم آن الواح زر و سیم
بر سر طرف آن تخته بهم آمیخته و دو دری که بر دو طرف محراب واقعست جهت محل اعتکاف رهبانان
عظام مصر این هر دو در را از زر سرخ ساخته اند و دروازهای درون و بیرون مقصوره را بعضی از عاج
و آبنوس و صندل بخاتم بندیهای مهندسانه طرح انداخته و بر نقش زینتهای بی اندازه ترتیب
داده که موجب حیرت دیده خبرت بوده و باعث عبرت نظارگیان دیده عبرت نظم
ناظران از شگفت درمانند ◦ جمله حیران نقش ایوانند ◦ چون که منجوق قبه اش بنمود ◦ مه زحیرت
دهان خود بگشود ◦ و بعد از اتمام استخوان بندی مقصوره پادشاه میخواسته که این ستونهای
قبه را بطلا بر و نما و مجهای سیمین مزین سازد و جمیع ابواب و مداخل قبه را درهای زرکار این
جامهای سیمین برافرازد اما بعضی عقلا و علما نصیحت باو گفته که چنین بنا دار غرورست و عبور از آن
نشیمن ضرور و بقای شخص درین قبه کرهی بریشر و شور غیر مقدور محتمل که بمرور زمان پادشاهی ستمکار
بمیان آید و بحرص زر و سیم در قلع این اساس زرین و آلات سیمین مبادرت نماید و چنین معبدی
مروج و قبه مروح از حلیه رواج و رونق باز ماند و ضرر کلی بحال سکنه و مجاوران آنجا رساند چون این
کلام معقول تر دید پادشاه بقبول نمود آن مجها و درها و در پیکارا از نفت جوش چوبی ترتیب کردند که درصین
که اخت سبکی آن بعضی جواهر رنگین و گوهرهای ثمین در آن میان میریخته اند و بنوعی که بعد از بیرون آوردن
از کوره همه آن احجار ترصیع در جسم آن سبیکه متحجر شده و بهم آمیخته اند و در غایت رعونت
و بها در نظر تماشاگران نمایان و جو آل بجو و اشراع جواهر از سطح آن ممال مثال بیت چون عارض نگار
در نکوئی ◦ در روی همه لطفها که جوئی ◦ و در ایام پادشاه بانی از متممات و خصایص آن بنای
عالی مبانی چهار حوض بچه که از رخام ساخته اند و اطراف بیکار اسکنهای زرینی انداخته و اکثر اوقات آن
حوضها از شیر و شراب و انگبین مالامال داشته اند و وارد از اجیب میپیش سبعت مثل انهار جنت شرب
و انتفاع آن متروبات بیمبلغ نیکذاشته اند و در بیرون مقصوره در صحن ساحه حوض بزرگی از سنگ
مرمر الوان ساخته و چهار طاق هم از سنگهای مقطع بر آسمان افراخته و مجلس تصویری از پیکر حضرت عیسی
دوازده حواری و تمام تماثیل پادشاهان سابق از آبا و اجداد پادشاه تا زمان او در آن ایوانها

پرداخته

پرداخته و شادروانی از سنگ سرخی که از جزایر یونان آورده بوده آب حوض را از آنجا بفواره انداخته
و همیشه این محل مطاف و مراح سایران اطراف عالم و نشیمن تنعم جوانان و شیتان طوایف امم بوده
و لالایال خوبان ماه روی و پریرویان سنبل موی در آن حوض غوطه میخورده و نظارگیان نور چشم خود را
بتماشاگری آب میداده و جهت روشنی دیده نگران همواره جای تفرج مرایستاده اند و آن محل را
نظرگاه مردم شهر و ولایت و تماشاگاه اهل نظر و درایت میخوانده اند نظم آمده از جزیرین
او ◦ صد هزار آدمی پرین او ◦ بر اوشیه باد و زان ◦ دور از آن طرف گوشت
باد خزان ◦ این جمله که مذکور شد مجملست از غرایب آن بنای عالی و نموداری از عجایب نقشهای
بعضی از آن مبانیست که با وجود طول زمان پابرجاست از آنکه تا حالی و القلیل مثل علی الکثیر
والقطرة تخبر عن الغدیر گفتار چهارم در ذکر اتمام بنای معبد ایاصوفیه و انجام مهام آن
با اختتام مرام پادشاه بانی بارتحال ازین سرای غالی و تعاقب سلطنت و
ولایت عمه برادرزاده او و انهدام قبه در زمان او و تجدید آن معصوم نوبت ثانی
و ذکر قبه در حالت انکسار ایوان کسری و تعمیر آن تا ظهور نور اسلام بمقدم سلطانی
در آن بنای از آثار ارقام مورخان سابق و از اخبار اخبار محققان مرویست که
ابتداء توجه پادشاه استون بانو بعمارت ضیر ایاصوفیه تا مدت هفت سال و سه ماه
بجمع اسباب عمارت و طلب مهندسان و هنرمندان قیام نمود بعد از تحصیل هیولای بنیان در
ترتیب صورت ارکان شروع فرمود و بمدت هشت سال و دو ماه بتوفیق الهی از اتمام که چنانکه
مجموع مهمات را بمدت شانزده سال چهار ماه بنظام آورد بعد از آن پادشاه بانی جهت شکرانه
نیل باقصای لذة در غایت آیین شوکت سلطانی در بارگاه شاهی دورکرد پس اوامر و نواهی
خود مجمعی عظیم از عظمای ملوک و سلاطین و مجمعی پر تنسیم از علما و حکما و کبرا ملت و دین ترتیب نمود و
داعیان بدعوت عام فضلا و فقرا و ضعفا باطراف فرستاد و دو تا حان و انفاق بر کافه
اهل آفاق بر گشاد و جهت اسباب طبخ و اطعام چهار هزار گوسفند و دو هزار گاو و ششصد گوسفند

کوی و سه هزار بط و پنج هزار مرغ قربان فرمود و سی کیسه از زر نقد از سیم مسکوک و یک صد دیگ
گندم بر وفق منذور بر فقرا و غربا و محتاجان تصدق نمود و مشهور است که آن روز جمعیت
سه هزار قسیس معتبر هر یک بر دست خود یک شمع کافوری افروخته بودند و این اجتماع در معبد در این سال یادی
پادشاه می نمودند بعد ازین انجمن عام پادشاه با ارکان دولت با اتمام با اصوفیه دخول نمودند و
پادشاه از آستان معبد تا پیشگاه محراب از روی تخشع و انکسار و بطریق نیاز مندی و تضرع بدرگاه
کردگار توجه فرمود و در طاق محراب بسجدات شکر و سپاس آن توفیق ربانی و حصول
غایت ابتغا و امانی سر بر زمین عبودیت و بندگی نهاد و زبان حال و مقال هر دو
بزمزمه با همعینی بر گشاد که الحمد لله که ازین عبادتخانه که تا بنای عالم شده هیچ یک از اهل ملت و
دین و پادشاهان سابق روی زمین را معادل و مماثل این میسر نشده بود و معارض هیچ یک از اهل پیر را
از جهانداران دست اقتدار ترفات و غرفات بعید بعد ازین بنای عالی متطاول و متداول
نموده بروجه احسن با تمام رسید و آرزوی دل بکام دوستان بانجام کشید بیت شکر خدا که
هرچه طلب کردم از خدای ◦ بر منتهای همت خود کامران شدم ◦ بعد از تقدیم مراسم شکر گذاری
حضرت باری تمامی مردم رعیت و لشکری و بزرگ و کوچک و وضیع و شریف شهر را از طبق عشرت و نشاط
ایام اعیاد و عشرت و شادکامی فرمان داد و ایادی را در تجارت ببطالت بداشت که بر همگنان
گشاد بیت مستم که شهر و آستان را ◦ که تهی واشت از دنیا و عار را ◦ بعد از استیفای حظوظ
مسرت و شادمانی حکم ارکان دولت و خواص سلطنت را احضار فرمود و کیفیت و کمیت اخراجات
آن عمارت عالی بنیان را استفسار نمود از قرار دفاتر و روزنامهای دواوین بغیر از حدود
و هدایای ملوک و سلاطین از خزانه معموره پادشاه موازی سیصد و قصبه و شهر و قریه
معتبر جهت اخراجات ایام و شهرها و سنوی آن معبد وقف فرمود و بغیر از متفقات از جهات
و دکاکین و خانات و طواحین که در ممالک روم و فرنگ و ناصره و صقین و بلغار و دیار روس
و بلاد شمالی و سایر اقطار و امصار بانجا تخصیص و تسبیل نموده بود و قفیه آن موقوفات را

ولم

بخط بطریق بزرگ که اعلم علماء آن قوم بود استنساخ فرمود و تعیین خدام و قوام و مجاوران و معتکفان
بر قیاس موقوف علیه و شرط واقف درج نمود بیت طومار روزگار ز ذکر نگارش ◦ ز ارباب
نقش همچو کتاب مجسطی است ◦ و آن پادشاه دل آگاه از کتاب توفیق و نهایت تحقیق این مقصود
همیشه صورت وجوب فنای این نشیمن کثیر المحنت والعنت در آیینه ضمیر الهام پذیر
تصویر مینمود شعر اذا تم امر دنی نقصه ◦ توقع زوالا اذا قیل تم ◦
تا آنکه بعد از مدت شش ماه که بدین جمعیت و کامرانی گذشت مقتضی اجل ناگاه ملازم درگاه پادشاه
گشت و منذران امراض مختلفه را دم بدم بر درون قصر شید مبانی وجود بیم بارگاه تن بیمار
ممتحن او میفرستاد و معالجات و مداوات اطبای عیسوی الانفاس فایده نمیداد زیرا که جهت
دفع قضای مبرم هیچ تدبیر نظر با نظر حکیم سودمند نیست و تدارک اجل موجل در وقت حلول
موعد معین نمیشود و هیچ طبیب ازو چاره نمیبیند ع شنیدم از حکما کز اجل دوائی نیست ◦ هرچند بمقتضای طبیعت
انسانی و بحمیت تعلق نفس آدمی بجاه و سلطنت و گرانی خاطرش جهت بازماندن آنچنان
مملکت رشک جنان و ازان تخت ها که آراسته بعدل و احسان بود و گرفتاری که اشتن سریر قیصری
از وراثت فرزند پسری او را بسیار متفکر میشد و از تفقدات دنیوی بعدم تخلف
تخت شاهی تکلف صدق لعنیت محزون و دلگیر میگشت فاما بیقین خود را تسلی می نمود که
از اعقاب صالحه هیچ چیزی بهتر از ذکر جمیل نیست و هیچ فرزندی در ابقاء ذکر خیر مثل آثار
کرمی مورثا فزونی نه لاجرم چون از خاندان سلطنتش برادرزاده داشت استون بوس نام
و بخصایل پسندیده و اخلاق حمیده وحید ایام او را بر بالین خود آورد و ارکان دولت را
با او حاضر گردانید بعد از تقدیم کلمات ناصحانه مشفقانه و بسط کلام در تحقیق بیوفایی زمانه برادرزاده را
ولیعهد خود نمود و سفارش ملک و رعیت باو و سفارش او بارکان سلطنت خود فرمود
و استون بوس را پیش خود خواند و چند وصیت بر زبان بیان راند اول آنکه چون قالب من با
خاکی از مجاورت جوهر روح قدسی مفارقت نماید تن مولف او را که از آب و گل بر آورده اند

جهت بهجت ظاهری در قرب عبادتخانه ایاصوفیه بر مهدی مقرر داری و بر حسب کلام ایزد باری
والذی خلقکم من تراب بلایت عنصر اولی و منشاء اصلی جسد خاک را انجاک سپاری
و بر سریر سلطنت و کامکاری همیشه بدعاء خیر مرا یاد آری و اول وصیتی که جهت بقای ذکر
و دوام اثر من بر صحیفه عالم نگاری این باشد که هیکل و صورت مرا بقانون سلاطین سلف
از مس و آهن تصویر فرمائی و آن مس را بطلا زر اندود نموده بنیادی و عمودی بغایت استوار
از سنگ تراشیده در نزدیک ایاصوفیه بر افرازی و آن هیکل مصور را بر عیبات سواری
ببازی و تمثال دو دست مرا چنان باز نمائی که در یکی سیبی در قبضه داشته باشم و دستی دیگر
گشاده و خالی گذاشته تا این تصویر در عالم صورت و دار دنیا اشارت و کنایت باشد که
اهل بصیرت و ارباب حیرت بدین عبرت بینند و دانند که ملک عالم را مدتی همچون سیب
خوش رنگ خوشبوی در حوزه دست تصرف در آوردیم و از ثمرات مطالب بهترین میوه مراد
برخوردیم جز یک نظر کردیم در آخر از دست دیگر بیرون رفته بغیر کف صفر و دست خالی از بضاعت
دنیا چیزی همراه نبردیم **بیت** چون فنا کردم فنا چون ارغنون • گویم انا الیه
راجعون • تا این صورت موجب تنبیه دیگران و باعث عبرت پس آیندگان شود
تا بکثرت ملک و مال و قوت دست اقتدار اعتماد ننمایند و در ایام مهلت حیات در اکتساب زاد
اخروی سعی نمایند **شعر** کیف البقاء بدار لاثبات لها • فهل سمعت بظل غیر
منتقل • و در عین همین گفتگوی طایر بلند پرواز روح قدسی مطارش طیران نمود
و ملک مستعار را بوارث حقیقی تسلیم نمود و هو خیر الوارثین **بیت** این جان عاریت که
بمن داد لطف دوست • روزی رخش ببینم و تسلیم او کنم • چون بعد از ایام عزاداری
و سوکواری استونبوس بحکم ولایت عهد بر سریر تخت و جهانداری استقلال یافت و برحسب وصیت
استون بانو هر کس از اعیان سپاه و مملکت که دفن بتابعت آستان بوس شتافت چون مدت
دولت از پادشاهی او گذشت و امر ملک و ولایت بر او متوزر گشت ناگاه قبه مقصوره ایاصوفیه

همچو آسمان بر زمین افتاده بخاک یکسان و ناموزون شد اما دیگر قبها و طاقات از نقصان مأمون
بود و چهار صد و چهل رهبان و چندین کس از عمله و خدام و قوام در آن هدم هلاک شدند و تمام
زیب و زینتهای قبه هموار با خاک گشت و چون خبر انهدام ایاصوفیه باستون بوس
رسید از این معنی بغایت متزجر و متکدر خاطر شد معمار اعناد یوس را جهت مواخذه بر خود طلبید و از
سبب حدوث و ظهور این نقصان پرسید معمار جواب گفت که پادشاه استون بانو در اتمام
قبه بسیار تعجیل فرمود و هنوز تمام خشک نشده و استوار نگردیده چوب بندها را گشود و هم
سقف قبه را بچ گراز قاعده معهود بلندتر فرمود و التفات مصلحت معماران نمی نمود و ارکان
حدت گشته که نوازل آسمان را جامع و نعرت و حادثات این سقف متوش سپهر بلا رادع و
واقی نه الحمد لله که ارکان حدت پادشاه پای برجا و استوار است و اکنون اعاده و تجدید آنچه عمارتی
بی نظیر بر ذمت همت لازم و ناجار پادشاه استون بوس بر نقیض باز بجزیره رودس فرستاد و آجر
پخته از آن رتبت مهیا و بنیاد تجدید نهاد و به دستور اول معمار اعناد یوس را بر کار حکم و انجام
آن فرمان داد تا آنکه قبه مقصوره دیگر اتمام پذیرفت اما این نوبت پچ گز سقف را فروتر نهاده
بعضی پشتی بنها دیگر استحکام گرفت لیکن هنرها و کرسیها و طرازها و نقشها که در زمان سابق
در غایت تکلف از زر و سیم مرتب شده بود آن وجه نقود سالم و فراخ اهانت آن کرده
در زینتهای زر و سیم مبالغه نمود خزانه متحمل آنچنان خرجها نبود و بعد از تجدید و تعمیر موجب
وصیت استون بانو در کاه این معبد عامیلی بر وضع منازی از سنگ تراشیده بر افراختند
و صورت و هیکل استون بانو را بر اسبی سوار و سیبی در یک دست و دستی دیگر تهی از نیس و مطلا
ونذرت ساختند و آن میل سنگین تا اکنون بر در ایاصوفیه برپاست اما در روز فتح قسطنطنیه
سلطان دین محمدی آن هیکل را با سایر تصاویر اصنام و ازلام از منازل و معبد فرود آورد که
در معابد اسلامی تصویر صورت پرستی مباحات جز معمار اعناد یوس آن میل سنگین را با هیکل
استون بانو اتمام نمود و استون بوس را اصل صالح با او منحرف بود حکم فرمود تا اعناد یوس

جهت احکام هیکل استون با نور بر میل بود و چون از استوار کردن صورت فارغ شد و یکبار
چوب بندهای را از پای میل بر داشتند و معمار را بالای میل گذارند که در انجا از گرسنگی و تشنگی هلاک
شود و در جنب پادشاه مرتبی خود خاک کرده اگرچه معمار بعزت تمام یمنی را از سوء مزاج پادشاه
فهم کرده بود اما در قبول امر مذکور او را چاره میسر نشد چون امر معهود بحسب موعود بانجام رسید
و رشته امید حیات معمار بقطع مفاصل چوب بندهای منار و میل از هم برید روزی منکوحه اعناذیوس
گریان و زاری کنان بپای میل آمده و شیهای آه و ناله را بآسمان برافراخت اعناذیوس که منکوحه
خود را شناخت رقعه بخط خود نوشته از بالای میل بزیر انداخت مضمون آنکه فلان رشته ابریشم را
بر تیر داده در فلان محل بپای میل آری که رشته ریسمان بناتی را فرو گذارم و آن ریسمان
استوار را محکم بر بسته جهت بالا کشیدن مرتب داری چون زوجه مشفقه بر حسب امر او بجای
آورد معمار هم بر رشته را به بالای میل استوار کرد و جامه و دستار خود را مثل هیکل خود بر
میل نمایان ساخت و خود بیمن ریسمان توفیق بحبل متین توفیق خود را از بالای آن زندان ابتلا
بزیر انداخت و از پای میل رشته قرزده را باتش فروخت و ریسمان مقتر نقطه دیده تا بالای
میل سوخت بعد از آن هر کس که شکل رخت و جامه او را میدید او را همانجا می پنداشت
که خواب کرده یا آنکه از امتداد ایام جوع و عطش جان سپرده و در جای خود مرده
بعد از آن در صورت رهبانان از وطن جلا نموده مدت نه سال در اطراف عالم سیاحت
مینموده تا آنکه رابطه حب وطن دیگر باره عنان او را ربوده بقسطنطنیه عودت نمود
بهمان صورت رهبانان در دیر عزرائیل در آمده و در میان رهابین بطاعت و عبادت
روزی میگذرانیده و باتفاق کلمه هلاک اعناذیوس را بر آن میل از هر کس می شنید
تا آنکه روزی پادشاه استونوس بزیارت دیر عزرائیل رفته بود و با تمامی رهبان می ور
زی محاوره مینموده از اعناذیوس پرسید که چه کسی از کجای و چه نام داری در جواب گفت که
از جماعت رهبانان و اعناذیوس نام دارم اگر بکشی و اگر بگذاری بعد از زمان نظر پادشاه

او را شناخته و بعد از استفسار کیفیت سرگذشت بسیار او را نواخته انعامات و تشریفات
پادشاهانه او را ممتاز داشته دو دیگر باره بر جمیع معماران تقدم و پیشوای گماشته بیت
هنرمند دانا دل هوشمند ٭ ز آسیب دوران نگردد نژند ٭ و همچنین بطریق استفاضه
و شیوع منقولست که در زمان سلطنت نوشیروان عادل که قیاصره روم در سلک اطاعت او در آمده
بودند و همان اولاد قسطنطین قیصری در تخت قسطنطنیه می نمودند در وقت ولادت مقرون بالبرکات
سعادت حضرت خاتم الانبیاء علیه من الصلوات اتمها و اکملها که در اکثر ممالک عالم آثار غریبه بظهور
رسیده و دیده بصیرت ممکنان از وقوع آن آثار ظهور نور موعود خاتمی را امید در سلک حدوث
حمود آتشکده های فارس و آذربایجان و فرو رفتن دریای ساوه و شق کنگره ایوان کسری که در کتب و نقول
معتبره مسطورست و در اکثر جاها در انونی خراب ها طاری شد و آن بتر الهی بطریق اندازه کفار
در هر کشوری ساری گشت اتفاقا در قبه معصومه ایاصوفیه در جانب شرقی محراب قریب بنصف انهدام
یافته و نقصان فاحش در اصل بنا بظهور پذیرفته انوشیروان اموال کرامند فرستاده
و با عاده عمارت و تجدید آن قبه فرمان داده و اکنون الحق آن نصف مجدد و تجدید نوبت ثانی نهایت
نمایانست و از زمان فتح اسلام لایات عوش ن مانع الی الآن در آن نماینده و عیان بیت
آن قصر دل افروز که مرکز انس است ٭ یارب بکناد آفت ایام خرابش ٭ و اعظم امارات فیروزی
آن بنای مبارک و اتم علامات مجتمعی آن معبد متبرک آنکه با وجود امتداد زمان از ابتدای انشا و ابتدای
آن بنیان الی الآن در جمیع ممالک عالم بغیر از مسجد اقصی و بیت الحرام محترم اسلامیه که قبل از
ظهور اسلام اساس آن بر پایه دین و ملت حق بنیاد یافته و از آفات زمانه محفوظ مانده مسجد اسلامی
ظهور معجزه باشد منحصر درین عبادتگاه ممالک پناه و این مورد فیوض رحمت بر عباد الله است
و با وجود آنکه در اواخر ایام دولت قیاصره که سلطنت قیصر و الی اسطنبول بر بیت شهر و دوی بوما
و تپ او محصور و محجور افتاده و از عجز و عدم استطاعت قیاصره این معبد شان روی بانهدام
نهاده و در ایام کشورگشای سلطان دین محمدی با وجود تجدید بنای آن بتعمیر و تاسیس جدید در تمام

ارکان و شوی معصوره و شرف غرف آن اشرف مصباح توحید و ایمان گویا در بدن
مرده چندین ساله جان پدید شد و مجدد آفاق فرحها از دم عیسی روح الله زنده جدید
گشت **نظم** جو آدم ارچه ز خاک است اصل این بقعه ٭ ولی معالی دینش جو نفخ
جان آمد ٭ لطافتش همه از نور شرع پیدا شد ٭ که خاک تیره او رشک گلستان آمد ٭
و در کتب تواریخ روم چنان مرسوم است که بانی ثانی در اتمام عمارت معبد مذکور پیش از بعثت
حضرت نبی عربی علیه السلم و دعوت عام اسلام به دولت و شفقت سال شروع نموده و سال فتح سلطان
دین محمدی آن عبادتخانه بمعبدیت احمدی در شهور سنه سبع و خمسین و ثمانمایه بوده و از ممهات
فضیلت و کرامت رتبت رتب وارد مروحات و علو مکنت و رفعت منزلت آن معبد آنکه چون سلطان
مجاهدان روز فتح قسطنطنیه بقصد دوم نمایان آن مواقف سینه را شرف داشت و اعلام شعایر
شرایع محمدی را بر قمه قبه آن برافراشت و باهتمام تمام با عاده عمارات مدرسه و ترویج
و ترویج زوایای غیر ماسوسه آن باستمام تمام برداخت و تمام آن مقام ملایک التسبام را
مسجد جامع آن مصر جامع ساخت جمیع اوقات و جهات ایام گوزیه آن باطل و مهجور شده و در اجل
مصالح آن مدرس و عاطل گشت تمامی رقبات و اراضی و خصن سور شهر را که بقدر کشورست و بفتح
عنوه آن را مملکت شده بود بر مصالح آن معبد وقف فرمود چنانچه تمامی درون شهر را از اسواق
و خانات و بیوتات اجره متعارف را در وجه مصالح آن میرسانید و با وجود کثرت اخراجات
انجنان بنای عالی ارکان و مروحات آن مبلغی ... از زواید نقد مخزون میگردانید و در دنیا
اوقات جمیع اوقاف آنجا مبلغ
رسیده بود و موازی در خزانه وقف زواید موجود حاکم و متولی بوجب تفصیل مرفاعها
وظایف می نمود و الحمد لله که بیامن اجتهاد آن سلطان مجاهد بجنگاه ایوانش که اصوات جغد و بوم
جو از در کوشه و زوایای مسکونش آواز ناقوس شنوده اکنون نغمات بلبلان گلستان قرآن
و بالحان اصوات تحمید ذاکران و تمجید مؤذنان بلند آوازه شد و بهر در و دیوارش اثر کال مهیب

جمعه ل

چو م

جبا و صلیب کافری منصوب و مرسوم بود الان رسوم آیات فرقانی و رقوم خطوط دین مسلمانی
مرسوم و مرقوم نمود و آن مقصوره معتبر با وجود وسعت فضا و سعت عرض ب الیوم العجب
قوافل و عاوش و قبله رواحل افضل و اماثل ممالک و بیان **شعر** ایا صوفیه
خیر البلاد ٭ جلی فی جوفه نور الفؤاد ٭ تضاهی المجد الاقصی بناء ٭ ولکن
صنوبت فی العماد ٭ قباب الفلک بیت فی ذراها ٭ لذا صارت مصونا عن مهاد ٭
و اوتاد الجبال لها اساس ٭ رواسی شامخات فی العماد ٭ بنو فیم مبان عالیات ٭
و لم یخلق کهذا فی البلاد ٭ بها فرّوا عن الریح العقیم ٭ عن اکناف الجبال
قوم عاد ٭ و لولاها لعاصب ارض روم ٭ بحجرین تلاقی فی الوهاد ٭ و
ذو القرنین لو ادرک بناها ٭ لما احتاج الحدید للسداد ٭ فصارت قبة الاسلام
یوما ٭ وطاها بالذی نعل الجهاد ٭ لجیش حاشه سلطان دین ٭ باسطبول
فتحا فی الجهاد ٭ سمی المصطفی فتاح حصن ٭ بقی دهرا اثرک والعناد ٭
لحاف الناس من ظلم و کفر ٭ فلولا باسمه حامی البلاد ٭ **داستان چهارم از**
فتوحات میمنه میسره سلطانی در ذکر توجه سلطان بغزای مملکت لاس و فرار حاکم انجا و تیمور اغلی
بجانب انکروس و بیان کیفیت فتح قلعه سوری حصار و قلعه آمول و اغتنام عساکر مجاهدان
از آن مملکت معمول منوش نزد حکماء الهی مبرهن است و بر طبیبان روحانی مقرر و معین که وجود
انسان کامل آینه هرگونه کمال و نقصانست میان اعیان عالم امکان و ذات جامع او را
رتبت ریاست بر جمیع ابدان اکوان و صحت مزاج این رئیس اعضای عالم منوط به حیات
اوست از مصباح توحید و ایقان و مرض مهلک او از طریان سوء مزاج فطری اوست
از عروض آفت شرک و طغیان و در تدبیر حفظ الصحه مزاج عالم و عالمیان انبیا و اولیا و سلاطین
بجای طبیبان نفوس اند و مدبران اجساد و ابدان امر برعایت رئیس اعضا و وقایت مرؤس
بیت این کریمان چنین طبیبان دلند ٭ سوی رنجوران بپرسش مایلند ٭

چنانچه آن سلطان دین محمدی که طبیب نفوس خبیثه بود از مرض ادوی حبی در اینحال که باصلاح
اعضای مملکت قیصری شروع نمود و در ازاله امراض مزمن شرک از اطراف دیار روم سعی و اجتهاد
فرمود اولا از قسطنطنیه که رئیس بلاد کفر و عصیان بود و بمنزله دل استقر پر سلطان بروح و جان
اهل کفر و عدوان بنا و اصلاح و تصحیح فرمود و در تدبیر سوء مزاج رئیس اعضا که جهت این علت اهتمام نمود
عرض مرض و معدی و ساری لسایر ابدان و بلدان بود و لهذا اهرچند آبا و اجداد جنت معاد
سلطان اهل جهاد در فتح بلاد اهل کفر و فساد اجتهاد میفرمودند اما در اصلاح حال اسطنبول
مساهله میمودند و ماده مرض نامرضی شرک را قربت شمشیر آب مداوات و تدبیر نمیفرمودند بنابر آنکه
فرنگی بسایر اطراف ملک فساد طاری میشد و از آثار آن مفاسد هر گونه آلام و اسقام بطبایع اهل
اسلام ساری میگشت از آنجمله **القصه** بعد از ارتحال سلطان قدسی معاد و سلطان نمر اد
نور الله مضجعه الی یوم التناد ویلق اعلی که حاکم ولایت لاس بود و بعضی ولایات کفری او را که سلطان
فتح نموده بود و مدت مدید در تصرف سلاطین لسایر دار الاسلام افزوده باز بتصرف در آورد
و بسیار تعرض بمسلمانان رسانیده گستاخیها کرد چون سلطان دین محمدی بفتح قسطنطنیه فایز شد
و متقاعد سایر ممالک کفر را با آن بضاعت متقلد و حایز گشت و در تحویل بیماری ازالتی ان کفر را
رخصت معاودت فرموده رسول ویلق اغلی را در تسلیم ممالک اسلامی بی توقف سفارش تاکیده نمود و تیلق اغلی
بعضی بلاد را بالضرورت تسلیم کرده و در باب بعضی بتسویفات و مدافعات عذری آورد و لایزال در
حدود ممالک اسلام کفار قطاع الطریق میفرستاد و جماعت تجار و آینده و رونده را تشویش میداد
بنوعی که از شهر اسکوب که منصب از خرید و فروخت اجناس مملکت او جهت همسایگان منتفع بودند
معامله گری منقطع شد و آمد شد تاجران مسلمانان از آن حدود ممتنع گشت و چند نوبت
سلطان ایلچیان رسانیده و پیغام اقدام فرمود و هر نوبت بطریق نفاق و عذرهای عذرا التیام
التیام نمود و چون تفاصیل مفاسد و مکاید ویلق اغلی بعرض سلطان رسید و مواد
غیظ و غضب سلطان قادر قاهر را دست خود جنبانید لاجرم از الهام غیب این گونه کلمات

سدیده بگوش الهام پذیر خود شنید که **نظم** اگر نه پنجه تو عدل او نهاد ی •
وگرنه هیبت تو فتنه را دهد تسکین • کلاه از سر هدهد بغضب بربایند •
برون برند بغارت ز پای بطغلین لاجرم سلطان جهت انتقام
و از تعرض اهل اسلام از دار السلطنه ادرنه بی بستن مقدمات و دفع
رفیت دفع آن مظهر کفر و عناد روح توجه بولایت لاس کرد •
بحضور عساکر منصوره مجاهدان از اطراف ممالک فرمان داد و بعضی
ازع از اتحاد ارامط رود او ایل بهار و بعضی گریخ از توابع اطواد و قلل
کوهسار متوجه تخریب قلاع و تخریب دیار آن کفار را قرار شد **شعر**
یکاد لاذمان القراع حسامه • یسابقه نحو الطلی و یبادره •
وطالت علی الاملاک فی الارض کلها • فکیف به لما استمرت
مرایره • و لشکر اختیان را که چون شیران شکاری پیوسته در کمینگاه و حوش
نشسته باشد و مانند نیزه مبارز میگان که در چند محل کمر خدمت اسلام
بمیان جان بسته بنهب و غارت ولایت ویلق اعلی فرمان شد
و غزو لشکریان مجاهد پیشه که بخونخواری مشرکان همواره چون
مستان شیر گیر بودند و مثل شاهین هر کدام بصید صد کبک و دراج
اسیران کفار طامع و دلیر این حکم سلطانی را که بمنزله الهام ربانی داشتند
و فی الفور هر کدام اعلام اجتهاد را بر میدان حرب برافراشتند
و میگفتند **بیت** بحکم شاه هیچکس را غم نیست • شادان
مباد هر که بدین مژده شاد نیست • هرچند ویلق اعلی چون سایر
اشباه خود را از کفار در روز جزا و حساب چون و چرا
از اعمال و سیئات خود باز دم و پشیمان بود اما کان تیغ

مجاهدان آیت عذاب می‌رسید الم یأتکم نذیر چون زبانهٔ
اتش سعیر بر عاقبت خسران پذیرایشان تقریر مینمود لاجرم
بضرورت اغنیا و متمولان مملکت خود را با تمامی نفایس اموال و اسباب
در قلعهٔ استوار سوری حصار در آورد و چون مجال توقف و ثبات
بورهسکه از سیل گاه سپاه اسلام پناه محال یافت قلعه سمندره را
بر خیلان و متعینان مملکت خود سپرده خود بجانب انکروس شتافت
متعاقباً اطراف و جوانب سوری حصار بعساکر اسلام مدار معمور و محصور شد
و تمام آن لشکر بنهب و غارت ولایت آن کافر معاند ماموریت لاجرم
اکثر لشکر بطلب غنایم منبسط گشته بودند و در بارگاه سلطان همین خواص
خدام و جماعت ینکچری ملازمت می‌نمود • روزی بمقتضای جرات
جبلی و شجاعت اصلی همین ملازمان درگاه دنیا و حرب و جدال با اهل قلعه
انداختند و تیغهای جهاد را بصیقل دلاوری مجلی ساختند کافران
قلعه دار باعتماد استحکام حصار و قلت جمعیت غازیان مجاهدت
شعار یک دفعه از قلعه بیرون تاختند • و بسیاری از نیزه‌وران
صف جهاد را در حملهٔ اول برداشتند • و جمعی کثیر را بضرب
دست ازپای در آوردند و مغفار دلاوران از خونریز شهدای دین هری گلزاری
مطرا کردند بیت دل دیده فتاده میان نیزه و تیر • برآمده خوش و
خندان چو بچه غنچه زخار • بنابر تشنیع ایشان در میدان قتال
و اهمال سلطان غیور و آن شیر مصور نفس نفیس خود چون آفتاب تیغ افشان بر دشمن
تاخت و روی بروی حضانت شکن شتافت و چون بفارق کفار تیغ آتشبار از نظیم
عیده دم شمشیر خود از سپهر کارزار بیکبار برپرداخت و مغفر داران قلعه حصار را پایمال

قتال

مقال بسمند چرخ رفت زمهره راز آنجنگ هلاک انداخت بیت کلاه فتح ترا میزد گره
پشت ترا • بجز قبای تو دیگر ندیده در پیکار • چون لشکر اعدا پشت ادبار را بهزیمت نمودند
و لشکر اسلام باستظهار سلطان مجاهدت شعار درصدد قلعه گشائی بودند در همان حال
سلطان بقانون معهود لشکر را باز از جهت تاراج و حکم یغمای حصار فرستاد بمحاصره غازیان
نصرت مدار را که در فتح اسطنبول بغنایم بسیار آموزگار شده بودند و چون استکثار مال
بیشمار و تحصیل غنا و نیل رجحان و دل تقی با برضا داده کارزار نمودند و چنانچه بمقتضای ذاتی آدمی زاد
مغبوط بصفت وانه لحب الخیر لشدید است و خشم لگری آن کفار عنید
باعث تشدید بازوی حرص بر ملک اما وعیده لازم بازوی استوار قلعه و حصار را الملک وار
بهمدان طمع از بیخ کندن بنیاد کردند و ضرب تیر و شمشیر را پروار حلی العقد از سینه برخیه مجوز
و زخم پیکان و جراحت سنان را در حکم استشمام دهان غنچه و استنشاق لالهٔ نعمان می‌پنداشتند
و صدمات طوب و تفنگ را بمنزله لطمات ادب مشفق و سیلی با درمهربان می‌انگاشتند بیت
هر که او در ره مقصود سری بنهادست • بخت هر جا که دری بود برو بگشادست • لاجرم شجری بازوی قلعه را
سمت آینه مثال ایشان چه اعتبار و دلیری گفت رحربه را پیش چشم شوخ و دل دلیر ایشان
چه مقدار و لهذا دیگر روز حصاری چنین استوار که جمیع ملک بدیر بطبقه بازوی متین
محفوظ بود و تجاویف ظروف آن بروج که بجای ستارهای آسمان بصنوف دلاوران جان فدا
مظروف بود بادنک اقدامی بجزوی زمان اهتمام در حیطهٔ تسخیر در آوردند و چنان که فرا
با ابدان کوان کوه هیکل همسر از خاک هموار و محل تیر کردند بیت شخ قلعه بخاک و اهل
آن قلعه هلاک • ای طالع فرخنده فیروز نعمناک • و مجدداً مجاهدان دین مستوفی اموال
حلال و غنیمت بیشمار شدند و هر یک از ان جولان میدان پیکار مزوج و همدم بخواری
پریچهره شده اما مزوج یک و دو و سه و چهار گشتند و کافران متمرد و مشرکان
مستبد را که خون شهیدان از آنجا که مذلت ریخته بودند و انواع فتنه نوف و در حد و د

ملک اسلام که نتیجه از زبان تیغ خطاب مضمون حقیقت نشیمون هل تجزون الا ما کنتم تعملون
می نمودند و سلطان موفق بشکرانه این فتح مبین حق را از آن غنایم مستوفی نصیبا وافی بارباب
استحقاق رسانید و جهت شکرانه کف دعا ابطال را بآن مواهب جدید مملو گردانید
شعر مواهبه مما افادت سیوفه ٭ ولولا بروق المزن ما انهل ماطره
و بعد از آن سلطان گیتی ستان جهت تعمیم نعم و تعمیم و تتمیم منافع غنیمتهای جسیم لشکریان انجی را
بعد از فتح حصار با ولد فیروز ملک روانه کرد که از تمامی ولایت ویلق اعلی یغما و تاراج و استیفای
جزیه و خراج استقصای حظوظ نمایند و بعد از استوثاق منفعت بعسکر همایون باز آیند چون
سلطان از فتح قلعه سوری حصار فارغ شد و قلعه آمول هم بسهولت مسخر گشت بمصالح تعمیر و تحکیم آن
قلاع را کما ینبغی ترتیب نمود و در هر قلعه حاکمی ضابط با لشکریان مجاهد مقدام و قاضی جهت اجرای
احکام اسلام تعیین فرمود و جمیع لشکرها را از خاص و عام اموال غنیمت بصوب منزل و مساکن خود
و دعوت بجمع همگی لشکرها را با غنایم و اموال رخصت توجه مواطن خود فرمود بیت چون کار سپه
بکام بگذشت ٭ با لشکر خویش باز پس گشت ٭ و چون درین سفر از محمود پاشا نیکو
بندگیهای لایق با عبودیت سابق لاحق گشت او را بمنصب وزارت سرافراز داشت
و بمزید اختصاص میان بندگان خاص او را ممتاز فرمود و بعد از عود بدار السلطنه ادرنه
از فواضل انعامات و زواید مکرمات بیرون شهر طرح منزل پادشاهانه و استبنای
قصر عالی بمتانه در میان باغی بهشت آیین بر ساحل رودی جاری از ماء معین فرمود
و شرح آن سرای پر سرور و وصف آن صرح و قصور مقصور در مقدمه این کتاب مذکور
و مسطور شده و دران سال سپاه مجاهد را اجازه سکون و استراحت و از
آسیب و مشقت سفر فراغ و راحت نمود و جهت ترتیب اسباب غزوات بزرگ حکم بتکلیه
و تجلیه صحایف صفاح و امر بتشدید و تحدید پولاد اسنه و رماح فرمود بیت
داد آب تیغ خود از زهر و قهر انتقام ٭ تا در دهد دشمن را جام زدت خود بکام
داستان

پنجم از فتوحات مبرّه مبشرهٔ سلطانی در ذکر عزیمت همایون سلطان مجاهدان بر فتح حصار کم
و یوس در عین شدت زمستان و گفتار در تحصیل مطالب دینی و ملکی
بتسخیر قلعه و یوس و ماشور و ولایات و توابع آن مملکت حکمت الهی در تخصیص رتبه
سروری و شاهی میان ملک علویات بخورشید عالم گیر و ترجیح مهر منیر بر سایر
کواکب و نیرات باعمال اعمال تیغ و تسخیر آفاق است که هر چند در وسط اقالیم سپهر استقرار
گرفته و برمثال سلطان دل در بدن انسان میان روشنان کشور آسمان قرار پذیرفته
اما لایزال از غایت مهربانی بر قاصی و دانی در گردش است گویا دل عاشقانست از خوف آسیب
دوستان در عین خفقان و با شمع تابان مجمع افراد انسانست در افاضهٔ نور جهانتاب
در میان انجمن نشستان عشرت افروز و گدایان تیره روز یکسان نفع رسان نظم ز ران
مدرست در شاهی ستم ٭ که تا ساید ز فکر ملک یکدم ٭ گهی بندد ز مشرق محمل نور ٭
که پر ماند جهان از شام دیجور ٭ گهی در بحر مغرب کرده شبگیر ٭ سپاه زنگبار را کرده
تسخیر ٭ نیارامد زمانی نقش از جنگ ٭ همیشه فتح را کرده آهنگ ٭ جهانداری
فراغت برنتابد ٭ که فارغ دل شهنشاهی نشاید ٭ هر آینه پرتو اشراق شاهی
و اقتدار در رخسار ملوک و سلاطین روزگار ملمع تابان تشبیهی است ببلاط مهر جهانتاب و نشانه
تمامی بوقایت و حمایت ملک گیتی از رونق مهربانی آفتاب و لهذا باید که شاهان جهان پناه را
همواره حیث و رأفت ملک عالم از تراکم ظلم و ستم مطلق تیغ سیاست و انتقام در منام نیام
راحت و سکون نیارامد و در اطراف لیل و نهار میان عرصه دیار مصاری و دریا بار چون خسرو
ستارگان سیار در تخلیص بنای روزگار استمرار ستمکاری شبهای تار بمحض تتابع اسفار
اسفار انجامد شعر علی قدر اهل العزم تأتی العزائم ٭ و یأتی علی قدر الکرام المکارم ٭
چنانچه مصداق این سیاق در روش سیر و سلوک سلطان غزاة آفاق که در دارای روی زمین در میان
پادشاهان دین بمثابهٔ خورشید جهانکش بود میان کواکب و در کشور صورت و معنی آفتاب

ملک و دین بود با نجاح مطالب و رفع متاعب در شهور سنه   که هر کدام از امرا و حکام
و عامهٔ خیل و سپاه را بر مثال قوای طبیعی بوقت و جایگاه اجازه سکینه و آرام داده بود
و سیوف و رماح مجاهدان از رخصت غنودن و رقود در خوابگاه غلاف و نیام نهاده تا گاه
در اثنای فصل زمستان که سلطان اقالیم سپهر در زمستانخانه برج جنوبی قشلاق
و مشتاب گرفته بود و جنازهٔ جان افسرده را متواری در وراء پردهٔ سنجاب سحاب میبود
و ترکتازی لشکر دی لباس اشجار را بتاراج سلب نهب و سلب میفرمود و از بیم نوازل آسمانی
مشاطهٔ نامیه پرده نشینان دراکناف جبال و زیر زمینها خزیده و از برهنگی عواری اندام بید
و چنار از لرزه نمی آرمید **بیت** فلک کبود شده آفتاب میلرزید • ز ابر اگرچه
نهان بود هر دو در سنجاب • هرچند دران فصل بمثابه احتجاب جمال آفتاب جهانتاب
معهود بود در انوار خسار مهربانی مهر کل چهر در هیچ کمینی ظاهر نمیشود فاما با قتضای دفع هجوم
لشکر رکین البرد عد والدین اکثر لمعان تیغ آتشبار بدفع شرار از شرار شرار میکرد و بر مثال
لمعات مرغوب از درجین دفع ضرار و آزار سورت سرمای آذر و کانون آتش افروزی موکب کار
بجا می آورد **بیت** نه از برودت دی مهر را بلرزد تن • بدفع لشکر دی آخته تیغ آتشبار •
بنا برین سلطان دین درین زمان شدت برودت زمستان و دواوان سکون قوای نباتات
و حیوان گویا از صواعق آتشها این طنین پرطنین شنیدند و از نقصان نیف ریاح عاصف صبا
بمسامع علیه این صدا رسید که رعایا و سکنه شهر العبید و توابع را سکنایتی چند از مزاحمت حاکم دارا
طراب ایونس و کفار اشرار طبایع او بوده و همیشه دران قرب جوار در صدد قطع طریق مسلمانان
و غارت مواضع اسلامی می نمود و اکثر غلامان و کنیزان آن ولایت نزدیک را میگریزانیدند
و اگر صاحبان توقف نمایند بهای نفر دو گاو موازی بهای آن میستانند و در معدن نمک نزدیک
داخل محال مصالح مسلمین است با دکلا سلطان دم از مشارکت و مساهمت میزنند و از
شورکفتی کجودسری اذن خدام سلطان قدر دلخواه نمک برده فرنگ و غیره میفروشد و مجلسهای

بیتر را خود میکند و صرف مقاصد خود میکنند سلطان غیور چون آفتاب تابنده نور دران زمستان
سر از آتش جانسوز غضب کانونهای پرلهب برافروخت و دل مهرپاش بر آن مظلومان و
مسلمانان بسوخت **بیت** درشتی که تو خورشیدی و برین دعوی • ز آفتاب چراغ است
این برهان • با وجود آنکه لشکرهای اطراف حاضر نبود و احضار سپاه دران موسم متعذر
می نمود با همین بندگان و غلامان خاص و گروه نواب و ارکان و خواص لشکر و بیکی و بری
رخت ر عزم بر دفع فساد آن کافر معتدی نهاد و از معبر کابلی که مقارن ولایت آن کافر بود
کشتیها مرتب الاسباب قلعه گشائی از روی دریا فرستاد و یکبار دران ایام صاعقه بار اطراف
قلعه کفار را ابکر خونبار چون سحاب متراکم کوهسار احاطه و حصار نمود و از شعلهای نیران
قهر سلطان در درون قرغانهای طوب بمثال کانون و بخاری لمعات قنادی ناری افروختن گرفت
و با وجود برودت زمستان از تابش قرغانهای رعادهٔ دوزخی تابان تعذیب کافران تابش پذیرفت
چون نکور و حاکم ملک مذکور بدیده عیان و دل کور هلاک خود و توابع را مشاهده نمود و بغیر تسلیم
رطاعت بر آستان اطاعت و گریز هیچ تدبیرش نبود با تضرع از قلعه تمرد و عناد و حصون کفر و
ارتداد فرود آمد و تیغ بر کف و کفن بردوش نهاد و بجان و عرض امان خواسته خیال سروری او از جبال
دماغ کبر و استکبار بر زمین ذلت و صحاری صغار افتاد و مفاتیح ابواب قلاع ایونس و طاسوس را که
دردرون بعض کاری جان نگاهداشته بود همراه آورده عوض جان خود و فرزندان بخدام آستان سپرده
میگفت **بیت** فان کنت سلطانا ماهب الذنب واعفی • وان کنت جلادا داخذ السیف
واقتل • سلطان جوانمرد آن اور ایجان و عرض وعا ازمان داد اما تمام ملک و قلاع را از تصرف
کفار باز ستاد و قلاع بعضی دار الحرب او را بنور ایمان دار الامان ساخت و در معابد ایشان و دیرهای
ایشان بجای صلیب ناقوس معلم اسلامی برافراخت و با وفور فوز و نجاح و استیفای غنایم و اسباب
فلاح وجه توجه بدار السلطنه ادرنه معروف داشت **بیت** او ز یزدان تا ابد ملک سلیمان فتح •
هرچه جسته جز نظر از فضل یزدان یافته • و در حین معاودت بتقریر خلافت از اقتضای

ملک و تایید حضرت عزت مقدمه فتحی دیگر از عالم غیب روی نمود و از مبشران فتوح متعاقب و تاییدات متقارب انمژده مسامع همگنان ادا فرمود که دران موسم خزان ریزی برگ از شدباد مرگ اصل داغ در خارستان کفر و عدوان از بیخ و بنیاد کنده شد و درخت سالخوردی پوسیده نهال از تحریک پرویال املاک آجال وانواع دبور ادبار بار عروق و اغصان در کوره بیران افگنده گشت یعنی مثوای زمره وَالَّذِينَ كَفَرُوا أَوْلِيَاؤُهُمُ الطَّاغُوتُ و آن کهنه گبر مبهوت و سبتوت که ملک لاس بود جان بمالکان دوزخ سپرده و قواطع عمر وزنه کاخ او تیغ دودم فَقُطِعَ دَابِرُ الْقَوْمِ الَّذِينَ ظَلَمُوا ریشهای اصل و فرع او را از عرصه زمین قلع کرده اکنون عروس مملکت لاز مانند دلبران طناز و معشوقان عاشق نواز جهت خطبه سلطان اسلام در عین جلوه سازی است و با نتظار از دولت پادشاه غازی در کارسازی آیین دلنوازی بیت خواستگاری به سبتوی میکرد رهبر آن عروسی • چون این بشارت نعمتی غیر مترقب بود و سلطان قبل از ورود این نوید اسباب غزای آن مملکت را مرتب مینمود و در بولا که این خبر خیر رسید هنوز اگرچه ایام زمستان بپایان نرسیده بود اما برف ال دین را عمر بپایان انجامیده و آثار انقضای ایام حیات دنیا از مرگ و سبتوت پرفوت از سو مزاج چلیاح حوذمین دین و نسیم بهاری این تراز بگوش او میکشیده که الملک شد برف پر و سردی طبعش نقیرست • که زاطراف شراب روان از دهان برف • و سلطان ذو العز و الحکام جهت قطع ممالک جهت اعداد اسباب جهاد و نسق مقدمات فتح ولایت لاس و ملحقات آن فرمان فرستاده و سپاه غزاة و مجاهدان بنوید موهبت در سنه مقبله اقبال مژده داد شعر عن کل فتح وتایید و عافیه • عن المهیمن باری الروح والنسم

داستان ششم از فتوحات مبرهٔ مبتره سلطان در ذکر بواعث توجه سلطان بتسخیر قلعه یوری دریچه و تسخیر امهات بلاد لاس و توابع و کفتار در استیلاء اسپاه اسلام بر قلاع و بقاع و سبتوت و حصول غنایم و تصرف معادن کثیر المنافع

چون بر وفق اوای عنایت اقتضای اَللّٰهُ يَبْسُطُ الرِّزْقَ لِمَنْ يَشَاءُ یکی از مظاهر رشانی و مصادر آثار جاهی را بمزید بسطت ملک و مال و بوسعت دایره کشورستانی و اقبال مخصوص و ممتاز دارند و دارای حوزه ممالک روی زمین فیمابین بنی نوع انسان از روی استقلال و تمکین گماردند در بهارستان دولت از زبان لسان الحال بلبل گویا هر سبزه و برگ کیاه آیات تایید او مودی کرده بلکه اجرام ارضی با وجود صعوبت اصل و خشونت عرضی جهت مدامن و منافع او چون مخارج معادن قابل اخراج و در مکامن مخازن هویدا شود و طلسم گنجینهای نهان زمین که بهر کین وَلِلّٰهِ خَزَائِنُ السَّمٰوَاتِ وَالْأَرْضِ دفین است بمفتاح کلک آسا زبان مبشران از منافذ و فرجهای دهان بکان گشاده شاید و از لسان فصیح تیغ جهانگشا نوید إِنَّ الْأَرْضَ لِلّٰهِ يُورِثُهَا مَنْ يَشَاءُ بگوش پنهان کرده حصون و بصماخ کاخ بروج قلتهای ربع مسکون در آید و در اول بهار دولت اقتدار از سوگواری نعش سینا پوش گلزار آثار انقضای اعمار اعدا سیه روزگار تیره گرد ارش بظهار رسد و از صریر باد صبا در حین فتح رایات شکوفه زعنا آواز ظهور نصرت بهرت تن و رفعت صیت کشورگشایی آن صاحب دولت بلند آوازه آشکار شود بیت که بر سبزی فرازد که پیروزی زند • رایت دولت چو سنوبر بوقت شاخ سحاب • چنانچه نمایش صدق این کلام از عدت ایام خجسته انجام سلطان دین محمدی آشکار گشت و در اوایل فصل بهار سنه و نمایم خازنان کنوز و فین زمین و گنجوران معادن جواهر ثمین بحکم سلطان نامیه قبض چنین سبیکهای آب مجمد را از ابواب سامات ارضی از بند وکش وی آمیدند و نقوش نخچه زرین خورشیه نقوده زرین مرخ و سفید کل و زرین را از کمون بطون معادن بیرون میکشیدند و نخلهای نخچر قطع آسمان از نقص ع را بر اوراق شکوفه و برگ گلنار راست گویان عرعر و چنار میان ملک گذار انتشار میدادند و اخبار سایر مباسطت و مسار از صفیر مرغان شاخسار در اطراف سبزه زار بیادر و تمشا و پایدار میدادند سلطان غازی از تحقیق خبر هبوط کواکب بخت و دولت آن گبر مبهوت و کهنه گبر معوت اغن و سبتوت بواعث توجه بدارای ملک مصاحب و دواعی تصرف در میراث ملک موارث

وعقب او متجدد و مستاکد گشت و از نقض بعضی مرغبات مستحوزان بلاد و تزیین آن موطن بنور ایمان و رشاد دران داعیه سابق سلطان ساعی و مجد شد که آنچنان مملکت پر نصاب و مال و آن کشور مالامال از خوبان بدیع الجمال در تحت فرمان آرند و تمام معادن نقره و طلا و کانهای فلزات پر بها را در سلک وجوهات مصالح اسلامی شمارند و بنا علی ذلک سپاه مجاهدان دران بهار بمتابعت لشکرهای گلزار بر متون و حواشی آن دیار مرور و گذار فرمود و در بدایت امر بتسخیر قلعه نوابری که اتم مهمات و اقدم متعذرات بود اقدام کرد و چند روزی قلعه را در دایره حصار عظمت و اقتدار خود در آورد و هر روزی انقارعات طوب و تفنگ متوارد و متوالی و صدمات زلازل و صواعق متتالی بنیان متین آن قلعه سنگین را مانند دولت کفار نگونسار و متزلزل ساخت و دران چند روز از همه سوی عمران برج و باره قلعه را چون اجزاء غبار و ذرات سیار بر خاک راه انداخت لاجرم مردم قلعه چون از امداد صدای طوب اخبار هلاک و بوار خود استشعار نمودند و از مخافت آفت و بلیت زمینی و نوازل مصایب آسمانی بحول و ناخول در قلعه را گشودند و بزبان تضرع و تشفع از عفو و مرحمت سلطان امان جستند و از راه استسلام و استیمان در ظل حمایت اهل ایمان خزیدند چون مقالید فتوح آن حصن مامون حکم ملک مفاتح گنج قارون داشت سلطان بعد از اندیشه حفظ قلعه عاملان و ضابطان امین بران معادن سیمین تعیین فرمود و بر وفق امر و احسن کما احسن الله الیک در افاضه مدار از افضال و احسان بر کافه اهل ایمان خصوصیت غازیان افزود و از انجا عنان عزم بتسخیر قلعه ریحه مصروف فرمود و آن قلعه سلام بچند روز بدست زور و بقبضه اقتدار در آورد و تمام آن ولایت را بپاس حمایت و حارس عدل و رعایت مامون و رعایت مامون و محروس کرد و قلاع و حصون انجا مصون و محفوظ تر از سور پر سرور خواطر اهل توحید و عرفان ساخت و بروج و اسوار حصار را آراسته تر از کاخ مرغوب خیال ارباب قلوب بر اوج علیین بر افراخت

بیت

ملک باین زیب و کیی کراست ٭ سینه کشی سینه کشی گر راست ٭

و بعد این فتوحات جهت نشر و بسط امنیت ممالک و دیق اغلی و اماطه اذی کفار ازان حوالی قراجه بیک را از امرا و

ایمان

ایمان سپاه انجمن اعظم امی بجانب قلعه کوری فرستاد و امیر مشار الیه با توابع بتسخیر قلعه و ضبط توابع آن فرمان داد چون هیبت و باس عساکر اسلامی در دل و جان کفار موثر افتاده بود بمجرد توجه این سپاه منصور ابواب مغلق سر حصار و سور بی نقب و بعضی بروی ایشان مکشود و آن قلعه کوری بحکم خدا ازان و از از مفتوح و مسخر شد و اموال و جهات با احصا همگی آحاد آنجا را دران معسکر میسر گشت و امیر سپهدار مذکور با سعی مشکور و لشکریان مغتنم و مسرور در صحرای کوس آوه و بلنگاه سلطان رسیدند و از نفایس اموال کتب و غرایب غنیمت و سلب ترکان پادشاهانه نظر کیمیا اثر سلطان گذشته و فده او کار شفقت اطوار تمامی لشکریان اسلام مدار را دران منزل رخصت عود بمساکن خود ارزانی داشت و معدودی از خواص و متوطنان ابر درگاه عالم پناه بملازمت گذاشت و با مصاحبان خاص و ندمای کثیر الاخلاص طوف کنان تماشای اوضاع شهر و حصار سلانیک فرمود و درانجا با منظوران حواری و غلمان بجشن معاشرت و بسط بساط ارکان عشرت کامرانیهای بیک نمود و از انجا بهمین آیین معاشرانه امانیت انصاف مظلوم از ستمکاران زمانه از میان ممالک معموره مرور و مسیر نمود و جهت تسکین خاطر متظلمان و اخذ الاحتیاج ارباب اموال و احسن بطریق عافیت و جور ارباب منازل متسور فرمود

ذاک البلاد دول املها بک فاستوی ٭ الاحیا والاموات فی الایه ٭

و از انجا بدار السلطنه درنه روی اجلال کرد و بعد از چند روز روی توجه بدار الخلافه استنبول آورد و در حین ورود موکب همایون جانب ایلچیان و دیق اغلی با تحف و هدایا مقبول درگاه سلاطین پناه و آستان عرش و تقدیم وسایل تضرع و ابتهال و تسلیم مسایل دراوار تحمیلات قواعد مل ضعف امان و تشریف عفو و امتنان آیین و اهل گشت و تعهد اوای مراسم خراج گزاری و استیفاء لوازم عبودیت و خدمتگاری مرسل سلسل هزار فلوری زر سرخ اقبال نمود و سلطان از کمال مرحمت او ملتمسات مشارالیه در سلک باج گزاران او را مرحمت مشمول فرمود و در ملک قرار داشت آرام ٭ چنین گل زنش از عرش جام ٭ در سایه شه قرار که یافت ٭ از قول و قرار مراق

داستان هفتم

از واقعات میره بنده سلطانه در ذکر بواعث توجه سلطان مجاهد بجانب فتح بلغراد بقلب توجیه و تسخیر حدود انگروس و کیفیت مخالفت تدبیر با سابقه تقدیر بوقوع مراجعت سلطان ازان سفر بموسم هلاک مرد اول

ساخته اند وارکان بنیانش از صخره صما بر اوج سما افراخته اند شد لشکر با بوم محاصره انجا کاری
دشوارست و جهت عرض و عمق آن دو نهر عظیم عبور کردن بوم الکفار احصار احتیاج بکشتیهای
بسیارست **پت** زاب نهر چشم نشد خیل خیالش را گذار ○ چون روی بیرون و ورود آن مکان
در درمیان گذار ○ اما چون همت بلند سلطان تقویت اسلام معروف بود و باستیصال کفار
از ان قلعه استوار نهایت مشعوف در اول بهار سنه ثمان و ثمانمائه با سپاهی بی اندازه و شمار
و بعدت و اسباب بسیار بتوم المطلوب دینی توجه فرموده و در شهر اسکودار قرغانهای طوب ترتیب نموده
و کشتیهای بسیار ترتیب داشت جهت ضبط مداخل و مخارج قلعه از جانب آن دو نهر آب و سد
ابواب امداد کفار از طریق اندیشه صواب و از راه دربند قاضنک عبور نموده متوجه حصار گشت
و قراجه بیک که بکلربکی روم ایلی بود بر کاری کشتیها بر آب تونه مقرر داشت و او را با سپاهی
موفور مال در مورلاد جهت ترتیب و نسق آن مهمات بگذاشت بعد از اتمام کشتیها از بغر تمندره
کشتیها را میان آب تونه بپاشید و در مقابل حصار بنواطا جانب انکروس را از آمد شد سپاه
معاون قلعه مسدود کردانید وقبل از نزول سلطان از هر طرف تروخشک حصار را محصور
و مسور بلشکر ظفر پیکر ساخت و راه امداد سپاه کفار را بسد سدید تیغ و شمشیر فولبتره مسدود
انداخت و بعد از نزول همایون سلطان با جنود مجاهدان برج و باروی قلعه را بتوارد سنگهای
طوب و منجنیق در معرض خراب و بوار آوردند و طایفه زنه کانی را بر اهل قلعه نهایت مضیق و مسدود
کرده چون رخیل ارباب کفر و ضلال بتخوف آل گرداشته انکروس بعد اخبار اضطرار و اضطراب
اهل قلعه را شنیده و کار ملک و جاش را از ین ممر در معرض اختلال دیده او نیز از طرف نهب
آب تونه با ضعاف کشتیهای اسلامیان سفاین بسیار مرتب داشت و با تمام سپاه دارایست
و ملال خود توجه بامداد اهل قلعه کماشت بتخیل محض تا ما آن انبوهی لشکر که جانب آب تونه بر
مقابل قلعه رسیده و در مقابل لشکر اسلام از قبیل تقابل کفر و ایمان صف کشیده **لمؤلفه** حق و باطل را نماید
این تقابل در نخست ○ یک باطل راه حق آید حق بوده ام درست ○ در ینحال قراجه پاشا که

از سهم قضا منکوس از روس **از سهم قضا منکوس انکروس** از آیات کمال مناسبات شمول مضامات خلافت این سلطان
ملت محمدی با بدایات ظهور آیات دین مظهر احمدی یکی ولا توافق واقعات و مجاری احوال معارک
غزوات و قتال این مظهر نصرت و اقبال است در عنوان جریان محاربات کین با آن سلطان
انبیا و مرسلین بطریقه مؤدای مقال بلاغت منوال الحرب بیننا و بینهم سجال چنانچه درین
توجه عساکر نصرت مآل سلطان دین بر اعیه تسخیر قلعه بنواط و سایر قلاع انکروس کین
با واقعه غزای وادی حنین و وقوع انهزام صحابه کبار فی البین متوافق افتاد و بملاحظه تعاقب فتوحات
و استیلای لشکر غزات بکرات و مرات از مجازات حالت استکبار و استکثار سپاه بیشمار را
موافقت تمام با انکسار خاطر رسول کردگار در توبیخ و تهکم و یوم حنین اذ اعجبتکم کثرتکم
سلطان ملت محمدی را دست داد و در شرح تطابق این دو واقعه همانا که کیفیت تلاحق این جرمان
خسروان مجاهدان دین با قضیه آن سلطان سریر لولاک الحکم القصه چون پادشاه مجاهد را
در معارک عظیمه و وقایع کثیره مؤدای عنایت اقتضای لقد نصرکم الله فی مواطن کثیرة
بظهور رسیده بود و مبشر دولت ابدی آن مؤیدات محمدی را بغنایم جدیده و نصرتهای عدیده مکرر را
تبشیر نموده لاجرم سلطان را بخاطر رسیده که چون تمام مواطن مشرکان نیره بواطن که برین طرف
آب تونه بود در حیطه تصرف و تسخیر در آمده و چون حدیده فاصل شمشیر حدی دیگر از ان نهر کبیر تجنیس
پذیرفته اولی آنست که بتسلیم و تسخیر کافران انکروس را بر بجانب تونه مطلقا پا ی نماند و جبهه
روزگار رنگهای هراس و بیم مرگ و گریز کاهی نباشد اما همین یک قلعه بنواط بر طرف اهل اسلام
بر ملتقای نهر عظیم تونه و نهر سا دا وجهت ازدحام مشرکان در ان قلعه و مانعی عبث هر گونه
شنیع است و میان مملکت اسلام و صلاح حینی چنین مناسب مینماید وقطع بنیان آن قلعه از ان
میان جهت ازاله ان اهل ایمان البته می باید چرا که در ان سرحد دایم موازی پنج شش هزار کافر
و بدکار و مهیا ایستاده اند و در اکثر قطع طریق مسلمانان و سایر مفاسد درین میان پشت
استظهار باستواری آن حصار داده اند وجهت آنکه آن قلعه در میان دو نهر دریا مانند

روانه

سرکار کشتیها بود صلاح دید که سفاین اسلامی را در جزیره که بر مقابل قلعه میان بلغراط و اکروس حالت
محفوظ دارند و در آن جزیره اسباب مقابله و مقاتله را آماده گردانیده کار بپایان آرند و الحق این
رای در دفع اعادی قلعه موافق صواب بود اما بعضی ارکان دولت را با قرابه‌ای پاشا مخالفت در میان بود
بکلی این رای ننمود و سلطان زاید لایل ضعیف از این طریق باز داشت و محافظت آن جانب جزیره را اهمال
گذاشت اتفاقاً کشتیها مرتب کفار از ثمر و مصب نهر تونه نزدیک آن جزیره رسید و بیغو قرال هم از
مقابل اسباب معاونت و مجادلت را در ترتیب کشتیها بهم رسانید و بهمان اسلوب که قرابه پاشا را
دیده بود کشتیهای کفار را از همان جزیره فوری طریق معاونت و محافظت اهل قلعه را منور داشتند
و سپاه اهل اسلام را در محافظت آن جزیره فوری پنداشتند و تمامی مجاهدان از آن اهمال
پشیمانی کشیدند و تدارک فوت فرصت را بمقتضای الوقت سیف قاطع ظاهر دیدند بیت
که از زور کار کهن چیست • هرچه بر بات هم زکرده بات • هرچند کشتیهای اسلامیان در میان
آب باعث کر اعدا مقاومت کردند اما دشمنان دین از هر طرف هجوم نموده زور آوردند اولا اگر کشتیها
کفار بجهت عدت اکثر و اسباب حضوت ایشان می‌بود و از هر طرف قلعه و از جانب مقابل که لشکر قرال
بود کشتیهای مجاهدان را بهر گونه آفات اضرار مینمودند و کشتیهای کوه از روی آب با این در مقام
مقاومت از هر جهت معوق بودند بالضروره چون مردی لشکر سلطان بهیچوجه اهل کشتی از امیر بیک و از سفاین
اسلامی بجهت اضطرار با جار نجو چون طرح تیر دلپذیر در رسید هر جن و حرفت کفار درون قلعه و امداد
اهل حصار متمشیت اسباب تالیف جمعیت مردمان متالف و مجتمع شد از کمال اهتمام بیغو قرال
خود از آب گذشته بمیان حصار در آمده با لشکر گشن بر مقابل و دمی روی سلطان مجاهدان
برج و باروی قلعه بر آمد بیت ظلمت از نور شده که مقابل حایل • یک ظلمت شود
ز نور در افزایش • چون لشکر اسلام قبل از آن رخنهای بسیار از ضرب طوب و
تفنگ در اطراف آن برج حصار کرده بودند و امر تسخیر قلعه را بغایت نزدیک آورده در غایت
با قتضای غیرت اسلامی داعیه اقدام متهورانه بجنگ حصار نمودند و اعتماد بر فر دولت خود بر حسب

مضمون

مضمون و ان جندنا لهم الغالبون فرمودند و داعیه آنکه بطریق هجوم از رخنهای حصار
دست برد پای جرات در درون حصار نهند و با وجود جمعیت سپاه بیغو قرال و سختی دیوار حصین
چنان استوار است که بسته بمیان شهر و شهر بند چه بنا بر این داعیه و رفی اسباب جنگ و قلعه کشا
از سپرهای چوبین و آهنین و نردبانها و ریسمانها مثل حبل متین و امثال آن و این برداشته
و اعلام جرات و تهور از اطراف قلعه برافراشتند و از ترتیب کی و سیال آهنگ قتال با اهل قلعه
با وجود حضور قرال اصلا بنیاد نهادند و سپهدار از مقابل رخنهای دیوار حصار رایات
و اعلام مبارزت و التحام کشادند و این شیوه تهور که بیرون از قدرت عده شجاعت بود در مقابل چنان
لشکرهای پر قوت و آن و آنچنان حصین فسیح البنیان دو چوندگان از تنگی رخنهای دیوار
سواری یا صد بنگری خود را بمیان قلعه انداختند و از مردم طرف کفر و اسلام تیغهای کین از نیام آخته
بیت برقلب زدند و برشکستند • کشتند و بریختند و خستند • بیغو قرال از این هجوم بنگری
و دخول ایشان در درون دیوار عبث به اضطراب و اضطرار افتاد و حکم داد تا دلاوران روی توقف
بسد آن رخنه ملک نمودند و در آن تلاحق و تعاون غازیان از العراق تعاقب از عقب لشکریان بنگری بکروه
تا معدود خود رسیده بودند و در میان هجوم لشکر میشوم نمود آن غازیان جری بنگری را با تمام قتل فرمود
چون آن جماعت غازیان مقدم مقدم را از به شهادت رسید و سلسله معاونت مجاهدان درون حصار و برای
حصار و شهر بند از هم افتاد بیت روز بازار فنا گرم شد و از دو دی • تیغ دلال شد و
تیغ سر از ارزان افتاد • چون سلطان مجاهدان این قتل شهیدان و مغلوبیت اهل ایمان را معاینه دید
طیان غضب و حمیت شاهانه عنان اختیارش را از ملاحظه حزم و احتیاط بیرون کشید و بذات شریف
خود شمشیر چون آتش را از نیام انتقام بیرون آورد و بقدم تهور و جرات تقدم بر تمامی دلاوران متقدم
گردید و میان آنچنان معرکه که از هر طرف زلازل و آراء متتابع بود و مصادمات سیوف و رماح چون
قاتق اجزای اجزاح در آسمان متطایر و متراقع می‌نمود در مضمار مردانگی و مبارزت بر همگان سبقت فرمود
و در میدان صفدری برسم حیدری صفوف کتائب را بضرب تیغ فصال از پای بدست خود

دراورد واز خونریزی کاوران چون خورشید تیغ افشان از میان شفق احمر تابان گشت **نظم**
عجب آنکه چو خورشید تیغ خاید • چو صبح خلق جان را جز دم پس ازان • تو همچنین بر دشمنان
چنان آری • که خنجر تو رسد پس خبر سوی ایشان • چنانچه بعضی از غلامان خاص سلطان که
در رکاب همایون بجهت مهم تجهیز نقش بودند که در اثنای صولت دارای سلطان از غلبه حرارت
غضب چون غنچه نو شکفته انشقاق پذیرفته بود و بجوشیدن دهن آنکه بگون شکاری دم بدم نان
خود را از خون سایل پاک می نمود ویک کافر غلیظ که در جنگ گاه مصادف و مصادم بود یک شمشیر جهانگیر
چنان بر فرق کافر دلیر فرود آورده که پهره دماغ او را در عرض و عمق دو پاره کرده و فی الفور
سر در قدم سم سمند عنان سلطان نهاده و روان بر خاک تیره جان داده **بیت** ز لب
تیغ تو در ضرب خصم شهادت • با پیل و فیل چه حاجت یکی پیاده بران • و دران جا نو سلطان
در تهور و اقدام بعضی از خواص خدام عنان توسن شد رو خداوند کار را بتکلیف و عنف باز کشیدند
و از رفاه زمام سمند تیز گام آن خسرو بهرام انتقام را مناسب حال و مقام ندیدند و گفتند **بیت**
سلامت همه آفاق در سلامت تست • بهیچ حادثه شخص تو مستمند مباد • اولیاء بارز دولا و ران
بملاحظه آن تهور سلطان میان میدان جان را بها کردند و بکرات و مرات لشکر کافر را باضطرار
بیرون حصار در آوردند تا آنکه چندین هزار سرهای سران از کافر و مسلمان با خاک رل یکسان گشت
و دران اشتعال نیران وغا و اشتغال دلیران بدفع اعدا اصدق حدیث حقیقت انما فیوم لنا
ویوم علینا عیان شد و قرابه یک کار کشتیهای اسلام بود در حین مصادمات آن روز
اشتداد مخاصمت ادات سنگ طوب که تحریک دست تقدیر از محل خود بیرون جسته و نشست
وحدت تمام بدن او را اخته او نیز در سلک شهدا و در عداد سعدا معدود و محسوب شد اما
در بهار ورزفتنه و غوغای جهانسوز مجاهدان در مقابل کفر قلب و شکست خاطر مومنان ناگاه در عین
نگاه و تماشای قزال ضلال تیر دلدوزی از سهام قضای آجال به عین بخت و چشم ورسوم قزال
خورده او را در تعداد افراد عمیان مبتلا بلای من کان فی هذه اعمی فهو فی الآخرة

اعمی

اعمی و اضل سبیلا در آوردند اما اهل اسلام را چشم داشت اینچنین نابینایی مرغ
آن کافر و تبا بود و از درون قلعه کور اثر زده کوری دشمن را میان سپاه اسلام شایع نمود تا آنکه
سلطان بعد از انطفای نایره حرب کارزار و ظهور ضعف و انکسار در غازیان اسلام مراد در اول لا
قطع نظر از تسخیر قلعه کافر فرمود و طریق العود احمد نظر بصلاح وقت مناسب نمود ناگاه
در مرتبه ثانی و ثالث خبر صحیح از طرفان عمای دیده قزال تیر قضای کوری پیشینه او بعرض قهر
هدایای صلاح علیه رسید ایزد فرصت تجدید عزیمت فتح شد و مراجعت بر عصار در اول لا
متعذر می نمود **شعر** الخبر فیه التزهت جاریان علی • ماتنا الاجله یعنی
ولا احذر **داستان هشتم از فتوحات میره عزیز سلطانی در ذکر عزیمت سلطان بر نیت**
غزای مملکت بهوره و اتمام عزم و الدسعیه مجاهدش در تسخیر آن ولایت میمون و کشادن در
توفیق نافتن سلطان بجیازت میراث پدری در فتوح آن قلاع معتبره و بلاد مشهوره تباشیر
صبح آفتاب قدری که مبشر از طلوع مهر سپهر ارادتست و طوامیر فلق فجری که متعز از نشر مبادی
فتح و ظفر فارسان مضمار جهادست عبارت از لمعه شمشیر جهانگیران مبارز مقدامیست که
در مقدمه الجیش ملت محمدی دین حق را ابرافروخته بیش و کنایات از صحایف مفتاح خسرو
مجاهدیست که بشارت نامهای اسلام را در کتاب دلاوران از کتاب ارقام الحام نصرت افتتاح
انگیخته بیش برآیند انچنان مجاهدی مقدم رایت الفضل للمتقدم در راه دین مستوفی و معتقدم
شمارند و بر مسالک پیروی صبح میز را زاق آفتاب عالم گیر با وجود لمعات تیغ فاصل التقدم
للفاضل جهت قدمت قدم همت آن مقدم را در رتبت پدر و بیشتری دارند ولیکن چون
مطلوب همیشه از مقدمات سابق در وجود نتیجه لاحق متحقق شود اصل مقصود در تولد شارق مشرق
از ظهور مشرق در زمان اشراق خورشید شارق متاخر و متلاحق افتد چنانچه باعث تکا در اظهار
انوار جهان افروزی حقیقت محمدیت که در کشور شهود منزله غایت و غرض است و معلوم است که
ظهور نتیجه درنهایت مقصود بالذات و تالیف مقدمات مقصود بالعرض است **نظم** بود در سبز

اصل تکر نچیند • مه چون کم گردد در سند • اگرچه میوه فرعی از نهالست • بران شاخ از
ثمر زیب و جمالست • و مصداق صدق این تمثیل و تمثال وقوع این گونه تخیل است که القصه چون در ربع
کشورگشایی آن خروش هواداران میدان جهاد سلطان مراد نور الله مضجعه و رجع فی المعاد بتلقین لسان الحال
سیوف و رماح ایام مصاف گوش هوش اشرف اخلاف خود ادای وصیت ابقای ملک و شهریاری است
اقامت سنن حضرت رسالت پناهی صلی الله علیه و آله بطریق مجاهده و غزا فرموده بود و در دم آخرین
جهت تقویت دین و فروغ چراغ فروغ خلافت آیین خود بر آیت مجالس مشرکین دعای مستجاب
ربنا اتمم لنا نورنا را مقارن اجابت آیین نموده بود که و کذلک الابناء تتبدل جهدهم بتمام ما قد
اسس الاباء این سلطان ملت محمدی که اشرف اخلاف و خاتم خلفای مجاهدت اوصاف بود
و در اتمام ظهور نور محمدی بر روی زمین و افشای شعار ملت احمدی میان ممالک کفر و دین نوعی اجتهاد
نمود که از وصایای پدری در فتح کشود کار فرو جزئی ناتمام نگذاشت بلکه علم گیتی ستانی بر دیده چهار
اقطار برافراشت و از جمله ولایات که والد مجاهدش ابواب تسخیر آن از کلید دست مقدرت گشاده بود
اما بتصاریف زمان بی امان مجال تمام آن مقصد نداده مملکت موره بود که شرح آن در کتیبه
فتوحات سلطان مرادی مسطور شده و در ان زمان همچنان ملکی مضبوط بسعی آن مجاهد فی سبیل الله
مضبوط گشته بود فاما بعضی قلاع معتبره و بقاع کثیر الارتفاع آن کشور از راه زنی قاطع امل ایمنی حصول اجل
موجل هنوز مسخر نشده بود و تسخیر کلیات مواضع و حصون آنجا بود که تجهیز لشکر و سرداری امرا
و حکام معتبر مقدور و میسر نبود **نظم** استوارست هر حصاریش از بلای خدنگ • فکر را دست بر ایوان
و بارش نرسد • جا گیرست در او کار فلک طایر فکر • لیک پرواز کمان کو بدر ایش
نرسد • اما چون سلطان دین را تاییدات الهی در فتح بلاد کفر همیشه رفیق و معین بود
و در اوقات ناموس شرع مبین استدعای شیوه جهاد بقانون آبا و اجداد جنت معاد با معاندان
دین او را همواره شعار و آیین بود بخاطر خطیرش خطور کرد که بقایای مملکت موره که والد بزرگوارش با همت
شهادت خود آراسته بسهم السعاده فتح الاسلام کرده بود و تعلقات مشهوره تسخیر و تسخیر قلاع

والحصون

و حصون ما مون آن ترتیب و نظام آورده چرا در تفرقه اعدا احزاب خصمان دین مهدی مستحکم ماند و آثار
دعوت اسلامی را چگونه کسی با وجود کفت و اقتدار اطراف و اقطار آن دیار رسانند خصوصا که صدای
صلای نصرت اتمام و ادخلوا البیوت من ابوابها طریق دخول را در مدخل آن مملکت سهل و
آسان ساخته اعنی با جهاد آن جد و کشورگشای خود و والد جنت معاد حصار گرمه را که سد سدید
بود از مدخل آن مملکت از بیخ و بنیاد برانداخته بود چنانکه در کتیبه کتاب سوس شروع شده راه تلک
انملک را از خار آزار کفر بپرداخته و در اکثر بلاد آن جزیره موره اعلام دین مسلمانی را بر بام های
قلل قلاع مشرکان برافراخته **بیت** بافلک روشنتر از صحن باغ • فروزنده شد عرصه چون چراغ •
بنابرین مقدمات و بواعث کشورگشایی سلطان غازی متکلم و متذکر کلمه کریمه واتبعت ملة آبائی
شد و بعزم غزای موره تزیین آن بقاع معمور تصمیم نیت و انعطاف زمام همت نمود و در تاریخ سنه
و ثمانمایه با سپاهی منصور لشکری بعد دمور بموره توجه فرمود اولا لبط خیام احتشام و نصب اعلام سید
اسلام در نواحی منزل فروز شهر پیروز نمود و در انجا جهت جمعیت عساکر اقطار و حکام
امصار دران موقف چند روز تمکن فرمود چون سپاه مجاهدان از هر طرف بعساکر همایون پیوسته
و کمر عبودیت سلطانی در راه تقویت ملت مسلمانان بمیان جان بسته از ان ناحیه نهضت کرده از راه
یکی شهر بجه و ملک موره شروع کردند و چون قلعه قلنکه که از حصون استوار کفار بر سر طریق بود
اولا ابتدا از فتح و قلعه گشایی ازان حصار بظهور آوردند لیکن اولا بر قانون معهود و نسق اولی
و ما کنا معذبین حتی نبعث رسولا اهل قلعه را بتسلیم اسلام دعوت نمودند چون آن گمراه
برگشته روزگار در اتباع امر واجب الاتباع در مقام انکار و اصرار بودند حکم سلطانی نافذ شد که حشر
لشکر ستاره شمار بجر و نشر اجرای آن قلعه استوار اقدام نمایند و از اطراف جدران آن باروی
حصار که قابل تخویف و نقب کندن بود ب زوی اقتدار رخنها گشایند هرچند بعضی ارکان
دولت رای میدیدند که چون این قلعه محل مخصری بر ربگذر است و حصون و قلاع معتبر
در پیش بیشتر اولی آنکه از این قلعه بگذریم و سعی و اجتهاد در تحصیل دیگر محلهای بزرگ بریم سلطان

ازین مصلحت ارکان صاحب اغراض اعراض نموده وبر رتبه الاقدم فالاقدم والاقسم
فالاقسم مجددا در تسخیر انجا تاکید و تشدید نمود چون حکم نقبا نقب زدن و سوراخ ساختن
قلعه نفاذ پیوست ودمدم از هر طرف قلعه زخم کلنگ اسیب و تخریبی بجان متحصنان
سخیف و بر حسب ضرورت و اضطرار در اخر کار بطریقه استغفار و استعذار ان جماعت
بتضرع و زاری از حضرت تسلیم اضطراری رضا ستدند سلطان بعد از فتح قلعه مردم انجا را
مقید ساخت وازینجا لوای عزم بجانب حصار کرونس برافراخت که در برابر قلعه کرونس تمام آن
کافران معتقد را جهت اعلام ماآل حال [illegible] افتضاح حال معاندان بر بلندیهای [illegible] برسم
سرداران بر ذروه نیزه و سنان برافرازند و آتش تشویر و هراس در درون جان متحصنان آن
اندازند وازانجا اعداد اسباب فتح قلعه و تهیه فرمود و سپاه [illegible] را در تسخیر آن
قلعه الزام نمود چون اهل قلعه از مجاری حال و سرانجام مآل مردم متمرد در فلک اعتبار [illegible]
یافته بودند قلعه را بمضایقه تسلیم کردند و بعفو و احسان سلطان التجا آوردند هر اینه چون سلطان
خون و عرض و مال ایشان را بخشیده باسلامبول فرستاد وازانجا روی اقبال بجانب تماق
حصار نهاد و متحصنان انجا هم در مقام مخالفت و عناد ایستادند و دست محاربه و تقوی مجادله
و مکابره با لشکر اسلام نهادند لاجرم چون بطریق عنوه و قتال آن حصار را هم فتح کردند همگی
اصناف اهل [illegible] خلاف انجا را در مجموع آوردند و بحکم قاطع لاقطعن ایدیکم
وارجلکم من خلاف آن کافران متمرد را دست و پای در هم بسته اعناق
گردن کشی ایشان را بسمای قلعه ایشان در هم شکستند یعنی توقاقهای سخت تر از قلعه سنگین بر
اطراف اعضا و جوارح آن معاندان می بستند و بهمین طریق هر قلعه و حصار که بر سر راه بود بقوت دولت
و نیروی شوکت بخت مجری میکشودند و غنایم و اموال مخزون آن بقعه و بقاع را بر حسب مراد
قسمت می نمودند بیت رایتش هر دم بتسخیر ملک دیگر میکند ° رایش از احوال
سپاه آن تقریر میکند ° تا آنکه بقلعه بخلور رسیدند و آن قلعه بود در غایت ارتفاع و دران

سپاهی

بی

جمعی متفق الکلمه در ارتداد و ارتداع بعد از وصول رایت سلطان از جهات کفر و طغیان
اولا از تسلیم قلعه امتناع نمودند و تکیه بر رفعت بنیان و منعت ارکان آن حصار
بار ارتفاع کردند [illegible] کرت مآل سه روز علی الاتصال بی تخلل فراغت و انفصال
بجنگ و جدال لایزال قیام نمودند تا آنکه روز سیوم ابواب فتح و فیروزی را بمفتاح
عون الهی کشادند و کوتوال آن گروه نشان سوغی که معهود جهانگشایی است
نگاهداشته [illegible] وازانجا سلطان بعزم قلعه کوروش مجددا توجه فرمود و این
حصن حصین از معظمات حصون مصون کفر بود و فتح انجا را در ادوار روزگار
بطریقه [illegible] هیچ مورخی نقل نمیشود ومردم انجا در ابتدا حال آغاز
محاربه و مشاجره کردند وبامید واری صعوبت قلعه اقدام اقدام بمحاربه پیش نهاده
دست بمدافعه بر آوردند فاما چند روزی که فیروز جنگی عسکر اسلام را بچشم اعتبار
بدیدند بی امتداد ایام عناد و استمداد مواد نقض دامان طلبیدند و قلعه چنان
معتبر که عدیم المثل قلاع بود و مدار استحکام آن اصقاع بی مونت طول مدت
جدال و بی تعب قیل و قال قتال بتصرف نواب نصرت مآب درآمد بیت
گر حواله میکند بر قلعه هفتم فلک ° ماه اقبالش بیکماهش تسخیر میکند ° ودیگر
از انجا بعزم تسخیر مالوبه که بهترین شهرهای آن ولایت است و نزهت ترین بلدان
آن کشور نزاهت رایت توجه فرمود چون رایت سلطان بنزدیکی شهر نزول حلول
نمود اهل شهر بی توقف در ادراک [illegible] و تعقب استقبال رایات اقبال نمودند و اوامر
و نواهی شاهی را بسمع اطاعت شنودند چون [illegible] و بقاع آن مملکت در
قبضه اقتدار نواب سلطانی افتاد وجمیع سپاه اسلام پناه را غنیمتهای بی اندازه
دست داد سلطان جهت ترفیه حال عسکر در اوقات زمستان و انقضاء وجود
غنایم [illegible] اوطان ایشان [illegible] توجه معروف فرمود

سلطان از ادعیه غزا و فتح مملکت موره شد و از امرا اقطار و حدود و نواب
صاحب وجود اخبار متواتر رسید که چون بقایای ولایت لاس که جهت حمایت
ملت پادشاه انکروس یعنی پنو قرال بر جای مانده بود در جنگ بغزا لا بتر
قضای از شمشیر مجاهدان او را هلاک شود اکنون تسخیر مملکت لاس را بیخ یعنی کلی
نمانده بلکه سرخیلان آن ولایت را به معاشی مردم انکروس بغایت رمانده در مقام
مطاوعت و فرمانبرداری نواب سلطانی ثابت الاقدام اند و متعاقبا جهت توجه رایات
همایون بصوب آن مملکت مقتضی ارسال رسول و پیغام اند چون امارات صدق
این کلمات از وضع سلوک ملوک لاس نمایان نمود و علامات غلبه و استیلای ملت
اسلام دران کشور کافری بتوان عیان اما مقصد توجه بولای مملکت موره پیش سلطان
امری اهم و رغبت خاطر همایون تمشیت آن از روی اتم و اقدام نمود و با معنی هم تورکه
تسخیر مملکت موره بی توجه خسروانه محال است و تسخیر ولایات لاس اقرب و اسهل
از سایر محال لاجرم بنابرین بواعث چون فیروزمندی و وفور قرب و محلی
محمود پاشا نزد سلطان محقق بود و بکمال درایت و تدبیر با مقارنت جرأت و تمشیر
مؤتمن و موفق شعر اذا اکمل الرحمن للمرء عقله ۰ فلیس من الخیرات شیء یفارقه ۰
مع ذلک سلطان با وجود منصب وزارت باستقلال منصب امیر الامرائی و بکلربیکی را در تمام
ممالک غربی بمقتضای اشدد به ازری واشرکه فی امری با و تفویض فرمود
و وزیر مذکور را با امرای عظام اناطولی و لشکریان آراسته و با جیبی همه جوانان دلاور
بخواسته فتح ممالک لاس کرد و جهت اظهار مزید اهتمام و کمال اعظام و احترام
وزیر رتبه عالیه از عسکر ینکچری که همه غلامان خاص سلطان اند و بحسب قانون
این خاندان خدمتکاری ایشان مخصوص آستان خلافت آشیان یکهزار جوان ینکچری
بملازمت محمود پاشا مقرر داشت و رایت سرفرازی او را باین رتبه لایق رایق

و در سپاس توفیق الهی و از دیاد عدل و احسان کماهی فرمود شعر احاطک التوفیق
من کل جانب ۰ وجاءتک من کل البلاد البشایر ۰ داستان نهم از
فتوحات میرو مبشره سلطانی در ذکر فرمان سلطان بتوجه وزیر اعظم محمود پاشا
باتمام فتوح ممالک لاس و توابع و کیفیت اهتمام او در تسخیر آن بقاع و قلع قلاع باجماع شرایط
وارتفاع موانع لمؤلفه همانا نبی شی که موعود بود ۰ درین مدعی نیز محمود بود ۰
محمود بفتح سومنات سحر ۰ هر کمر ایاز او جو محمود بود ۰ چون مناسبت ازلی و ملایمت لم یزلی
در مجمع لشکر الارواح جنود قبل از ظهور آثار عالم شهود معهود است و وفا بوعده صدق
نما تعارف منها ائتلف نشانه توافق و تلاحق میان آن مظاهر مسعود و هم در نشاه بشری
مرسوم و موعود لاجرم در عالم ملک و شهادت موافقت و مصادقت ارباب سعادت گاهی
چنان ظاهر و باهر گردد که توافق مسمیات اتفاقا بموافقات اسمی مؤکد چنانکه
میان حروف متجانسه بمقال ملایمات لفظی و مناسبات معنوی دالت مناسبت اصلی
و تجاذب کلی هم میان نفوس متجانسه بتوافق و تصادق معنوی مشتق و مسمی گردد
بیت یبنی و بینک بالموده نسبه ۰ محجوبه عن علم اهل العالم ۰ چنانکه تمثالی
جهت تصدیق این معنی و تحقیق این معنی حقیقت اقتضا القصه کمال مناسبت صوری و
معنوی و شمول مصاحبت و مرافقت در امور دینی و دنیوی در مجاری احوال و مفاتیح
آمال وزیر صاحب تدبیر سلطان امین نشانه کامل وان الفضل بید الله یؤتیه
من یشاء محمود پاشا بر عالمیان ظاهر بود و در مرتبه بندگی و غلامی خداوندگار
خود اگرچه محسودی ماندرا بود اما در اظهار آثار فرمانبرداری ایاز خاص جاری
می بود و بحسب تجارب در اکثر محاربه فیروز جنگ محمود العواقب بود لهذا
سلطان بنده پرور رتبت جاه و منزلت او را بر جمیع ارکان دولت و یکی از ارباب
شوکت و صولت تقدیم و تعظیم فرمود و درین تاریخ سنه وثمانمایه

میان امرا و سپهداران برافراشت و این سپاه موحدان دین محمد علیه السلام در ظل
رایت وزیر با حشم متوجه غزا و فتح ولایت لاس گشته و در صحرای صوبه فراخ
عرض لشکر دیده از آنجا و دیم در گذشته ناگاه از جانب سرخیلان ولایت
لاس مبنی رسید و اخبار پشیمان شدن آن جماعت از مسلک اطاعت
رساننده واعیه خلف وعده و نقض عهد را درین سیاق عذر عذرآمیز در رشته
که سابقا مواعید تسلیم ملک و قلاع را اتعلیق بقدوم همایون سلطان کرده بودیم
و بران تقدیر انواع اشفاق و عنایت سلطانی چشم داشت می نمودیم چون در عهد و
ایمان اهل ایمان وفای ندیدیم جبل متین امید واری را بدست تقصیر و تاخیر باز کشیدیم
و داعیه اول را باطل کرده این مملکت را پادشاه اگروس تسلیم خواهیم نمود چرا که
چنین موعود و معهود شده بجهه که در عوض این مملکت ده قلعه معتبر با ولایت و توابع سوای
سایر انعامات معاوضه خواهد فرمود محمود پاشا از استماع این اخبار موحش و کلمات مدهش
مشوش سر تحیر بزانو تفکر نهاد با امرا و سپهسالاران مجاهد که رفیق طریق بود مذاکره
آغاز کرد اکثر سپهداران کاردیده رای دیدند که برین تقدیر دیگر ازین بیشتر توجه
بجانب این خصمان الداء الخصام مناسب نمی نماید و از اقدام بصوب درت و عبارت
آنچنان قلاع و حصونی در غایت استحکام بیکاری بیکش یه چرا که در حین تسلیم بقاع
و قلاع از آن کافران بدعهد بیقین که تمرد و عناد خواهند نمود و راه استعانه و استغاثه
بوال اگروس درین معرض خواهند گشود ممکن که وال اگروس بطمع ملک و مال بامداد ایشان
نهضت نماید و چون سلطان بغزای موره مشغول است یقین که استمداد از آنجانب نمودن
مناسب نمی نماید و نیز شاید بلکه وصول خبر این صورت بجواب عالی موجب تفرقه خواطر بندگان
درگاه اسلام پناه است و درین مورد معسکر اسلام انجاده مستعد انکسار قلب سپاه
اولی و انسب آنست که درین ایام غیبت سلطان محافظت انجمه و قیام نماییم و در ممالک

اعدا

اعدا طریق التشرع ملحوظ دار التزام نموده ایم که حفظ ملک از تراتزار هم مذمت شایسته
سلطنت و اهم مهام مملکت کیده کافران و دفع نفاق حاسدان بیت یا رب این
لشکر دشمن کش شاه باد مقیم • تا درین ملک کس از رشته طغیان نکند • بعد از انقضای
محاوره و ادای حق مشاوره محمود پاشا بفکر متین و رای رزین تخطئه این مقالات کرد
و مثل مشهور التوقف عند العزیمة مرهقة را باستشهاد آورد و کلمات خردمندانه
و افکار دلیرانه باین گونه باد ارشاد که بحمد الله تعالی که لشکر اسلام را جمعیت کثرت و قوت و از
عدد و عدت از مقاومت عسگر کفر با زمانه کی نیست و با وجود استطاعت و قوت لشکر
بوعده صدق و لینصرن الله من ینصره در راه این وجه توقف تقدیم مراسم اولی جهت
شعر لیس التعلل فی الآمال من ادب • لو لا القناعة بالاذیال من شیمی •
و چون سلطان مجاهد الان درغزای کفار موره زمین جهت نصرت دین آفتاب مثال
روز و شب آرام و خواب ندارد و لمعه شمشیر جهادش چون مهرتابان از کثرت سپاه و شیطان
در دل خود تزلزل و اضطراب افتاده و امر چنان پادشاه مؤید من عند الله که تالی حکم اطیعوا الله است
و فرمان لازم القبول او که ثانی امر اطیعوا الرسول است اگر مطلق و جه عزیمت را
از سبیل مستقیم جهاد برتابیم و فی الفور بعنایت امداد الهی معتصم گشته بادراک غایت این
دواعی شتابیم بیت مسکن فرصت دولت بفوا • جو اسبابش مهیا گشته امروز •
چون وزیر صاحب میان جمع امرا و سپاه این داعیه قرار داد و بنیاد ترتیب اسباب
قلعه گشایی و آغاز اعداد معدات قلعه گشایی نهاد و مبارزان گران و دلاوران که هر کدام
بقدر هنر بانعامات عالی همت و مکرمات و له ادارانه ملحوظ و محظوظ داشت و جلب خواطر و جذب
قلوب بمدارای الضعفاء و اعوان شیوه الانسان عبید الاحسان بر خود لازم انگاشت
و در تدبیر تسخیر ممالک دشمنان متمرد و در درون دل بعنایت ساعی و مجد شد ما با سرداران
کفار ولایت لاس طلبها طریقه تلطف و اعراض مسلوک داشت و با اسلام باین چنان

اظهار نمود که طلب تسلیم ملک را حالیا بمراجعت سلطان موقوف کذاشت و جماعت کفره
از غایت اعتماد بحصانت قلاع واز کمال رسوخ غفلت و غرور در طباع بجواب امن و فراغت
آرمیدند واز هجوم لشکر محمود پاشا فارغانه زنیدند تا آنکه وزیر صاحب تدبیر وفق مضمون
افامن اهل القری ان یاتیهم باسنا بیاتا وهم نائمون از قرارگاه خود که با اطلاع
ایشان مسافت دو مرحله بود یکبار بطریق شبگیر وایلغار بر وقت کفار رسید و چون نوازل
اسمانی بر فرق دشمنان مظلهٔ بیات را برکشید ودر اول صدمه دو حصار استوار کفار یکی قلعهٔ تصاوه دیگری
اصول را بتدبیرات صواب و تیغ افشان مانند آفتاب تابان در تحت تصرف و حیطهٔ تسخیر
اورد چون درحین هبوب نسیم فتح وظفر کامل مقصود قلهٔ هر دو قلعه را بدستیاری اصابت تیغ پرکشاد عروس ملک
از نهانخانهٔ تمنع واحتجاب در دیدهٔ جهان بینش بنا دجلوه کری نهاد چون در مقدمهٔ شروع این نعمت عظمی کرده بوجه
احسن مخر واسهل طریق میسر شد از آن محل بفسلر استفتاح دیگر محال افتاد و با جنان لشکری نصرت تمام
از عساکر منصور اسلام روی توجه بحصار سمندره نهاد وآن قلعه و شهر بندیست بر کنار
اب عظیم تونه در نهایت استواری و استحکام وامیدواری کفار بحصانت آنجا بود در ضبط
ایالت و مملکت داری چرا که در زیر دیوار حصارش انجنان نهر سیاوا و رود تونه در پایان خندق عمیق مالامال
است ومتانت ارکان رکین و حصانت سور حصین آن از مسوی زمین نمونه تا بروی چرخ برین سپهر علین قیاب
از مصاومت و اصطکاک کنکرهای دیوارش بر قلهٔ قلعهٔ کیوان شرارهای سمندرسان بر مثال کواکب
از جو اسمان پیداست واز جانب بری از پری عمق خندق پر آب آن با چنان رفعت
ارکان رفیع البنیان معارضت کوه جودی و سیل طوفان هویداست بیت پایان برج
ان بامه رفیق ◦ خندقش چون فکرت نادان عمیق ◦ روز نخستین نزول حلول رایات نصرت وجلال محفوف کتایب سپاه بر ابر
اهل شهر و قلعه جلوه کر ساخت ودر میان همه گروهی رایتی نصرت آیت بر
افراخت وجماعت سواران از میمنه و میسره بآیین مجاهدانه بهم پیوست و سپاهی
انبوه صدم وغلان سپاهی را در معقد خیول ودواب سلسله منیلاهم ورتب چنانچه برکتیبه

دلاوری

وگروهی نمودار کوهی بود اما بکردار سیل بهاری روان و صف صف از هر صنف صف زنان
در جنبش با دست افشانی سیف و سنان مدهش کویا دریایی بود موّاج در میان لمعان
سحاب عیان ومنکام سپیده دم سحری از میان سواد جنگل و بیشه پرتجلی سکه نیر
بر مثال لمعات صبح صادق بر دین اعیان نمایان شد وشعشعه سناجق مشرق الضیا بر کفار را
مفرق کشته حالت یوم تشخص فیه الابصار شامل حال دشمنان کشت واز
غبار انگیز مواکب غزاة خاک مذلت در دیدهٔ بخت کافران انداخت و بگرد
حوافر جیاد اجناد جهاد که سرمهٔ چشم روشنان سپهرست صفایح صفحات را مجلّی تر
ساخت وصورت هلاک را در ان مرایا مصفّی اعدای دین نقش عبرت نمود
واز صدای کوس ونقاره آوازهٔ فتح مجاهدان از کوش آن کور دلان کفره
با علان شنود شعر واسمعهم کلام الموت جهرا باذان من الطعن الیوم
چون برین آیین واسلوب اطراف آن شهر بند و قلعه را محصور ساخت و آوازه
بشارت انجام استسلام اما الاسلام او الصمصام بمیان اهل حصار انداخت
از غریو خروش آن قوم مغرور نفیر بل الجواب عندی فی ثقوب بسپاه مجاهدان رسید
و جمعی از کافران کار دیده بغیرت جاهلی رخش خیلا و مرکب را بهوار
پندار سوار شدند واز سر تا قدم خود را چون کنهکاران گرفتار سلاسل
و اغلال جبه و جوشن استوار کردند و چند کام از پای قلعه بدست آزمایی
بمیدان مبارزت قدم نهادند و بعضی دلاوران غازی که در آرزوی بلندنامی
و سرفرازی بودند وسالها در انتظار فرصت سربازی و دشمن تازی بیسان
نبردگاه سمند عزم را بجولان آوردند و آغاز دستبردی از ان کهنه کبران تبار آقدم
کردند ودر میان کر و فر از طرفین بامال و اظهار سنان و رمح دراز دستی بنیاد
نهادند وبهوای دشمن شکاری عقاب مثال بمخالب تیغ و نیزه در مرد در پای افتادند

یک حمله اول غازیان جمله آن کهنه گبران کفار بر مثال صنیع تیر خورده و پیر گشته ربوار ون
غار حصار آهنگ فرار کردند **بیت** بود وجود حسود صورت عصیان و کفر •
سیلی قهرت رسیده کردن عصیان شکست • فاما ازمیان حصار عوض زبانهای
شمشیر مجاهدان اطاله لسان انداز و وعیدا بن تهدید و تشدید اعلان میسمودند
که درهمین چند روز که سنجق علم منکوس قرال انکروس جون بحمایت و وقایت
این حصار می آید که لشکر سماز الارز ط فنال بی مجال نسیم صبا و شمال
راه فرار باز نماید اما جواب صواب اهل تقوی و صلاح از السنه اسنه در ح
ایمنی را تصریح و افصاح مینمود که درین موعد حلول آجال و انحطاط کوکب بخت مخالفان
در وبال و سقوط در حضیض زوال از معاونت اهل ضلال و مقارنت قرال اضل
امری بغیر مزید اختلال نخواهد افزود و بجز لحوق نکال و انحلال چیزی دیگر بر صحیفه
اعمال و آمال نخواهد نمود **شعر** اذا کان غیر الله للمرء عدة • اتاه الرزایا من وجوه
الفواید • چون غازیان مدت یکهفته در قطع مواد زندگانی آن کفار و قلع
حبوب و ثمار و قطع اصول اشجار بر وفق اشارت رخصت انتباه ما قطعتم
من لینة او ترکتموها قائمة علی اصولها فباذن الله مبالغه و اصرار نمودند
و چند روز بطریقه معانده و معقابله از طرفین مجد و مصر بودند حیل سپاه اسلام
و وزیر عالیمقام با سایر امرا و حکام مشورت نمودند که این تمادی مدت خصومت با
جماعت اعادی و اتفاق قتل و جرح و شهادت غازیان در معرکه کفار عادی موجب
اشتداد مواد عصیان ایشان میگردد و روزگار را بمهله در معقابله گذرانیدن
مؤدی بحرمان از ظفر برین حصار عالی بنیان می نماید اکنون صلاح در آنست که بکرّوز
بتوجه و اقدام تمام و بعزم صایب و وفور اهتمام جنگی عظیم بر قلعه اندازیم
و اسباب ظاهری را ترتیب داده امید که اعدا و معاندات جهاد را بامداد

پیشی نم

پیشی لاحق سازیم و علم فتح مبین بر کنگره حصار افرازیم و مجاهدان ظفر ام را
بر غنیمتها و انعامهای حالی و مالی بنوازیم **بیت** کلاه گوشه خورشید را رسد
آسیب • چو ماه رایت ما سر بر آسمان آرد • و بنابرین مشورت
و اتفاق آرای صایبه شروع در تهیه اسباب ضرب و قتال کردند و در موعد مقرر
بآیین و حشمت تمام روی بجنگ حصار کفار آوردند اما در پیش پیش لشکر جهت
طرح مصلحت اندیشی تسلیم حصار و رفع فتنه مقابله و ارتکاب خونریز طرفین
در معرکه کارزار اول امرای کبار اسحق بیک و علی بیک ولد احمد بیک که از عظما
امرای روم ایلی بودند بپای قلعه رفتند و بدلایل عقلی و نقلی هرگونه کلمات در باب
صلح و استسلام گفتند و شنفتند و مطلقا کافران حربی گوش باین گونه سخنان ننهادند
و بمقتضای انهم عن السمع لمعزولون شنیده و ناشنیده می پنداشتند بلکه
جواب پیغام امرا را با واز قوارع سنگ طوب و تفنگ روانه ساختند و از
ضرب عنیف رعد و منجنیق آوازه خرق بی التیام در گوش فلک انداختند هر آینه مجاهدان
دین هم در مقابل آن دشمنان نقاش غلغله تکبیر و شنید تهلیل بسقف سپهر دوار بر کشیدند
و از و بدبه شوکت و جلالت امت محمدی ولوله در نهاد و خواطر آنها و زلزله در بنیاد
نا استوار اجساد آن مظاهر اوهام لازم دیدند و از جباه ماه اشتباه مبارزان
و غره غرای غزاة و مجاهدان بلکه از اسنه آیینه مثال دلیران و از احداق ابق خیره چشمان
کماة و متهوران چندین هزار سپر خورشید مثال در برابر آلات مضاربه و اسباب محاربه
و مکابره آن سکان جهنمی از سکان و قطان اوطان شرک و عدوان مرتب و مهیا
داشتند و از دهان عاق تیرهای خدنگ و از زبان کلک تیرپران و کوشهای
کمان شخش و تفنگ آیت شجاعت انبا قل لن یصیبنا الا ما کتب الله لنا بر صفحات در و
دیوار حصار می نگاشتند **بیت** تا رایت اقبال که بالا گیرد • تا قبضه شمشیر که بالاید خون

جون لمعات آتش محاربات بر آسمان زبانه کشید وصدمات قارع طوب و منجنیق
بضرب آلات حرب بگوش کیوان رسید ودر یک طرفة العین اعیان غازیان
جون خطوط شعاعی بصر که در نه طبق باروی سپهر نفوذ نماید از سه باروی و خندق
سه توی سمندر گذار کردند وقف وظن وبطلان کمان کافران پرتوهم از
قضیه وهمیه وظنوا انهم مانعتهم حصونهم برهان قاطع شمشیر
وحجت لامع سنان بدیدیرتبه ثبوت وتحقیق آوردند ودر کوچهای
شهر و بازار بازار جان ودل خونین گفتار وبادادهٔ دماء فی زار انهار روان
از سیلهای بهار در گلزار جاری ساختند واز رطوبات عزیزی جگر پرخون
مشرکان جویبارهای خون درمیان شهر بند اجساد وابدان ایشان اندا حتند چنانچه
چندین نهر اعظم از نهر توبه از درون وبیرون آن کشور کافری جریان یافت
وکوزه فجره فوج فوج از هول طوفان خونریز برمثال تماثیل موج هرکدام بر روی
آب تونه می شتافت وقصهٔ مشهوره ففر واهن المطرالی المیزاب تجدید درمجاری
احوال ایشان میان آن آب بظهور رسید وبعضی در پای ستوران مواکب
جلال میان خاک وخون پایمال گشتند ومیهان غیب بیان حال این آیت
حقیقت مضمون که وکلا اخذنا بذنبه فمنهم من ارسلنا علیه حاصبا
ومنهم من اخذته الصیحة ومنهم من خسفنا به الارض ومنهم
من اغرقنا وما کان الله لیظلمهم ولکن کانوا انفسهم یظلمون را بران
مشرکان القا مضمون میکردند وبطریقه وصف الحال باستشهاد می آوردند

نظم
هر کجا لشکرت بتافت عنان • تیر رایات پیشه شد همه جان • هرچه از
جان دشمنش کاهد • همه در کارشه بیفزاید • تیغ شه خصم را عقیم کند • بچه چشم را
یتیم کند • الحاصل تمامی شهر و حصار را گاهی بتاراج ویغما و گاهی بسبی و دراری

ایشان از غلمان واماء وگاهی بقتل صبیان وکبار وسنگ ومار بر بسته
فاعا صفصفا لاتری فیها عوجا ولا امتا مرسانیدند و هیچ باغات و
اشجار مثمر و غیر مثمر و هرچه ظن منفعت کفار دران بود از روی زمین قلع وقمع نموده
با خاک هموار گردانیدند وبغیر از قلهٔ قلعه بحسب ظاهر اثری از کفار دران
دیار بجای نماندند وصفت قهاری وانتقام الهی قهرا سیدواری آن دشمنان
دین را از زمین تیره نشاندند وسه روز دیگر جهت تمکین آیات عذاب بر
بقیة السیف کفار در سمندر توقف نمودند بعد از ان عنان عزیمت
بداعیهٔ کشورکشائی از انجا معروف داشته بنا بر مساکن توجه فرمودند و
دران عزم وبهمت مبارزانه وحرکت مجدانه مجاهدانه قلعهٔ کورلی حصار که بر سر قلعه
بمواد استطاعت وبقلعه حواله معروفست بقبضهٔ تصرف در آوردند وهمچنین
از اعظم مواهب الهی که دران عزم میمون میسر شد فتح سوریچه حصار بود که
آن از اعاظم وهای معدن نقره کرده بودند وهمچنین معدن رود یکی که معتبرترین معادن
آن مسکن بود در حیطهٔ ضبط در آورده جهت سلطان ضبط نمودند واز انجا
بمحلی که آنرا ایلهٔ نوره گویند توجه فرمودند ودر نزدیکی حصار شهر تش که شهر رمضان المبارک
پیش آمد صلاح دولت چنان تقاضا نمود که جون حق سبحانه وتعالی مجاهدان از انفس باداره
از غنایم روزی فرموده شکر مواهب وعطایای بیقیاس او را در ایام متبرک چنین
تقدیم نموده شود وآن ماه متبرک را با وجود کمال ثروت واستطاعت بتقدیم نموده مراسم عبادت
وطاعت مصروف دارند وبمقتضای حال وبفراغت بال بحسب کلمهٔ کریمه کلوا مما غنمتم حلالا
طیبا فرصت احتظاظ را بنعمتهای حلال در خلال عبادات غنیمت شمارند وباطاعت احکام الله
خصوصا امر وانفقوا مما رزقکم الله نشر حسنات و ادای فطر وزکوة سپاس نعم غنم موفور را
بجای آوردند ودرین اثنا استیفای وظایف طاعات جهت استمرار سنت جهاد

دربعضی اوقات و ساعات بفتح قلعه گوگر جنلک که حصن حصین کفار لاس بود
شروع فرمودند و چون قرب جوار آن قلعه بر حد بلاد اسلام همیشه
موجب ضرر مسلمانان می بود روی اندیشه بتسخیر آن قلعه آوردند
و در بدایت حال تالیف قلوب محافظان آنجا ببذل اموال و تعهد انجاح مطالب و آمال
کردند و قلعهٔ مذکور چون سه طبقه بود و محافظت هر طبقه بجمعی معین موکول داشته
بودند و بغیر از محافظ قلّهٔ قلعه محافظان طبقات دیگر تسلیم قلعه را قبول نمیمودند
سپهسالار مجاهدان و وزیر سپاهداران چون تالیف انجماعت فرمود و دو فوج شتی
بی سبق مقدمات دو روزه راه را قطع نمود و هنگام صبح سعادت یکبار حوالی قلعه را
شوکت عساکر نصرت شعار محصور حصار تیغ و سنان جانگداز کردند مستحفظان طبقات
زیرین قلعه بوجه موعود از روی اضطرار تسلیم قلعه نموده روی باستان وزیر عالیشان
آوردند و نگهبانان قلّهٔ قلعه با وجود جمع قلّه از آب زندگانی خود گذشته تا آنکه بتدبیرات
بسیار روز بحرهای استوار از بالای کمر برفع قلّه که از آب تونه مشرف بود خود را آویزان میکردند
و بهزار محنت و تشویش اندک آبی بالا میبردند تا آنکه غازیان اصابت شعار از بیان کشتیهای نهر تونه
که در قبضهٔ اقتدار داشتند جاسوسان را در خنگری مترصد نزول اهل قلعه بنقل آب گذاشتند
و در حالتی که زنجیرها را بآب انداخته بودند و بعقب تمام ظروف خود را پرآب ساختند یکبار غازی بیباکان
چالاک از کمینگاه بدر جستند و زنجیرها و ظروف آبرا درهم شکستند چون آب زندگانی ایشان
مقطوع شد و طمع محافظت قلعه مرفوع گشت کوتوال قلّهٔ قلعه هم بیت و منزل بفرستاده کس
بطلب زنهار و امان نزد خیل مجاهدان فرستادند و بعد از تواتر رسایل و قبول اسایل
مفتاح قلّهٔ قلعه را هم بتسلیم اهل اسلام نمودند و ابواب فتح را بر رخ روحانیان صاحبان ایمان
گشودند بعد از آن فتح کامل قلعهٔ مذکوره بی توقف یکدفعه جمیع عساکر اسلامی از آب تونه
درگذشتند و در مقابل قلعه [illegible] از توابع انگروس بود طرادنام متوجه تسخیر آن گشتند چون اهل آنجا

غافل بودند بی توقف و تشویش قلعه را بدست در آوردند و ولایتی عظیم معمور مسکون
که در حوالی قلعه بود اما مملو از انواع اموال و پریچهرگان صاحب جمال بالکل تاراج و اسیر و یغما
کردند و از آنجا مهلتی بولایت ماحوا که فیمابین آب تونه و آب ساوه است تاخت نمودند
و تمامی نفایس و اسیران ماه روی و اموال آن مملکت را آورده بودند چون آن مملکتی بود در غایت
وسعت اموال و سعت فضای مالامال از غلمان و جواری بدیع الجمال کسی را غارت
و اسیر کردند و نهب و سبی دواب و سایر اجناس را بلب آب تونه جهت گذار
باین جانب آوردند و جهت ضبط این لشکر انجمن محمد بیک منت اغلی که در سپهداری
مرد کار دیده بود و معارک عظیمهٔ کفار و غارتهای ولایات رسیده تعیین نمودند
ناگاه درین اثنا دویست نفر از سرداران کفار و دلاوران نامدار که از نیزه قدم غرق پولاد
بودند و در بعضی مضایق بطریق طلیعه با جماعت غانمان در مقام غدر و عناد یکبار ره بر مجاهدان
مقید و گرفتار شدند و همان بیکان محمل ایشان را بنظر پادشاه کامکار فرستادند و بعد از
اغتنام سپاه اسلام بغنایم مالاکلام در مقابل عسکر معظم پادشاه از آب تونه گذشتند و
بهدیگر ملحق گشتند اتفاقا از عقب غانمان سواری پنجاه هزار مرد مکمل از لشکر انگروس متوجه بودند
که شاید غنایم را در بعضی مضایق طریق یا در لب آب دریا تونه باز توانند گرفت و این والی مملکت
ایشان بقدر تدارک توانند پرداخت تا رسیدن ایشان سپاه غزاه با تمامی غنایم از آب گذشته بودند
و در مقابل معبر با جمعیت تمام تقسیم غنایم می نمودند و آن جمهور لشکر کفار و ارتکاب شداید اسفار
ضایع و هبا شد بلکه موجب مزید تحسر و ندامت ایشان گشت که گفته اند بیت آنچه مقصود کرکس بود
ربود ✿ استخوان شبان ندارد سود ✿ از ناقل این حکایت و راوی این روایت که در آن لشکر
مجاهدان ضابط خمس سلطانی بوده در تحصیل غنایم از صامت و ناطق و اصناف اجناس از نقود و
امتعه و دواب و هر چه اسم مال بر او صادق باشد چیزی چند مجهول و چیزی چند مشابه
اوراق و مبالغات معقول مروی و مسموع شد چنانچه خمس اسیران از پنجهزار جواری و غلمان

ماه سیما متجاوز بوده و سایر اقسام را حد و احصا نبود وعلاوه این اغتنام لطف
انجام آنکه چون خلاصه عساکر روس بعقب بمعسکر اسلام رسیدند و کار
خرابی مملکت خود و آبادی و شادی غازیان را برا العین دیدند از اطراف آب
توزه صفهای لشکر را مرتب داشتند چون عبور از آب متعذر بود و قوت سپاه
مجاهدان را باین مقدار نمی پنداشتند بر مثال سکان دیوانه که با ماهتاب فلک
بمحاکات باشد از دور فغان و فریادی میزدند و بهرطرف مضطربانه میدویدند
و بچشم حسرت و دیده خونبار ندامت بر اولاد و اعقاب و اموال و اسباب خود
میدیدند و بنات کواعب و ابکار و عذاری جواری ماه رخسار بچشم خود در کنار
و آغوش غازیان می نگریستند و بر شادکامی و نشاط و عشرت مجاهدان که غارغنم
الف حساد و بکوری دشمنان پرداخته بودند زار زار میگریستند بیت
نظر از دور خوبان را بآن ماند که کافر را • بهشت از دور بنمایند کان سوزی دگر باشد •
بعد از استیفای حظوظ لذات جسمانی و کامیابی غازیان جمیل غایت رغایب و امانی
اخبار مسرت آثار فتوحات سلطانی و مراجعت موکب همایون فایز بانواع کامرانی بوزیر
اعظم رسید و از مترتب آن موقف فتوح سلطان را با تمام نواب کامیاب بر وفق
طرقه الطمع وحسن مآب شنیدند و بصوب معسکر ظفر خداوندگاری توجه و عزیمت
نمود و در عرض طریق بقلاع و معادن که فتح جدید خوش بود عاید گشته بهکار الطعم
ونسق لایق فرمود و بمقتضای فرمان همایون بملازمت درگاه عالم پناه از روی شوق
و عزم شتافت و برین وجه خورسند و کامکار و مبتهج گوبندگی خود در آن اسفار
اقبال بتقبیل آستان سلطان دریافت و عجب مسرت و خرمی عام و انشراح خواطر
خواص و عوام بهم دست داد که سلطان مجاهدان از مسیر دو ماهه راه از طرف مغرب
زمین چنین موفق با جلادین و مؤید بچندین فتح مبین بلطف مستوعب و تمکین عودت

فرمود و هم وزیر صایب تدبیر و مشیر صاحب تدبیرش با خدمات پسندیده و اعمال
مودوده و مخصوص بعاقبت محمود بود شعر ان حل حل الجد فی افنائه •
او سار دسار النصر تحت لوائه • بعساکر من جنده و عساکر من رایه ماشاء الله
ازین حالت اقران و اتصال سعد اصغر سپهر اقبال با سعد اکبر سمای خلافت و جلال
و به عجب النسیم و ارتباط دو معسکر پر نشاط بر طبق مقال و حی منوال جنتان
عن یمین و شمال که هر طرف جلوگاهی از مظاهر حسن و جمال جهت مقصود و کیمیوده
میان بزم و مخیم امرا و حکام بهم پیوسته و در عالم مظاهر بهشت موعود یوم الاختتام
میان اهل ایمان از معارت حور و غلمان بهترین وضعی آیین بسته بیت
این چه بزمیست همه ماه رخ و زهره جبین • یا بهشتیست مصور شده بر روی زمین •
سلطان را بعد از تالیف این مجمع اقبال عزیمت عود بمرجع خلافت و جلال
تصمیم یافت و هر کس از امرا و حکام را رخصت انصراف بمساکن و اماکن خود
فرموده هر یک بصوبی شتافتند و دو دستگاه متشتت شدند و شاه اسلام پناه
با وزیر دلخواه و سایر ارکان و خواص بپایه سریر خلافت مصیر حلول نمودند
و در بسط قوانین عدل و نشر مؤید فضل و احسان افزودند بیت ملوک ملک و
ملک داعی و مطیع رهین • خدای عز و جل حافظ و نصیر و معین داستان دوم
از فتوحات میمون مثمره سلطانی در ذکر توفیق یافتن سلطان مجاهدان بتسخیر
قلعه سمندره و تمشیت آن کشور بتصرف اهل ایمان و کفار و معارت این فتح پر نظیم قلعه
امره با تقدیم مقدمات محاصره و تمکن سلطان در آن از قبل غزا با مشاهده خواص و ارکان
تفرد الله بالتقدیر ما اشترکت • فیه نجوم
و لا شمس و لا قمر • فکل علی الله ما اعیاک ما اطلبه • فوقف
یاتی بالایاتی القدر • چون رجب اقتضا ما شاء الله کان همیشه

در فضای جهان امکان و در فسحت جای عرصهٔ زمان و مکان هر مقصودی از مقدورات
ازلیه را وقتی مقدر و معلوم است و هر مقدری از مقدورات را بحکم قضیهٔ کلیهٔ
جعل الله لکل شیء قدرا توقف بتعلق ارادت حضرت قیوم بر آن هر فعلی
از اعمال بشری که در تحصیل مطالب کلی و جزوی مقرون بحکم قضیهٔ کلیهٔ یفعل الله بحمد فتحت ل
ما یشاء کرده بمنزلهٔ قضایای اولیات بالضرورة منتج مطلوب نماید و هر گونه مباشرت
افعال کاسب که در ابتغای مباغی و مآرب متحقق بعدم توفیق یمحو الله ما
یشاء افتد در حکم تمهید مقدمات کواذب الی آن [illegible] صادق صواب
نیاید بیت بجستجوی مطالب مباش مضطرب ای دل • چو حکم اوست سراسر
تو سر ز حکم چه پیچی • لاجرم سزاوار سعادتمندان خردمند آنکه عنان مطیه
تدبیر را بدست تقدیر محول الاحوال گذارند و خود را در بوستان وجود چون برگ
نهال بتعریف صبا و شمال در حرکت و سکون مجبور مقدرات ازل آزال شمارند
بیت عاقلان را که از قدر حذر است • آن نه زینت که آنهم از قدر است • چنانکه نمودار
از صدق این مقدمات در قضایای عزایم و توجهات رایات نصرت آیات قبل ازین و بعد ازین
مشهود و معاین گشت القصه سابقا چون امر سلطان مجاهدان و وزیر عالیشان محمود پاشا
و سایر ارکان دولت بتسخیر و تمشیت مملکت لاس خصوصا حصار و شهربند سمندره توجه نموده بودند
و با وجود تیسر فتح چندین قلاع استوار حصول مدخل تخریب شهر و حصار سمندره که مقصود
جهت آنکه قلعه آن بحیط تصرف در نیامده بود چهرهٔ مطلوب اصلا از روزای حجاب استتار
کماینبغی جلوه ننمود بیت آنچه سعی است من اندر طلبش بنمودم • اینقدر هست که تغییر
قضا نتوان کرد • تا آنکه در شهور سنه و ثمانمائه بی تقدیم مقدمات و اسباب
و بلا توجه عسکر نصرت مآب کلید مفتاح گشایش باب مطلوب را بدست آرزوی سلطان
دادند و در منزل اول طلب مقالید شهرستان رغائب را باستقبال آن مظهر اقبال فرستادند

برچهار

چنانچه سلطان از غایت اهتمام در باب تمشیت و تملک قلعهٔ سمندره که کلید فتوح
کشورهای کفرست و حد فاصل میان ممالک اسلام و دار الحرب تمام انکروس و سایر
اشرار درین سال بنیت تسخیر سمندره و شروع در ممالک انکروس با سپاهی
بیشمار و با هیبت و ابهت عساکری همگی مظهر استطاعت و اقتدار از دار السلطنه
خود تا صحرای وسیع صوفیه نهضت فرمود و کوه و هامون و سهول و حزون آن جوانب را
سپاه مجاهدان زیب و زینت نمود و از انتشار اخبار توجه سلطان کامکار
و تموج آنچنان سپاه بحر کردار لرزه در اندام دریاها در افتاد و در کوه و دشت
ملک اعدا از ریح عاصف انفاس مجران این صدای فتنه و غبار آشوب دور کار
گرد انگیزی گردباد اعصار فیه نار را یاد میداد بنابرین قرال بوسنه رسولی
معتبر چند زودتر بخدمت نواب همایون فرستاد و کمال اطاعت و انقیاد
خود را از روی خلوص نیت و اعتقاد عرضه داد و بنابر ثوب بخاطر خطیر سلطان
۱۰۵۵
ایمنی عرضه داشته که قلعهٔ سمندره راست بقا از وارثان آن ملک خریده و بنابرین
معامله تصرف مالکانه نموده چون خدام سلطان را میل بملک انجات آن کشور را
از خدام خداوندگاری دریغ ندارد و بمضایقه هر کس که میفرمایند میسپارد و لیکن
در عوض سمندره قلعهٔ سرنکی را که در حد بوسنه است از بندگان سلطان التماس
دارد چون اهتمام و رغبت سلطانی بتسخیر سمندره پیش از پیش بود با سعاف مسئول
قرال بوسنه بی توقف و اهمال تلقی و استقبال فرمود و علی الفور محافظان
و ضابطان بتصرف آن کشور فرستاد و در اندیشهٔ ضبط و استحکام قلعه
و حصار آنجا داد التفات اعتنا داد و بعد از آنکه گماشتگان سلطانی شهر و قلعه
و مملکت بتصرف در آوردند و محاسبان چالاک حساب تصرفات هر کس از
سمندره کردند چنان ظاهر شد که قرال بوسنه را هر گونه تصرفات [illegible]

چند از خراج رعایا و جهات ایجا بوده بنابرین در تسلیم قلعه عوض تغرال بوسنه
جهت مصالح دینی و ملکی تعقل و تغافل فرموده و بلطیفه حیلی اصل قلعه و مملکت سمندره
با آنچه قرال التماس نموده در تصرف خدام قرار گرفت و عوض و معوض در قبضه اقتدار
سلطان تمکن و استقرار پذیرفت و چون بفضل ربانی زیاده بر نعت مترقب
مطالب و امانی بحصول پیوست و آن کشور مرعوب از تیرگی ظلمت کفر و چرک شرک
بازرست و سلطان با عساکر منصوره از ارتکاب متاعب الحان شود و بدار الخلافه
معاودت فرمود و سپاه مجاهد از اباستراحت در مساکن خود اجازت نمود شعر
عشتم الحان رایتم فی الهوی عجبا ٭ کل الشهور وفی الامثال عش رجبا ٭
چون چندگاه سلطان بنظم مصالح عباد الله و تنسیق احوال ارباب منصب و جاه قیام و اقدام
فرمود فاما ملاحظه ابتغی نمود که چنانچه تعطیل در کارخانه الهی ممنوع و معدوم است تضییع
اوقات جهاندار ان از فکر و عمل جهانگشائی مذموم و ملوم است و درین اثنا
اتفاقا بمسامع نواب کامیاب رسید که برکنار دریای شمال و قرا و یکنز در قرب
ولایت بولی انا دولی حصاریست بغایت محکم و لیکن توابع آن بسیار مختصر و منفعت
آن هم کم و با وجود آنکه خورشید ملت محمدی باطراف و جوانب آن قلعه پرتو هدایت
رسانیده اما هنوز آن قلعه را مرکز وار در میان فلک انوار آثار ظلمت کفر و ضلال
محصور کرده انید و آبا و اجداد عالیمقام و آن قیصره اسلام جهت حقارت منزل
و صعوبت مسالک و مراحل آن قلعه بخراج سال بسال از انجا قناعت مینموده اند و
علاالتعاقب سلاطین در عدم تعرض آن کشور مخرافقتدا بیکدیگر مینموده اند اما از انکه آن
قلعه در جانب صحرا و از روی دریا مردم قطاع الطریق لایزال تعرض نصب در واده میرسانیده اند
و این مفاسده را همیشه از سلاطین تا آن حین می پوشیده اند سلطان را ازین قضیه
جزوی تا که مقتضی ممنده که مسلمانان از اتلاف اموال و دماء بود مواد عزت و حمیت

اسلامی متحرک گشت و این اندیشه عادلانه بخاطر قدسی مناظرش گذشت که بر حاکم
اولی عادل رفع مکنات و دفع مفاسده و مخایل خواه کلی و خواه جزوی در وجوب و فرضیت
یکسان لست معدود و تفاوت در منع مفسده های دینی و دنیوی قلت و کثرت
معقول غیر معقول و خلاف معهودست و از انجا که رعت عزایم سلطانی بود بی توقف
و توانی در اندیشه تدارک آن مهم بی تقدیم مقدمات سفر و توقف بحضور سپاه
مظفر خود بذات شریف ارادار اخلاف بر رسم طوف و شکار با خواص و مقربان
درگاه عالم مدار متوجه آن جوانب شد و از ولایت خرنیکه ایلی عبور نموده
وران نزدیکی بفکر تفتیح آن قلعه مقتدی اندیشهای مناسب گشت اول
جهت توسیع مسالک ضیق و تفتیح مداخل انجا از موانع و عوایق بوغی تاکید
فرمود که در چند روز همه آن راههای پر صعوبت و عقبهای پر عقوبت را هموار و
گشاده ساختند و ممر طریق را از سنگهای مشوش بالکل پرداختند مستحفظان
قلعه که صیت توجه سلطان گیتی ستان را شنیدند از غایت اضطراب و اضطرار طمع از
ملک بدن و بضاعت زندگانی بالکل پرداختند و بقبول اوامر و نواهی و تسلیم
ملک امان طلبیدند و هیچ تدبیری جهت ابقای حیات خود بجز تسلیم قلعه و
مملکت ندیدند و چون بمجرد خبر توجه سلطان آن کشور کهن قدیم مبدل بدار الاسلام شد
و قلعه و ولایت مضبوط بحکم حاکم و قاضی نافذ الاحکام گشت و آن ولایت بکشور بولی که اقرب
بلاد معموره اسلام بود الحاق یافت سلطان مظفر خلوف کمان بنشاط و مسرت
خاطر مستقر سریر خلافت شتافت بیت جدا ازان جمال شهر آرای ٭ مرحبا
زان سپهر قلعه گشای داستان ثانی از فتوحات دیار مسلمانیه مینه منصوره
سلطانی در بیان الحاق انتزاع شهر قسطمونیه و سینوب و معدن مس از اسمعیل بیک
ولد اسفندیار بیک و عضب سلطان بر وجهت امتناع از اطاعت و موافقت در غزای

طرابزون از ولایت ارمینهٔ کبری و مسالک کفار جون دواعی عنایت ازلی و بواعث
کفایت لم یزلی متوجه انتشار آثار رافت احکام تؤتی الملک من تشاء وتنزع الملک
ممن تشاء در بارهٔ سعادتمندی از مظاهر تعز من تشاء وتذل من تشاء شود
وموجبات تایید جبنی و مقدمات الطاف وهبی مستدعی اعلان مراسم احسان
بی پایان از منت ان الفضل بید الله یؤتیه من یشاء کرد و ولی تقدیم مقدمات
چادوی و لی ترتیب مبادی مطلوب مرغوب ناگاه جون نعت غیر مرقوب تیسر و مقدور
افتد چنانچه مساعدت اسباب ظاهری و معاضدت تدبیرات بشری را دران
راه مداخلت نماند و رابطهٔ معنوی و مناسبات معنوی آنرا حکیم عقل و خرد
فهم نمودن نتواند چراکه تدبیر حقیر و ادراک قصیر آدمی در عالم غیب جون طایر شکسته بالست
واز جولانگاه همت انفس تا حریم عوالم ربانی چندین هزار مزال اقدام و احتمال عروض
وبالست **بیت** کنگر کبریای او هست برون عقل و فهم ⸰ طایر دل دران هوا بی پر و بال
جون رسد ⸰ واز انجمله غرایب توفیقات سلطانی از قضایا اتفاقیات واز
عجایب حالت تاییدات اولی سبق ترتیب مقدمات اتفاق تسخیر ولایات ارمینهٔ کبری دیده
صورتی بهترین آمده است که القصه سلطان مجاهد از اهمیشه منوی خاطر خطیر و مرکوز
ضمیر الهام پذیر آن بود که بغزای حصار و مملکت طرابزون توجه فرماید و حکم جهان مطاع بجمیع ملوک
و حکام نافذ شد که هر کس با لشکر خود بمعسکر همایون توجه نماید و جون اسمعیل بیک
حاکم قسطمونیه از اولاد اسفندیار دعوی متابعت و اخلاص آن درگاه عالم مدار
داشت و مملکت او جون بر ممر طریق طرابزون بود سلطان نظر انتظار بر استقبال
و راهنمونی او دران طریق صواب بر گماشت و مع ذلک مکرر امکاتبات علیه
مشتمل بر تحریک مواد مصادقت و استدعاء اقدام بلوازم موافقت با تعیین یک
ارسال فرمود و این ملک کلام دران مراسله درج نمود که جون غزای طرابزون

موفق شد

میسر خاطر همایون نشد و جهت اعداد اسباب تسخیر انجا از طرف دریا سفاین
مجاهد از ارز سینوب که مملکت اوست عبور خواهند نمود و آیات نصرت آیات
از راه خشکی بنزدیکی دیار او نهضت خواهند فرمود ترقب از محبت و اخلاص
او انکه سفاین مجاهد از او دران مسالک بحری امداد فرماید و خود بعد نون معهود
با سپاهی آراسته باین سو بعزیمت خیر مجالس عالی و معسکر غازیان آید درین
اثنا قزل احمد بیک برادر اسمعیل بیک بملازمت سلطان مبادرت نمود و جهت منازعه
ملک موروثی میان او و برادر خصومتی تمام بود و از بعضی اسمعیل بیک در توجه باستان
سلطانی مساهله و تاخیر کرد و قزل احمد بیک در خشم انگیزی سلطان انواع دلایل و شواهد
با این تعلل او در تقدیم مراسم ملازمت بهم آورد لاجرم بمقتضای مضمون حقیقت مودای
واذا اردنا ان نهلک قریة امرنا مترفیها ففسقوا فیها فحق علیها القول فدمرناها
تدمیرا سلطان مجاهدان جون بنواحی قسطمونیه رسید و مطلقا بدستور معهود از
اسمعیل بیک طریقهٔ اقبال بقبول اوامر علیه ندید حکم فرمود که معدن مس را که از زمان
پادشاه سعید والد حضرت معاودش سلطان مراد داخل احل سلطانی بوده و
جهت تقدیم مراسم خدمتکاری و جانسپاری اولاد کوترم بایزید جد اسمعیل بیک
شفقت فرموده با تمام ولایت قسطمونیه از ذمت اسمعیل بیک استرداد فرمایند
و از روی مواخذه بتقصیر خدمت او لاجیه و انتزاع ملک او نمایند و حسن جلبی ولد اسمعیل بیک را که
در خدمت نواب بود حکم حبس و قید کرد و اسمعیل بیک با وجود ورود چنین سلطانی بهمان
دیار او مطلق طریقهٔ مهمانداری و اقامت وظیفهٔ قرای ضیافت بجای نیاورد
حال آنکه **بیت** بخانهٔ که چنین میهمان فرود آید ⸰ همای سدره دران آشیان
فرود آید ⸰ و رای ارکان دولت سلطانی برین قرار گرفت که قبل از شروع بغزای
طرابزون بتصفیهٔ مشارب آن مسالک و تخلیهٔ حدود آن ممالک از شوایب کدورات

نفاق باید نمود و کار موافقت با مخالفت اسمعیل بیک را بر سر راه متین و متقن باید فرمود
مبادا در اثنای شروع بامر طرابزون از رهگذر مخالفت او ناگاه حذری بکشتیهای مجاهدان
رسد و مهم آینده و رونده از دیار او که بر ممر طریقیت تشویش و رفع امن و امان
کشد چنانچه از اردشیر در بیلاک تدبیر منقولست و بحسب تجارب سابقان مختار مجارب
اصمعی مقبول که لیس للایام صاحب من لم یتامل فی العواقب شعر
فتی لم یضع وجه حزم و لم یبت ۰ یلاحظ اعجاز الامور تعقبا ۰ بنابرین
معتمدی جمعی از امرای عظام و عساکر نصرت فرجام را با وزیر اعظم محمود پاشاه و
بیدرکلی و دستمونی قزل احمد بمحاصره سینوب و تنبیه اسمعیل بیک فرستاد و
جماعت لشکریان که از طرف دریا متوجه طرابزون بودند اولا بمحافظت سینوب از روی
دریا فرمان داد و وزیر صاحب تدبیر چون اسمعیل بیک را در حصار سینوب محصور ساخت و تسخیر
انجا کما ینبغی چنانچه شیوه کشورگشایی او بود بپرداخت و اول بطریق نصیحت و انذار
اسمعیل بیک را بمخاطبه و اخبار الزام فرمود که با وجود سوابق مصادقت و اتفاق
و رسوخ چنان اخلاص و وفاق خاندان ایشان نسبت با خدام عتبه علیه سلطان و آبا و
اجداد جنت مکان بمجرد ظن فاسدی معارضه و معادات ابدا و افت نمودن و
از مسلک عقل و درست و ارتکاب این مخالفت موجب حرمان و ندامت در عواقب
امور اگرچه قلعه سینوب در احکام و متانت و متعذر درین دیار است اما با وجود
دولت قاهره سلطانی و این همه اسباب کشورستانی تسخیر امثال آن حصار
چه کارست بیت ز زخم نعل ستوران رستم و دستان ۰ هنوز قلعه اسفندیار
ویرانست ۰ اسمعیل بیک در جواب محمود پاشا کلمات ملایمانه باز فرستاد و
واداء عذر براساس پاس هراس از غضب سلطان و ترک ملایمت و استبعاد بنیاد
با محمود پاشا بعقود عهود و تعهد و ضمانی عفو و صفح جمیل سلطان عمیم الاحسان نمود و سلطان

مکتوبی

مکتوبی مشتمل و شکر دوستیهای سابق و شکایتهای تقصیر او در سلک عبارتی
لایق رایق باسمعیل بیک ارسال فرمود و هرچند روابط آن بلفظ ترکی مودی شده بود فاما چون
حالی بحلاوت بلاغت می نمود بترجمه فارسی بلا تغیر و تبدیل نقل آن مناسب نمود المکتوب
ارشدک الخیر فی الدارین بحرمة سید الکونین و الثقلین بعد الدعاء
المستجاب بصلاح البین و بناء المستجلب لحضور الجانبین بر ضمیر منیر که برموز
قضا و قدر خبیرست مخفی نباشد که این محب را با آنجناب شریف محبت و الفتی بود که تقاضای
آن می نمود که برین وجه ترک ملاقات ملحوظ یا مظنون گردد اما در حدیث قدسی فرموده که
انا مالک الملوک و قلوب الملوک بیدی اقلبها کیف اشاء بران موجب این امر
نادر واقع شد بیت از زمانه نمیکنم گله ۰ که بد آنسان که محرومیت ۰ هر گونه
برحسب اقتضا الاسلام النصیحه ثمره دوستی و نتیجه آن آنکه آنچه از ما بشمار رسد بنصیحت ا
فان الذکری تنفع المؤمنین خود محسوس شماست که از جانب بر و بحر شمارا
عساکر ظفر رهبر محیط شده فرجه خلاص متصور نیست موجه آن مینماید که عرض اهل و عیال
خود را نگاه دارید اهالی مملکت را که در حقیقت عیال الله اند و هنوز لگدکوب خیل سپاه گرفتار
نشده بحال ایشان ترحم کنند و بعزت و احترام خود بیرون آمده قلعه و مملکت را تسلیم نمایند تا
درمعرض بدل از عواطف پادشاهانه بدل مملکت تمام مملکتی تعیین شود و در سایه دولت آسوده و متجمل
باشند بیت صد قلعه گر بسند جو کند لشکرم هجوم ۰ صد کوه اگر بود فکند طوب این سپاه ۰
این لشکر جرار از قلعه مانع نتواند شد و نعوذ بالله من سوء الحال شعر هل للجرایه من صون
اذا وصلت ۰ ایدی الرعاع الی الخلخال و القدم ۰ این راه نصیحت اداء حق مودت عد کنید که
بلغ ما علیک فان لم تقبلوا فما علیک شیء از نصایح حکمت آمیز حکمات لطف فرموده
قبل ان ینکشف الغطاء و یحل علیکم منا الخطا جواب صواب ارسال فرمایند والسلام
جون این مکتوب باسمعیل بیک رسید و حقیقت اینکلمات را بمعاینه دید توقف از قلعه

بیرون آمدن با محمود پاشا مخالطت و مصاحبت نموده و عهد و میثاق بهر چه بوجب
تسلی و تسکین خاطر او بود بتقدیم رسید و سرادقات جلال سلطانی چون
کله ماه منیر در فضای سینوب مبسوط و مفتوح شد و اسمعیل بیک متوجه عتبه بوسی
درگاه جهت عذر گناه خود و استغفار حرکت معهود گشت اولا جمیع امرا و ارکان
دولت بوظایف ضیافت و حرمت داری اقدام کردند آنگاه اورا با کمال اعظام
و اکرام بمجلس همایون در آوردند سلطان کریم الاخلاق جهت وفای عهد و میثاق
بسبب دلداری اسمعیل بیک از خرگاه ملایک پناه چند قدم بیرون نهاد و بتقدیم
مراسم استقبال اورا ببارگاه اقبال بار داد و در حین پای بوس سلطان دست مرحمت
بر فرق سرافرازی او کشیده و بمعانقه و مصافحه سربلند ساخت و بکلمات ملاطفت
سمات که شیرین تر از شکوای محبان بمحبوبان در حین وصال باشد اورا بنواخت
و بر حسب موعود وفا نموده وظایف رعایت اورا استیفا فرمود یکی شهر را با بعضی ولایت در
عوض مملکت او ارزانی داشت و اورا با اهل و عیال و خدم و حشم بملکت جدید
فرستاده جهت سکون و فراغت او را بعقام خود باز گذاشت و از میامن عنایت سلطان
عمیم الاحسان جمیع اولاد او الی الآن بر مناصب منیف منصوبند و هر کدام بایالت قطری
از اقطار بلاد منسوب بیت دولت آن کز که بر پای اوست ۰ بخت در انزل که در و
جای اوست ۰ چون تمامی ممالک قسطمونیه و معدن مس صامصون و سینوب و
سایر قلاع و بقاع اسفندیاری بتصرف نواب سلطانی استقرار یافت و بر سر کدام احکام
و ضابطان کماشت بصوب مطلب اصلی شتافت داستان بازدهم از فتوحات میمنت اثر
سلطانی در ذکر توجه سلطان بغزای طرابزون و مصادفت حسن بیک با سلطان
درین طریق و انهزام او از مصادمت سپاه نصرت شعار و کفتار در توفیق فتح شهر بند و
حصار طرابزون و توابع آن با مقارنات فتح قلعه و مملکت قوینلو حصار در مقامات شروع

بتسخیر قلعه

تسخیر قلعه اندیار جون بنقش آرای اهل تحقیق و تصدیق ارباب توفیق تمشیه تبدلات
اوضاع گردون و تقلبات احوال دون دایره پرآوازه فلک اراده سبحانیست و سایر
لواحق این امور سایر بمقتضای حرکات محدد جهات در افلاک روحانی لیکن بوداد
دل فرد کامل انسانی بنز لمرکز آن دوایر در حرکات آسمانهای آن جهانی برقرار است و
دو دیده بصارت سعادتمندان نظر یافته بمثابه دو قطب معدل النهار از آن افلاک
پر انوار نظم آسمانهاست در ولایت جان ۰ کار فرمای آسمان جهان ۰
در ره عشق پست و بالاهست ۰ کوههای بلند و دریاهاست ۰ و سلاطین دین که بر زلال
آفتاب روی زمین اند بخلیفة الهی از آن موسوم و موصوفند و بسایه یکی حق در مسند
شاهی معروف که سایه وار از گردش خورشید عوالم ربانی همواره بجهان کهی مشهورند و در
حرکات و سکنات تابع و مشایع عینیت و ظهور آن کواکب لامع النورند از اینجهت جون
مقصد کلی و غرض اصلی ایشان در تسخیر ممالک جهان دایر بر تحصیل رضای یزدان بود
و در هر توجهی بصنعت اسعاد و بهر عزیمتی بصوب قطری از اقطار ربع مسکون تعذیات ملکیه
از آسمان تاییدات ازلیه طوالع نصرت و فتوح بر رخسار دولت ایشان طالع
و رقاب ملوک و گردنکشان در عداد ممالیک ایشان را مطیع گردد بیت گر زبرین قاعده
بودی قرار ۰ ملتبسی قاعده روزگار ۰ چنانچه در جمیع توجهات و عزایم و تمامی غزوات
و ملاحم از میامن حسن اعتقاد و فور اجتهاد در امر جهاد آن سلطان دین محمدی را
فتوحات و تاییدات زیاده از قانون معتاد بمقتضای لِلَّذِينَ أَحْسَنُوا الْحُسْنَىٰ وَزِيَادَةٌ
اتفاق می افتاد و از آن جمله غزوات نصرت آیات سوزی بود که بنیت خالص تخلیص ملک
طرابزون از خبث عبده اصنام تصمیم اعزام نمود و در تمشیه اسباب معدات
آن مطلوب سعی بلیغ و کمال اهتمام فرمود بیت ملک ستانی که جهان تازه کرد ۰
هر دو جهان را پر از آوازه کرد ۰ هر چه آن مملکتی بود بنیات استوار و لها در تصرف

اقارب قیصره اسطنبول بر قرار استمرار و باستظهار صعوبت مسالک پر مهالک و باعتماد
مناعت جبال پر متاعب مطلق متابعت و فرمانبرداری پادشاهان از اهل توحید
و ایمان نمی نمودند و سلاطین ایرانی از دیار مسلمانان در صدد تسخیر آنجا نمی بودند از آنکه
اطراف آن دیار خصوصاً محل شهر سیند و حصار بجبال راسیات و میاه بحار زخار
محصور است و توقف لشکرهای بسیار در آن سرزمین غیر مقدور **شعر**
فلا حطت جبال القوم ارضه • لا و ملت شبا الارماح عرصه • چون این سلطان
دین از لسان فضل و احسان مخصوص بخطاب کیرالاستان وهو الذی سخر لکم البحر
لتبتغوا من فضله شده بود جهت ملک جواری و سفاین ممالک دریابار کفار را لا یزال
فتح می نمود بلکه بدار الملک بحری و بری روم کشورگشای عالم بر طبق ادای مدایح
وهو الذی سخر لکم ما فی الارض جمیعا موسوم بود **شعر** ملك اذا
خاص المسامع ذکره • جف الفتوح الیه وهو دکن • لاجرم در بدایت
توجه بغزای مملکت طرازون باقتضای سوق الهی او ممالک دریابار و ممالک دیار اسفندیار
مفتوح شد و جهت قرب جوار آن ملک بجد و دو کشورگشا را اشرار اسباب تسهیل و تکمیل
غزای آنجوانب بر وجه صواب ممنوع گشت بعد از ضبط و عبور از ملک اسفندیار چون حدود
ولایت و قلعه قوینلو حصار مخیم سرادق جلال خداوندگار روزگار شد و والی قدیم
آنملک بنابر سبق مناسبت ترکمانی و همسایگی دیاربکر پادشاه آق قوینلو حسن بیک بایندری
استعانت کرده باستدعای حمایت ملک او از لگدکوب مواکب ممالک کشای سلطانی
و رعایت او التجا آورد حسن بیک چون بعبارت و دامادی حاکم مذکور طرابزون منسوب بود
اندیشه هواخواهی آن کافر مردود در خاطر محزون نمود گویا مرکز از اهل حق و یقین اخبار
برانداز مبین ولا تتخذوا الکافرین اولیاء من دون المؤمنین بگوش جان و سمع اذعان نشنیده بود
بنابرین با تمامی لشکر آق قوینلو بنواحی آذربیجان و بعضی کوهها کاخ تحصن کرده بطریقه

قطاع الطریق

قطاع الطریق بعضی از عساکر کران عسکر مجاهدان و ضعفا و بازماندهای لشکر
ایشان کار شبیخون می آورد اما با وجود آن شوکت جمشیدی و سطوت خورشیدی
سلطان چون امثال آن ترکمان را یارای مواجهه و مقابله نبود خود را در میدان
معارضه صریح و رزم صحیح جا نمی نمود چرا که شد روی سیل انهار کف را در جنب
بحر زخار چه مقدار و رعت الخدار میاه جویبار را با لجه عمان بی پایان
کنار چه اعتبار **بیت** خیال حوصله بحری پز و هیهات • چهاست در سر این قطره
محال اندیش • تا آنکه روزی از کوه منذر کردکولی از رخان است حسن بیک ابن عم (آذربایجان؟)
خود خورشید بیک را با خلاصه لشکر آق قوینلو گروهی مخصوص بدستور معهود
لصوص در کمینگاه صادر و وارد مترصد نشانده بود و سپهدار غازی و تهمتن ایام
مغازی احمد پاشا که وکیل از جمعیت آن جماعت از آنجا گذار می نمود چون ایشان
دعوت مساکن و آگاه تر از نیک و بد اماکن خود خود را در دربندی با احمد پاشا
رسانیده اند و آن محل منجنیق اسب دید تیغ جدید حدید متشکل گردانیده
بعد از تلاقی طرفین والتقاء صفین جنگ و جدالی بهم پیوسته که بهرام سپهر با همه
معرکه گذاری مرکز مجلس ملحمه هولناک در روی زمین نظاره شده بود و دین مهر خاوری
در مدت جهانگردی و عالمگیری از این رزمگاه عدیل شفق رخون در آفاق امصار
بنظر اعتبار ندیده بود **بیت** پر ولان خندان چو دندان رفته در کام بلا •
و رنج سوار ژدهای فتنه بگشاده دهن • چون سپاه مجاهدین و آن سپهدار
صاحب اقدام و تمکین معوق و مؤید بمضمون وهو الذی ایدک بنصره و بالمؤمنین
بودند احمد پاشا جنگ کنان آن گروه اهل بغی و عدوان را باز پس نشانید و از عقب
منهزمان مقهور رسیده واینده تا بمعسکر حسن بیک رسانید چون این صورت عذر و
گستاخی از جانب حسن بیک بظهور رسید بر حسب مناسبت اخلاق سلطان با آن

خلاصهٔ نوع بشر که متکلم بکلمهٔ ان الله غفور والله اغفر بود توسن سرکش غضب وتهور سلطان
عنان اختیار بصوب انتقام در مضمار کارزار کشیده ورمام عزم اعلام غزا را
بطواف دیار و مقر قرار سپاه غدار حسن بیک گردانید چون حسن بیک این منهضت
مشعشعه سلطان را شنید ومآل بدکال اعمال خود را منجر بزوال ملک وانتقال دولت
وقطع آمال دید وبحقیقت میدانست که مقاومت آنگروه سپاه شیمه عجب بلهٔ ابوی
پشهٔ ضعیف باباد صرصرست وتمثالی ارزنکی ودست هماری بر شکار با کبوتر نظم
آن دل وآن زهره کرا در مصاف ° کز دل و زهره بود ش لاف ° ملک حفاظی و
سلاطین پناه ° صاحب شمشیری و صاحب کلاه ° بنابرین ملاحظات حسن بیک تشبث
بذیل استعداد و استعطاف از سوء فعال و وخامت اعمال خود نمود و والدهٔ خود را
با جمعی از اهل وجت واعتبار جهة تقدیم مراسم اعتذار بخدمت خدام مکرمت شعار فرستاد
و بنا در احکام بنیان اخلاص و تصفیه مواد اعتقاد نهاد و فرستادهای او بوزیر اعظم
محمود پاشا متوسل گشته والدهٔ آن مهمات خود را بذیل اهتمام او انداخت و مشار الیه
نیز بنا بر توقیر و اکرام ضیفان و وجت پیری وشیب مطالب ایشان را بهترین وجهی ساخت
و بر وجهی که مقتضی اصلاح ذات بین بود خداوندگار را از مقام غیظ و انتقام در گذرانید
وطبیعت سلطان را که مجبول بر جوانمردی و بخشایش بود مایل بعفو و احسان گردانید و جهت
تمهید عفو و حسن عقیدت و وداد و تشیید عهود صفا زنیت و اعتقاد سلطان نیز یکی
از بندگان اعتمادی را برسالت نزد حسن بیک فرستاد و بعد از ادای تحیت و ابلاغ
سلام باین اسلوب باو پیغام داد که مستلزم اخلاص و دین داری چنان بود که آنجناب
شجاعت انتساب با جمع سپاه درین سفر غزا در عداد مجاهدان معدودی بود و در زمره
همه یار اولیاء دولت بکسب فضیلت جهاد بدل و جان بذل مجهود میفرمود چون بعضی موانع
عارضی او را از ادراک این مطلب عالی عایق افتاده و والده و کسان او درین توجه آنحضرت

و موافقت و مجاهدان دین ایستاده بعد از فتح لشکر اسلام بمراجعت اصوب صواب
انجام مرخص و مجاز خواهد شد چون عنان عزم سلطان بجانب طرابزون متقرر گشت و ولایت
و قلعهٔ قوینه و حصار بتصرف نواب کامیاب مسخر و متسخر شد از انجا سلطان منصور با لشکر دین مسلمانی
و با سپاه و حشمت سلیمانی بشهر و حصار طرابزون روانه شدند و هر چند صعوبت طرق و
مسالک آن ولایت مشهور اهل عالم و علم و درایت بود اما هادی توفیق مواکب کواکب
رایت را رهنمونی سبیل رشاد و هدایت نمود چون سلطان مجاهدان بسرحد ولایت
طرابزون بسط بارگاه و خیام گردون مقام کرد و اعلام نصرت را از قلل جبال مملکت
با پرویز بگردون بر اورد و محصورنشانرا ببعضی عساکر ظفر قرین از میرهٔ جزیره بسوی اقبال
متوجه ساخت و قبل از ان از راه دریا تجهیز جهازها و کشتیها نموده ضبط و محاصرهٔ انجا را از جانب
بر و بحر طرح انداخت و در هر کشتی اسباب طرب و جنگ بر مثال اجرام کواکب بزرگ و کوچک در
زورق فلک تعیین فرمود اتفاقا لشکرگشتی بتحریک باد مراد پیشتر از رایات منصوره نزول و
حلول نمود این سپاه جری از جانب بحری بر قلعه هجوم فرمودند و با اهل قلعه
پیوسته در زد و گیر و قتل و نهب بودند و محاربات عظیم با اهل قلعه و حصار مینمودند اما حاکم طرابزون
از استغنا و غرور وجود و عدم آن لشکر منصور یکسان می نمود و بدشواری راه اخلاق و مسالک
از جانب خشکی بغایت خورسند و مباهات کنان می بود و می پنداشت که حلول و نزول
سلطان چنین عالیشان با انجمن لشکر کواکب نشان از ان مضایق جبال محالست و
ملک و حکومت او بدستور قدیم مامون از نزول و مصون از عروض اختلال و اهل و از اهل
ازین معنی که بمقتضای کهل اجل کتاب هر معموره دولتی آخر آیل بخرابست و هر نظم و ثبات
جمعیتی البته روزی معروض تفرقه و شتات بیت گردون در آفتاب سلامت کرانشد °
کا غرچو صبح او نفس از یک بقا نکرد ° تا آنکه صبح بیگاه در قلل جبال مشرق از تیغ افق خنجر و
ستارگان لمعات جهانگشای تابیدن گرفت و از افق خاور زمین لشکر سپاه نورانی انجم آسمان

چشم بخت دیده‌ش دمانی روشنی پذیرفت وازین ولیسار از دشت وکوهسار عرصه
هرا بزون صفوف صفوف عساکر سلطانی انکار گشت وتکور کور بخت را از شعشعه سنجوق اعلام
سلطانی ومیمنه دولت خیره چشم امیدواری تیره شده وبعد از مشاهده آیات زوال
ملک ومال از وصول رایات اقبال آن سلطان مجاهدت فعال فرصت ومجال بیرون
رفتن ازان قلعه محصور الجهت بجهتی قلعهای دور محال یافت واز غلبه وهم وهراس وهجوم
لشکر خوف وباس بطریقه استسلام وضراعت بدرگاه فرمانروایی واطاعت شفاعت
وار خدام آستان سلطان لبرو جان وخان ومان عفو وامان خواست وعنوان
رسالت را بخدام سلطان بانواع ضراعت وخشوع بیاراست وسلطان نیز در اجابت مسئول او
قبول عفو ومرحمت فرموده تسلی خاطر تکور مذکور بعهد ومیثاق نمود وتکور نیز تسلیم قلعه
ومملکت سر فرمانبرداری بر زمین عبودیت واطاعت نهاد وبعد از حصول وثوق واعتماد
بعتبه بوسی سلطان اسلام سرافراز گشته رضا بقضا داده سلطان نیز تکور را ابراهیم
پادشاهانه وعطایای خسروانه مخصوص ومتعین فرمود وبلطف مشفقانه خاطر او را از جهت
مطمئن نمود واو را با جمیع اثقال واموال وخدم وعبید واهل وعیال بدار الخلافه
اسطنبول فرستاده وجه معاش وافی فراخور حال وبمقدار کافی تبع واهل وعیال
او داد فاما اموال وجهات رعایا وساکنان آن مملکت را جهت ابقای معموری
ملک در دست صاحبان مسلم داشته وبجزیه وخراج شرعی تمام اهل وقت الکارا
امان داده لشکریان را نهب وغارت نگذاشته یکی از اطراف وجوانب که در مقام
عناد بوده مال وحیات منهب واسیران وسایر اموال مکتسب هرچه غازیان داشتند آنچه
از وجوه خمس سلطانی وصول یافته بجهت کشتیهای اسطنبول فرستادند وسلطان مجاهدان
در عایت ضبط کاران بعد از ضبط حصار ومملکت نصب قضات وحکام ورفع وعلیم
واعلام شعایر اسلام از راه ولایت حلیک بخطه توقات باز گردید فاما از صعوبت

طرق ومسالک وبعد مسافت وضر بعضی گیاههای آن ممالک نقصان بسیار بدواب
عساکر رسید فاما چون دران توجه عزیمت همایون سه مملکت معتبر وچندین حصار
وشهر بهشتی منظر مفتوح شده آن مقدار خسران ونقصان ما پیش نظر
غازیان ننمود داستان دوازدهم از فتوحات سیره جزیره سلطانی در ذکر
بواعث توجه سلطان آفاق جهت دفع حاکم مملکت افلاق بسبب ظهور
مخالفت ونفاق ونصب برادران آن کافران عاق بحکومت افلاق
وتعهد خراج گزاری فرمانبرداری او بعهد ذمت ومیثاق پوشیده نیست
که رابطه اولی وسابقه ازلی میان مظاهر وجوب وامکان بهمین اضافه
محبت ومناسبت اتصال پذیرفته وسلسله مرابطه اعیان اکوان از زمین
تا آسمان بقدر ملایمت ومنافات استکمال کرفته است ودر مجامع مظاهر
نورانی وظلمانی ودر جوامع تالیف میان افرادانی هر کدام که از جهت جهان آرای
نور محمدی که آینه صفت جمال ربوبیت است تربیت وفیض یابد وپرتو مهر ومحبت معنوی
بر صفحه صورت تعین دینوی او تا بد تعین که حالت مناسبت میان آنچنان اعیان
متناسبه متثبت بقلوب ولکن الله یولف بینهم خواهد گشت وبر شتهای لمعات
دوستی آن علاقه ازلی تربیت یوسکی والتیام مرغوب خواهد رسید بیت
چشم عزیزان همه روشن ازان • خاک محبان همه گلشن ازان • وبر عکس از نغمات
حکم اضداد ودمساز کاری مظاهر کفر والحاد با نکر اسباب فتنه وفساد ودت
وافق جمعیت بلاد وعناد با طریق معتد ومن یحادون الله ورسوله در اداء
مخالفت وعناد بیت از طرف خسرو دین میکند • ورزد کرا او قف
کمین میکند • وظهور آثار این نوع مناسبت ومنافات در ملوک وسلاطین
صاحب اطرت ولوازم موافقت ومخالفت در طریقه تابع ومتبوعی بر خلایق

کفر و ایمان اشهر و اکثرست **بیت** جهان کینه و مهر ندشاهان ◦ ازان
شاهان جهان آراگشته خواهان ◦ چنانچه مصدق این عنوان و محقق این بیان
کیفیت سلوک سلطان دین محمدیت با ملوک زمان و مرابطه مخالصت و مخالفت
او با معاصران خود از فرق عظما اهل کفر و ایمان که القصه در اوان تسلط و تفوق
دولت قاهر سلطانی تمکن ملوک و مالکان زمام جهانبانی از پادشاهان اطراف
و نواحی و دانی بعضی بطوع رغبت و بعضی از سر رعب و رهب در مقام متابعت و
مطاوعت در آمده بودند و اکثر ملوک عظام کفار در مقام تذلل و صغار بعهود
عقود ذمت جزیه دهی و خراج گزاری می نمودند و از الجمله حاکم مملکت افلاق که
مشهور و معروف بقا دقلو دبوده بود کافری بود بغایت جبار و قهار
و در ملک خود جاری حکم او و هم ستمکار در مزید شجاعت و هم تهور از همکی جبابره
کوه و فیافی فخره تمتاز بوده و مجرد ایالت مملکت افلاق از کمال دلیری
بر ملک وسیع الکروس و بغدان سرفراز و دست انداز و نمودار ازآثار
صولت و سیاستش نه از شدت باس و سیاستش آن بود که در برابر
نشیمن حکومت و منزل مسکن و حشمتش مقدار شش میل فضای مسطح اختیار کرده
و آنرا محوطه محصور بعرصه بستانی از همه طرف دیوارها بر آورده و دوران عرصه
بجای نهال فواکه و ثمار درختان سر تراشیده در زمین غرز نموده و از مرجاب
سرداران اعداء خود را که بضرب شمشیر و تیر دستگیر و اسیر میکرده بر سر آن چوبهای
سر تیز و میخهای بلند بر مقعدی نشانیده یا صلیب نموده تا همان بر سر چوب
بتمادی ایام آن مصلوب را مرغان و هوام میخورده و مطلقا جهت دفن در خاک
و نقل از آن سرهای درخت رخصت نمیکرده و جمعی دیگر از مقهوران اعدا اطراف
آن فضای گشاده بشکلهای مختلف خصوصاً بر هیأت چلیپا و صلیب همیشه

مصلوب

مصلوب میداشته و هیچکدام را بیرون بردن نمیگذاشته و هرکس که یکی از آن
مصلوبها را بیرون می برده الحق او بجای آن مقتول و مصلوب میکرده و نشیمن و
عشرتگاه خود را ناظر این فضا ساخته و میگفته که این تفرجگاه مردان
میدان مبارزت است که انواع ثمار و فواکه از سروران بر درختان آن
افراخته است و باین اسلوب مکروه مرهوب تمام ملوک و صنادید کفار را
مغلوب کرده و بمقتضای فاستخف قومه فاطاعوه انهم کانوا
فاسقین سنت فرعونی را بمیان آورده **شعر** بغی الراغبون الی ذراه ◦
و یاوی الخائفون الی ذراه ◦ اولا اما مونه تمام در استحکام ارکان شوکت و دولتش
و مقوی بر دوام جهت اجرا احکام صولتش آن بود که خود را در سلک بندگان
خدمتکار و در عداد مطیعان فرمانگزار سلطان در آورده بود و سال بسال مقرری
ملک خود را با انواع تبرکات و بضاعات بدرگاه سلاطین پناه می آورد و خلعتهای
فاخر خسروانه و تاج زرین و مرکوب ملوکانه از آستان سلطانی خود را سربلند
بر اقران و اکفا میکرد و سلطان دین جهت ملاحظه جرأت و دلاوری او
بمقتضای و کذلک نولی بعض الظالمین بعضا آن کافر دلیر را بر سایر
اقران خود تسلط و ترجیح میفرمود و در چندین وقت برین نسبت فایق و غالب
بر سایر ملوک کفار می بود تا آنکه در اطراف و جوانب بر اعدا و خصمان خود قادر و
قاهر شد و از ملاحظه دوام تفوق و استعلا در دماغ نمرودی بخارش نخوت
و استکبار شیطانی ظاهر گشت و در زمانی که سلطان از غزای طرابزون معز
مرید پدید آمد و میان مواکب سلطانی و سرحد افلاق بونی بعید شد آن کافر نعمت اراده
گستاخی قدم جرأت از حد خود بیرون نهاد و از آب تونه که حد فاصل میان
ممالک کفر و اسلام است عبور نموده باضرار اسلامیان افتاد و در ممالک سلطانی

از مقیمان خطهٔ مسلمانی بمدت تطاول ظلم و عدوان تعرضات و تصرفات
نموده بسیاری از نواحی اهل ایمان را بنهب و غارت فرمود بیت ندانست
جز قلبی آئین وحش • بجز غارت و کشتن و سوختن • و بعضی امرا و کماشتگان سلطان
که بضبط سرحد بلاد اسلامی مامور بودند باعتماد عقود و عهود و فرمانبرداری فی الجمله تشدیدی
در منع شر و ضرر او از بحره و رعایا نمودند اتفاقا در بعضی وقت با آن مشرک طاغی باغی ایران
و سپهداران سرحد یونس بیک و حمزه بیک که غلامان معتبر سلطان بودند بنیاد
مخالفت و عناد کرده و بانگیز حرب و مقاتله هر دو امیر سرحد را بقتل آورده و بعد از آن
گستاخی و عصیان را با رعیت و مملکت سلطانی افشا و اعلان نموده و توسن
ظلم و بیداد را در میدان خالی جلوه گری تمام فرمود و از زبان
زمین و زمان گوش هوش این نوا میشنود که بیت میدان چو شد
از مرکب مردان خالی • کوئی زند خویش بزن حالی • چون این شنایع
افعال و قبایح اعمال آن کافر یاغی بمسامع علیه سلطانی رسید آتش غضب
و حمیت اسلامی زبانهٔ منتقمانه بهفتم آسمان کشید بعد از عودت از سفر ازون
تصمیم عزیمت بانتقام آن کافر مردود فرمود و اولا قبل از انشاء غزو اقدام
نمود آن طاغی را ببارگاه جهان پناه استحضار نمود مقرری دو ساله که در ایام
غیبت سلطان بملک درانیده بود با تمام بدرگاه عالی آوردن مامور داشت
و جهت تقویم این اوامر و احکام وعده معین مقرر گشت آن کافر غدار
در جواب سلطان بعضی اعذار که مشعر بود از کذب و نفاق و حاکی از طغیان صریح
و شقاق باز فرستاد و رسول سلطان را از وجه مال خراج مقرری گذشته و
حالی حالی اجازهٔ مراجعت داد و بعد از عودت از جانب آن کافر فقط
فضول و عرض کلمات نامعقول و معذرتهای نامقبول سلطان را محقق گشت که

بتجره

بتجرهٔ خبیثه آن مشرک مردار از زهراب کبر و استکبار اکنون ثمره خلاف بار آورده
و از ملاحظهٔ نضارت اوراق خضرا آن وجود نجس جوز الخبث باطن
بظهور آورده بهر سبب بعزم تجلیه صحیفه خاطر از غبار فتنه وقف و آن کافر
و جهت تخلیهٔ آن حدود و اقطار از خبایث خبث و خباثت آن مشرک
مغز مجر تیغ جلا دادهٔ انتقام را از نیام سکینه و آرام بیرون کشیدن
آغاز نهاد و سپاه فکرت را بترتیب اسباب نهضت بعزم غزا و جهاد آن
مصدر فساد و مظهر طغیان و الحاد فرمان داد نظم یلا از این مژده
نوروز شد • که بیداد دشمن جهانسوز شد • از و بوم و کشور بیکبارگی •
ستوه آمده از ستمکارگی • بنابرین تعدیات در اوایل موسم بهار سنه ثمان
و ثمانمائه که یوما فیوما آثار مکنونات خاطر بهشتی مناظر سلطان نامیه بر صفحه
گلزار بمنصه اظهار میرسید و زمین سیه دل از سیاه روئی نفاق و تیره درونی
بنت شقاق روی خجالت و انفعال را در پردهٔ تواری سبزهای چمن
میکشید و از آتش قهرمان خورشید روشن ضمیر جهت صفای لمعات اعتقاد
تاب اضطراب در دل مظلم لاله سیراب می افتاد و شکوفه پاکیزه نجاد
اسرار سینهٔ ریکنیهٔ غنچه را بر طبق اخلاص گل سرخ می نهاد بیت
ببوی دیده او تحفه فرستاده • مجاهران طبیعت بدست نشو و نمو •
سلطان دین محمدی نیز بر طبق اقتضای او مناع عالم کون و فساد در فکر اندیشه
رفع افساد و ظلم و بیداد و دفع عناد آن مشرک و ستم بر عباد عباد قدم
همایون بهجت از دوار الخلافه بنیت جهاد بیرون نهاد و احکام جهانمطاع بطریقه
استعجال برباب کمونران تیزتر مسیبا و شمال اطراف ممالک اسلامی فرستاد
و عساکر مجاهدان دین را بر وفق جمعیت خاطر اهل حق و یقین مجموع گردانید

وسپاهی بی حد وحصر ولشکری ملایک عدد جهت التحام ملاحم اقتحام
بعمل رسانید چنانچه در حین عبور از نهر تونه وشروع در حدود مملکت آن
کافر مردود اعداد اشخاص لشکری از دویست هزار متجاوز گذشته بود
وباین شوکت واستقلال واستعجال مواکب جلال در سرعت گذار از آن
محال چون هبوب صبا وشمال ودر انبوهی وحشر محشر آثر چون تراکم سحاب
هطال از روی دریای تونه بیک بار گذار فرموده بود بیت سپاهی که
صحرا ودریا وکوه • شد از نعل اسپان مردان ستوه • چون لشکر
منصور اسلام عرصهٔ ملک افلاق را الخیم اختشام همچون عرصهٔ حشر و
گلزار جنت کافرستان در تحت تصرف دیدند همگی ساکنانش مردم منعم
متمول وتعهد از تزاق وانتفاع همگی آن سپاه انبوه را متحمل ومتکفل
وغازیان پردل چون شیران جوعان میان آهو چشمان جواری وغلمان
بصید وی افتادند وبر مثال نهنگان عمان بابتلاع والتقام ماهی بچگان
از دراری شره کنان روی نهادند ودرین اثنا هر مجاهدی پیشه همچون
چشم ترکان یغمائی پر نهب وغارت ملک دشمن مقصور شده ولب ودهان
سر غازی پیشه چون دم شمشیر جهاد بسفک دماء اعدای پر غنیمت محصور گشت
واز جواد اداره مجاهد ولشکریان دلاور مجد اوز یونس بیک ولد علی بیک را با جماعه
اخشیان جهت نهب وغارت وسبی وحسارت اطراف افلاق فرستاده
بودند ودرین اثنا صورتی هایل که اولا تبوقه وتقحوس حایل می بود ظهور نمود
فاما در مآل بعاقبت محمود آیل گشت وقصهٔ حادثه آنکه چون محمود پاشا بدستور
معهود در طلیعهٔ عساکر منصوره مقرر شده بود وبپیش روی وقلاوزی آن لشکر
هدایت رهبر در سر مرحله گذر میشود ناگاه مرحله پیش آمد که در مسافت پنج شش

فرسخ

فرسخ آب خوردنی هیچ جا پیدا نبود وبحکم اللاعان ان فجور این سپاه وستوران
بنهایت وفانی نمود ومعذلک حرارت هوا بمقتضای زمان وسط تابستان
بود وعجب مکان که ارض قیعان بود وبجدی اشتداد داشت که زبان اشتبار
تشنگان پر اضطرار چون زبانه آتش سوزان در سر چشمهٔ دهان ایشان بالتهاب
افتاده بود وهر جانوری خصوصا ستوران بزبان لسان الحال دعای استسقای
افیضوا علینا من الماء می نمود نظم لمولفه آب طلب کرده بی چشم سار • دیده
زخمش شده زان اشکبار • تشنه لبان کرده زبانها دراز • سوز درآن تشنه
جان زاهل راز • اولا لشکر اسلام ومبارزان مقدام هم از تف آن
گرمای پر لهب وتشنگی پر تب وعطب تشنگی ساعت قیامت وگرمای قیامت را
دران منزل آشکار هویدا وآشکار می دیدند وهر کس از اهل بصیرت واعتبار
تذکر وبدیدکار کلمه موعظه آثار وقالوا لا تنفروا فی الحر قل نار جهنم
اشد حرا لو کانوا یفقهون خود را در مقام مصابرت شدایه میداشتند
وهمچنین کافران تشنه لب دران نمونه منزل تولهب سیوف مسلول مجاهدان را
از حرت جام بلورین شراب چون لمعات سراب جویباری پر از آب زندگانی
می انگاشتند وهر لحظه دیده وهم وگمان حالت ممونی بود لمعان سیف و
سنان را بحقیقت نهر مستطیل پر آب بمقتضای آیت عذاب والذین
کفروا اعمالهم کسراب بقیعة یحسبه الظمان ماء حتی اذا
جاءه لم یجده شیئا محقق میداشتند بیت لمولفه شیخ تو دارد صفت
افتاب • سیر کند حلق عدو را از آب • از سورت گرما وشدت ظما بر سر چشم
جوشنده سر چشمه آب روان پیغرا ز مسامات شعور ومسامات عروق عرق ریزان
می یافت وهیچ لمعه موجی بر سطح آب روان بیغرا ز حلقهای زره بر تن غرقناک

جوشن پوشان عطش از بیش دیده نمکدان همی نافت السنه اسنه و شمشیر آبدار در دهان
نیام و کام قراب از گرمی حرب و التحام خشک لب و بی آب ماند و طایفه
انسان العین دران صحاری و فلوات اشک شور بختان وادی عشق را آب
عذب فرات خوانده بیت شب و روز تشنه مانده بامید آب حیوان
بجز آب شور دیده بکنارشان نیامد و بر زبان تشنه لبان فیافی فیفا با
مردمک دیده گریان عاشقان این نوای پر حسرت و ندای پر صوت را رطب اللسان
میرانده که نظم سل المصانع رکباً تهیم بالفلوات تو قدر آب چه دانی که
در کنار فراتی بنابرین مقدمات از بی آبی لشکر در تاب گرمای آن منزل
بی آب و از طغیان آه و فغان تشنگان آن مرحله بر سر اب سلطان دران
مرحله بشتاب عبور فرموده از منزلی آبدار سقایان را با بهای بی شمار
باستقبال بازماندهای لشکر باضطرار فرستاده هنوز اکثر لشکر بر آب
بقدر کفاف سیراب نشده ناگاه از مقابل بابها دیدبانان چنان خبر رسید که
حاکم اغلاق با تمام لشکر خود درین محل متوجه معرکه جدال شده و رایات خلاف و عناد را
میان سپاه خود بر افراخته در مقام قتال گشت سلطان جهت رعایت حزم
وافر آن خبر را جاف مرتبه یقین و جزم لشکریان مجاهد را بحمل سلاح مامور
داشت و بر میمنه و میسره و قلب و جناح بعضی امرای کاردان گماشت و بر میمنه
میمون الفال عمر بیگ دورخان و احمد بیگ اورتوسی و میخال اغلی علی بیک و
بالی بیک ملغوچ اغلی با دیگر سپهداران نامدار بازداشت و در میسره بشیره نصوح بیک
حاکم ارناوت و امور بیک دلواغلی و اسکندر بیک میخال و سایر اغاوات ایل را
برگماشت بعد از استکشاف این خبر اقدام کفار چنان بمنصه اظهار رسید که
حاکم بغدان که با حاکم اغلاق عداوت تمام داشته درین توجه سلطان حاکم

اغلاق لشکر بعد از انتهاز فرصت انتقام از مملکت اغلاق می بند داشته و بنابرین
احتیاط نسبتی لشکر خود را بمقابل عساکر بغدان گذاشته و آنگاه قرار آن داده
از جماعت اخنجیان و سپهسالاران ایشان که اورنوس بیک ولد علی بیک بود خبردار شده اند
که غارت و اسیر بسیار گرفته عنقریب از نزدیکی ایشان عبور می نمایند و طمع کلی کرده که در
تنگنای بعضی طرق بر راه ایشان آیند و دست بروی تمام کرده اسیر را باز ستانند و
چون مردم غارتی متفرق و متعدد با موالند در قتل و قطع ایشان کوشند با آنچه توانند
اتفاقا این سیاهی سپاه سلطان ملایک پناه را از دور دیده آن جماعت غارتگران
پنداشته اند و جلوریزان عنان عزیمت را بخونریزی و قهر ایشان بازگذاشته اند چون
غطا خطا و غبار اشتباه از پیش چشم ظاهر بین آن کفار برگشته روزگار بحالت و
مشاطه نصرت و اقبال رایات اسلامیان را در طلایع اطلاع برین خیال بیدار است آن
کافران گمراه را معاین و معین شد که این چند صف لشکر که بچشم خطابین ایشان
نموده گوشه از امواج دریای لشکر سلطان است و این صفوف سپاه که
بر مقدار آن پادشاه اسلام پناه بجنبش آمده موجی چند بر ساحل عمان جنود
بی کران و کثرت و یکبار بعد از اطلاع بر حقیقت کار آن کفار
تبه روزگار روی بفرار و ادبار بر وفق و لو قاتلکم الذین کفروا لولوا الادبار
بر تافتند و عساکر اسلامی فرصت بی اختیار و اعتبار بر لشکر منهزم شرکان یافتند
و بعضی مبارزان و ابطال از عقب ایشان باستعجال چون املاک اجل روانه گشتند
و در هر گریوه و کوه گروه گروه را اسیر کردند و میکشتند تا آنکه از آن نصف عساکر کفار
یک صف از آن گریزگاه نیم جانی بیرون برده بودند و آن گروه هم اتفاقا بسپاه اخچیان غزاة
اورنوس بیک بی اختیار مصادفه نمودند اگرچه لشکر اسلام در بدایت حال از آن
مقابله خایف و هراسان شدند فاما بعد از استطلاع بر ماجری بر عقب آن هزیمت دیدگان

شتابان گشتند و اکثر ایشان از انجای اعمال دیانات خود رسانیده میگشتند چنانچه
دران انهزام موازی هفت هزار مرد متکفل اوان سپاه اعدا، دین طعمهٔ انتقام
و شمشیر کین غزاة مجاهدین شدند و چندین دیگر در قید زنجیر و گرفتار اسار و خسار گشتند
نظم خصم تو چونکه از تو بگریزد • خاک ادبار بر سر انگیزد • چونکه او خصم دولت و
دین بود • قهر کردی و خود سزا این بود • و بعد ازین حادثه موازی یکماه روزگار آن
خورشید جهانگرد فلک کردار و آن مهر عالم مدار سپهر مقدار با چنان سپاهی
ستاره عدد و جنود ملایک مدد در کوه و صحرا و دمار و انجاد مملکت اطلاق سایر
و دایر می بودند و محل انگافرطاغی که حاکم آنجا بود استقرا و استقصا نمودند و
و درین اوقات هر کس از شریف و دنی و قاصی و دانی سپاه مجاهدان با سیقا،
حظوظ کامران شدند و هر کدام از ان غامار ا چندین حور وشان پری نجاد
بدست تصرف افتاد و هر جوانمردی آزاده را چندین غلامان یوسف مثال
بدیع الجمال در سلک عبودیت و استرقاق بملازمت بر پای ایستاد نظم
گلستانی همه در خوبرویی • بهر بزمی بهشتی در نکویی • به پیش غازیان و ان
قد شمشاد • ستاده از غلامی سرو آزاد • ناگاه درین اثنا دوران مواکب
کواکب سیران و در عین تجسس و تفحص مقر و مفر آن سر خیل اهل کفر و طغیان در شب
مظلمی که ملک گیتی از ترکتاز خورشید جهانگیر آرمیده بود و ارض کن و احت
و انجمن استراحت مجاهدان وحوش وحشت و طیور دهشت رمیده نظم شبی بود مانند
قطران سیاه • نه خورشید پیدا از بروین نه ماه • نه آواز مرغ و نه هرا، دد •
زمانه زبان بسته از نیک و بد • یکبار در تاریکی آن شبستان پر ظلام از زبان
لمعات پر شغف شام اعلام عیام شیخونی بواقعیه الهام بگوش پر پر وش
غازیان رسید و دایه مهربان دهر از روی ظرکی و قهر و صدای الله‌اکبر جمع آوازه

او زغلغل

شور و غوغای و غای بسمع مکین ان رسانید که ع شب حامله است تا چه زاید •
چون ضمیر مهر تنویر سلطانی فی الحقیقه مرآتی مجلای سکندری بود و
جام جهان‌نمای جمشیدی در مشاهدهٔ امور نظر نمی از شواهد و امارات محقق
نمود که آن سر خیل اهل کفر و طغیان قاجنی حاکم مملکت اطلاق میخواهد که پروانه
وار خود را درین شب تار بر شمع فروزان دولت قاهره ملجا و مبالاة
متعرض سازد و مگس آسا پای در گرفتاری خود را در کاس و طاس
شهد انگبین اندازد ازین شیوهٔ بی‌باکی و از طریق تهور و جهالت ناگی
میان ابنای جنس خود بشجاعت و دلاوری چنین پادشاهی عالیشان سر
بر فرازی بر افراختن امّا ازین معنی غافل مانده که هر چند سیل کهسار
در شدروی و سرعت انحدار جس و خاشاک بلجهٔ دریا رسانند و سنگهای
سهمناک کاهی از قلل جبال بصحرا و هامون غلطانند امّا در حین اتصال بدریای گران
و در وقت استهلاک در طوفان بی پایان پیدا است که چه مقدار موجب تموج
و تزلزل سطح آب دران بحر و حباب توانند شد و هر چند از صرصر عواصف
در بوادی و ضرر گرد باد و اعصار آتش فشان بوادی هویدا اگردد معلوم است که
تا چه قدر رستمی تزلزل و امان کوه پر تمکین و مودی بارتعاش اوتاد زمین
متین توانند گشت نظم که بادی که خار و خس افشانده • شد ز تمکین کوه
ترسنده • سیل اگر کوه را بغلطاند • چون بدریا رسد فرو ماند • چون
حدوث و ظهور ایجاف در سلک مرتب و روز نیک منوالست گویا آن قوم گمراه را
بخت تیره بدامگاه شام اجل میدوانیده است یا رهنمای ارادت ازلی در آن شب
دیجور چراغ نور هدایت را چه هلاک اعدا مقهور پیش سپاه منصور رسانیده
ناگاه در آن شب ظلمانی آن کافر گستاخ در اعمال شیطانی خود را در لباس سیاه

شب مستور ساخته و با وغای شبیخون با گروهی مغبون ملعون چون شکاری
اجل رسیده سراسیمه خود را بدرون معسکر همایون انداختند از طرف
دخول آن کافران سیه روز چون از عسکر سلطانی امرا و سپاه اما دولی
آگاه و فیروز بودند با آن تیره بختان در آن شب تار بلمعان تیغ آتشبار مقاتله
آغاز نهادند و طناب خیام جسد و نفرت انجام چون عقال اهل بربای
آن مظاهر ضلال بجده بر خاک هلاک می افتادند و در حوالی سرادقات
جلال که پرواز مرغ اندیشه محال بود تمنای فرصت و مجال مداخلت از قبل شقی
تاریکی شبستان خیال می‌نمود چون آن سیاه رویان مدبر و کافران سیه بخت
مصر از مقاومت نیزه‌ها و شمشیرهای خون باران در شبهای تاران منهزم و رو گردان
شدند و بر مثال سیاهی شب ادبار از برای رخسار صبح و ریاحین اسفار اسفار
روی بانهزام برتافتند و از راه اردو بازار که فی الجمله از مضاربات ارباب محاربات
خالی بود مجال فراری یافتند اما بعد از تجاوز از اردو بازار بلشکر منصور دوم ایلی
دچار شدند و بی اختیار بدست سفاحان دمار مشرکان گرفتار گشتند ع
صید را چون اجل آید سوی صیاد رود • بزرگ و کوچک و پیر و جوان و کودک
مجاهدان آن مشرکان عنید را بسنگ و چوب بزمین سیاه می انداختند و
مفارق زرین کلاهان آن طاغیان را پایمال خیول سپاه ظفر پناه ساختند
بیت دل نه شدن از جگر دریدن • شمشیر اجل ز سر بریدن • تا حدی که
از جمله ده هزار کس لاور که همراه آن کافر گستاخ در مقام اقدام بودند ربعی جان
بسلامت بردند و باقی آن برگشته روزگاران ودیعهٔ حیات را بمالک جهنم سپردند
و سرخیل آن مشرکان عنید و همراه شیطان مرید سر خود را بهزار مکر و حیله از آن
ورطهٔ گرفتاری کشیده اما بسوء خاتمت و نکال عاقبت و آخرت گرفتار خود را

بدست دشمن کهن عداوت اعنی قرال انکروس انداخته تن بمرگ و دل بجان بهلاک
داد بیت هر که گریزد ز خراجات شاه • بارکش غول بیابان شود • نه اهل قرال
از سرگشته اعمال ناپسندیده او روی بر تافته بان جزای قبایح افعالش مواخذه
نمودند و او را در حبس مؤبد بقید سلاسل و اغلال مسجون فرمودند و چندان در آن
قید و بند باز گذاشتند که بضاعت زندگانی و سرمایهٔ متاع امانی را بخواه و
ناخواه بمالکان نیران تسلیم کرد و روح خبیثش از زندان بدن کثیف کافر
براه رای آبا و آرامگاه قدیم • و ظل من یحموم لا بارد و لا کریم بر روی خود گشود بیت
چو بدکردی مباش ایمن ز آفات • که واجب شد طبیعت را مکافات • چون این چنین
عدوی مغرور و دشمن حقود مغرور بلیات گوناگون مقهور گشت و مملکتش نکبات و قرات
روز افزون خراب گشته دست تصرفش از آن مقصود شد و سپاه
اسلام بغنایم بیحد و اندازه مسرور شدند و برادو دل بمنازل حضور و مراحل سرور
عبور و مرور کردند و تمامی ممالک افلاق علی الاطلاق مسخر سلطان آفاق گشت
پادشاه موفق بدار الخلافه آهنگ مراجعت نمود و هر کس از امرا و لشکریان را
تا بها و غنایم بمسکن خود اجازت معاودت فرمود و برادر آن حاکم مقهور
افلاق که موسوم برادول و دیوده بود و سالها در سلک بندگان و خدمتکاران
درگاه سلاطین پناه بر اسم عبودیت قیام می‌نمود بر جای برادر مردودش مقبول
نظر خورشید اثر شاه بایالت ممالک افلاق من حیث الاستقلال بحکومت و
بدستور معهود او را بتاج زرین و کمر شمشیر مرصع سرافراز و مفتخر ساخت و او نیز
بعهود و ایمان توثیق عقود ذمت و باجگزاری نمود و بلوازم مطاوعت و
فرمانبرداری التزام فرمود

داستان سیزدهم از فتوحات میمونهٔ حضرت سلطانی در ذکر توجه سلطان دین بغزای جزیرهٔ مدلی از یونان زمین بعد از فتح افلاق در

و من جملة احوال کیفیت شروع مجاهدان در دریای فرنگ و ظفر یافتن بر قلعه‌ها و حصون و قلاع و بقاع آن جزیره بتوفیق الله تعالی

سلطنت ممالک بر و بحر سلطانی را سزاوار و دارای ملک و ملت پادشاهی را لایق و دست اقتدار که همیشه نظر همتش مقصور بر بسط لواء والای شرع مبین است و کل امنیت نیتش محصور بر تبسیط آیین دین در ملک روی زمین الحق در فتوح عینی شکل جدید حدیدی شمشیر مریدش همه مشکلات را بمنزلهٔ مفتاح است و در رسمونی مطالب و مباغی لمعهٔ تیغ جهانتاب و شعشعهای سنان پرتابش و لمعای بل الله را مصباح و صباح سر فضای دشت و صحرا که مضمار جیاد احتشام او گرد جولانگاه منظور دان فتح و اقبالست و نسیم صبا و شمال بر روی دریای که مسیر جواری منشآت و اعلام او شود مبشرات نصرت سپاه تایید و افضال در آیینهٔ مصقول تیغ جهانوش سپکر مرغوب من کان الله کان الله له بر دیدهٔ انتباه عالمیان هویدا باشد و در مرآت قبهٔ برخورشید منقوش آیت حمایت و وقایت والله یعصمک من الناس برای عین دیده وران چون ترس ماه بدر در ظلمت اشتباه هیدا گردد نظم

ترا پایکان همت جاه دادند ◦ ز اقبال بر رویت گشادند ◦ تو هرگز بدو هنی در زمانه ◦ بنیکو سیرتی بی‌تیر نگانه ◦

چنانچه مصداق این معنی در تمامی غزوات و هر جهتی در اسفار و عزمات این سلطان دین محمدی ظاهر و متواتر است کالقصه چون سلطان غازی در غزای افلاق بفتح مبین انجا منتهی شد و در همان سال عزم گریم همتش متوجه غزای و جهاد مشغول گشت و در اوایل بهار سنه ... و ثمانمایه بر مثال خورشید جهانگشا که در موسم گل در یامین بسوی نقل حمل شمالی متوجه گردد بصوب ولایت شمال روم ایلی که اقرب از ممالک افلاق است عازم فضیلت جهاد شد و در موسم خریف آن سال باز بآیین مهر عالم گیر کمیل کشور گشایی ملک مغرب و جنوب نماید بعزم غزای جزیرهٔ مدلی که اشهر و از بزرگترین جزایر یونانی است مقتضی الانضمام و ازدیاد آن ممالک دریابار جنوبی و غربی روم ایلی در عداد بلاد اسلام

استناد گشت و کیفیت وضع بدیع آن جزیره در ما بین اقلیم رابع و خامس افتاده و ان کشوری بغایت فسیح و گشاده چنانچه هم در طول و هم در عرض سه روزه مسیر است اماکن آن در غایت نزهت و صفا دلپذیر و قلاع استوار میان آن جزیره بسیار همگی بر وضع تدویرات فلک جهانمدار مسور بحصارهای رفیع المقدار و در قری و مواضع آن الوان نعمت فواکه و ثمار و جویبارهای روان بحد و شمار بیت

بهر سو لیش آراسته منزلی ◦ که از دیدنش تازه شد مردلی ◦

و سلطان را همیشه داعیهٔ فتح آن کشور نهفته ضمیر منیر می‌بود و بعد از فتح افلاق و شوکت سلطنت و قوت و استطاعت لشکر ملاحظه یک سو دیگر در همان ولا فرمود چه از صنوف غنایم افلاق زیاده بر قدر میثاق لشکریان مجاهدان اتفاق افتاده و دفع خصم پر نزاع و انتزاع ممالک آن بقاع در اندک فرصتی دست داده بر انه رسبت اسکندری در روش عالمگیری تعطیل را در کارخانهٔ شاهی منهی داشت و قوت وقت را در تحصیل ظفر و نصرت از محظورات و محذورات می‌انگاشت که بیت

سکندر گفت با خاقان چینی ◦ که شاهی نبود از غافل نشینی ◦

و چنانچه تجهیز عزم جهاد از اطراف بلاد فرمان داد و چون ملک مطلوب جزیره بود اولا آغاز تجهیز جهازها و مراکب نهاد و سفاین کوه هیکل ابر رفتار و جواری همسال تصویر فلک مقدار در معبر کالهور کلبولی مهیا داشت و بقدر هر کدام دلاوران نهنگ آسا در دریای هیجا مجاهدان و کارفرمایان بعدد معهود باز گذاشت والحق هر کشتی گویا قلعه بود با برج و بارو استوار از اطلال سحاب بلندتر بر سطح بحار و در قامت لنگرهای برجای تر از کوههای برقرار و در سرعت سیر و شد روی میان سبزه زار بحر زخار سابق تر از جیاد با دیمای صبای سبک عنان و شمال شد رفتار ریش نظر در بادی الرای مشتبه می‌بود که آن تمثیل عظام جواری مگر ابرهای کوه مثالست بر سطح آب یا نشانه ایست از آیات عجاب ادلجه لجی نشاء موج و فرق سحاب بیت

مقام خضر بر یک ماه روح ◦ بطوفان گشته دلارام کشتی نوح ◦

و ثانیا عساکر ممالک را نادولی را انجمع فرموده لشکری بهم رسید

فی المثل درحین حرکت چون بحری جوشان و بکاه هفت برج ابر بباران خروشان آن
معسکر پرهیاج بحری بود مواج که قباب خیامش بعدد حباب حساب نشود و پرتو سیوف و رماح
در کف دریا نشانان دلاوران شعاع حالی از لمعان سراب و سلطان دین و آن قهرمان
ماء و طین با خواص امرا و وزرا و ارکان دولت از راه بحر و سرخان ایلی با سپاه و دولی
در فضای شهر ایار مسند مطلقه آسمان مانند برافراخت و صفوف کشتیهای بحری محال ایز
بصفت وهی تجری بهم فی موج کالجبال روان برکنار جزیره مدلی لشکرافراخت
از باد بانهای سفاین بر سبزه‌زار روی دریا اطراف حصار را انجم سپاه اقبال رخش شد واز
مقابل جزیره از ساحل اباد دولی کشتی اندیشه فتح را در دریای ارسپاه مبیاحل درامد شد
و سلطان بر و بحر روزی از آن میان لشکرگاه میل طوف و کشتی برمرکب کشتی فرمود و تخت
خلافت را از تخته سفینه بر روی دریا برافراشت و سلیمان آسا تخت روان جاریه را بر دوش
صبا و کتف شمال گذاشت لمؤلفه ز دریا دلی شاه گردون شکوه • درامد بدریا
برامد چو کوه • چون سپاه مجاهدان دریا دل واصل شد و غازیان از مرکب سفینه
سکینه حاصل گشت چون در درون کشتیهای پر حوصله قرغانها و رعادهای نهنگ مثال بنهاده بودند
بنفس اژدرها تیر آن قوارع اژدها مانند بنیاد مردافکنی و کشورستانی نمودند واز
اطراف و جوانب حصار مدلی را چون سینه عاشقان تیره روز از صدمه غمزه خوبان
دلدوز بتوب و تفنگ رخنه رخنه ساختند و سنگهای قارعه قالعه را بر وضع ملمات
واقعات و آفات و نوازل متناوب بر بروج و باروی زندگانی ایشان می انداختند و در تفنن
دران ملحمه و محاربات و هر دم دران معرکه مضاربات از زبان لشکرهای حصاری و از دهان
رخنهای برج و دیواری نوای رجاوامیدواری لعل الله یاتی بالفتح او امر من عنده •
بگوش زمین و آسمان میرسید واز غلغل توبهای صاعقه کردار بشارت توفیق فتح و
فیروزی و ندای دلکش ظفر و بهروزی را سمع اهل حق و یقین می شنیدند بیت سنگ قلعه

زتوبهای

ز توبهای گران • گشته چون سبحهای بی زمان • و چون بر رای همایون محقق
شد که امروز و فردا اعلام و رایات دین نبی بر بروج فلک فرسای حصار ارتفاع خواهد یافت
جهت تنگی آن فضا سلطان دیگر بطرف ایار مسند عنان مراجعت برتافت چون جماعی
جمیله امرای و لشکریان که بر سر حصار بودند دیوار برج قلعه را که ماه وار پرده ماه
مخسوف طالع و بخت کفار کشیده بود از سنگ توب چندین رخنهای هلال وش پرکرده
سور محصور ظهور نمود واز جرم مدور تابان توب آتش فشان که چون جرم خورشید بر در و
دیوار حصار کفار می افتاد آن هلالهای ها و شبر صدران حصار را المحاق تحت الشعاع مشهاد
بیت روشنت اینکه تو خورشیدی از آن روی جهان • شرق تا غرب بتیغ تو منخسف شد •
تا آنکه هنگام صبح که از فروزی طالع خورشید ساطع با صحایح انوار عالم گیر و با مامل اشعه تیر
وشویر در قلعه صباح رویین حصار را جنانچه فتح نمود و بعزاسرار شعاع نورانی دبرج و
ایمای شیوه گیتی ستان لشکر شریعت پرور بحور الفتح اعلام ظفر اشارت فرمود و
عسکر مبارزان دین یکبار از در و دیوار آن حصار متین جنادطح دخول بجنگ و کین نمودند
و از هر رخنهای دیوار بصوب فتوحات چنین دری میکشودند یا بر مثال سیل سریع الانحدار
بهار که از اطراف وادی انحدار پذیرد از هر ثلمه دیوار حصار جویباری از تیغهای خونخوار
دا انهار شد که از چشمهای چشم مشرکان اشکبار پدید آمد و یک طرفة العین در منتوق
رایات والی آن دیار رایت ملت محمدی را بر اوج عزت و اقتدار برافراشتند و تمامی
اهل و عیال و اتباع ملک و کفار انجا را با همگی سروران ملک و اتباع در قید و زنجیر
داشته و جمله خلق انبوه که برقتال لشکر اسلام در دل انحصار قرار کرده بودند بعد از زد و خورد
بفضای وسیع و عرصه فسیح که آوردند و بجهت تسویه دادن مجموع شاوکای بمقتضای تقسیم
عادلانه انما جزاؤا الذین یحاربون الله و رسوله ان یقتلوا او یصلبوا او ینفوا فی الارض
بدو قسم نمودند اول آن جمعی که از دوار املک و ننگ جهت ملک داری با مداد کفور

مقهور این بودند و هر کدام خود را در طور دلاوری و در کیش کافری برتری می پنداشتند
دران محنت گاه پس قحط و علات و دران فتح گاه دیوان ایالت ایشان را
بدو قسم برابر کرده از میان بدو نیم می زدند و بر فرض یوم موعود اکثر گروه ملعون را باسلوب
ناکسوا رؤسهم عند ربهم روش منکوس رؤسای ایشان را با اقدام اقرانشان
هم زانو میکردند بیت هر که گردن میکشد روزی ز طوق بندگیش • روزگارش بند بر گردن نهد زنجیر ران
میرد • و قسم دیگر اهل کسب و حرفت بودند جهت مصلحت آبادانی و معموری مملکت بر
جان و خانمان امان دادند و رقبات و املاک ایشان را بمقرری جزیه و خراج معین داشته
مبلغی برگردن ایشان نهادند و فرزندان حدیث السن طیب الغصن ایشان چون مستور
از عوارض صلح و قابلیت ازلی دور نیفتاده بودند و در چهره آیینه سان ایشان نور ایمان نمایان
بود جهت استخدام اهل اسلام انتخاب کردند و همه ماه پیکران جواری و غلمان را در سلسله
استرقاق کشیدند و قسم دیگر سپاهیان آن دیار بودند یا از ارباب ثروت و تولای سایر
اقطار جهت تحصیل مال فدیه و خونبها در قید و زنجیر نگاه داشتند و بعد از استیفای حظ مالی
از فدای ایشان همه را از قید و بند باز گذاشتند چون آن حصار مدتی که دار الملک
حاکم و کشور آرای بود بتصرف سلاطین در آمد سایر بقاع و قلاع که در دست اتباع و اشیاع بود
بتقریب تبعیت و قانون متابعت تسلیم و استسلام متحتم شد و قضاة و حکام بحسب اقتضای
قانون معین هر جایی متوطن گشت و قوی و ضوابط رعایا را بمعیاری عدل و انصاف دار السلام
ساختند و بعوض صوامع و کنایس رهبانان و قسیسان مساجد جوامع و معابد اهل توحید
و ایمان بر اوج آسمان بر افراختند و آوازه بانگ محمدی در آذان نواقیس ممتلی کردند
و جمعی کثیر را بنور ایمان مهتدی ساخته در محل اسلامیان در آوردند و مساکن ایشان را
محفوف اسلام کردند و الحمد لله علی دین الاسلام داستان چهارم از فتوحات میره
مبشره سلطان و ذکر توجه سلطان بغزای ممالک بوسنه و توفیق یافتن بتسخیر چهار مملکت

وفتح

و فتح ربالی و ذکر گرفتاری قرال بوسنه و برادران و سرداران آن ممالک بکمال
اجتهاد و حسن مساعی المؤلفه ای شه که بشمشیر تو همدم فتحست • بر رایت تو
همیشه معلم فتحست • در دین محمدی ابو الفتح تویی • وز تیغ تو چار رکن عالم فتحست •
چون مظاهر سلطنت و قدرت در کشور امکان ظل قدرت حضرت سبحان اند و شاهان
عادل میان اهل ایمان آیتی از رحمت رحمن و مقررست که ظل حق را در عالم شهادت اقتضای
انبساط و امتداد است و رحمت رحمان همیشه سابقة علی الاشیاع و اتباع بر کافه عباد
و بلاد الم تر الی ربک کیف مد الظل لاجرم سلطانی که ظل جلالش پناه اسلام باشد
و بازوی استطاعتش قادر در تنفیذ احکام کی شاید که از پرتو نور هدایت و دلالت بدین
مسلمانی محکومان و مغلوبان خود را در عین قدرت و کشورگشایی و جهانبانی محروم و بی نصیب
گذارد و لوازم رعایت حق جوار را و بار کفار جار خود را بدعوت اسلام بجای نیارد چرا که
این نکته دلخواه از کتاب کریم مسموع آذان و مذکور افواه است وان احد من المشرکین
استجارک فاجره حتی یسمع کلام الله والحق این سلطان دین محمدی درین ملک
تمشیت ملت غرا و تقویت دین بمداومت محاربه غزا و رسانیدن دین حق در ولایت کفار
افقار و استسلام ملوک و صنادید شرک کان جوار آیتی بود ظاهر جهت اظهار خطاب فی الیوم
اکملت لکم دینکم و اتممت علیکم نعمتی و رضیت لکم الاسلام دینا
و عواید فتوحات اسلامی او در مدت خلافت و دین پروری معاین و مشهور دیدهٔ هر
بیت کونی نقوش که نور دیدست • از نصرت ملت آفرینست • چنانچه یکی از علامات
نصرت آیات او در توسیع کشور دین اوقات که شهر سنه و ثمانمائه بود
باظهار مروت و عقیدت بلند همت بر فتح بلاد وسیع بوسنه و غزوات بر سیان
دل الهام پذیر خود محکم درست القصه چون از فاتحان اقالیم اخبار و در ولایات و ممالک
نقوش خفیه از منقصت ضلالات و غوایات از سلطان مطوایات انقیا مذکور شد

امتزاج الخبیثات للخبیثین و خسروان سمندره اعنی دسبوت مبهوت بود دعوی وراثت
آن مملکت همیشه اظهار مینمود و در آن نزدیکی اوقات با سپاه نصرت آیات که رفقت
امیر غازی علی بیک میخال علی بغزای انکروس رفته بودند و انواع مدخولیها
استغفار کرده بهبود و عاچیک بر کذب و غدر او ادا شهادت بصدق دل در خدمت سلطان
نمود که **بیت** کافر دل سیاه و جان تیره است ° هم منافق نهاد و هم خیره است °
بنا برین بواعث ظاهری و پنهانی عزایم و دواعی سلطنت بغزای مملکت بوسنه منضم گشت
و اسباب جهانگیری و قلعه‌کشائی بر وجه اتم بهم منضم شد اما چون ولایت بوسنه
ملکی وسیع است و مشتمل بر کوههای رفیع و قلاع منیع و در کوهسارهای او اجناس
از اقسام معادن مثل نقره و طلا و لاجورد و گل ارمنی و غیرها بسیار است و بطیب
طیبت و لطف هوا بقعه چند جنت آثار است و از یک جانب با اکثر ممالک فرنگ متصل
واقعست و از جانبی بمملکت انکروس و توابع متلاصق و متتابع و از یک جهت بکشور
روم ایلی هم تخوم و از جانبی واصل بساحل دریای روم گویا آیت حسن و جمال در شأن
روی رخشان خوبان ایشان نازل شده و پرتو قابلیت نور ایمان و اسلام از طلعت سلیم
ساده رویان و احداث آن طایفه متواصل گشته ذکور و اناث ممالیک آن ممالک [illegible]
سیم اندام اند و غلمان و جواری آن گروه میان آن کوهستان پر انبوه همه آهورنان کبک
خرام **نظم** چشمان و زنخشان بسی خوب ° بر مرد و زن نوشته غیر مغضوب ° بند زلف
تاب داده ° گلزار بنفشه آب داده ° بر این سلطان غازی در تهیه اسباب احتشام
و جهانگشائی اهتمام تمام نمود و عساکر مجاهدان ممالک روم ایلی و اناطولی را در معسکر همایون
اجتماع و التیام فرمود و جهت طول نزول و عروض ممالک متکثر بمدت دو ماه بر حد بوسنه
رسیدند و سرادقات اقبال را در مقابل سپهر مرفوع بر آسمان حشمت بر کشیدند و اول
قلعه بوقجه که بر مقدمه ملک بوسنه افتاده پیش آمد و ظاهرا از غایت احکام دستوری

که قرال بوسنه که از متعینان کفره بجرم سندی و وفور اقتدار ممتاز بود و در عهد
سلطان باظهار مطاوعت و خدمتکاری خود را در زمره مخلصان بمزید عنایت و التفات
سرافراز می نمود و همیشه بحسب ظاهر احوال و اعمال نسبت با خدام سلطان طرح جانسپاری
می انداخت و سال بسال التزام ادای خراج مقرری طوعا و کرها بر خود لازم و متحتم میساخت
اما در ان ایام مقارنت نفاق جبلی با شقاوت کفر اصلی او بر وفق قاعده مقرر منافقان
ستمگر در اکثر صورتهای بهم مظهر اثر و خبر یقولون بالسنتهم ما لیس فی قلوبهم
شده بود و امارات دورویی و بدخویی از خبایای اعتقاد و خفایای باطن پرفن و بر طبق
کلام بالغ و حکم و اذا لقوا الذین آمنوا قالوا آمنا و اذا خلوا الی شیاطینهم
قالوا انا معکم ظاهر مینمود از اینجا که فطرت مستقیم سلطانی بود قولا و فعلا در اظهار
حق و صدق اجتهاد میفرمود و جهت تحقیق و تشخیص مضمر فؤاد و تصحیح مواد اعتقاد قرال مذکور
طریق آزمون میمون و بلوناهم بالحسنات و السیئات لعلهم یرجعون پیش آورد و اول
نوبت در اسلام کتابی بکلام ترغیب و ترهیب او بدعوت اسلام کرد بر اقتضای سوء نیت کفر
و عناد در جواب این پیغام بعضی کلمات باطله بر وفق ضمیر و اعتقاد خود باز فرستاد هر چند
شقاوت اصلی و خسران جبلی او از استمرار کفر و شرک او جلی بود فاما از قبح شنایع
و اشنع قبایح او که نشانه خسران دین و دنیا و خذلان و نابرخورداری اولی و اخری
او مینمود اینست که ولایت بوسنه را بطریق قتل پدر جلبی خود بدست آورده بود و بقطع
سلسله صلة الارحام تزید فی العمر پیچ و مثابه عمر و دولت خود را مستحق لعن
و ملام ساخته بود و مع ذلک در آخر کار خود را بمهلکه نفاق و خلاف سلطان انداخت
نظم ز آنچه شیرویه کرد با خسرو ° با پدر گشت او خلف نه نو ° با پدر از عقوق عذر
آورد ° پس بسلطان وفا چه خواهد کرد ° و مع ذلک که در باب فتح قلعه سمندره
از آن قرال اضلال انواع الغدر و اضلال ظاهر شده بود و جهت آنکه منکوحه او بحکم

از آنجا

تسخیر آن بیرون تدبیر عقل و اندیشه خود اما چون مقالید احکام واجب الاتباع
فاتح ابواب فتوح بلاد و بقاع می بود و از نفود عالم الغیب بی ارتکاب سببی تجارب
و بعضی بمجرد توجه سلطان آن گروه میمون الاتباع تسخیر محل چند که در حیز امتناع
می نمود و تغییر حکم نطاق میکردند فلهذا اول انجه معذرت و اصابع فکرت را کلید
فتح و مذانه جهت کشادیاب مغلق آن قلعه شد و از اطراف بهر گونه تدبیرات آهنگ
جنگ بر قلعه انداخته شد و بعد از گرمی بازار قتال و القار صدای پر اهوال اعمال کرمشیم
گوش فلک از سماع مثل آن خروش عظیم بود و با وجود آن علوی ارتباس و بیم سقط چنین ارکان
حصون و قلاع قدیم بی علتی دلاوران مجاهد بقوت بازوی جد سنجهای فتوح را
بر بروج قلعه بر افراختند و بر مثال مطارینانی افق را آن صحن حصین گردون سای را
بر شحات انوار مسلمانی مترشح و متوشح ساختند بیت یافته دین و ملت تازی •
روز افزونی آن بشت غازی • چون فتح آن قلعه گویا مفتاحی بود جهت سایر فتوحات
بلاد و مقدمه یقینی الانتاج در تحصیل این مطلب بر وفق مراد این آوازه پر مهابت
و صیت فیروز جنگی غازیان با اصحاب مطامع بروج و قلاع و در اسماع سکنه آن بقاع
پر اجتماع رسید اعیان و سرخیلان چندین قلعه و شهر بطریق جبر و قهر و بضرب نصرت
با رعب مسیرة شهر کلید اکثر قلاع را باستقبال رایات اقبال فرستادند و بالتزام
جزیه و خراج باندیشه خلاص جان خود افتادند و بعد از آن سلطان بزرگ همایون بخت
همایون و بیدرقه دولت روز افزون برون ممالک و حصون آن کشور توسع
و نمود و آوازه بشارت آیین ادخلوها بسلام آمنین از زمان و زمین میشنید بیت
بجوام درین کشور دلکش سبات • تا نصرت و اقبال بپاید ثبات • اما
بسیاری از مردم سپاهی و رعیت انبوه شده بودند و با موال و اهل و عیال تشتت
باذیال جبال گشته بر وفق مضمون لو یجدون ملجأ او مغارات او مدخلا

لو لوا الیه

لولوا الیه وهم یجمحون برشت قوم عاد از خوف تند باد حمله اهل جهاد
بکهوف و مغارهای مظلم و اکنان تنگ و تاریک افتادند و بعضی از ازدهای
چیوند در پی اغوال با ضلال روی نهادند و اکثر آن مغارات در درون کوه و
کمری چند بود بغایت بلند و استوار که مرور مور و مار بر مجاز و مقار آن در غایت
صعب و دشوار مینمود و گذار باد صبا و شمال بوسیله و زنگی بدامن کوه پایدار
با بر شتهار استوار اغصان اشجار از راه ضرورت و اضطرار بود و بلوک بلوک
صنادید ملوک و رعایا چون اجرام سحاب و اجسام فرده صفیح ضباب در قلل
جبال و نحتهای جنگلها متحصن شده بودند چنانکه طریق مداخلت در آن مساکن
منحصر در یک راهی بود و لیک آنهم چون کمرگاه خوبان موی میان ایشان تنگ
و تنگ و باریک و سبیل نفوذ در آن آجام بر هم رفته از خارهای آلام ارباب قبیل
دلبستگی عاشقان بود و موی مشکین محبوبان آنجا که هم دراز بود و هم سیاه و تاریک
نظم تو دانی که بر تارک مهر و میغ • نشاید زدن نیزه و تیر و تیغ • چو دیوان
بی چاره تاختند • وزان دیو خانه بپرداختند • بر چند که هرگز همای همت
بلند پرواز هیچ پادشاهی یارا در کمرگاه اکنان آن جبال و آیات باو کار
افکار صائبش قرار نگرفته بود و عقاب عقاب و عتاب هیچ حزب با اقتدار
در غایت غابت تراکم اشجار آن قلل کوهسار آشیان ثبات نپذیرفته
اما لایزال دلاوران آن مجاهدان دین متوجه آن گریزگاهها و حصون حصین و منو
و متوآن کهف رلعین می بودند و آوازه تمرد و عناد آن گمرهان ملاعین را از عکس آواز
غلغل تکبیر و تهلیل موحدان بشابه صدای کوههای سنگین میشنودند و دفعه دفعه
دلیران صاحب تدبیر و تشیر و فیروزمندان قادر بر فتح و تسخیر در ارتقا بر مراقی آن کوههای
گریزگاه و صعود بر مصاعد مصاعب آرامگاههای آن قوم گمراه راه تقاعد و تفوق می یافتند

وبرنبت صعود دعوات مستجاب اهل الله بر آسمان قبول مسئول و دلخواه بموجب
اسباب بسیار و انبوهی سپاه بمساکن مخالفان می شتافتند و در هر طرف جمعی
سواره و پیادگان برمثال خیال صاحب حکمای ریاضی دان بر معارج آن اکنان
فلک ان بر بر رفتند و بر درهای غارها و اطراف مغارها جهت غارت و تاراج چون
سیاه مگس انگبین بر در بیت النحل شیرین ازدحام می پذیرفتند و باین عزیمت مجدانه
و همت شیر مردانه از هر طرف چون لشکر منج عسل خانه زنبور زهرناک اعداء دین را
تو ص می نمودند و بعضی شربت هلاک که از شهد شهادت چشیدند اما دست طلب از
آرزوی شکر لبان اسارى از انجا باز نکشیدند و باین عزم جازمانه و بان توجه
حازمانه ابواب مداخل آن مخازن قارونی را بکلید تیغ کشودند و از نهیب سنان
علوشان سلطان و غلو آن لشکر زنبورسان دست تملک و غارات بر مخزونات
مغارات متطاول نمودند و گروه گروه خوبان و مخدرات پرده نشین که از خانهای
عنکبوتان غاری جهت تواری پردها بروی خود گسترده بودند مگس وار بدام وصل غازیان
گرفتار شدند و از غلمان پری سیما که از هراس اسیری و یغما در اکناف کنان و مغارها
برمثال نطفه و جنین در کهوف ارحام و بطون امهات تا بنا دیگر بار متواری بودند
یوسف مثال هر یک را از گرفتاری چاه و بل براورده در قید غلامی گرفتار
می نمودند و از هر غاری هر غازی غارت اموال ملکی بیرون می آورد و هر مجاهدی
بهره وست شاهد ماه منظری را بقبضه تملک خداوندی میکرد و فی الجمله از آن کشور
وسیع پرمال و مملکتی چنان مالامال از بضاعت حسن و جمال غنیمتهای بی اندازه بغازیان
واصل شد و از نقود و اجناس صامت و ناطق همگی لشکری چنین انبوه را نعمت زیاده
بر مترقب حاصل شد نظم بسی برده یونانی و بربری ∘ سبق برده بر ماه و مشتری ∘
هر روی صحرا پراز خواسته ∘ بگنجینه گوهر آراسته ∘ لیکن چون غرض اصلی و مقصد کلی

سلطان

سلطان ازان نهضت رایات اقبال بدست آوردن قرال مفسد ضال بود لاجرم
در جستجوی قرارگاه او متردد خاطر بود و در تحقیق مقر فرار و مفر قرار او از هر طرف
استخبار میفرمود تا آنکه بتحقیق پیوست که قرال با بعضی خواص و لشکریان معتمد خود بقلعه
های تحصن جسته و از موقع تعاقب نهضت و مصادمه سپاه ظفر پناه بگوشه پنهان جسته بعد از
تحقیق سلطان فی الفور وزیر اعظم محمود پاشا را با لشکریان روم ایلی برسم یلغار بر سر
آن قلعه و حصار روانه ساخت و حکم قضا امضا جاری شد که اورا بهیه وار دران
قلعهای حصار و سور استوار دیوار کمند و دام باید انداخت چرا که هرچند قلعه محکم و استوار باب
و مدخل دران ظاهرا دشوار فاما پیش آن سپاه ظفر پناه تسخیر قلعه و حصار که باشد در حکم
تعیینات معدودست و قلعه گشائی آن لشکر مظفر امری مشهور و مشهودست بیت شد
ز محمود آن محمد پاک ∘ عرصه شرک چون دل افلاک ∘ چون محمود پاشا و عسکر منصور
بجانب قلعه ها بی تعریج سریع از خروج سهام خدنگ از شست کمانداران سریع در جنگ
توجه نمود و اطراف و جوانب قلعه را محصور بلکه مضبوط فرمود و بعد از تحقیق
خبر چنان محقق شد که قبل از وصول قرال بجانب قلعه صمول که استواری آن محیر
عقول است توجه و تحصن کرده و تاب مقاومت و مناظره اجناد جهاد دیده داده
پادشاه با آن عساکر بی توقف قرال را تعاقب نمود و بعد از حلول لشکر اسلام
بر اطراف قلعه صمول قرال از آن قلعه هم بی توقف بیرون رفته بود و بقلعه کلومباچ هم
رفته که بر استحکام آن بیشتر اعتماد داشته و از خوف توجه وزیر سلطانی انحصار را
مانع حصین پنداشته چرا که در میان آن دو قلعه دربندی بوده تنگ و تاریک تر از
دل اندوهناک کفار و از تراکم درختان و تراکم سنگستان مظلم تر از ضمیر آن سیه دلان
مجال لاجرم تمکن راه در صعوبت آن واقعه تحیری دست داد و وزیر هوشمند با امرا
و مردم کاردیده آغاز مشورت نهاد و اکثر دران باب اتفاق بر وزیر صاحب تدبیر

القای اینمعنی نمودند که چون قرال ضال دران مسکن اغوال بنیاد مکر و احتیال نهاده باندیشه
و بستبردی در مضایق این مسالک افتاده دران مرحله و تنگنای سهمناک آنچنان لشکر انبوه را
بی بدرقه و رهنمای درآوردن لا قانون حزم دورست و مثل مشهور و هو اعرق من شمس
امهر ضمنه در بارهٔ آن تیره بخت و محلهای تنگ و تاریک او مقرر و مسلم جمهورست
بیت حذر کار مردان کارآگهست ۰ بزرگ سد رویین لشکرگهست ۰ و چون در حال
توجه امیر سلطان بحصار قلعه بجی شده بود ابر سیر بمحاصرهٔ آن قلعه عودت باید نمود
و قرال بنگال را در حکم معدوم الکاریم و قاعدهٔ مقرر و اعرض عمن تولی را جانب
سلوک داریم از آنجا که غیرت سپهداری و حمیت دینی و سپهسالاری بود و رزم دلیران این
طرح تدبیر در درون دل اعراض نمود اما از صفای رای و دیانت همت مصلحت چنان
اغماض فرمود و رعایت قاعده اهل الله بمقتضای فاذا عزمت فتوکل علی الله
اصوب و انسب دید و دلیلی و برهانی قاطع بر اصابت رای توجه و جزم با آن
عزم بلا جزم در میان کشید که مقصود سلطان ازین عزیمت و سفر ظفر
بر قرال لعین بود نه آنکه مراد تسخیر قلعه و مملکتی علی التعین اکنون که قرال بر شال
سکاری از دام جسته و در عین این تردد و خوف مضطرب و دل خسته است
یقین که مردم اطراف این مسکن همگی از هول وصول رایات و صولت مجاهدان
باندیشه سر و مال و اهل و متعلقان خود بند و کسی بفکر نگاهبانی آن تنگنای دربند
نخواهند افتاد و از عالم غیب فتح و گشادی دست خواهد داد و بتوفیق سبحانی
و یمن همت قاهرهٔ سلطانی مآل این عزیمت نصرت اشتها ظفر و استیلا با وجود
سلامت لشکر اعدا خواهد بود **بیت** جو گشته حزم بر کر عدو عزم همایونش ۰ شود با
عزم حزم او سپاه فتح و نصرت ضم ۰ چون رای عالی وزیر برین عزیمت مقرر گشته
جمعیت رجال الابطال و شیر مردان میدان قتال نمود هیچ احدی را مجال

ابطال این اندیشه و خیال نبودی توقف در سکناتش می که چشم فتنه انگیز اهل شرک در
بخواب غفلت نهاد و دیدهٔ بخت مقبلان ما در ذا و چون مهر تابان در عین ظلمت دیاجیر برد
بی اظهار تقدیم مقدمات عزم عبور از آن دربند مستحکم مصمم فرمود و بمشاعل نورانی
هدایت ربانی تیرگی آن وادی مظلم را بزدود و اگرچه از زبانهٔ مصابیح پرفروغ
مهاجران و انصار جهت سهمناکی آن وادی پر سباع ضار در آن شب تار بر این نظم
بمنع اشعار و تذکار مینمود **شعر** مهرهت علی وادی السباع و لا ادری ۰ کوادی السباع
حین یظلم وادیا ۰ اما چون بدرقهٔ نور هدایت ابد مشعل تابان من یهد الله
فهو المهتد پیش پیش انجاهدین برافروخته بود و از طلایع فتح و سپاه موید
هر نفس بگوش سروش اولی الالهی آوازهٔ ما یفتح الله للناس من رحمة فلا ممسک لها
از و خشک میکشت لاجرم چون سپاه ظفر پناه در بند و صد عبور در بند در تنگنای
کوه و کمر آن ممر شدند با وجود شبی چنان تاریک و راهی ناهموار و باریک پای هیچ آفریده
از آن گروه انبوه دران تنگنای و سختی کوه سنگ محنت و آزاری آزرده و خون آلوده نگشت
با تمامی سپاه سلامت در گذشت و بر مقدمهٔ لشکر و طلیعهٔ آن سپاه منصور عمر بیک ولد
دورخان بیک بود همه عزم و دلیری را تا بنزدیکی قلعهٔ قرال در پیش راند و بزبان گیری
بعضی مردم خبر از حال قرال بدست آورده و تفصیل راه مخاطرات و کیفیت غفلت قرال را
محقق کرده برید نویدی باستقبال پادشاه کامکار فرستاده بشارت مدد توفیق در سلوک
انطریق و استدعای تعجیل توجه سپاه غازیان علی الفور پیغام داده چون قرال ضلال
وصول چنان لشکر اسلام را با آن جمع قلت مردم غار بکر احجی بنداشته و بچشم استکبار
و دیده استنکار دران لشکر مظفر از سر حصار سیدیده ۰ و بنوعیه استحقار و استهزا جام بادهٔ
خوشگوار جهت اظهار بیغمی و عدم مبالاة بآن سپاه قتیل المقدار میکشیده
اتفاق در نزدیکی قلعه رودی عظیم بود کری پول عبور از آن آب تیز نبود اما نمی یک

انبوه را از آن تنگنا در بند تحمی کوه می ل
می بنداشته علو طلیعه لشکر ۰۰۰

باآن مجاهدان مقدم از پول تجیل گذشته‌اند واندیشه مکر اعدا نموده بعد از
عبور قرال کسان خود را بطلیعهٔ مجاهدان فرستاده پل آب را بریده
وآن گروه قلیل اسلام را از اطراف وجوانب کفار احاطه نموده ودردام آلام
کشیده درین مجال وزیر سپهدار برکنار گذار آب ومحل عبور رسیده وحال
مردم طلیعه را دران ورطهٔ مهلکه مضطرب دید فی الفور بحکم تدبیر جمعی مردم دلیر را
از آب بطریق شناوری گذرانیده وخود در تدارک گذرانیدن سپاه انبوه شد
جمعی را هر چند زودتر بمدد ومعاضدت لشکر رسانیده درین اوقات قرال بغرا عنان
تمام لشکرهای سوار وپیادهٔ خود را بقتال وجدال طلیعه اسلامی فرستاده بوده وخود
بتماشاگری ونظارگی بر برج قلعه متمکن ایستاده که ناگاه موکب متعاقب با مداد
طلیعه اسلامی رسیده کار وکارزار جهت وصول جنود نامعدود غنیم بقهر وخسران
کفار کشیده چنانچه با رسیدن محمود پاشا سپاه کفر انهزام یافته روی ادبار
قلعه قرال بر طرف تافته‌اند ودران زد وخورد دلاوران چندان سرهای سرفرازان
ترکان در زیر سم ستوران غازیان با خاک یکسان شده بود وچندین کله خود وکلاه غرور
سرداران کافران از خون دل ودیدهٔ ایشان گویا کاسها شده مالامال از باده
ارغوان جمعی قلیل از بیم کشتگان معرکه ایمان کثیف خود را غبار مثال بهزار جر ثقیل
بقلعه قرال رسانیدند ومعدودی از بقیة السیف مجاهدان با تنهای مجروح
ودلهای مکسور بعقب وحوذرا بگوشهٔ متواری گردانیدند نظم پای گردون پیاده
مانده بجای • زین سواران چیست قلعه گشای • گشته بر تارک هوا گردان • گرد خشم از
سیاست مردان • وبتوفیق معبود بروفق مقصود عساکر وجنود نامعدود گرد
قلعه را باستوار تیغ وسنان مسور ومحصور ساختند وقرال بیچاره بال را که قبل از آن مثال
بقول وکفتار کفار در درون غار آن کهساریکان غیبت وفرار گرفتار انداختند

وهمه مجاهدان مجدانه شبانروزی بحرب وضرب ومصابرت قلعه مردانه ایستادند وان
گروه پراندوه مشد که از امحال نفس حرکت کشیدن نمیدادند تا چندانکه بکار کی از
قوت مقاومت وجدال باز ماندند وکار خود را بعد از نکال ووبال باستشفاع واستسلام رسانیدند
وقرال بوسایط ووسایل از وزیر کامیاب بتسلیم ملک ومال استمهال واستیمان نمود
وپاشا نیز بعهد وایمان تعهد در خواه امان او از درگاه سلطان فرمود وبعد از تسلیم ممالک
واموال وملاقات پاشا بقرال بحکمی را بر نواب سلطان طوعاً وکرهاً برگذاشت وپاشا نیز
رعایت احترام او را با تمام اتباع واقوام بپایرگاه سلاطین پناه روانه داشت وسپهسالار
موفق بعد از کفایت مهم قرال وتصرف قلاع وبلاد در اندیشه دفع مواد فساد برادر قرال
افتاد وتحقیق نمود که او نیز در قلعه او رجای باستقلال واطمینان حال متمکن ومتحصن است
واو نیز بسختی قلعه بغایت مستظهر ومطمئن بی توقف واهمال از پای قلعه قرال
بر حصار او رجای ایلغار نمود وغافلانه بیکبار قلعه او را نیز از چهار کنار محاصره
سپاه ظفر شعار فرمود چون سرخیلان واعیان قلعه اخبار سطوت وفیروزجنگ لشکر
شدید الانتقام اسلام را شنیده بودند وبعین الیقین هم شوکت وقدرت ایشان را
مشاهده نمودند از وزیر کامیاب استدعای عهد ومیثاق بامان خون ومال خود کردند
وبرادر قرال را جبراً وقهراً بخدمت وزیر سلطان آوردند مواد فساد بالکل از ان اماکن وبلاد
برافتاد وآن برادر قرال را هم با همسایه کفار بخدمت نواب سلطان فرستاد نظم
چو شد کار آن کشور آراسته • رواروشد از راه برخاسته • بر آن قوم مسلم ولی
بر گماشت • که واندولی چند را پاس داشت • چون وزیر موید با جمیع مطالب کلیه
موفق شد وتسخیر قلاع وبلاد بی تمانع وتنازع احدی محقق گشت از آنجای دیگر مصلاح
در مراجعت تسخیر قلعه یایجی دید وجهت اتمام خدمت تا مورسلطانی باز بقلعه مذکور باز گردید بر جنه
انحصار برتبه استوارت گردت استیلای سلاطین هر گز نقلة بروح آن نرسیده ودر هیچ تاریخی

ان قلعه را بقوت بازوی اقتدار مسخر هیچ احدی ندیده اما مستحفظان قلعه را چون
امید واری از پادشاه و قوال خود و برادر و فرزندان او منقطع شده بود و با وجود
آن لشکر قادر و دولت قاهره اعتماد او از استواری قلاع مرتفع گشت بمجرد توجه پادشاه مظفر
اقدام بجانب آن قلعه بطوع و رغبت خود بتسلیم حصار استقبال کردند و نواب سلطانی رایات
اعلام دین مسلمانی بر بالای قلعه بردند و وزیر مظفر بعد از تصرف مملکت و حصار بعضی مردم قلعه را که
امان داده بود بحوالی اسطنبول جهت تعمیر مواضع معطل فرستاد و بعضی دیگر بقدر معتمد را که ... قلاع
امان بعمان داد و مهمات ملک و مالی آن املاک معمور را بروفق مرام انجام فرمود و بعضی شعائر اسلام همگی
ان دار الحرب را داخل قبة الاسلام نمود **نظم** اطراف بلاد تو شد از شرع مزین •
اسباب بلاد تو شد از شرع مهیا • المنة لله که درین فتح مداری • جز منت حق جل تبارک و تعالی • بعد از آن سلطان
ان وزیر عالیشان را بفتح مملکت هرسک که مقارن بوسنه است فرمان داد و وزیر صاحب تدبیر بر حسب
امر واجب الاتباع باندیشه تسخیر آن املاک افتاد چون آن مملکتی است وسیع مشتمل بر حصون و قلاع رفیع و
از جانب غربی و جنوبی بدریای فرنگ متصل است و ساکن سهلی و جبلی و دیار دریابار
ان همگی پرنفع و حاصل و حاکم و قوال آنجا هم میان ملوک عیسوی بلسان اعتبار و اشتهار ممتاز
اقتدار مذکور و بکثرت خزائن و اموال در ان اقطار مشهور بود چون قوال مشار الیه اخبار قوال بوسنه و ... قلاع
او را شنود تمامی ملک و قلاع را بجای گذاشته در جزیره در درون دریای فرنگ مسکن نمود و آن جزیره بعید
از وصول لشکر غزاة بود روح آن ولایت هر روزه قلعه و شهری هر ماه تسخیر ولایت بهر اسمی می ساختند و بعد
از فراغ یک مهم بدیگری می پرداختند **بیت** رایات شاه برشد بماه • شد حال دشمن تمامی تباه • تا
انکه قوال فرزند صلبی خود را بعنوان علامی و سندی بدرگاه خلایق پناه روانه داشت و بجوی
از مملکت قناعت کرده همگی کشور هرسک را بنواب همایون باز گذاشت چون فرزند قوال هرسک در سلک بندگان
اختصاص پذیرفت و بعد از تشرف بشرف اسلام و سبقت در مقام خدمتکاری خدام ثغر مصاهرت سلطان
ارتباط گرفت و بعد از اندک مدتی قوال هرسک گور مملکت بدن را نیز از حکومت روح حیوانی پرداخت

مقبل

و تتمه جزوی ولایت که در تصرف داشت بخدام سلطان اسلام تسلیم ساخت **نظم**
منت ایزد را که عالی رایت بر دشمنان • همچنین فیروز شد همت چنین و حشمت • وادت ایزد
نصرت و نزهت چنین و حشم • تا مداری منت الا از خدای دادگر • و همچنین در مابین
دیار اسلام و مملکت بوسنه دو ولایت دیگر بود و بر سر یک حاکم دو والی عدیده دارای
می نمود از آنجا که مقتضای صلاح ملکی و دینی باشد آن دو ملک اجنبی را فیمابین بر شرک و
عصیان باقی گذاشتن و تسخیر آن ولایت از فرصت فتوحات در تاخیر داشتن بعید بود
فرمان واجب الاذعان سلطان بجمعی از اعاظم امرا و سپهداران نافذ شد که
بمنع حاکمان آنجا که یکی بهوایح علی مشهور بود و دیگری بپاولی اعلی مذکور توجه نمایند و
تمامی قلاع و حصون و سهول و حزون آن دو مملکت را از خبث کفر و طغیان آن حاکمان
و مشرکان پاک فرمایند چون احکام سلطانی ترجمان از ارادت سبحانی بود و تالی
و تالی قضا و قدر آسمانی آن امرا و سپهسالاران مجاهد از روی سعی و جد بازرگ و سعی
بضرب شمشیر جهانگیر کشادند و مجموع حدود و ثغور آن دو کشور را بملت اسلام و محکومی
خدام عالیمقام انتساب دادند و ما بجه اعلام سلطان دین محمدی بر مفارق
سکنه آن ولایت خورشید آسا تابیدن گرفت و رخسار فیروزمندی آن کن باانوار ملت
بنور فروغ بی انقضا پذیرفت **نظم** نشاط نو انگیخت بر روزگار • ز فیروزی و
دولت کامکار • بآئین دین کار آن ملک ساخت • مخالف شکست و غیران نواخت •
یا مالک قسمت ان عدلوا اهلکا • قد حلف ملکا لک خیر ما ملکا • لا یورث
اخلاف خلاف خلفوا • کل هلکوا ابعد بقی الملک لکا • چون بحسب استقرا تام در
مجاری وقایع ایام محقق شده که مردم حق ناشناس و کافر نعمتان ناسپاس را البته مآل حال
بزوال نعمت ملک و مال و قطع آمال فرخنده مآل کشد زیرا که بمقتضای وعده و وعید
لئن شکرتم لازیدنکم و لئن کفرتم ان عذابی لشدید هر که تخلف پذیرفت

دعم فرادی

و حکم قضا جریان چنان حاکم عادل قابل تغیر نه بیت مرجع شکر نیست جز رنج
موضع عذر نیست جز در رنج • لاجرم جمعی که باقتضای نفس و هوا ناسپاسی حق نعمت
ورزیده باشند در مجازات حقوق اهل احسان رقم کفران بر جریدهٔ اعمال خود کشیده
البته درین دار و بنای ناپایدار و در چند روزهٔ دهر غدار بر قضیهٔ معتبرهٔ فمن یعمل
مثقال ذرة خیرا یره ومن یعمل مثقال ذرة شرا یره صحایف احوال و صفایح مآل اکثر
محسنان مروت خصال را بمنتهی رتبت کمال رسانند و جبین عمر و دولت ناشکوران
بد فعال را هر قوم بعنوان زوال و انتقال ملک و لحوق اختلال گردانند بلکه وجود
اخلاف و اعقاب اجلاف ایشان را مظهر مجازات عقاب سازند و ثمرات مواد که آبا
و اولاد ایشان خسته اند با وجاودات تا از حدیقهٔ هستی براندازند فخلف من بعدهم خلف
اضاعوا الصلوات واتبعوا الشهوات فسوف یلقون غیا بیت بود فرزند
بود بد و باب • زنده عرضت برند مرده ثواب • و هرکس را در اطراد این حکم
بی اشتباه ریب و گمان روشنترین آیت صدق انتقال مجاری حال آل قرامان که
القصه از خواص فرجام نفاق و از نتایج بی انجام غدر و نقض عهد و میثاق که کرات از
ابراهیم بیک قرامان اغلی و اولاد او نسبت با خاندان خلافت آل عثمان بظهور رسیده بود
و در طریقهٔ تبدیل حقوق نعمت و مروت عقوق و عصیان این دودمان ولایت ایشان
استبداد ورزید حق تعالی بصفت انتقام متجلی شده بر ایشان قهر عظیم بغو و خذلان
ایشان را باندک وقتی معروض آفات و مخافات الیم فرمود و سلسلهٔ نسب و نژاد ایشان را
در ایالت بلاد بتعاقب اولاد و احفاد بالکل بر انداخت و استعداد مخالف اولاد آل قرامان را
بر مخالفت و عناد مواد اعتبار و موعظت تمامی اخلاف و اعقاب ملوک عالم نژاد ساخت و از
لطایف الطاف یزدانی در تایید مطالب سلطانی آنکه بلا ارتکاب مشقت و تعب در اندک مدت حضرت
و ختم الکبری و افراط در سفک دما و خونریزی فتح بلاد قرامانی بسهولت و آسانی

دست داد

دست داد و بموت و موت عروس مملکت بر روی نواب سلطانی پرده احتجاب بست و
اتفاقا چون سلطان غازی در شهور سنهٔ ثمان و ستین و ثمانمائه از غزای بوسنه مراجعت
فرمود و ممالک اسلامی بشارتهای فتوح رباعی ان غزا اغوار اشاعت نمود و
از منهیان اخبار مسرت آثار چنان مسموع نواب کامکار گشت که ابراهیم بیک قرامان اغلی
کشور بدن ملک را از حکومت روح بیسعی معطل داشته و حاکم آجال متقاضی بر عت انتقال
و ارتحال را بر سپاه قوی و حواس او بر گماشته بلیت وابلیت الذین
ترکتهم وذاک بالاحزان والهم والفکر وازو سه پسر صلبی ماند و
هرکدام را بخود سر داعیهٔ سروریت و علیحده هریک را طمع استقلال در ملک پدری
و اسحق بیک که بهتر اولاد و اکبر اخلافت جهت استقرار ملک بادیشاه خطابجی بیک
حاکم آق قوینلو در دیار بکر الحب آورد و بضرورت پیر احمد بیک که برادر اوسط بود
توسل و پناه بظل درگاه سلاطین پناه کرد چون اسحق بشیوهٔ عنوان العجلة
من الشیطان باستعجال لشکر آق قوینلو را بمملکت قرامان آورد و سپاه
ترکمان یغماگر با امان دست انداز و غارت در تمامی شهرها و ولایت انواع خرابی
و خسارت کرد و جمیع اموال عرب و شهری و ستور و دواب بدوی و حضری انجا را
بتاراج بردند و اگرچه ظاهر با مداد آمده بودند اما در فساد و تخریب بلاد و نهب و
جلای عباد تقصیر نکردند من استعان بغیر الله فی طلب فان ناصره
عجز وخذلان چون پیر احمد بیک بتحرز و متشبث بذیل عنایت سلطانی شده و
جهت عرق عریق قرابت که عم زادهٔ سلطان بود از بارگاه خلایق پناه طالب انصار
و اعوان گشت جهت مراعات صلهٔ رحم ملتمس پیر احمد بیک در درگاه قبول بقبول
رسید و سلطان حمزه بیک حاکم انقلیه را با امرا و سپاه انادولی بمعاونت و
مظاهرت او مقرر گردانید بعد از انکه پیر احمد بیک باستظهار عسکر ظفر شعار مملکت پدری را

باستقلال مملکت و تصرف نمود و اسحق بیک که قدرت مقاومت نداشت اورا چاره
بغیر فرار و جلا نبود و بنا برین اهل و عیال خود را در قلعه سلفکه متحصن ساخت و روی
بدیار بکر و ملک حسن بیک نمود و ملک و سپاه خود را بجبر و قهر بجای اندا خت
و بعد از استقرار و استقلال ملک و استحصال امانی پیر احمد بیک جهت معذرت الطاف
سلطانی بعضی از ممالک بلاد و قرامانی را تسلیم خدام سرایم انتقام نمود و هرکدام از امرا و
سپاه را که همراه حمزه بیک بود بتفقدات و انعامات عذرخواهی فرمود اما چون
عسکر سلطانی از ان اطراف عودت نمودند بنا بر تحریک واف و قاسم بیک برادر
کوچک ایشان میان برادران عناد و جدال لایزال متمادی گشت و بلاد و بقاع
معمور قرامان میان آن سه برادر نامهربان معروض مخافات و آفات مردم
ستمکار عادی شد و بنا برین اکثر سکنه مواطن جلاء اوطان گزیدند و دیگر
رخا را مفر و امان را جز در آیینه شمشیر مخالفان فیما بین ایشان ندیدند داستان
یازدهم از فتوحات عزیزه مفرزه سلطانی در بیان کیفیت التیام و توافق کلام
پادشاهان کفر مثل قرال انکروس و حاکم بوسنه و سایر ملوک فرنگ و خروج
بر اهل اسلام از جوانب و توفیق ظفر یافتن سلطان دین محمدی بر جمیع اعدای
ملک و دین از تمام اطراف بر و بحر در مغازی و محاربات باقتضای والله غالب
جون لطف خدا رفیق تو هر نفس است • در دفع بلا پناهت آن لطف بس است •
با یاری حق زمکر اعدا چه غمست • دشمن چکند جو حق فریادرس است • هرچند
تلاحق افکار و توافق اعوان و انصار در عالم ملک مستدعی تمشیت مقاصد
و مستتبع اصناف فواید عواید لیکن چون توافق تدابیر عقلای خیر از اقتضاء قضا و
تقدیر متخلف افتد و از مطابقت سابقه مشیت متوقف گردد البته نتیجه ضرر و زیان
حقلا از انتاج مطلوب عقیم اند و دلایل بر محایل خصوم و اعدا منتهی بخسران عظیم

کرده

کرده بیت کر بخوانی تو مار بیت ایزد • باز وا ن از دیت برگردد • لا جرم هر
اتفاقی که فیما بین اهل کفر و نفاق بهم بوند د و هر جند التیام و انتظام در ذات ارباب
ارباب مخالفت و شقاق بهم رسد جون ظاهرا مبتنی بر اغراض فاسده دنیوی
باشد و باطنا مقرون ببعد خاطر و منافقه معنوی البته در مآل حال بقطع
حبل مید امانی و مودت پراکندگی و پریشانی است که تحسبهم جمیعا وقلوبهم
شتی بیت جش توا ر نور موافقترند • در پیت از سایه منافقترند • و هر آینه
ثمره فساد و اسباب خلاف و عناد که در لشکر گاه فتنه انگیز و میان سپاه عذر آمیز
ان الشیاطین لیوحون الی اولیائهم لیجادلوکم بهم پیوسته دارند
و هر رشته مشاورت و مصلحت بینی که در مجمع نجوی و سید بنی لا خیر فی کثیر
من نجویهم بهم بسته آید البته از صورت فوز و نجاح عاری و جهت مطالب
در ظلمت نفاق ایشان متواری خواهد بود بیت انجمن ساخت دشمن بدخوی • از وی آید
بجز سیاه روی • و مصداق سابق و مورد این کلام صادق انکه القصه در شهور سنه
تسع و ستین و ثمانمایه جون رایات منصوره سلطان دین مراجعت از غزو فتح بوسنه
و تسخیر و تدمیر ملوک و حکام برکین و مشرکین فرمود و سابقا از فتوحات سلطانی
در ولایت موره خاطر ملوک ممالک فرنگ هم بغایت اندوهگین بوده است در مخالفت
اهل اسلام تمامی سلاطین کفره و عبده اصنام موافقت تام التزام نمودند و بعد از
مراوده مشاورات بسیار مراسله رسل و رسایل فیمابین پادشاهان کفر اتفاق
کلمه باطله در باب مقاومت و مخاصمت سلطان غازی میان آن کافران و مسلم
و معاهده آن صلبی بهم پیوست و از هر طرف هرکدام از سروران فرق مختلف نصاری
عقد عهد موافقی و سلسله مرافقی بر میان جان بربست و بنقوش جنیته عطای ملوک کفره
از حدود مملکت چه وله و انکروس و تمام خسروان فرنگستان و اصقاع المان و روس

برشکر انگری جازم شدند و پادشاه انگروس و له و چه از جانب بوسنه و ملوک و
سپاه فرنگ از روی دریا بتعرض ممالک مسلمانی عازم گشتند و همگی این سپاه
شیطان در عداوت سلطان اهل ایمان بعهود و عهود و ایمان یکدل و یکزبان
شدند **شعر** عهود یضحک السفهاء منها ۰ ویبکی من عواقبها اللبیب ۰
اما بعد از شیوع این اخبار بسمع علیه سلطانی و وقوع غلغله شور انگیزی در مجامع
مملکت مستمع ترجمان لسان قضا و قدر رستی انه ان شانئک هو الابتر
از عالم بالا بگوش پر هوش سلطان غازی می‌رسید و از صفحه زبان فرخنده الفاس
اهل الغیب و استیناس نوید بی التباس والله یعصمک من الناس بسمع اذعان می‌شنید
لمؤلفه دماغ از بوی شادی گشت پر طیب ۰ مذاق فتح جان را داده ترحیب ۰ واگرچه
جماعت کوه انگروس و جه و له که بهم رنگی مصوفی اهل نار سمه اینقوم بنی الاصفر تنها روادار
و جمهور ارباب خرد و فرهنگ در ممالک المان و فرنگ که در مساحت بحار و امصار
بر روی گشتی بگیتی ستانی مسلم و مقدم ابنای روزگار اند از فتح ممالک بوسنه که از جانب
شمالی سرکوب ولایت بنی الاصفر است و حد و جانب مغربی آن پیوسته بممالک المان و
فرنگستان از طرف دیگر است پیوسته خایف و هراسان می‌بودند و از فتح مملکت موره که کلید
فتوح ممالک فرنگ است مردم آنجا لا یزال ترصد حدوث طوارق زمان از تقدم و اقدام اهل ایمان
می‌نمودند اما درین اثنای رای ضلالت اقتضای ایشان بران قرار گرفت و مصلحت اندیشی
همگی برین اندیشه استقرار پذیرفت که در موعد معین یکبار همگی پادشاهان و سپاه کفار متوجه
دار السلام جدا جدا از اقطار و دیار خود خصومت و فتنه آغازند و هرکدام از ملوک بر و بحر
از یکطرف باتفاق تمام از میان ممالک اسلام شر انگیزی و جنگجویی اعلام ظلم پر ظلام
برافرازند و سپاه کفار دیار شمالی را قرال انگروس پیشوا و رهنمای طریق ضلال شود
و از وارد حدود بوسنه جهت فتح قلاع و تخریب بقاع که سلطان تسخیر نموده بود مقصدی

جلانم.

جنگ و جدال گردد و سلاطین فرنگ کشتیهای فلک سیما از روی دریا با سپاهی
بیشمار و اسباب کشورکشائی مرتب و مهیا دارند و از ولایت موره دفعة بیرون آمده
بی توقف از هر طریق بعسر (?) اثقال و احمال قوارع و منجنیق یکبار دیگر
قلعهای دریابار را بدست آرند و حصار گیره که در تنگنای خلیجهای دریا بحکم سلطان
غازی هدم بنیان آن نموده دیگر باره بدستور قدیم و زمان جاهلیت تعمیر و
تشیید نمایند و دیگر مداخل و مخارج جدار ازان نمر (?) میان مملکت موره بکشایند
تا نام و نشان ملت محمدی ازان ممالک مفقود و در حلقت سپاه غازیان از طرف
بحر و بر پامال شده و سد مسدود گردد و چون مابین دار الخلافه سلطان اسلام و
هریک ازین دو مملکت مسافت یکماهه راه سیاهت و میانه آن دو مملکت بوسنه و
موره هم موازی بیست روزه راه و ظاهر است که تدارک اینچنین دو فتنه عظمی و تدافع و تمانع
با این دو گونه طامه کبری بسکه فوق از ای نهایت دشوارست و تدبیر هجوم سپاه بری و بحری
با وجود حدوث فرنگ در قطری محل تحیر افکارست اما سلطان دارکان را بعد از
تقدیم مقدمات فکری و امعان بصیرت دران قضایا نظری در آینه نظر و درین
صورت حق و یقین والعاقبة للمتقین مشهود گشت و از نوید مبشران سعادت امداد
بسمع مبارزان معارک جهاد بشارت مرافقت و همراهی عون و نصرت آتی لیبل یقینی
دهم معکم اینما کنتم پیش از وقوع واعیه محقق معهود شد **لمؤلفه** دیده وران
راز نهفته پیش ۰ دیده عیان عاقبت کار خویش ۰ بعد از شیوع این اخبار و خشت اثر
و استقامه این حکایت فتنه آمیز یکبار بپایه سریر خلافت مصیر خبر رسید که
قرال انگروس با سپاه گرانی از اهل ضلال بولایت بوسنه نزول کرده
و میان رعایا و ساکنان آنجا نهب و قتل دست برآورده و در تسخیر
بلاد و قلاع اند و در صدد ایقاع جدال و نزاع و بر این معنی ضلال

قزال مردم مملکت ارناوت که مردم فتنه جوی و مفطرف‌اند و میان طوایف
کفره ممتاز در طور طغیان و عناد ند قطع علاقه رعیتی و عقد ذمت سلطان کرده
با خدام سلطانی آغاز عصیان و ترک خدمت نمود و در همین فرصت از ممالک
فرنگ کشتیها مراکب بعدد نجوم و کواکب و در روی دریا تمثالی از مضمون
کل فی فلک یسبحون و مملو پر از سپاه خونخواه جوشن پوش بعدد و عدت از
امواج متلاطم دریا افزون و اسباب توب و تفنگ از حد و حصر بیرون بسواحل
دریا و دریابار موره بیرون آمده اند و بی توقف و اهمال بعد از قدوم
مشئوم باندیشه اعاده بنا و معدوم و تعمیر دیوار منهدم حصار کرنه افتاده اند
و دیواری بصد استواری باروی قدیم و بروج رفیع در غایت تحکیم بنیاد
نهاده اند مقصود ایشان آنکه راه امداد و معونت لشکر سلطانی را یکبار از تمام
مملکت موره اولا ممنوع و مقطوع سازند بعد از آن بتدریج قلاع و حصون دردلان
موره را از اهل اسلام پردازند شعر یا واردا سؤر عیش کله کدر •
اسرفت عمرك في اطماعك العجب • لاجرم آن سلطان قهار دیده ار
وت سوار مضمار قهر کیف را از استماع این اخبار موحش و کلمات مشوش روز تا شب
پادشاه دلش بر بر و سینه از این اضطراب نمی آرمید و هنگام شام مرغ مألوف
خواب و آرام از آشیان چشم و دل پر کینه اش بکلی برمید و از رخسار
خورشید مثال از تاب حرارت غضب و انفعال قطرات عرق لسان نجوم ریزان از سپهر
فرو میچکید و از آتش آتشبار خاطر پر از غبارش شرار های آه جانسوز چون
برق بهاران دمبدم می جهید و میگفت نظم چه تدبیر سازم چه درمان کنم •
که از غم بغم سود جان برتنم • کنون بر گهر دشمنم دست یافت • سر دست مردان جیلم
بتافت بعد از مشاورت و مصلحت بینی کار با ارکان دولت و جمهور اعوان و انصار

بهمام

یکی از غایت تضجر و کمال تکدر و تحیر افتیار رای و تدبیر ارباب خاطر الهام پذیر سلطان موکول
داشتند و زمام اختیار و اجبار را بدست تقدیر عقل جهانگیر خداوندگار باز گذاشته که
لاجرم سلطان باین اندیشه صواب مهتدی و بقانون سلاطین پیشین مقتدی
گشت که چون خروج کفار از سه جانب ممالک اسلامی بهم پیوسته و چندین دیار
از دایره مسلمانی بواسطه این فتنه از هم گسسته اولی و انسب آنست که در تدارک
امر ولایت موره را از همه مقدم داریم و قبل ازین اندیشه آن مملکت جانب بوسنه
وارناوت را چندین روزی باز گذاریم چرا که ضرر و آزار کفار اشرار ارناوت
باطراف ممالک اسلام متعدی نیست و فتنه و فساد و قزال در حدود بوسنه بولایت
بری و بحری مسلمانان موذی و متعدی نه اگرچه چند روزی مملکت بوسنه در لگد کوب
سپاه کفار در معرض خرابی و اهمال افتاده فاما هنوز و تا حال اسپیک
از حصون و قلاع انجا را بدست تسلط نگشاده و از حصانت آن قلاع استوار خاطر آرمیده ا
و باندک فرصت و نصرت دشمنان قوی را بران حصارهای پر اسباب و سلاح
در هیچ روزگار کس نیمه و بر تقدیر استیلا و غلبه اگر گروه انبوه کفار بر اطراف
و اکناف آن مرز و دیار بتوفیق حق تلافی آن امور متعذر است و طریق تدارک آن قصور
مقصور بر زین سپاه منصور لیکن ممالک موره چون اکثر در دست مؤلفه قلوب است
و از مهارت فرنگان در علم قواعد توپ و منجنیق ایشان از هر طرف آن
قلاع را سرکوب است و اگر چنانچه حصار کرنه را مضبوط و استوار سازند و بعد از آن
بفراغت خاطر بفتح قلاع و حصارها پردازند و هم از طرف دریا و هم از جانب صحرا
مجال مداخلت و مزاحمت در انجا ممتنع و محال می نماید و از روی مروت کشوری
عظیم از اهل اسلام بچنگ کفار فرنگ باز گذاشتن نشاید بیت چون تکرم
من غم غمخوارگان • چون بکشم دست ز بیچارگان • بنا بر ظهور رجحان این رای

سلطان و تواقیع را و مشاورت ارکان این اندیشه را مقدم داشتند و فی الحال رایات
عزم غزای فرنگ و تخلیص موره بر آسمان توفیق برافراشتند و همان لحظه وزیر فیروز
جنگ صائب رای محمود پاشا را با امرا و لشکریان گزین در مقدمهٔ سپاه منصور
روانه ساختند و سلطان بنفس نفیس خود بر توسن عزم درم سوار شده نفیر عام جهت
غزای اکبر در ممالک اسلامی انداختند اما سپاه فرنگ دران فرصت یک حصار
کره را معمور و استوار کردند و مدخل لشکر اسلام را از جانب بری موره مسدود کرده
سدی سدید در پیش برآوردند و از بی فراغت متوجه تسخیر قلاع و بلاد محصورهٔ موره شده
اولا شروع بمحاصرهٔ قلعهٔ کرونس کردند که نزدیک حصار کره واقعست و از معظمات
حصون و بمنزلهٔ کلید فتح آن کشور و توابع است و از امرای غازی سنان بیک
ولد علوان بیک بدارائی آن قلعه و آن سرحد متعین بود و درین هجوم کفار بحمایت کمال
یزدانی دران قلعه با جمعی متحصن گشت بیت از تو جویم پناه خود هردم • ای
پناه من و پناه همه • اگرچه ظاهرا از هر طرف تسخیر آن قلعه بضرب توپ
و تفنگ متصور نبود و بجنگ و جدال تسلط بران حصن حصین متعذر و میسر نمی نمود
لیکن چون فرنگیان را در تدبیرات قوارع و در بدایع صنایع قوت حدسی است
از گنجایش ظنون بیرون و تدابیر هندسی است از معتاد در قوی خیال افزون یعلمون
ظاهرا من الحیوة الدنیا وهم عن الآخرة غافلون لمؤلفه موی
بشکافی بکار ملک و مال • لیک در فکر مآلی در ضلال • دران محاربات تدبیرات
غریبه قرغانهای توپ را بمحلی چند از کوه و کمر برده اند که مردم دیدهٔ حیرت را از آن
عبرت می افزوده و چندان بروج آن قلعه را هدم کرده اند که گمان حفظ قلعه
نمانده بود بعد از ظهور اضطرار اهل قلعه سنان بیک درین امر تأمل نموده با
شصت مرد مردانه از مستحفظان قلعه مشاورت فرموده که چون مرتبهٔ شهادت

درین ورطه

درین ورطه یقین است و حضرت حق تعالی درماندگان مضطر را ناصر و معین است
همان اولی که شبی از شبهای دیجور برین جماعت کفار شبیخون زنیم شاید که بتوفیق حق
روی شمشیر غزا را گلگون و فرق اعدا را جگرخون کنیم نظم برای شبیخون یکی رزم
سخت • بسازیم تا چون شود یار بخت • شود روی گیتی بکردار قیر • نه ناهید پیدا
نه بهرام و تیر • بباید که تا شب شبیخون کنیم • زمین را ز دشمن چو جیحون کنیم • بعد از
موافقت کلام میان آن شصت مجاهد که همگی ضرغام اقدام بودند و جمله اعتمادی
از صفای عقاید و توانائی معاونت خدائی نمودند و جهت [illegible] عدد [illegible] که مطابق
کلمهٔ طیبهٔ یس است بحدیث صحیح قلب القرآن یس دل [illegible] و باقدام
آن شیوهٔ مبارزت و شبیخون همت مردانه گماشتند و نیمشبی که لیالی اقدر قدر
و درش ای مشتهی بروشنی سحر ظفر که دیدهٔ دولت آن مجاهدان دل آگاه چون بواطن اهل الله
بیدار بود و چشم ظاهربین کافران چون دیدهٔ دل کوربختان ایشان از عمای اغماء غرور
مستی در خواب خمار بود و قوی دراکهٔ آن غافلان چون استتار پرتو مهر و هور در استار
شب دیجور مستور گشته و نوبتیان حواس خمس در بروج مشیده دماغ نشیمن کرده احساس از
سپاه غالب نوم و نعاس مطموس و مقهور شده و مداخل و مخارج حصون ابدان ظلمانی
و راه آمد شد از شهربند اجساد هیولائی آن کفار اشرار از مراقبت و دیده بانی بصر بصیرت
و کاروانی عاطل بود و کواکب نورانی آسمانی از حافظ اخفی ترصد و کمین بکار و باطل می نمود
یکبار آن مبارزان معرکه [illegible] و آن مجاهدان مؤید بجنود آسمانی از راه پنهانی از بالای قلعه
بمیان آن گروه لشکر بیرون آمدند و بآواز طبل و طنین طبل باز خروش هولناک
القارعة ما القارعة و ما ادریک ما القارعة دران مجمع و لشکرگاه انداختند
بمقتضای وعدهٔ رب که نقذف فی قلوبهم الرعب بود از غلغل این شیران غزان جا
ولولهٔ عظیمی در نهاد و فؤاد ایشان افتاد و یکی از جملهٔ مؤیدات معنوی آنکه درین چند روز

آوازه وصول رایات سلطانی بمراه محمود پاشا بگوش بی سروش ایشان
رسیده بود و دلهای ترسان و خاطرهای هراسان ایشان از آن علغله
مبادزان قلعه مخافت سپاه و جنود نامعدود و سلطان عدو بود
هجوم اقدام با چنان شبیخون زیاده بر معتقد از معدرت اهل قلعه
پنداشتند و هول آن شب پرهیبت را ظهور اهوال روز قیامت و
فزع اکبر انگاشتند و هرکس در ظلمت آن شام هولناک تر از روز رستخیز
حالت اضطراب یوم لا تملک نفس لنفس شیئا را عیان دید و از
غایت سراسیمگی هر کدام از آن کفار نگون رسا قط از کوهها و کمرهای آن محل
حصین بحرکت طبیعی اجساد کثیف و دلهای سنگین الطبقه زرین اسفل السافلین
برحسب بیان مبین الا فی الفتنة سقطوا و ان جهنم لمحیطة بالکافرین
میرسید نظم سراسیمه شد خفته از دار و گیر . برآمد یکی ابر بارانش تیر
یکی تیر باران بگردند سخت . چو باد خزان بر جهد بر درخت . و در حین انکسار
این لشکر نگون سار از وصول مهزومان شبیخون و رشام و از علغله علیه رایات
نصرت شعار بطریقه ایلغار محافظان سد کرمه و حصار رسید و آوازه توجه
محمود پاشا را بتواتر و تعاقب هرکس که شنید جمعیت فرنگان از هم گسستن گرفت و
سپاه اعداء الله بمجرد این لطیفه غیبی فرصت و ربیت نقیت ام بزرفت چون
محمود پاشا نزدیک حصار کرمه رسیده بود و آنچنین نصرت غیبی را از مبنیان فتوح
اسلامی شنود تا بحصار کرمه بی توقف بشتافت و از یمن دولت قاهره حصار را
از جماعت محافظان رشتان خالی و بیمانع و عایق یافت ولی از ارتکاب تعب
جنگ و جدال تشدید و حصار جدیدی چنان تهیه اقبال مسخر اهل اسلام شد
و چون سپاه مجاهدان بدرون مملکت راه یافتند و فرنگیان محنت شعار نیت

انهزام

انهزام بغازیان کرده بساحل دریا بار نشتافتند و مجاهدان در عقب آن کفار
مهزوم نیزه و سنان کوه افکن بنوعی بخلیدند که فرنگیان دوی گروان سرهای
نیزه را در اسنه دلاوران بر سینه خود سابق میدیدند و فرنگیان از دم
تیغ هلاک خود را بلب دریا و در درون کشتی می انداختند و در دل
دریا علم نجات را از بادبان سفاین فرازمساخته شد بیت بشنا و کسی
آنکه ز طوفان گذشت . یا که بشد غرقه و از جان گذشت . و برین آهوی
غنائمی نفایس امتعه و اموال و احمال و اثقال و اسباب جدال بقبضه اقتدار
مجاهدان دین می افتاد و هر سواری دلاور از باز ماندگان کفار داد
مردافکنی و دشمن کشی بتیغ انتقام میداد نظم زموج خونکه برشید تا عیوق .
پر از حجر گشته طاسکهار منجوق . بجنبد ان تیغ آتش بر خون شاهان . که باشد
سنگ و ریگ اندر بیابان . چون امواج سیه پر غراب و تاید الهی
در فور مطلب سپاه دین را دست داد و نوید دلخواه فهزموهم
باذن الله میان افواه و شفاه ساکنان آن بلاد افتاد محمود پاشا
نوید بشارت این فتح عریب و نصرت و ترتیب را که نعمت غیر مترقب بود و مقدمه
تحصیل هر مطلب بر سبیل تعجیل مع انتظار خداوندگار رسانید والحق از
شادمانی آن نیل امانی لب خندان سلطانی چون غنچه صبحگاه از قطرات شبنم
بستانی بدرر ولالی اسنان ابتسام شکفت آمد و از تعاقب چنان فتح بان فرخندگی
در عقب فیض سابق و فروبستگی در تعجب و شگفت آمد و با دای شکر نعمت
تایید الهی و سپاس و احسان درباره وزیر موفق و سپاهی اقدام تمام نمود و وزیر
روشن ضمیر را با سپاه سابق الظفر در مملکت موره بازگذاشت و جهت التیام
انتظام نظم مصالح و دفع مفاسد مملکت گماشت بیت از روشن دلش ملک

پرتو گرفت • ولایت فروغ از سر نو گرفت • و سلطان اسلام با سپاه ظفر انجام
عنان توجه بجانب مملکت بوسنه معروف داشتند و نظر همت بر دفع مفاسد قرال
بی اقبال انکروس بر گماشتند زیرا که قرال و اعوان ضلالت مآل او لایزال متوجه انتزاع
مملکت و قلاع اسلامی بودند و بجد حدید و کد اکید دایم شدید در خرابی اهل اسلام
اهتمام مالا کلام مینمودند و یکی از واقعات موحش و حادثات مشوش در آن آن بود که قلعه
یایچی را که سپاه اسلام بچندین سعی و مشقت فتح کردانیده بودند و بعضی مردم ضعیف الایمان
انجا می غفلت میمودند پی استوار شهربند و حصار و بقصور اسباب معیشت و اضطرار از بطلع
حطام دنیا حصار را بقرال سپرده اند و برقم ارتداد و خذلان دین و دنیا خود را از اولئک
اولئک الذین اشتروا الضلالة بالهدی در آورده اند اما سایر قلاع و حصون بوسنه
هنوز محفوظ و مامون لیکن همگی منتظر امداد و اعانت از جانب رایات همایون بودند بالضروره
جون با عانت و فریادرسی درماندگان مواکب ظفر شعار سلطان متوجه استیصال سپاه
گمراه قرال گشتا و لا فضای مملکت بوسنه مخیم سرادقات اقبال شد و همگی محب بدار از
در انجا عرض دیده معد و مهیا جهت مقابله و جدال گشت فاما جهت رفع بعضی موانع از روی
عاقبت اندیشی و پیش بینی و تنظیم مصالح ملکی و دینی در اینجا چند توقف لازم بود چه اگر
جماعت فرنگ که از تسخیر موره مایوس شدند در صورت فتح قبیح الانجام بارایات منکوس خود
برجع القهقری متوجه سیر معکوس گشتند فاما از غیظ و ندامت مساعی باطل خود در کار مملکت موره
بغایت منفعل و شکسته خاطر بودند و از سر لجاج و خشم انگیزی باز انگیز سپاهی بعد و منع و ماهی بر ارا
مملوا از مصالح جنگ که مملوا از مواریع و قرغانهای تفنگ اهنگ ترتیب دادند و با کشتیهای آماده
بعد و قباب حباب بتعجیل و اضطراب بعسکر تسخیر و تدمیر جزیره مدلی افتادند و بعد از نزول
و حلول در ان جزیره و محاصره حصار بی ملت چند محاربه و جنگ کردند و از جمیع جوانب
بر و بحر جهت سرکوب دیوار حصار قوارع کوه سیا کوه قلعه آوردند جون استغاثه حکام

ورعایای مملکت مدلی بسلطان غازی رسیده در منزل صوفیه عنان مراجعت رایات
تیر باز کشید و از انجا فرمان عالم مطاع نافذ شد که محمود پاشا با سپاهی که همراه او
بوده با مداد اهل مدلی مبادرت نماید و از راه معبر کلی بولی مراکب باد پیما و کشتیهای آسمان
فرسا بر روی دریا ترتیب فرماید و برحسب اشارت سلطان محمود پاشا بدستیاری فضل الله
ما نیشاء بعضی جواری و سفاین انشا که هرکدام از باد صبا در فضای مسابقهای دریا
دعوی مسابقت و مبادرت می نمود و از سحاب سینه سانی در رعت بر کف افشان جون تیر
بادبان جون فایز بسهم حاجب نظم میان بحر کشتیهاش شناور • جو ماه نو درین دریای اخضر •
بهر کشتی یلان جون تیر در قوس • وزیشان گشته کشتی قهر فردوس • بعد از توجه
وزیر صاحب تدبیر بهبوب انفاس رحمت رحمانی و از آمد بخت در روز ادراک
امانی در ان ایام نسیم مراد بر مشتهای سیر سفاین اسلامی افتاد و جهت آن عساکر
دریا متوج مددهای غیبی روی با قبال نهاد و جون خبر رایات منصور اسلام بنونکان
شقاوت انجام از سر عان باد صبا و شمال رسیدن گرفت و کشتیهای اعدا
بر شکل شیشه و حباب از جنبش شد باد حمله بادبان کاتیات سکدم رمیدن پذیرفت و
بر مثال امواج صغار سفاین کفار از تلاطم طوفان لشکر ایمان بساحل دریا گریزان شدند و
بر هیأت کوکب منحوس متحیره آن مراکب بقرعه در دریای فلک یک آهنگ رجعت یک
گنو و طوفان گونه جون وزیر حجسته تدبیر بصمفانی باد مراد بمنزل مطلوب رسید از وجود دشمنان
عنید بغیر تمویز زده زاغان و گرسان و جیفهای دم ده سکان از اجسام کسف مرکان
در پای حصار چیزی پدید ندید و لذت بقیر تاخیر و عین تاخر انگشت تحیر بدندان گزید
و جهت تلافی گذشته و جبر مافات فکر تعقب اعدا کشتیهای سبکپای کیتی پیما اندیشه
توقف میکردند اما سیاحان کاروان و سباحان لجه طوفان صلاح در اقامت و توقف دیده
و در اقامت دلیل بر منع تعقیب اعدا این گونه کلمات در سلک نظم کشیدند که کار کشتی و شنودریا

مثل کارخانهٔ دنیا پر بی اعتبار و در معرض فنا است • و مانند حرکت ابنای روزگار
مبنی بر باد هواست و عاقل کار را از اختیار خود بدست هوای خود کام دادن خطاست
هر کس که کشتی وار زمام مطای مطالب و اوتار بدست هر کشتگان روزگار مثل
باد صبا و شمال سپارد و یا آنکه سلیمان آسا تخت شوکت و جهانگشائی را بر دوش
و کتف باد مرجای برگمارد از ادراک اسفار بغیر از باد پیمای چه بضاعت بدست آرد و
و آخر کار بجز باد تأسف و نفس سرد چه حاصل دارد • بیت • باد است بدست هر که دل
بنی بدبهر • در موضعی که تخت سلیمان رود بباد • لاجرم چون لشکر دشمنان دین در این
برگشته روزگاری بلجهٔ غرقاب یاس و حرمان افتادند و بر مثال تخت واژون خود روی
ادبار بصوب فرار و خذلان نهادند • و در حین غیبت این وقت و نصرت خداداده
منیمنت و از عالم غیب این معونت میمونت بغرضیت اعدا غایت نجاح و
امنیت • بیت • خصم اگر پشت کوه هیچ مگوی • گر زمین پشت به ز گردون روی •
و بعد از نظم مصالح ملک آن ولایت و رعایت رعیت و سپاهی بجا بمزید عنایت
وزیر موفق بملازمت سلطان عودت نمود • و چون عزم جزم سلطان زا قرال ضال انگروس
بصوب بوسنه شنود و از اخبار مرطیت و حران ع کرونک متعاقباً در هر توجهی بتحقیق
نمود عنان جرأت و اقدام را از توسن ممالک درون بوسنه باز کشید • و مجرد
فتح قلعه و حصار یایچه را جهت بهانهٔ معاودت مناسب دید • و بعد از برگشتن لشکر اعدا
و قوت سپاه اسلام و نصرت اعوان دین هدی سلطان جهت قشلامیشی بدار السلطنه
مراجعت فرمود • و وزیر منصور اللوا از سوندلی بجبهه‌بوی بارگاه اعلی مبادرت نمود • داستان
شانزدهم از فتوحات [illegible] سلطان در این توجه سلطانی بجانب ممالک بوسنه جهت استعلای مصالح ملکی و
دینی نوبت ثانی و کیفیت محاصرهٔ قلعهٔ یایچه و انهزام قرال انگروس و استخلاص
بعضی حصون اسلامی از هجوم کفار و تقویت سپاه [illegible] اسلامی

چون

چون بتائید عنایت الهی جهت تقویت دین محمدی سعادتمندی را صاحب زمام
زمان سازند و رایت تأیید او را در توسیع دایرهٔ اسلام و تقریع رؤس عبده
اصنام بر آسمان توفیق بر افرازند لاجرم همیشه میل طبیعی او در سر حرکت و سکونی
با صلاح نفوس انسانی مایل باید بود • و در عنایت غزا تش را بر تبدیل کفر ظلمانی بنور علامات
مسلمانی مقرون خواهند نمود اما اگر در اوان تعارض حق و باطل و در حین تقابل محق و
مبطل گاهی در دیدهٔ ظاهر بین بطریقه مخافت گمان و یقین تا شب صبح کاذب از فروغ
ماه مقنع جولة الباطل ساعة نمایان گردد اما در چشم حقیقت بین اهل حق فروغ نقاب
صبح صادقین از مطلع خورشید مشعشع جولة الحق الی الساعة درفشان و درخشان بود
بیت • توان برخلاف حق بودن • آفتابی بگل بر اندودن • و لهذا گاهی
اگر صورت ریش فی و اختلال بمقتضای یوم بیوم و حرب سجال ظواهر احوال مقبلان
سعادت مآل بمیان کار انداختند و دیدهٔ امیدواری فیروز جنگان معارک غزا و قتال را
از مقاساة شدائد روزگار چون دل اشکب رسانند لیکن خواتیم اعمال اهل حق البته
مشعر بغلبه بر باطل بکمال استقلال است و مؤدی بنیل امانی و آمال که والله غالب
علی امره • و عاقبت روزگار مبطلان الد الخصام از تیغ انتقام مجاهدان دین اسلام مقرر
بر خونخواری مآل و توفیق فواد و مآل از آسیب وبال و نکال که ان الله بالغ امره • شعر •
ایا ذا الذی رکب الفساد و عنده • انی اسود اذا رکبت فسادا • اضللت رایک
عامدا او ساهیا • من ذا الذی رکب الفساد فسادا • القصه مصداق این عادات
زمانی و نمونهٔ از این قوانین ربانی صورت هجوم و غلبهٔ ملوک کفار فجار بود • و فوج
سپاه ضلالت شعار ترکان اشرار که در داستان سابق محرر شده بود اما تدارک معاندت
قرال انگروس و انتقام خرابیهای بوسنه از آن کفار منحوس جهت نقد و مدارک اعدای
عنید در تردد سپاه اسلام از منتهای بعید در مقام تسویف و در موقف توقف

بازمانده بود تا آنکه سلطان مجاهدان و اقبال در اوایل سال از مستقر سلطنت و جلال
در شهر ربیع الاول سنه سبعین و ثمانمائه با جمعی سعادت مآل مقارن بفیروزی روز
ان الخمیس لمنجح الآمال عنان سمند عزم بصوب صوابنمای غزای قرال ضلال معروف
داشت و بداعیه اصلاح مفاسد کفار در ممالک بوسنه و استخلاص قلعه
یایچه بهمت عالی رتبت برگماشت و سپاهی از حیطه تعداد افزون و با اثاث و شوکتی
از تقدیر بیشتر و از اعداد بیرون بر قلعه یایچه نهضت فرمود و از جمیع جوانب چون
خطوط اقطار مرکز قلوب اعدا و مستحفظان آن حصار استوار را انحصار فرمود اما
آن دشمنان دین پشت اعتماد بر حصانت دیوار حصین نهاده بودند و بعدم
تمشیت و اعتماد بمبالغت و مدافعت و عناد افتاده تا آنکه مدتی لشکر اسلام در قلع باروی
قلعه کافی بازوی مردانگی را رنجه میداشتند و سنگهای توپ و تفنگ احجار حصار را
چون سنگ سرمه ریخته و بیخته در دیده دشمنان می انباشتند اما ابواب
مغلق قلعه بمفتاح تیغ مجاهدان گشاد نمی پذیرفت و تمامی غلبین مطارق فتح و ظفر
از شدت اتقیا و کف ... کار آن کهف حصار گویا نقار میگرفت اما آن
صورت تسویف که در تسخیر قلعه اتفاق افتاد مقتضی مصلحتی معنوی و محتوی بر سر
معنوی بود که عسی ان تکرهوا شیئا و یجعل الله فیه خیرا کثیرا و حقیقت
آن معنی چنان بود که خبر عزم سلطان بر حصار یایچه بگوش بیسروش قرال رسید گویا
چندین تیغ و خنجر از الم وصول آن خبر بر اندرون جان و دل بی نور قرال خلیده
اما چون در حین تسخیر قلعه در تشیید بنیان آن قلعه باقصی غایت کوشیده بود و دل
تسکین جوز اکیاره(?) از محکمی قلعه یکباره چون صخره یکباره متمکن و آرمیده نمود
لیکن از آثار دولت قاهره سلطان و اتفاق خوارق عادات در زمان
توجه آن پادشاه مجاهدان دل پرکینه و سینه بیکینه اش در تردد و اضطراب

افتاد که

افتاد که با وجود امداد دولت و بخت خداداد برحتی(?) و حصانت دیوار هم اعتبار و
اعتماد بیت قلعهای بلند و بیت و بند ه عاقلان زمانه هیچ و نبند ه بار بن
اندیشه و محل احتمال قرال با سپاهی عظیم از کفار و اهل ضلال از آب ده(?) عبور کرده
از مقابله سلطان منحرف و متخوف بدیار اسلام بعزم فتح قلعه ازورنیق در موضع توقف در
آورده تا باشد که توجه سلطان بمقاومت و مقابله او مصروف گرداند و قلعه یایچه
از مخافت تسخیر و آفت تغیر مامون ماند هر چون سلطان از اصل مدعی تعمیم جهاد با قرال بود بی توقف
از سر قلعه یایچه بطریقه رجعنا من الجهاد الاصغر الی الجهاد الاکبر توجه فرمود و بعد
از تحقیق توجه قرال سلطان مجاهدان فی الحال متوجه غزای عسکر قرال شد و محمد بیک میر
اغلار را با بعضی امرا عظام و سپاه بهرام انتقام بر سر قلعه یایچه بازگذاشت و نظم مهم دفع شر و
افساد و فتنه و رفع قرال کثیر الفساد برگماشت و قرال نیز چون خبر نهضت رایات سلطانی بمقابله خود شنود
از صوب مقابله و جهه توجه خود را منحرف نمود و با جمع سپاه دل سیاه خود برمثال لشکر ظلمات شب
از سطوت خورشید عدو سوز روی گردان گشت و شتر تیز تک ادبار از اقبال دور ویش رای نقصان در معلم تحت و تاخت
از عرصه میدان مردان شد اما داعیه نمود که قلعه ازورنیق را در حوزه تسخیر در آورده و باین فتح
اقامت ناموس خود کرده باز گردد و راههای لشکر را از جانب سلطان قریب یکروزه راه
از زوربندی که کوههای بلند و کمرهای سخت و از میانه آب عمیق و بر اطراف بیشه‌ها تراکم
از دار و درخت و بر سر آن راههای تنگ و تاریک و آن مسالک بمحال و باریکی بجا و رعادها
ان نوع بر ره گذار نهاده که منع هوا را از فضای آن مضایق گذار میسر نمود و بجمعی کثیر از کفار
اخلاق همگی محلها و ممرها را از آمد شد لشکر مسدود فرمود و سلطان غازی جهت امداد و محافظت قلعه
ازورنیق اسکندر میخال علی را با پانصد غازی برگزیده و مجاهدان کار دیده فرستاد که بهر نوع ممکن باشد خود را
از گوشه بدرون قلعه اندازند و چون املاک سماوی رایت اعانت و امداد بر
افرازند و سلطان هم نواحی صوفیه را متعاقب مهبط رایات اقبال ساخت و مظفر رفت چون فلک

اطلس بر اوج سپهر افراخت اما در آن وقت سپاه صولت زمستان تمام روی زمین را
فرو گرفت وحصون مصون سلطان نامیه از غایت جمود هوا استحکام پذیرفت و
جهت سد مسالک مسامات و شده منافذ و منابت نباتات لختهای جدید از حدید
سد یاجوج در غایت متانت بر بسته بودند وفراشان سحاب سراپرده شکوه
برف جهانگیر را بر قله جبال و عرصه صحاری آن بلاد بر افراشته نوعروسان پرده نشین
گلشن راحت طفلکان چمن از هراس ترکتازی و یغماگری لشکریان مهلک البرد قبل در
زوایای اکنان پنهان نشستند و زره گران سرمای شتا در حین شتابان خوف
سپاه تاراج گران دیماه باضطراب از حلقهای امواج بر اندام برهنه آب زرههای در چین
و دروع آهنین پوشانیدند و تیر اندازان شجاع پیش چرخ خورشید در عین جهانگیری و
تسخیر امصار در کمانخانه قوس یکبار سهام حوادث روزگار را بر هدف برگهای خزان دیده
گشادند و فارسان اوراق اشجار بر مطایای تند خار و خاکسواران عرصه گلزار
بسلاح ریاح پائیزی و از هجوم لشکر زمهریر دردم بر گریزی از پشت زین اغصان و از
مراکب لاغر اندام درختان بر خاک راه بر زمین سیاه می افتادند لاجرم سلطان رجب
اقتضای وقت و استدعای مقام جهت تعطف بر لشکریان بهرام انتقام از روی
سرما در صوفیه توقف فرمود و در توجه بنواحی قرال جهت صعوبت طریق از جبال و تلال تاخیر
نمود اما سپهسالار مجاهدان ظفر نشان محمود پاشا را با امرا و سپاه روم ایلی بمحاصرت قلعه ازدوق
از تومن قرال باستعجال فرستاد و چون وزیر صاحب تدبیر با جمعی امرا و مجاهدان خیر خصوصیت
و دلاغا امیر بیک و عیسی بیک ولد اسحق بیک و علی بیک منحال نزدیک قلعه رسیدند تمامی دربندها
و مداخل سپاه را بربسته و مسدود دیدند بعد از استشاره میان امرا و سپهداران رای
رزین وزیر کاردان بران مقرر شد که چون لشکر اشرار و کفار سیه کار تبه روزگار را
از ظلمت کفر و عصیان دل وجان ایشان تکدر و تاریک است اما اقتدا الحرب خدعة

بیشتر

شیوه حضرت حیدر کرار است بیت اگر دشمنی پیش گیرد ستیز • بشمشیر تدبیر خونش بریز •
فی الفور جماعت مرتولوسان و جاسوسان که در رهنمائی و پیغامبری از هدهد
ملک سبا و از برید باد صبا چالاکتر بودند و در خبرگیری ممالک اعدا از نسیم شمالی چالاکتر
بایکی از غلامان جان فدا و بندگان از معرکه درشت تر و دغا بایکدیگر همراه گردانیده بطرف
قلعه ازدوق روانه نمود مقرر داشت که از راههای پنهان و از کوهها و بیشهها پنهان خود را
بنواحی قلعه رسانند و از محل معین که فیما بین ایشان معهود بود که از قلعه آواز آشنائی توان
شناخت نام بنام با اهل قلعه خطاب کنند که حاضر و آگاه باشید که روز سیوم سپاه سلطان
غازی بحمایت شما بپای قلعه عبدوس کان و محصوران میرسند و درین دو سه روز
پر مشقت و شدتی که پیش آید متحمل شوید و باین بشارت غیر مستظهر و خوشدل گردید چون ستادهای
وزیر نیکو تدبیر مقتضای معهود از آن محل بموعود صدای مسرت آوا برکشیدند و از مردم قلعه هم
جواب صواب شنیدند اهل قلعه کوس بشارت و شادکامی کوفتند و تا دم صبح تهلیل و تکبیر را
بلند آوازه نموده از کافه از ابتهاج و کثرت دشنام و ناسزا یکشیدند نظم صدای شادمانی
شد بر افلاک • سرودی خاست از دلهای غمناک • بشارت داد هر کس یار خود را • که دولت کرد
آخر کار خود را • چون از این لطیفه غیبی و معجزات حضرت نبی عربی صلی الله علیه و آله و سلم حقیقت
نصرت بارعب میان ظلام شام در دل تاریک عبده اصنام آشکار شد و گوش هوش قرال
ملعون و سپاه مفتون از طنین وحشت افزون اِن کانَت اِلّا صَیحَةً واحِدَةً فاذا هم
خامِدون بهول قیامت پدید آر گشت و بمجرد بانگ اسلامی محمدی پریشانی نهانی در مجمع قلوب
غافل آن گروه مغلوب منکوب انداختند و سبک شوق و آشوب میان مجلس پر دوستی
آن قوم معز و ربعاهی و ذنوب منغص و تحکم ساختند نظم چون جام غرورشان تهی گشت •
در خواب خمار آگهی شد • دیدند که بزمشان فرو رفت • شمع طرب از میانه برخاست •
سررشته خوشدلی گسسته • و از ام رشته زجسته • گیتی بغمزه‌ای که دانی • او دید

ورق زشادمانی ٭ تا آنکه هنگام بامداد بامداد رجال غیب از افراد و اوتاد میان
سپاه و اجناد اهل کفر و عناد از خروش خروس سحری کلبانگ و طنین فسا
صباح المنذرین در افتاد ٭ و میان امرا و ارکان رو بال قزال بلال و آتشکی مخالف
و مخالفتی روی نهاد ٭ و با قزال مطارحه و مکاوحه آغاز کردند که شادمانی و خوشدلی
اهل قلعه شاید بصدق این آوازه بشارت ٭ و در چنین محل که سپاه قزال مدتی
مشقت سفر کشیده و مقاومت با سپاه سلطان اسلام خلاف سلوک هوشمندان است
و صلاح آنکه از پای قلعه نزدیکی آب تونه میباید نهضت نمود و در آنجا بتدریج
در اندیشه عبور لشکر می باید بود مبادا لشکر اسلام هجوم نمایند ٭ و در آن
اضطراب گذشتن آب تونه از عقب این سپاه برگشته آیند اکثر اهل اعتبار
آنقوم کفار قزال را بر سبیل اضطرار بر بغیتی مقرر داشتند و تمامی احمال و
اثقال طوب و تفنگ را در پای قلعه بجای گذاشتند ٭ و بسبب تشتت و تفرقه
قلوب میان آن زمره مغلوب و فرقه مرعوب از امر غیر مرغوب انکسار و پریشانی
دمی و مقهوریت و نکبت جمعی روی نمود ٭ و از حدوث این آشوب مطلقا کسی را
مجال سپه آرائی و محال توقف نبود چون اهل قلعه این خبر تفرقه و پریشانی اعدا را
بمعسکر وزیر صائب رای رسانیدند فحول الغورش سواران و مجاهدان
دو اسپه از عقب دشمنان دین روان شدند و تا کنار آب ساوه جوق جوق
کفار از پی کرده دستگیر کردند ٭ و فرقه فرقه آن برگشته روزگار را اسیر سلسله
و زنجیر می آوردند ٭ و چون از کثرت برف و باران راه همه راه وحل و گل بود
و خصمان مکسور را غازیان در عقب چون املاک آجال مستعجل بتعجیل بر سر ایشان
آیت عذاب فخسفنا بهم الارض ٭ در آن طریق وحلناک در شکن آن کافران
هولناک از طریق هلاک بحقیقت پیوست و از هزار کس آن طایفه ناپاک یکی از شمشیر

غازیان بر

غازیان جان بعزیمت ٭ و بر کنار آب عظیم ساوه از کثرت و ازدحام عبور و از اضطراب سا
بغور اکثر خشک لب بر کنار دریا غرق طوفان بلا و عذاب شدند ٭ و بپای خود مسارعت کنان
خود را در گرداب می انداخت از صدمه کشتی حیات را حباب وار بساحل نیستی رسید
و بقیة السیف مجاهدان آن آب روان بجای تیغ مبارزان از گلو و حلقوم می نوشیدند
لمؤلفه ز آب تیغ خلقی تشنه مرده ٭ ز تیغ آب هر حلقی فشرده ٭ سبحان الله که
لشکری چنان با عظمت و اسباب سپاهی با آن همه اثاث و اموال بحساب بی سبق جنگ
و جدال و بی مقدمه حرب و قتال در ورطه هلاک بهر گونه اسباب افتادند ٭ و در تهلکه آب
و شمشیر خوش آب جان میدادند ٭ و سپاه اسلام سالم و غانم روی بمراجعت نهادند و
وزیر کامیاب بخرسندی از آثار حزم مندی و اتفاق فیروزمندی داد خوشدلی داد شعر
لقد البس الله البلاد و اهلها ٭ بهجتک تاجا بالجمال مرصعا ٭ ذکرت بقا الدهر
ترجی و تبتغی ٭ فما الملك الا ان تضر و تنفعا ٭ و چند روزی جهت مصالح الحدود
و انجام مهام قلعه توقف نمود بعد از آن توجه بدرگاه امانی و آمال فرمود ٭ و کافران مقبوض را
گروه گروه در سلک ثم فی سلسلة ذرعها سبعون ذراعا فاسلکوه ٭
در آورده جهت نموداری و نگونساری کفار و اعدام اعدا ار بخار بدار السلطنه ادرنه
رسانید و پیشکش سلطان کرد ٭ و مجرمان را بسلاسل و اغلال و مبارزان مجاهد را
با علام اقبال نظر سلطان گذرانیدند ٭ و سلطان جمعی از دلاوران را که آثار جلادت
بظهور آورده بودند بالطاف گوناگون مقرون داشت ٭ و بسیوف مشوف غلامان آستانه که
مدتی از خون آشامی اعدا در گوشه ایام خشک لب مانده بودند بر سفک دما و سعی
گرفتاران غله و ظفر بر گماشت ٭ و سعی مشکور و جهد مبرور آن وزیر صائب تدبیر و شمشیر
در نظر بی نظیر سلطان جهانگیر بغایت مقبول و دلپذیر نمود ٭ و ترحیبهای خسروانه
او را مخصوص فرمود بیت شکر این موهبت و نعمت این فتح کند ٭ تا زبان قلم و تیغ

زبان گویا هست داستان هفدهم از فتوحات همیره مثره سلطانی در بیان توجه سلطان
نوادر مملکت از ماوت جهة انتقام طغیان اثین ایغاق ملوک کفه و دوام استیفاء قلعه
ایل هان و ذکر بواعث تکرار توجه سلطان بآنملک جهة خروج و عصیان و ارتداد
اسکندر خاین و تخلیص آنحدود از اهل بغی و طغیان چون همیشه طبایع افراد
بشری و امزجه مرکبات عنصری تابع سرشت طینت مساکن و اماکن ایشان باشد
در طینت و روائت اخلاق و ملکات اهل هر کشوری مشابه و مناسب آب و هوای
مواطن و معاطن ایشان افتد در لطافت و کثافت و لهذا جمیع خلایق را
در ربع مسکون بحسب تمکن و تمدن و سکون غرایز خلقی و خواص خلقی کوناکونست
تا آنکه نباتات و حیوانات هر دیار را خاصیتی مناسب تربت هر سر زمین است در
اسالیب شئون **نظم** نروید از زمین شوره سوسن • که روید شاخ گل از باغ و گلشن •
هوای جنت آمد سدره پرور • زقوم از بوم دوزخ گشته مثمر • و حکمت بعثت انبیا
و مرسلین که بحقیقت حکمای حقایق دان و اقع نمیند و تمام قوانین حسنه ملوک و سلوک
سلاطین دین که حکام عادل و امین اند جهت اصلاح نفوس و تعیین مصالح روی زمین است
و دوایر بر رعایت حکم حکم تمدن و حمایت مکان و مکین از شرور مفسدین است والحق ظهور
این فواید عواید در ایام خلافت این سلطان ملت و دین محمدی در ممالک کفر و طغیان
بنهایت نمایانست و میامن سعی و اجتهاد او در اصلاح نفوس خبیثه کفار و انجاح مطالب
اهل هر دیار بحسب اقتضای رای شرایع مدار او بهویدا و عیانست القصه از مجاری حالات
سابقه در دو داستان گذشته معلوم شد که در حین اتفاق ملوک و سلاطین کفه
اشرار مملکت ارناوت نیز آغاز استکبار نموده و نقض عهد و حل عقد ذمت کرده بودند
و متوریست که میان طوایف کفر انچه در اقطار روم و فیما بین سکنه و قطنه آنمرز و بوم بسمع
توحی غلظت و خباثت آن طایفه طغیان شعار ضیعت و اکثر با عتاد و حصانت مساکن و

باستظهار

باستظهار حصونت و صعوبت منازل جبلی و مواطن خود قلاده طاعت بیچ بادشاهی
در هیچ گاهی متقلدنی بوده اند و در زمان کفر اسلام بطوع و اختیار اطاعت او امر
و نواهی سپهکار خانه سلطنت و شاهی ننموده و بحسب اقتضای مساکن کوهسار بر شال
سباع خونخوار بالطبع در غایت جلادت و دلیری مفطورند و در خصومات و مقاومات
بسیار متهور و غیور و در تیرباران بلیات سینه برهنه خود را هدف سازند و بیر
عجز و فروتنی پیش خصم خود خیده ارند تا حدی که میان یکدیگر ریاست و سروری و بکی
بر فرو نمی آرند و هرکدام در احسار منزل توحد اختیار کرده احدی را میان خود بگوهر
نمی گمارند و لهذا اسکون منزل ایشان هرگز باجتماع مدنی نرسیده و هر گروه خانه ایشان را
بر هیات اجتماعی کسی ندیده و از جهت اکثر سپاهیان چالاک و رزم آزمایان چابک
در معسکر سلاطین غازی از غلامان دست پرورده ایشان متعین است و شیوه مبارزت
و مردانگی در فطرت آن بندگان آستان بحسب تجارب متیقن **لمولفه** خشونت شده جو طبع
اهل کهسار • ز وضع منزلی باشد نمودار • همه همخانه گرگ و پلنگ اند • از ان
بالطبع در غوغا و جنگ اند • و بنا برین مقدمات چون در زمان جمهور ملوک و سلاطین
مشهور کفار زرارت فطری آن قوم اشرار بر عناد باعث بر اثاره اثار فتنه و فساد بر طریق
مرقب و معتاد گشت و در هوای مخالفت و فتنه انگیزی مرغ دل ایشان بر طبق مثل
کلما سمع هیعة طار الیها متطایر با و کار معهود کفر و الحاد شد **بیت** زبد گوهران
بد نباشد عجب • که ظلمت نشاید برین ز شب • و سلطان غازی چون در تدبیر
تدمیر و استیصال اهل کفر و طغیان و در اندیشه تسخیر و تحیر آن مشرکان شیوه الاهم فالاهم
و طریقه الاقدم فالاقدم پیش گرفته بود و چون عنایت کردگار قضای او طار در انتقام
کفار حسب افطار فرمود و قرال پر ظلال انکروس و بکرات منکوس انکروس را از دیار اسلام
خایب و مایوس ساخت و ملوک فرنگ را بعد از تجرع کاس تبار و افواجات بحد و احصار

نکوز و مقهور زیر معکوس انداخت لاجرم در موعد حلول اجال و هنگام ظهور قهر الهی
باستیصال هلکا رسانوت و الحقوم طلوم بر صحیفه حال آن گمراهان جبال ضلال اقوم و ما
اهلکنا من قریة الا ولها کتاب معلوم را رقوم و مرسوم داشت و در شهور سنه احدی
و سبعین و ثمانمائه در موسم بهار و در اوان جلوه نمای عروس ملک گلزار و هنگام شروع طفلکان
زمان مجلس آرای جوانان چمن و مرغزار که گروه سپاه با انبوه لالهای کهسار را در اکناف
جبال و کهوف مغارات تلال مجال تواری مانع بود و بحکم لازم الاتباع سلطان نادره لشکر
پر شکوه سبزه زار را در عرصه عرضه گاه عساکر جمیع ترقی و تسلون ستیز سهول و حزون بیع مکنون
فرمان برداری لازم شمود بیت جو رفت خسرو انجم بخانه بهرام ۞ زد و خیمه گل بر سر
جو چمن ۞ چون در این هنگام تخت انجام سلطان ارودار السلطنه ادرنه بطالع مسعود نهضت
فرمود و باستحضار جوش دریا خروش از اطراف ممالک بحر و بر فرمان واجب الاذعان
اصدار فرمود و صحرای شهر منا سطیر را وعده گاه جمعیت وفود جنود ساخت و در آن
فضای دلکش بترتیب اسباب جهانگشائی و تقدیم فتوح قلاع و تسخیر مواقع و صعوبت آن
بقاع و اصقاع توجه تمام پرداخت و آن خورشید آفاق تسخیر با سپاه توفیق الهی حوالی نزول
حزو قوی حصن اوان علو جنود ملک ربعی در مداخل کوه و دشت مملکت ارناوت
حلول فرمود و خیام اقبال و سرادق جاه و جلال را برابر جبال و تلال ایجاز نزول نمود و هر جنبه
آن متمردان ستوه گروه گروه پشت فراغت بر تختی کمر و کوه داده بودند و بحقیقت چون خار و
خاشاک بر رهگذار سیل کهساری بموسم بهاری در اودیه عصیان ایستاده ابا طاعت کر
در ظهور طوفان عام تختی کوه و زمی دشت یکسان است و در حین انحدار سیول دریا و حصول
رفع خاشاک انباشته بر رهگذر وادی اعادی سهل و آسانست بیت چو سیل اندر آید بهول و
نهیب ۞ فتد از بلندی بخاک نشیب ۞ چون احتیاج و فیروز جنگ جهاد را دو باعث کلی
بر کمال سعی و اجتهاد بود اولا الکتاب مراضی رب الارباب بوعده صادق والله

نمره ۲

عقده حسن الثواب و دویم میل فایق بحصول مسؤل آمال از وصال عذاری و غلمان بدیع الجمال
آذربار محاسن انتساب و حمایل گردن دست آرزو در گردن ماه رخساران زراری
و ولدان آن کفار خزان مآب تا بجهت چشم و دیده طالبان مواصلت چنان خوبان پری رخسار
تیر و شمشیر رقیبان ناهموار را چه اعتبار و نزد متعطشان زلال وصال آن گونه
گلعذاران صاحب جمال محنت و آزار مراحل صحاری و جبال را چه مقدار بیت
ز مشکلات طریقت عنان متاب ای دل ۞ که مرد راه نیندیشد از نشیب و فراز ۞
و بنا برین بواعث هر چند محلهای سخت ناهموار گریزگاه آن قوم تیره روزگار بود و بایک
روزی تسخیر لشکر غزاة و مجاهدان گشت و سرداران سربدار و گردنکشان ستمکار
آن طایفه فی تار اکثر مقید سلاسل و اغلال حرمان شد و از زلف مسلسل و گیسوی جواری
و غلمان ماه سیما چندین حبل متین و عروه وثقی بدست غازیان افتاد و غنایم ستوران
و اغنام که اموال معهوده آن کفار لئام است از کثرت اعداد در حیطه تعداد کسی از آن
نشان نمیداد و از بسیاری اسیران میان لشکری غلامی یوسف لقا و کنیزی زیبک
پری که اکثر اوقات بسه هزار و چهار هزار درم نقره در مزاد بودی و بجان خریداری آن گلخان
دلبری بغایت غنیمت بودی بدویست و سیصد درم نقره در بازار مزید مزاد میکردند
و بغیر از عاشق مسکین معنی و حسن پرستان مهوس دیگران روی بخریداری او نمی آوردند
و سایر اصناف و اموال برین قیاس معلوم و کیفیت کامیابی و کامجوئی مجاهدان درین
قضیه معلوم است نظم ز صحرا غنایم را آورد و کوه ۞ ز کوه کشیدن ستوران ستوه ۞
قوی دست را شیخ شد رهنمون ۞ بزنهار خواهی در آمد زبون ۞ و چند دفعه
از کهنه گبران متمرد و دیو هیکلان معاند در هر مجمعی از سه هزار و چهار هزار تا هفت هزار
کافر معروض تیغ انتقام مجاهدان میشد و در جمعیت ضیافت پر آفت اقتلوا المشرکین
کافة گرفتار از الوف الوف جهت طعمه سنوف سیوف مجاهدان الوف و غازیان سبکبال

وما را اعدا مشعوف بدم تیر خون آشام می انداختند بعد از فتح اهل اسلام بر وفق مرام و قرار
بر عبودیت اصناف اقوام آن مقام سلطان جهت صلاح و تمشیت آنچنان مملکت پر شور و
شر و استقرار ایالت آن ولایت پر خوف و خطر در عرصه نهایت خوش هوائی و در فضای مرج
از فرط دلگشائی حصاری استوار و حصنی متین که از حصون سپهر دوار استغنا داشت
فرمود و آنچه از لوازم تمدن و توطن رعایا بود مرتب و مهیا نمود و جهت دلپذیری
آن مسکن و ماوای جمیع از اهل کفر و اسلام میل سکون آنجا نمودند باندک وقتی
در ظل عدل سلطان آنجا را شهری معمور فرمودند بعد از اتمام این قضایای
ملکی و دینی سلطان بدار السلطنه ادرنه مراجعت فرمود و متعاقب از حوادث غریبه احدوثه
روی نمود و از آنجا که کمال غیرت اسلامی سلطان بود دیگر باره داعیه عودت بجانب
مملکت ارناوت فرمود مجاری حال آنکه اسکندر نام یکی از خدام قدیم سلطان
از بدو طفولیت دست پرورده نعمت خداوندگار و همواره منظور انظار شفقت و ملاطفت
بیشمار بود اتفاق باغوا و اضلال بعضی شیاطین انس از مرتدان مکار بطمع سروری
و ملک گروه کفار در ولایت ارناوت با دعا نسب مجهول داعیه امارت و حکومت
آنجا با خود مقرر داشته و خدعه و تلبیس بعضی مفسدان کوته را امری محقق پنداشته و بنابر
رقم خذلان ارتداد از دین اسلام بر ناصیه اعتقاد خود کشیده و در عداد آن متمردان
معاندان مکار مصداق و من یرتدد عن دینه و ملته فهو کافر گردیده و با آن جمع مفسد
از درگاه اقبال روی گردان شده و شجره خبیثه کفر موروثش مورث کفران نعمت
سلطان آمده و بطریقه فرار از پایه سریر خلافت مصیر بارناوت عزیمت کرده بنا بر این
معارضه جماعت مفسد ملعون چند از آن مملکت بخدعه و تلبیس صحبت آورده بیت
بر جفا دیده وران شرم نه ه زراه خود مهر و آزرم نه ه و تا حدی آغاز گستاخی نهاده که
بطمع باطل تسخیر قلعه ایلباسان که از ثغور سلطان بود با خود مقرر داشته و میدان

گستاخی

گستاخی فراخ پیدا داشته از غمینی و اهل که هر زاغ و زغن را در آشیان همای آسمان
جولان آرام از محالات مرام است و خفاش کورچشم را در او کار شهباز سپید
خورشید در روی روزگار جلوه گری و خرام کردن حرام است بیت ای مگس
حضرت سیمرغ نه جولانگه تست ه عرض خود میبری و زحمت ما میداری ه هر چند وقوع
این مفسده آن مفسده از امرا عظام سرحد هم تمشیت پذیر بود اما سلطان غیور را
تدارک این امر دینی از واجبات شرع خلافت و سلطانی نمود و با وجود آنکه در حین
شیوع این اخبار موسم زمستانی در غایت شدت و دیماهی در نهایت برودت
و حدت و از قلعهای جبال ارناوت که با کره زمهریر همیشه همسایه و قرین اند
و با طبقه هوای ممتزج با سحب و امطار همواره همدم و همنشین گذار لشکرها
ممتنع و متعذر و توقف سپاهیان و ستوران در سکنای آن مملکت پر [illegible]
و برف بغایت متعسر بیت وافرط البرد حتی الشمس ما طلعت ه الا مرتله فی قرن و سنجاب ه
بنابران در بدایت فصل بهار سنه اثنی و سبعین و ثمانمایه که نوجوانان گلزار و گل اندامان
شاخسار از هجوم لشکر دی در زندان حصار کشیده بودند و از سپاه کافر نهاد
البرد عدو الدین در درون حصن حصین زمین جهت صعوبت و تنگی او [illegible]
خزیده بودند باستظهار سطوت سلطنت و اقتدار خورشید جهاندار بر سریر عدالت
فلک معدل النهار سپاه او را آراسته از نثار فضای چمن را روضه رضوان [illegible]
و وفود بر مقرت برودات شتوی و جنود ستمکار حوادث سوی را از کشورهای
آفاق مایه اقالیم جهان برانداخته بیت کمان قوس قزح را زمانه برزه کرد ه ز ژاله
بر سر آفاق تیرباران شد ه لاجرم سپاه مجاهدان [illegible] جنود سبزهای ربیع النماء
در فضای صحرا جلوه نما گشته و از اطراف ممالک و جهات مسالک لشکرهای بیشمار
بعدد قطرات امطار و بر سبیل انحدار سیل روزگار بهار بلجه دریای معسکر سلطان مجاهدان

که خشنی واز امواج لشکر بحرکردار واز حرکت کروه کوه ارتفاع کتب مجاهدت
شعار زلیت و بلند و یار کفت ورا احاطه وانحصار فرمودند وطوفان آتش ازلمعات
سیف و سنان مجاهدان سهول وانخاد کوه و دشت بلاد اهل عناد را احاطه نمود و
وهر کوه و کمری که کریزکاه آن قوم کمراه بود بلکه کوب سپاه غازیان با هامون یکسان شد
وهر پناه وآرامگاه آن طایفه همراه مور و نوازل آسمان کشت بیت سهام حادثه
در شست چرخ پرکش کشت • نشسته در دل دشمن هزار پیکانش • وشمول لشکر اسلام
بحدی رسید که وادی بزرگ نام محلی بود که کوش کشاده آن دره هرگز آواز
صهیل پیچ سپاه بیگانه دراد و از زمانه نشنیده بود وجهت رفعت اطراف کوه و
کمر وصعوبت الطریق بر خطر از وقت مراشعه بزین شمس و قمر از بام آسمان برانجا
گذر نمینمود بیت هرگز گذر نکرده باطراف آن جبال • خیل خیال ملک کشایان بباه
وسال • چون حکم سلطانی که حکم قضای آسمانی داشت نافذ شد که از یکطرف
سپاه روم ایلی واز طرفی دیگر لشکریان اناطولی متوجه تسخیر آن کریزگاه متمردان
وعازم استیصال آن متحصنان ومفسدان شوند ناگاه شبی لشکریان اناطولی
از رهگذری پیکان چون طارق آسمان بمیان آن معاندان راه یافتند واز
نیروی حوادث زمانی و نوازل آسمانی برالجماعت مناقصه ناگاه فرود آمد
چنانکه یک متنفس از آن مشرکین از دایره قهر و کین والله محیط بالکافرین
جان بسلامت بیرون نبردند واهل و عیال واسباب واموال بارث شرعی از مقتولان
بغازیان اشتغال گرفت وبا وجود مخالفت ادیان از آن بیدینان مرده دلان تمامی
ملک و مال بمیراث بهری این زندگان جاودان انتقال استحصال پذیرفت
وجهت تملک مجاهدان سبایا ماه سیما وگروه گروه غلمان واماء باضعاف
عدد رؤس غانمان بهم رسید وازوجوه کامرانی وانتفاع ازانواع تنعم و

الحق بهم

استماع بمضمون والحقوا ما طاب لکم من النساء مثنی وثلث ورباع هرکس کهون
از روی حور از در آغوش کشید ورای آنکه مطرود مردود که مقتول کشت چند از دیگر سیلاب
ایزدی بدست مجاهدان مغلول شد و در منزل بحضور سلطان فوقفوق آن بندیان را
از قید حیات خلاص میدادند اما تا ابد الآباد در سلاسل واغلال کفر می افتادند و عرصه
آن ملک را از لوث وجود اهل اشراک پاک کردند و اسکندر متمرد اباکشنه خزاین مشهور بود در سکنی
او بار مرتبه هلاک آوردند اما برمثال خس و خاشاک خود را بیابان دریای فرنگ
انداخت وآن مملکت را از شوائب ارتداد پرداخت ع قطره بود بدریا پیوست • وسلطان بعد از
ادراک فتح اسلام واجرا احکام بضبط مواضع و نسق قلاع بر احکام در غایت دو سکای و
انتقام بدار السلطنه عود فرمود بیت جو در خانه خویش رفت آفتاب • زگرمی شد اندام
اعدا کباب داستان جهارم از فتوحات میمنت آثار سلطانی در توجه سلطان بممالک قرامان وگرفتن حاکم آنجا پیر احمد بیک ولد
ابراهیم وتملیک بعضی ممالک قرامانی بعد از قسع وقمع پیر احمد بیک رکود وسلطان جهت ظهور کفران نعمت
از پیر احمد بیک وخروج وی بنشاید بلک عدم تفویض تمام مملکت سلطان مصطفی از وادی
اخلاف خلاف نجباء نزدمظهر آن معانی و حی ربانی محقق است که اعمال افراد بنی نوع بشر خواه
ایل بخیر باشد وخواه مایل بشر البته مستدعی خاصیتی است مناسب اصل عمل وهر عمل مقتضای آیت صوره مکافات نتیجه
اوّل مانتیجه اجرات موافق همت علیا و ملایم معتقده سعادات کبرات وعاید شرور
افعال و لیل برو است متی اقتضای هوا است و در تیتمه صوری بیت تو در زراع صورت چو تخم بکاری همچنان بحین هم
از آن جنس بار و بر یابی • و خود مقرر است که هیچ راهروی از ناهجان مسالک اعمال
از راه بیغوله غول سیرت بادیه ضلال بمنزل مقصود نرسیده وهمیشه آدمی زاد را تغیر احوال از نکو احوال لخط
الهی در مال کشیده ان الله لا یغیر ما بقوم حتی یغیروا ما بانفسهم بیت هرکه برحکم تو
اقرار کرد • چرخ سرش در سر این کار کرد • چنانچه برطبق این مقال و بروفق مجاری احوال
القصه چون سابقا مذکور شده بود که پیر احمد بیک ولد ابراهیم بیک قرامان اغلی جود مستند و ملجی

بطلال مرحمت واحسان سلطان عمیم الامتنان نموده بود وبا برادر بزرگ خود اسحق بیک که
ملتجی بطایفهٔ ترکمان آق قوینلو شده مکاتبات مینمود چون از جانب سلطان
مؤید ومقوی گشت ودر حکومت آن ملک متوحد و یکتا شد و لشکر انبوه امداد
سلطانی بعضی بلاد قرامانی را بر خدام سلطان مقرر داشت وقلعهٔ گوله که پس از جهاد
عساکر سلطانی از توابع اسحق بیک مسخر شده که بتصرف بندگان آن آستان کرامت آشیان بود
بعد از ملاحظهٔ تمکن واستقلال خود در قرامان واستغنا از امداد انصار واعوان باقتضای
فطرت اصلی که ابا عجینهٔ مجبول بر نقض عهد و طغیان بود ومفطور بکفران نعمت مرحمت
این خاندان دیگر باره بخلق ذمیم پدران طریق مخالفت وغدر آغاز کرد واز سلک
اطاعت اعراض واحتراز پیش آورد **بیت** که دیدی که او پای در خون فشرد •
کز آن خون سرانجام نیکی برد • اول حرکت عاصیانه اش آنکه شبی چون دل
منافقان بغایت مظلم و تیره ودیده کواکب سعود از تراکم ظلام آن شبستان
خیره جمعی از سیاه بختان تیره روزگار را بر انگیخته وبا گروهی از تابعان مکر وغدر خود
بهم آمیخته وبر اهل قلعه احمد بیک که عثمان سلطان بود شبیخون آورده وبنیاد
محاربه ومقاتله وشمشیر زدن کرده هر چند در آن شب ادبار جد وسعی بسیار بجنگ وکارزار
نموده اما از آثار سیاه بختی ایشان بغیر روسیاهی در آن شب عذر روی ننمود و
جمعی دلاوران متجلد ودلیران مجد در محافظت قلعه با مخالفان مقاومت نموده اند اما
از درون برج قلعه جویهای خون از دیده و سینها گشوده اند وبا همین بایزال متکلم می بوده
هر چند آن گروه بی اقبال ظفر بمطلوب خود نیافتند ودر غایت یاس وحرمان شرمندگی
تمام شهر لارنده شتافتند اما هر لحظه از طرف همتی درون آن تیره دلان آتش شکی بسموم نفاق
می تراوید ومذاق وفاق بندگان سلطان آفاق از جام زهر آلود منافقت ایشان چاشنی
تریاق اتفاق نمی چشید لاجرم قطرات سم هلاهل در نفحات سهم قاتل از زبان تیغ خونفشان

منافقان ترشح پذیرفت واز لسان سنان آن سیه دلان انهار زقوم خصومت اجرا
پذیرفت **شعر** ظفرنا وکان العفو منا سجیة • ظفرتم فسالت دماء ملطح •
فیکفینا هذا التفاوت بیننا • لکل الاناء الذی فیه ینضح • لاجرم بعد از ظهور این قصهٔ
موحش مولم بقاعدهٔ مقرر الشروع ملزم علی روس الاشهاد آغاز اظهار خلاف وعناد نمود
بالضروره سلطان نیز بنابر دفع شر منافقان وجهت وقایت وامان اهل مملکت قرامان
از شر وی ابا زمان خوان محمد پاشای رومی را که یکی از ارکان عظام بود با امداد عساکر
انادولی بقرامان فرستاد وبازعاج واخراج پیر احمد از نواحی قرامان فرمان داد وچون مشار الیه
با امرا ولشکری بلارنده بدفع پیر احمد توجه نمود وحشت رایه را از ضعف قلب قوت مقاومت
ومحافظت نبود از آنجا بکوهستان ورش ایلی گریخت والتجا نمود ودر آنجا لایزال تحریک
مواد فتنه وفساد می بود بعد از اخراج او از ملک جهت صلاح امنیت مملکت بضبط وتعمیر
حصار لارنده اقدام نمود وانبوهی عساکر را دستور داده با جبار امیر صاحب علم وحشم
بضبط آنجا وقیام نمود تا در زمستان پیر احمد بیک با جمعی مفسدان بی سبق مقدمه
ظاهر غافلانه بر سر محمد پاشا رانده وبامیدواری قلت لشکر سلطانی بداعیهٔ تسخیر لارنده
خود را بدر شهر رسانیده هر چند محمد پاشا از حیله ومکر بدخواهانه ایشان غافل واز مقدمات
پنهانی ایشان ذاهل بوده اما بتایید حق مطلقا آن عدو غدار دستی بر شهر وسپاه
سلطان نیافته وبدست خود بپنجهٔ آهنین تیر آن غازیان بخشم انگیزی در گاه قهر **بیت**
تیغ میزد دشمن اما آهنی میکوفت سرد • تیغ چون بر جوشن تر پر کرد کار گر • بعد از وقایع
محاربات واستداد جدال واقدام طرفین بمکاوحه وقتال پیر احمد بیک با سپاه
سیاه بخت خود بمقام معهود خود مقهور باز گشت وار سپاه اطالی حین قضای ناگهانی
بحیز در گذشت چون این خبر شور انگیز بمسامع علیه رسید نیران غضب وغیرت سلطانی
زبانه بر آسمان کشیده بی توقف بعزم استیصال آن قوم شقاوت مآل ترتیب عساکر توجه فرمود

وبغض نصیبی خود بدفع آن غداران حسود عزم جزم نمود چون رایات اقبال و موا
عز و جلال سلطنت در سطح زمین قرامان بسط ظلال ابهت و اجلال کردند و پیر احمد بیک سایه وار
تاب مواجهه خورشید تابان نیاورد و هرآینه ظلمت آسا از شعشعه آفتاب عالمتاب روی گردان
شد و بر مثال شام بخت تیره خود در مغرب افول متواری و پنهان گشت بیت صبح ظفر از
مطلع اقبال برآمد • اصحاب غرض را شب سودا بسرآمد • و در اکنان نهان و آن ایلی
پیر احمد بیک و برادر کوچک او قاسم بیک متحصن شدند و از خوف حدید جدید
و از بیم آتش پاس شدید سلطان قهار چون اجزای صغار نار در سنگ و آهن کامن شدند
و در آن اوقات اگرچه برادر بزرگ ایشان الحق بیک داعیه توحد در حکومت داشت
و بدعوی استقلال لایزال از هر طرف رایت مخالفتی می افراشت فاما بمرض موت مستلا
گشته از مسند سروری درگذشت و بناکام نامه عمر و دولت را در هم نوشت بیت
که در تخت و ملکش نباید زوال • نماند بجز ملک ایزد متعال • و قاسم بیک نیز بر سبیل اضطرار
از وطن و مأمن خود جلا و فرار اختیار کرد و بقانون برادر بزرگش التجا بحسن بیک پادشاه
عجم آورد و چون از میان آن قوم غدار و آن طایفه حق ناشناس مکار بدکار انوار دولت
یکبار بر کنار شد و سلطان ملت محمدی بر وفق قاعده کلیه و من نکث فانما ینکث
علی نفسه ملاحظه نمود که روی دولت آل قرامان در نکبت و انتکاث است و خیل و حشم
خاندان ایشان مسلوب الاثاث و در بلاد قرامان و قلاع با ارتفاع و مقار هوام و مغار
سباع ضار بسیار و همیشه از نفوس خبیثه مخالفان شوقه و پرشغب بعجزه و ضعفا و ادانی و شرفا
میرسد لاجرم از روی مرحمت و عنایت بر سکنه آن بلاد و بنیت حمایت و وقایت عباد
برحسب اقتضای مضمون و لو اه الخلق عیال الله فافضلهم عند الله انفعهم
لعیاله احبکم الی الله انفعکم لعیال الله اولا توجه عنان همت بتسخیر آن قلاع
فرمود و تمامی را در تحت ضبط و تصرف در آورده مردم وثیق در هر حصار با نصب نمود

وبعد از

و بعد از تسکین فتنه و فساد ظالمان گمراه رایت گیتی سرایت لمن الملک
الیوم لله میان آن ساکنان خلق الله برافراشت و سلطنت آن مملکت جهت مزید اهتمام
بفرزند سلطنت مقام خود سلطان مصطفی مفوض داشت بیت بقومی که نیکی پسندد
خدای • دهد خسرو عادلی نیک رای • چون سلطنت زار از کوانکری فتنه و فساد
و نقض عهد و میثاق پیر احمد بیک غبار تمام بخاطر رسیده بود و چندین مفسده عظیم
میان ارکان دولت سلطانی از شآمت او روی نموده بود یکی آنکه محمود پاشا در ایام
مخالفت پیر احمد بیک گاهی در مقام صلاح فراخ سلطانی می بود و بمواعید رجوع ایل
باستغفار و استعذار سلطان را وعده می نمود اما هرچند وزیر مشیر بحسن تدبیر
اطفای نایره غضب خداوند کار بظهور آورد لیکن پیر احمد بطریقه خدعه و
تلبیس وفع الوفی نمود وزیر مصلح را در خدمت همایون شرمنده کرد چون از شیوه
نفاق قدیم و حادث آل قرامان سلطان در مقام مواخذه و انتقام بوده
از شآمت کذب موعود و از افساد خلف عهود مرصود محمود پاشا را بعد از
سفر قرامان از وزارت کلی بالکل عزل فرمود و این حادثه غیر مترقب در شهور سنه ثلث
و سبعین و ثمانمائه ظهور و صدور نمود **داستان هجدهم از فتوحات میره مشره سلطانی**
در بیان توجه سلطان بتسخیر جزیره اغریبوز بجهت و غزای بحری با مجاهدان و کیفیت اجتهاد
ارباب جهاد در مقاتله سپاه فرنگ کثیر العناد و تفتیح مملکت و حصار بتوفیق یزدان
از لطف خدا ولی که بنواخته شد • جانش ز غم زمانه پرداخته شد • از کام دلش هرچه
انداخت نظر • از کوری خصم کار او ساخته شد • هرگاه که مشیت ازلی بتحقیق امری از
حوادث کونیه تعلق گیرد و ارادات لم یزلی و قدر کجیقی توفیق مطلق تواتی پذیرد نتیجه
و مطلوب را طالب برهان گاهی از مقدمات عکس نقیض تحصیل نماید و مآرب و مراغب
خودمند را از راه مخالفت اعدای سبق و لیل در هر نماز روجه احسن برآید و لطایف الهی

رعایت

بواعث حصول عجب مقاصد را از جانب مانع برانگیزند ودواعی وصول مطالب را از طرف
عایق وموانع در آمیزند بیت از خلاف آمد عادت بطلب کام که من • کسب جمعیت از آن زلف
پریشان کردم • غالبا ظهور دولت خداداده را یک شرط کلی مبالغه در مغالبه ومعادات
معاندانست وغلبه شوکت وشکوه مؤید آن من عند الله را باعث اولی تحقیق آفات
ومخافات از صورت معادات ومنافات حاسدان چرا که حکم کلی الاطراد الاشیاء
تتبین بالاضداد در انهاد تمام کونات برهمین نسق معاودست وتقابل نشاه
حق وباطل وتعاند نور ایمان وظلمت کفر وعاطل لایزال شامل جمیع افرادست چنانچه
همیشه بلند آوازگی وصیت شایع دعوت پیغمبری واشتهار وانتشار علو قدر
مصطفوی بسروری بنی آدم وپری از غوغای جمیع مخالفان بدخواه وازدیاد
واسعاد غلغل پرشور انجمن منافقان گمراه بود بیت باد صبا جبت میان
نصرت تراه • کی دیده شمع را که وجد باد یاوری • وچون اکثر حالات این
سلطان دین محمدی منطبق بر مجاری احوال دولت شریعت احمدیست در تاریخ شهور
سنه ثلث وسبعین وثمانمائه این قضیه فتح سلطان اجناد جهاد مشاکل ظهور آفتاب
نبوت وامداد غیبی واسعاد قوت خداداد او از جانب مخالف مطابق افتاد که الفقه سلطان
مجاهد از معارضه اعدا وخصوم ومناظره ومشاجره کفار ظلوم عجب تایید
جدید در امر ملک ودین دست داد واز معادات دشمنان خدای تعالی بدست
اعدا اکبر الاعداد اکبر العناد ظفر کشور مراد اتفاق افتاد از آنکه چون سلطان از تردد
اسفار قوام مدار الخلافه عود فرمود غازی مجاهد از ابا استراحت وفراغت در منازل
خود اجازت فرمود ودر ایام غلیان تابش گرمای تابستان در کنار دریای قراد نگر
با جمعی خواص بساط نشاط وخوشکامی گرد وروی دل بنشر موائد عدل واحسان
وباغتنام ایام فراغت جنان ودوستکامی آورد ناگاه از ملهان غیب صدای

موعظه آیت لا تکن من الغافلین بلیغ مرتب وبگوش دل آگاه شنید که خسروان
مجاهد دین را مجلس معاشرت در روز معرکه وقتال است شاهسواران میدان مغازی
مشرکین را بزم عشرت در عقد جمعیت ملاحم جدال است صدای کوس جنگ در گوش
شاهان غازی خوشنواتر از آهنگ چنگ ورود است وآوازه ضرب شمشیر
بر رگهای جان دشمنان در جمع شیرمردان روح افزاتر از نغمات مضراب بر اوتار
عود است فراغ وآزادگی دل پادشاه دل آگاه از غمخوارگی ملک ودین حرامست
وتعطیل لشکر اسلام از اعلاء اعلام موجب مدام ملام وملام مالاکلام است نظم
شاه چون تیغ پر گهر جوید • گهر تیغ را بخون شوید • کار فرمای شهدکان باید •
دستگیر فکندگان باید • رایتش چون قمر فلک پیمای • فکرتش همچو خور همایون رای •
عزم او تیز رو بسان قضا • حزم او تیز بین تر از ز قضا • نکند وقت حمله اندیشی • سایه
بر روی سکه پیشی • ولهذا انجناب خاصیت چند روز تعطیل اوقات سلطان نصرت
وعیش مقیم معروض مجازات ومکافات عظیم ولتسئلن یومئذ عن النعیم شد
واز رضاوان ممالک دریابار وامرا وحکام اقطار در کنار جبان جزر سیه کافری
پر ضلال که موسوم بجه زال وملک الامرا پادشاه وندیکت وبکثرت اسباب
وشجاعت متعین ممالک فرنگ ونامدار دور ونزدیکست وبر روی دریا بجمیع سفاین
حباب وار پیک محل مجمع حشم وباهشتاد کشتی بزرگ از خاصه خود ساز دوان
بغی وعدوان بر افراخته وباعتماد فراغت سلطان وسکون سپاه مجاهدان
متوجه خرابی ممالک اسلام شده واز مقابل ولایت اریوری که بر ساحل دریاست
دفعة از کشتیها بیرون آمده وبتاراج ویغماگری انجا تاخته وجمعی کثیر را از اهل اسلام
مجبوس واسیر ساخته وبعد از اشتهار این اخبار سلطان را غیرت سلطنت وحمیت
اسلامی در هم آمیخت وبعزم قهر آن کفار اشرار لشکرهای بیشمار از جانب صحرا ودریا

برانگیخت صلاح وقت در رفع آن ستم و مقتضی چنان تقاضا نمود که اولا بفتح جزیره اغربور
توجه فرماید و بفتح آن جزیره سد باب فتنه و فساد دریای فرنگ نماید و آن
جزیره ایست وسیع از جزایر عظیم یونانی مشتمل بر مواضع و بقاع بسیار است که بلطف
هوا و عذوبت ماء و فواکه و ثمار در مقابل کشور آنند آشنه و مدینه آنها از ممالک روم ایلی نزدیک
ساحل شهر بندیت در غایت حصانت حصار و بقدر یک تیر انداز محلی از دریا کنار روم ایلی آن جزیره را
فاصلست و چنانچه آمد شد مردم بی دران تنگنای دریا ساخته اند کنار صحرا متصل و بعضی از پل گذشته
روانست که آنرا امی فغان نگاه میدارند و بکنار اوج هست بیرون جزیره میکشند چون
سلطان حکم قضا جریان حکمت عساکر بحر و بر اجرا فرمود درانولا وزارت اعظم با سنجق پاشا
مفوض و محمود پاشا از وزارت معزول شده بایالت کلی بولی و حکومت سفاین دریابار
متعین بود تا هجوم محمود پاشا بترتیب سپاه دریا بتوجه بمراکب کواکب مناقب مامور فرمود
و مشار الیه خود سالها در وزارت ممالک بر و بحر وحید روزگار و بحسن تقریر و تدبیر
منفرد و مشهور بود و درین او سلطنت مراسم کاردانی معروف داشت و در ترتیب سفاین
و اعلاء اعلام عساکر مسلمین دقیقه فرو نگذاشت و در ترتیب جواری و سفن و تجهیز لشکریان
از ولایات و مدن کشتی تدبیرات عقل بر خود در بحر میاحل تقدیر انداخت و بمعاضدت
دولت سلطان اسلام لوای همت وله الجوار المنشات فی البحر کالاعلام برافراخت
و قریب دویست کشتی همگی مملو از نهنگان دریای کارزار اعنی لشکریان ظفر آثار با مصالح
و اسباب فتح حصار مرتب و مستعد نمود و در میان دریا هر یک کشتی از آن جواری
کالطود العظیم بود و درخت بادبان هر کدام سفاین عظام کالعرجون القدیم
درون هر یک فوجی از لشکریان نوح کردار همیشه در عین سیاری مقیم درون سفینه بحار
گویا هر کشتی نهنگی بود بهیبت انتقام متوجه التقام سکنه آن مقام کفار لیام شده با آنکه
هر کدام از آن سفاین جزیره بود میان دریا پر از فتوح لشکر اسلام گشته نظم چو جای

خضر هر یک ایمن نوح • ز طوفان گشته دل را ملجا روح • مسالک کرده در هر لحظه طی •
ندیده چشم عقل و چرتش پی • چون سلطان از جانب ساحل بسبب دریا محول ازراه
شهر اسپیعا متوجه حدود اغربور شد و محمود پاشا با کشتیهای مرتب بموعد مقرر بنام سلطان عنان
بر عنان رسید و مطوق وهو الذی یسیرکم فی البر والبحر از برین مواکب مظفر
برروی صحرا و پشت مراکب دران جزیره تمبر سر عنان کشید اگرچه کفار حصار اغربور
پل روانرا از تنگنای دریا برداشته بودند و مداخل ملک خود را بانواع تدبیرات انباشته
اما باستظهار لشکر دریا مقام اهل اسلام عبور عسکر همایون بجانب جزیره آسان شد و بنام
سلطانی فی الفور پل را محکم بستند و بطالعه جر ران آبها متلاحق متلاصق بهم پیوستند
که جزیره با ساحل یکسان گشت و حصار شهر اغربور را اندر دریای دیگر از لشکرهای آهنین پوش
محصور ساخت شد و دامی از حلقهای زره و جوشن سپاه اسلام جهت صید ماهیان
جزیره که وی بر میان دریای لشکر انداخته شد بیت شده آن شور غرق بحر لشکر •
غریقی کش نشد هرگز لبش تر • در عین انحصار حصار رود رحمین انتیاء سپاه در سالک
آنروزها که از جانب فرنگ بهمان جزر آن لعین هشتاد کشتی مملو از دلاوران
خونخوار و هر سفینه ترفی دریای هزار مرد آهنین پوش را موضع غلیقان مقر و از هریک اوان
کفار در سیر سوی بحار رباد صبا بجا لالکی سابق و هر نفس در تحریک جواری گویا بهوی
نفس و اقتضار دم خود سابق اند در عوامی دریا از مرغ آبیان در آشنای سبل و
لاغ کلاغ میکردند و در سباحت لج عمیق غدیر سرطان سان سراپای همه اعضای
متحرک و بت و پای تیز بند از نهنگ غوص در علم شناوری یاد داره موج را بر روی
بحار جهت وصول بکنار کشتی می پندارند و از غایت تجرد در فنون سباحت دریابار
حبابهای انهار را زورق ریح الیسر خود می انگارند نظم روی آب برکشتیان
جزیره • میان سبزه و دریا چو ده • همه ثابت قدم یکجا نکرده • زرفته یکقدم

طوف حصار کرد • بنابر آنکه آن کفار بسیار بجار در کار دریا بر توانائی خود اعتبار و
اعتماد داشتند و رفع عسکر منصوره را از آن حصار دریا کنار سهل الحصول می پنداشتند
و آن جسر و پولی که با مرسلطان مربوط شده بود و راه آمد شد جزیره بلکه طریق
فتح حصار با آن مضبوط گشته بمنزله سدی بود سدید در منع و روع لشکر کفار
از مدد حصار حصار و فاصله مسلسل بود استوار از سلاسل حدیده جهت ضبط شهر بند
و دیوار اسوار از مداخلت آن قوم اشرار و داعیه فرنگیان آنکه بضرب طوب و تفنگ
کشتیها و سلسلهای جسر را از هم بریزند و تمامی لشکر با اسباب و مصالح جنگ با اهل
حصار برآمیزند و بر تقدیر تمشیت آن خیال دیگر فتح حصار در آن مجال محال می نمود
بلکه سپاه اسلام را که از پل عبور کرده بودند بیرون جزیره پیرامون حصار و در
مملکت پراکنده شده خوف اختلال حال و مآل بود لاجرم لشکر اسلام از اطراف جسر طوب
و تفنگها ترتیب دادند و بر ممر عبور مراکب فرنگیان جهت جنگ طوب و تفنگ مهیا ایستادند
و هر چند کشتی فرنگی را که جرات در مسابقت نمودند بضرب طوب از هم درکشیدند و تمامی را
غرق بحر هلاک نموده طوفان آتشی در دل و جان اعدای خدا در انگیختند چون از
قوت دولت و دین مجاهدان آن سد متین اسلام قابل انفصال و انفصام نبود
فرنگیان را امید دریای لشکرها از احتشد در مقابله لازم نمود و با خود مقرر داشتند که
هرگاه که لشکر اسلام بر حصار جنگ اندازند و از اطراف حصار لشکریان علم مقابله
و مقاومت برافرازند فرنگیان از عقب غازیان درآیند و زنجیرهای جسر و پول را
از هم گسسته بامداد اهل حصار ظفر برآیند و تواتر طوب و قارعه در عین واقعه
سنگ تفرقه میان اسلامیان اندازند و بعد از آن بدفع لشکرهای درون جزیره
بتدریج بپردازند چون این مکر کفار مکار بر خاطر روشن سلطان از ملهمان اسرار اظهار
پذیرفت مراتبه در مقابله آن مکر و حیله طریقه مرضیه الحرب خدعة پیش گرفت و حکم سلطان

بتمام سپاه نافذ شد که یراق و اسباب جنگ حصار مهیا سازند و نردبانها جهت صعود
بروج حصار و کاو و سپرهای استوار بمقابله قلعه برافرازند و موعد جنگ روز سوم
نهادند و باطراف سپاه این صدا در دادند لیکن در اثنای این مطارحه و در خلال
طرح این مکائد لطیفه غیبی روی نمود و آن حادثه چنین بود که باعث فتح گاه بی چنانچه
در آن روز که این آوازه جنگ میان لشکر انداختند و هر طایفه جهت روز کارزار
اسباب و ادوات مهیا ساختند یک خدمتکاری از لشکر اسلام جهت غسل بکنار دریا
رفته بود بعضی جواسیس فرنگ که بر کشتیهای با دو قت مترصد اقطار بودند بر کنار
دریا آمده آنکس را امتاح آب در ربودند و او را نزد حندرال و سایر سپهسالاران کفار بردند
و فرنگیان کیفیت احوال سلطان و عزیمت جنگ حصار را در موعد معهود بتفصیل از او
تحقیق کردند اما محذوم آن مرد خدمتکار گرفتار از خوف حمل تقصیر حال گرفتاری خدمتکار را
بعرض ابواب جاه ونکار نرسانید و دور از محل حمل تقصیر تأخیر و سیاست سلطان
رمانید چون سلطان از حالات اطلاع فرنگیان بر اندیشه مفنوی مجاهدان بحقیقت انجامید
در همان شام بعد از استعلام این حال در میان عسکر مجاهدان ندا در عام بهمگی لشکریان رسانید
که سحرگاه بلند کوس ان عرش و بشیران فالق الاصباح آوازه فتح حصار بگوش گردون
نیلی رسانید اهل تقوی و صلاح اندازند و غلغله گلبانگ محمدی را موذنان بر مناره های اسلامی
حی علی الصلوة آغاز زند همگی سپاه و اجناد از صدق نیت و اعتقاد جواب داعی
و جاهدوا فی الله حق جهاده شوند و بعد از ادای فریضه صبح سنت جهاد را بر جمیع نوافل
مقدم داشته بجنگ حصار روند که هر کس از دلاوران که بیازوی مردانگی غنیمتی بدست آورده
بحکم نفل هر چه باشد و مقرر باشد از آن غانم مسلم و مسلمعت و بعد از توفیق فتح دلاوران را
بحسب اقدام و بقدر اهتمام ترتیبها خسروانه موعود با نجاح مطالب بهکام صباح بنجاح **بیت**
صبح از نیر فتوح تو دعا گو دو دمید • هر جای سحر ان فتح میر تشرکت • از اتفاقات حسنه

صباح مبارک جمعه که عید المؤمنین است ودر آن روز ارواح خواطر مجاهدان امری محقق
ویقین سپاه اسلام از اطراف وجوانب حصار جنگ انداخته شده واسباب صعود بر مراقی
بروج از هر جهت افراخته اهل قلعه ولشکر دریا مقام فرنگ هم موعود جنگ روز سیوم
می پنداشتند بنابران ظن غالب در حصار وکشتیها کما ینبغی اسباب خود را مهیا
نداشتند القصه محمود پاشا که حاکم سغاین بود از میان دریا تجهیز مواکب مراکب
نمود در یکساعت لب بکناران قوارع طوب وتفنگ دیوار حصار را چون دل مسکین
مخالفان سوراخ سوراخ ساخت واز جانب خشکی امراء عظام روم ایلی هر کس از محل خود
بر قلعه جنگ انداخت نظم ز هر سوی لشکر بر آشوفتند ۰ یکبار نوبت
فرو کوفتند ۰ بآواز کوسی که برداشتند ۰ دگر بانگ رعد را وا پنداشتند ۰
ومیان مستحفظان قلاع روم وفرنگ معهود است که چه اعلام حال یکدیگر را ز
دور در حین توجه وغلبه خصم غالب فانوس بر بلندی بروج قلعه بر افروزند وبعدد
اضطرار واضطراب فانوس را بتضعیف نمود آتش متعدد سوزند چون بهفت
نوبت این علامت را از دور دیدند واعوان وانصار بمدد ایشان نرسیدند ناچار سها را
از بلندی بدیوار حصار می اندازند وچه اشعار بانصرام نائره اضطراب وحرمان آتشها را
متلاشی میزنند در نهایت جنگ وجدال جماعت قلعه بافروختن فانوس خیال اعلام
حال با آن سپاه دریای فرنگ کردند وبطریقه معتاد بتضعیف فانوس شش آه
سوزناک را شعله روزنه ماه بر افلاک بر آوردند سپاه فرنگ باعتماد نخوت آن خدمتکار گرفتار
آتش اشتعال فانوس را بر بی تحملی اهل حصار حمل نمودند واز استعجال اشتغال را صرف بالمام
حال جنگ روز موعد میفرمودند واز سبقت عنایت سبق جنگ آزمای بروز سابق
بالکل غافل بودند واز مشاهده فانوس اهل قلعه مایوس تجاهل وتغافل مینمود بیت
دیده را گفتم که در هجران چرا بینا نه ۰ گفت نشنیدی اذا جاء القضاء عمی البصر ۰ تا آنکه

محمود پاشا

محمود پاشا با سپاه دریا چون سیل کهسار را از رخنهای دیوار میان حصار فرو ریختند
واز اطراف صحرا مجاهدان دلیر کمندهای قاهر دست تطاول بر بروج حصار دراز کشیدند وبساعة
صبحگاهی صورت قیامت عظمی را در دیده کافران نمایان ساختند ودر حین استواء آفتاب بر افق
شهر بند مرود دیوار شمسه رایت فتح آیت را بر ذروه ارتفاع بروج حصار برافراختند
وکلبانگ ظهور دین محمدی را بوقت ظهر بر طرز شرفه ایوان آن چنان کافری بمیان خیل
وسپاه شهری ولشکر انداختند بیت هر آنکه خشم آورد بخت شوم ۰ شود سنگ خارا
بکردار موم ۰ چون دم دم غریو شد وغم اهل ایمان تقبیه هفتم آسمان میرسید وغلغله زلزله
این لشکر مظفر را از فتوح هوا گوش ماهیان می شنیدند شیوع واستفاضه جواسیس اخبار از نواحی
دریا بار میان آن کفار برگشته روزگار که لنگرهای کشتی را کوه وار در زمین تمکن میان دریا
انداخته بودند واز دور اسباب مقابله را بهر گونه مکر وحیله جهت روز معهود مرتب ساخته
طنین طنطنه فتح اسلامیانرا بعد از تکرار بقرع السمع همگنان شنیدند ودر صحاری دریا
اعلام اسلام را بر فروغ بروج وبر قمهای قبهای ممتنع العروج برای العین عیان دیدند واز آتش
لشکر کفر واسلام از مقابل مقاتل آن سپاه مقاتل صورت جاء الحق وزهق الباطل
ظهور یافت واز مشاعل فروان رماح غزاة در دیده رصدان کفار تیره روزگار
شعشعه رایت فتح تابش شعر وکذلک ینقلب الظلام بأسره ۰ نوراً اذا ما جاوزا
الصباحا ۰ بافروزه حد رال العین وسپاه پرکین او در میان کشتیها مانند موج دریا بی تاب
نسیم صباح آن فتح ونجاح ازم متلاشی شد واز حین کریه حسرت وندامت کافران
میان سفینه سینه آن مقهوران گریان بآب شور دیده از علامت طوفان علامت وفار التنور
ناشی وفاشی گشت وآن بر خیس سپاه فرنگ با غیرت وننگ بدستور معهود خود بادبانهای
کشتیها را در قیر سیاه کشیدند ودر مقابله علم نورانی فتوح اسلامیان رایت ماتم
وعزا را از سیاه بختی خود پوشیدند وچون بخت برگشته خود بطالعه فرار بر گزیدند وتا

دار الملک فرنگ و شهر و نیک بروز و روزگار خود میگریستند و باین ترانه می نالیدند
که **نظم** ای دل تراکه گفت که انجا قرار گیر • وین خانه نازنین خود اندر حصار گیر •
در بحر غم نشین و برین چشمه چون حباب • جای چنین وطن ز سر احتیاط گیر • چون
دیوار دولت کفار اهل حصار منهدم و تمام لشکر دریای فرنگ منهزم شد و غزاه و
مجاهدان غنیمتهای بی اندازه را مالک و حایز شدند و بعد از خوف و تعب مقاصد بفتح
ابواب مطالب فایز گشتند با وجود که غانمان از اقسام نقود و اجناس و جواری و غلمان
پری البتاس بیرون اندازه احصا و احساس بدست افتاده بود اما سلطان مجاهدان و
سرور جنود والمؤمنین بالعهود خمس غنایم را از غازیان استرداد نکرد و اما حضرت
واجب الوجود و واهب خزاین مواهب وجود سلطان را باضعاف معهود از غنایم
غیر معدود برومق من جاء بالحسنة فله عشر امثالها ازخزانه غیب کرامت فرمود
زیرا که در میان دریا در مقابله حصار قلعه بود مشهور بقول حصار و خلاصه اموال اهل شهر و
ولایت در انجا مخزون و استوار بود بیکبار همگی آن مال بی قیاس بخزانه عامره راجع گشت
و زیاده بر قرق از اموال نافع متتابع شد سلطان بعد از اتمام مصالح ملکی و دینی آن خجسته
مقام و تعیین حکام شرایع احکام و سایر مصالح دینی از تغییر کنایس بمساجد اسلام در عتبات
کامیابی و انشراح بال عودت بمستقر خلافت و اقبال نمود **بیت** روی مهر رایت
اگر آرای سوی گردون • رایت گشاید بهی قلعه بینا داستان پنجم از فتوحات میمنت
آثار سلطان و بیان توجه خاطر سلطان بفتح حصار و مملکت علائیه
از ممالک دریابار و ذکر عزیمت احمد شاه کدوک با سپاه ظفرشعار و انقیاد
حاکم انجا قلیچ اصلان بیک در تسلیم ملک بطریق امان و زنهار چون همواره شعله
شمع دل مؤمنان بمیل سعی داعی ارتفاع و استعلا بر اوج هفتم آسمان است
و اتم علامات و نشان بلند پروازی خواطر موحدان ظهور آثار انوار علو الهمة من الایمان

وان

و این خلق کریم السجیه سلاطین دین را مستدعی ارتقا بر مدارج جاه و جلال است
و باعث بر تصاعد باعلی مدارج دولت و اقبال و لهذا خسروان عادل و پادشاهان مسلمان
دلرا چون نظر همت عالی مقصور بر ترویج مبانی معنی و منع شایع شد و دیده نیت
پرنور از ملاحظه تقویت شرایع و رفع مناهی است و شنایع شیوه کشورگشایی ایشان از
طاعات مقبول معدودست و آن بلند همتی در افزونی جاه و جلال ازیشان مترقب و
مرصود **بیت** از علو همت و اقبال روز افزون او • رایتش هر روز فتح دیگر میکند •
چنانچه در ایام خلافت و جهانگیری آن سلطان محمدی چون همت انظار همت بر توسیع ممالک
تایید ایزدی گماشته بود و هرچه از مقدمات ترفیه عباد و تنظیم بلاد اهل توحید ورث و
بود بر ذمم همم علیه خود فرض العین انگاشته از انجمله مملکتی که دار الملک آن مشهور بعلائیه است
که بر ساحل بحر فرنگ که از جانب جنوبی روم افتاده و فرضه و معبر سفاین ممالک عرب
و دیار غرب بر کنار دریا و حریم انحصار نهاده گاهی که نسیم شمال در باغ سیاحان دریا
وزیدن گیرد کشتیهارا از انجا اکثر اوقات بکمتر از سه روز بسرحد اسکندریه مصر میرساند و
اگر باد مرا او از جانب جنوب آید رکبان سفاین عربستان بهمین مقدار زمان از مصر
بانجا آمدن میتوانند اکثر اوقات کشتیهای فرنگستان را از ان سرحد محل عبور
و گذارست و خطر عظیم ممالک اسلام خصوصا انادولی از ممر آن دریابار و محافظت مملکت
قرامان نیز بملک آن مملکت موقوف و کمان تحریک فتن کفار فرنگ از انجا مخوف و
سلطان را جهت مصالح ملکی و دینی بملک آن ملک شغف تمام و مبالغه تسخیر انجا باعث بر سرکوب
مفاسد اهل اسلام و از اهمال در تملک انجا از آبا و اعظام خود استبعاد میفرمود و
بعد از تدارک ملک قرامان بسیج کشوری از ان اهم نمود **بیت** ثم الحصون الشم
طول زرانا • فلقی الینا اهلها و تدول • بنا برین مقدمات سلطان حکم قضا جریان
با حمدشاه والی قرامان اصدار فرمود که مملکت علائیه را که بجوار قرامانست بحیطه

تصرف در آورد و اولا حاکم انجا قلج اصلان بیک از بقایای حکام آل سلجوق را بعنایات
پدریغ مستظهر دارد که چون آن ملک در دست خدام بهرام انتقام می باید بود و عوض مملکت او
از سمت دیگر باضعاف عنایات الحاق خواهیم فرمود و اورا در سلک عظما ارکان منخرط
خواهیم نمود چون احمدپاشا بموفق امر سلطان عنان توجه بصوب علائیه معروف داشت و نظر
همت بر تسخیر آن ملک طمعا او گرمابر گماشت اما در بدایت حال با حاکم انجا راه مراسله مکاتبه
گشود و اورا ابرام سلطانی بهود و ایمان مستظهر و مستوثق نمود چون غلبه و استیلای آن لشکر
مظفر بر انجا امری محقق الوقوع بود و امتناع از امر مطاع سلطان شرعا و عقلا ممنوع حاکم انجا از
راه استشفاع بدرگاه سلاطین پناه التجا نمود و با احمدپاشا که وکیل مطلق سلطان بود تاکید
عهود و مواثیق نمود و بعد از تسلیم شهر و مملکت و سپاه با احمدپاشا متوجه درگاه فلک اشتباه
شد بعد از وصول بعتبه بوسی آستان آسمان ارکان و استعطاف از الطاف پادشاه عمیم الاحسان
کریم الاخلاق مقدم اورا بلوازم اعزاز و اکرام محفوظ داشت و عوض مملکت او در ولایت و شهر
کلجنه از ولایت روم ایل اورا بحکومت و ایالت گماشت و چون مشارالیه را در علم جوهرشناسی
و اعمال متعلق بان مهارتی تمام بود و سلطان هنرپرور دیده نظر اورا بمعیاری جواهر ثمینه در مصارف
و مداخل خزینه معمور فرمود و باین موجب یک سنگ قیمتی در خزینه بود که بروی قصوری در از آن هم
آن می نمود و خاطر همایون تبدارک آن منفعت متعلق بود و قلج اصلان بمواجهه سلطان تعهد نمود
که آن از جب دلخواه پادشاه باصلاح آرد و بنظر کیمیا اثر سلطان بموقع تحسین و احسان گذارد
چون امیر مشارالیه بولایت کلجنه چند روزی حکومت نمود و آن مملکت بکنار دریای فرنگ
نزدیک بود اتفاقا بعضی کشتیها از انجا بمصر و اسکندریه روانه شده و بیکی از تجار سخنی اورا
موافقه و زاری در میان آورد و نزد سلطان مصر روی آورده در محل فرار آن گوهر سلطان از ابواب
وفا انتسوز تسلیم کرده همراه برده بود از نه آن گوهر را اصلاح پسندیده کرده و ابرام داده
بر سبیل عذرخواهی جوهر سلطان را با سایر تبرکات مقبول باستان عالم فرستاده چون برکات

ایلچی بر

ومکاتبات را نزد احمدپاشا کدوک روانه داشته که بعرض سلطان رسانند و عنایات
اورا از شرمندگی آن خیانت دون همتانه برهاند در معرض عرض احمدپاشا گفت که جوهری
یک سنگ قیمتی آورده که لایق خزانه سلطانست و جهت تغیرات تمام در او صنایع و اندام کلان
کرده که سلطان چگونه متحدس گردد که این گوهر همانست چون از گوهر عالم افروز نصارت
سلطنت آتش نظری بران سنگ قیمتی افتاده فی الفور از کمال حس ثاقب و نقد صایب
فرموده که این فلان جوهرست که خزانه دار ما بحاکم علائیه داده اکنون از تاجر تحقیق کنند که
این سنگ بدست او چگونه افتاده و از قلج اصلان باغرا و بچه نوع ستاده احمدپاشا و ارکان
دولت بر حدت نظر و حدس سلطانی هزار آفرین کشیدند و کیفیت حال را کما هی بعرض رسید کی
و اعتذار قلج اصلان بیکدیگر قرین کردند و امیر مشارالیه چند وقت در مصر بود و از انجا نزد
سلاطین عجم نهضت نمود و در ایجاب حاکم روح او از ایالت ملک بدنش انقطاع و سلسله
نسبش بالکل انقطاع یافت بیت تا که اجل از کمین روان تاخت ٭ ناخن کار کار او
ساخت داستان ششم از میمنه میمنت آثار سلطنت در ذکر بواعث و مقدمات مخالفات
و مخاصمات میان سلطان ظهیر اسکندری و دارای ممالک عجم حسن بیک بایندری و شرح
مخالفات و معادوات مقابله و مصاف میان ایشان و فرار حسن بیک و هلاک
فرزند دلبندش زینل بیک و اکثر امرا اکبار و لشکری بمقتضای قضایای چرخ جرخی
قر الله تعالی معاشر المسلمین و بشرهم بفضله الفتح المبین بقوله نصر من الله و فتح قریب و بشر المومنین
چون اعلام دولت مستدام ملت محمدی و رایات نصرت آیات دین متین احمدی را
اصالت شامخ و فرعی ثابت راسخ که لایزال بر مثال شجره طوبی طراوت فزا و بر سبز بماند و
میان شاخهای سدرة المنتهی پیوسته در تصاعد و نشو و نما کشجرة طیبة اصلها ثابت
و فرعها فی السماء هر آینه جهت تمشیت مناصب و اطواق و از طراوت اغصان و اوراق
بهبوب هر باد مخالفی از انفاس نفوس حساد تزلزل نگیرد و بغبار اکدری مراتع عالمی ارشد باد

دم حسرت اہل فتنه وفساد وتمرد رو بژمردگی نهند رو **نظم** ز بادی کزو کنده شد
قوم عاد ۰ ازان برگ طوبی نخواهد فتاد ۰ زصرصر اگر برگ گل شد بکند ۰ خزانرا
بسدره نباشد گزند ۰ و**لهذا** چراغ فروزان دولتی لامع آلنور که مانند آتش وادی
ایمن و لمعات طراز شجره طیبه رایت مجاهدان دین برافروخته باشند بنفس پر دود
حاسدان تیره روزگار هرگز بی فروغ و تار نخواهد گشت و شمع تابان خلافتی که چون سماک
رامح میزانی و کوکب یمانی از افق تابان رماح مبارزان دلاور و علم افرازان
شرع انور درخشان گشته باشد از اثاره غبار اقدام جاحدان و ازاخبات اهل بدعت
والحاد در حجاب اختفا نخواهد ماند **نظم** ز باد سحر شمع تابان مهر ۰ فروشی فروزد
بزم سپهر ۰ چراغ مه از پف نشاید نشاند ۰ کواکب ز گردون کی یارد فشاند ۰ بلکه
همیشه معهودست که در فضای گلشن اقبال از نفس سرد باد سحری لایزال در غنچهای جاه و
جلال افزونی و خنکی افزاید و چراغ دودمان مقبولان حق در مشکوة قلوب ارباب
صدق بوزیدن باد صبا و شمال ازو تم ... سحرگاه هم گاهی پیناه فرخندگی نماید گویا شرط
نخستین در جلوه نمای بختیاران سعادتمندان و باعث اول در بهجت افزائی دین و
دول ابنای زمان عروض تعارض معاندان حاسدست و لحوق تباین و شانی خصمان معاند
شعر واذا اراد الله نشر فضيلة ۰ طويت اتاح لها لسان حسود ۰ لولا اشتعال النار
فيما جاورت ۰ ما كان يعرف طيب عرف العود ۰ چو اکر قاعده کلیه حکمیه الاشياء
تبين بالاضداد آیین مقرر عالم کون و فسادست و رسم قدیم معتاد این نشیمن چرخ
بی بنیاد ازین جهت ظهور ملکه شجاعت و دلاوری سلاطین عالم مدار در هر آتش تیغ دشمن
پرواز بطریق تقابل اعدا مشهود انظار اهل اعتبار شود و استحقاق سروری شاهان
جهاندار و سزاوار سند بختیاری در روزگار خسروان کامکار در مدافعت خصوم
غدار و ممانعت خیل و حشم خود از مزاحمت معاندان ستمکار بشد چنانکه

حکما محقق

حکما محقق درین گفته صادق متوافق اند که صلاح الملك ينتظم عن له معدلة
شايقة وهيبة واعية ورعية طايعة فبالعدل تحيوة الانام
وفي الهيبة نفي الظلام عن الايام وفي طاعة الرعية حسن الاستلام لاجرم
سلاطین که قوت شجاعت و مردانگی را از بازوی عدالت و فرزانگی تقویت فرمایند
و تیغ جهانگشای خود را آفتاب مثال از صیقل جوهر نورانی سطوت جلا و صفا افزایند
همواره از چشم زخم عیون زمان مامون مانند و تاج مکلل سرفرازی را کوهر درخشان صولت
و عدو پروری در فرق نثر گردانند ما ذال تجری على الدنيا اسنته حتى
لقد ظن كل انه الفلك لیکن زیباترین شیوه صولت و انتقام و بهترین مآثر
از امضاء احکام تیغ صمصام انکه داعی بر التیام معرکه التحام و باعث بر رفع خصم الدالخصام
جهت رسوخ مسلک هدی و اتباع طریق مستقیم مردان خدا آمده و ملبان روشن بیان
السنه فصاح صفوح و بتقریر معول علیه ائمه ورماح تمشیت ایضاح دعوی تحق تخن رجال
تحت على الحق وتبغض على الحق موذی گردد و مقصود بالذات از اعلا و اعلان
لوای تفوق و اعتلا همین رفعت پایه رایت واهتدای اختیار مسلک قویم اقتدار
افمن يهدي الى الحق احق ان يتبع امن لا يهدي الا ان يهدى
پیدا و هویدا شود حق بباطل سوا نکنند مجزی کار آینه کنند و در رعایات
قوانین خلافت آلهی و در محاکمات مسند رفیع شاهی مطمح نظر همین احتراز از مسالک
بی انجام بغی و طغیان باشد و امتیاز شیوه پیروان اهل حق از تابعان اغوال
و اعوان و مطیعان نفس و شیطان تا استحقاق تاییدات غیبی در فتوح سپاه میدان
من عند الله وخسران و خذلان خسروان گمراه در دعوی سروری و جاه بر طبق کلام
بی اشتباه وان طائفتان من المؤمنين اقتتلوا فان بغت احديهما على الاخرى
فقاتلوا التي تبغي حتى تفيء الى امر الله از یکدیگر امتیاز پذیرد والحمد لله که

مفقود

از بدایت ظهور دولت این خاندان خلافت آشیان آل عثمان الی هذا الان اعنی اوان
جهانداری سلطان مجاهدان زمان همواره اقصای مدارج همت و اعلای معارج
نیت و امنیت این پادشاهان شریعت مدار برایتمار مطاع وَجَاهِدُوا فِي اللَّهِ
حَقَّ جِهَادِهِ انحصار داشته و در عرصه عرصگاه سپاه الَّذِينَ يُجَاهِدُونَ
فِي سَبِيلِ اللَّهِ نظر همت عالی بر اعلاء کلمة الله گماشته اند القصه این سلطان
دین محمدی و این فرازنده لوای ملت ابدی از بدایت طلوع صبح اقبال و از تفتح
ایام شکفتگی گلبن جاه و جلال که غنچه خندان قابلیتش در گلستان شاهی با وجود صغر
سن منظور خلافت وَآتَيْنَاهُ الْحُكْمَ صَبِيًّا گویا گشته بود و از طیب نکهت اخلاق
کریمانه و ملکات خسروانه او از هار توحید و ایمان و گلهای نو شکفته خندان از اشمه
خیاشیم از شمیم عمیم وَإِنَّكَ لَعَلَى خُلُقٍ عَظِيمٍ بویا شده بود در تتبع و اقتدا این
خلفاء راشدین و در اتباع و اقتفاء آبا و اجداد کرام خود از مجاهدان دین صرف
اجتهاد نموده بلکه چندین مزایا و خواص ملک و لواحق و مضافات ملک بر ممالک کریمه
و ممالک عظیمه ایشان افزوده **نظم** از انجا که بخت و جوانیش بود ⁂ تقاضای
کشورستانیش بود ⁂ علم بر فلک زد که عالم مراست ⁂ بدولت دراو بخت کانهم
مراست ⁂ اما هر گز جوهر تیغ جهانگشای خود را از معدن غلاف و نیام اعدای مصالح
عام خواص و عوام نمی آخت و بدون فتوی ائمه اعلام پیچ گاه اعلام فتوح مسنود
اسلام را بر سمک سما و بر سمت عالم بالا نمی افراخت **مولفه** پروای اهل حق کرده بعزم
خویش مرکب عزمش ازان تاخته مرکب پیش و از مقتضیات حوادث زمان و از کثرت
طوارق حدثان بی امان که در شهور سنین عشر ثمانین سنه سبعین عشر ثمانین و ثمانمایه بر تمام ممالک
ایران زمین و کشور عجم فرا رسیده بود و از رفع خفض امواج فتن درین متلاطم بحر مواج
سپهر پر محن سر گشتی مثال سلاطین ملک ایران زمین بعضی با علاتین و بعضی با بعض آن فلین

اعدا و انخفاض می افزوده و دست تصرف زمان خود کام بتصاریف لیالی و ایام بر دق
ارقام حوادث نگار تُولِجُ اللَّيْلَ فِي النَّهَارِ صحیفه کائنات را ورق بر گردانیده و شوم
ارام و سکون ملوک و سلاطین اقوام قراقوینلو را بغیده و دم صبح دولت
اثار و خروج طلعه آق قوینلو مرتبه و لوح لیل و نهار رسانید ⁂
اعنی پادشاه با شکوه و جاه میرزا جهانشاه بن قرا یوسف قراقوینلو را که در
اذربایجان و عراقین و فارس و کرمان استقلال بود در مقابله حسن بیک بن علی بیک بن قرا عثمان بایندری از طایفه
اق قوینلو که حاکم یک کشور دیاربکر بود در عین خواب مستی غرور بقوت زور دستی مقهور کرده
انگاه ملک و دولت قراقوینلو را باق قوینلو منتقل نمود **شعر** باین نوبه عین د
امنیا ههنا ⁂ یقلب الدهر من حال الی حال ⁂ و در عرض مدة یکسال تمام ممالک و قوانین جهانشاهی
از حسن بیک گشت و اگرچه حسن علی نام ولد جهانشاه در اذربایجان خروج کرده قریب سیصد هزار اهل بدید
اما بر مثال سپاهی سپاه امطار بهار از نسیم صبا شده گذارا و از اشرق تیغ متلاشی کردانید و بعد از
استیلای حسن بیک بر تمام اعقاب جهانشاهی از جانب سمرقند و خراسان نیز سلطان ابو سعید از شاهی
از احفاد امیر تیمور که پادشاه عظیم الشان بود بطمع ممالک عراق و آذربایجان توجه نمود و در عرصه
املاک مغان و قراباغ با حسن بیک مقابله فرمود فاما از سوء تدبیر با وجود یکصد هزار مرد لشکری جهانگیر
اراسته بعروض قحط و موت و فوت دواب خود مغلوب حسن بیک و گرفتار رو سیاه و
احشام با حشمتش نگونسار و مقبوض قید خسارو اسپار شد **چ** درین باغ رنگین فرح برزنت ⁂ که ماند
از قفای ابتر زن درست ⁂ جون حسن بیک را استیلای تمام بر ممالک عجم دست داد تا حدود هرات و
اقصا و ولایات خراسان لشکرها فرستاد و بدستور معهود طبایع اقوام ترکمان تحریک بواد
اغراض و اعراض نفخ در بعون و مغز حسن بیک خیالات فاسد و اندیشهای شر انگیزی و
ابداء مفاسد تمکین یافت و سمند عزم در فضای هوا و نفس و استغنا از طریق صواب
ان الانسان لیطغی ان راه استغنی شتافت و چون قبل از حصول آن مقدار

اعتبار و اقتدار در عین حکومت دیاربکر و محروسات امصار در مجاورت ممالک شام بر گونه
الام و مضار از ملوک و حکام آن ایام کشیده بود و جهت ضعف و قلت اعوان و انصار
از دشمنان انتقام رس نوع آزار دیده منحوات که دران اوقات وصول بشهادت اوطار و درین حصول
اقتدار و مکنت باستظهار دولت و مساعدت قدرت و احتشام از ممالک مشرق بر سبیل
انتقام و کینه خواهی شنده سفیده صبح در کشور شام خودنمائی نماید و بغیر تیغ خون
آلوده خود در افق شفق شام از جانب مغرب سیم کشوری چند نتابید   ولقد رایت الدهر فی
احواله   مستقبلا و تحاولت مثلا   هر آینه ممالک ایران با سپاه بیکران الی الان قبادار بکرم جاه نموده و
از آنجا در اندیشه توقف حدود شام آغاز ترکتازی فرمود و دران اثنا پیر احمد بیک ولد قاسم بیک
اولاد و قرامان بموجبی که در داستان گذشته سبق ذکر یافت بواسطه ظهور غدر و طغیان و وقوع نفاق گوناگون خود را
از تیغ سیاست و شمشیر انتقام سلطان مجاهدان گریزانیده و بعد از یاس و حرمان از ملک و حکومت قرامان
از درگاه اقبال پناه روی برگردانیده و بیرون طریق ضلال برادر بزرگ خود اسحق بیک بطرف حسن بیک
التجا نموده بودند و سپاه سلطانی بسرداری احمد پاشا کدوک تمامی بلاد و بقاع و حصون قرامان را مسخر کرده
از مزاحمت ظلم و عدوان آل قرامان مصفی و مستخلص نموده بنابر جمعیت جاهلانه خود و مساعدت حسن بیک
امداد و اعانت اولاد قرامان در استخلاص ملک از تصرف آن سپاه مجاهدان بخاطر خود محال
اندیش گشت لاجرم این آرزوی باطل و خیال فاسد مقتضی آن آمد که غبار مفاسد پیش از پیش شده و صرف
این قضایا اقتضا تجدید آیین اسکندر ثانی با آن دارای ممالک ایرانی نمود و
این سلطان مجاهدان غیور بر مثال شیر منصور آغاز خصم افکنی و گیتی ستانی فرمود بیت دو صید
افکن بهم چون باز خوردند ° بصید یکدگر پرواز کردند ° دو تیرانداز و دو ترکش نهاده ° بهم نهاده یک شاه زمانه گرفته
از ملک جهان هیچ ° یکی تاج سر از کردی تاراج ° و مجاری حالات و حکایات و خصومات میان
ایرانیان و عساکر محب مجاهدان در دو گفتار در سلک و بخط احسن منتظم
اظهار میرسد بعون الله گفتار اول در ذکر بواعث و مقدمات خصومت و معادات میان

سلطان مجاهدان و حسن بیک دارای عجم و سبب انهزام تقابل طرفین و کیفیت خذلان
اولاد قرامان و معاونان ایشان و گرفتاری یوسف بیک ابن عم حسن بیک
دران لقاء و دانت البین قال الله تبارک و تعالی فی کتابه المکنون وسیعلم الذین
ظلموا ای منقلب ینقلبون فریفتگان تسویلات شیطانی و شیفتگان هوا و هوس نفسانی
که از دولت چند روزه دنیای ناپایدار و از مکنت بی انجام و اقتدار بی اعتبار
مستان جام هوی و غرور از ارتکاب آیات اعمال خود مکروه طبایع سلیمه و منفورند
و چون همیشه بدیده بصیرت جهت غشاء عماء غفلت از ملاحظه عواقب امور بهره مند
و از منازل حسن خاتمت و عافیت عاقبت بچندین مرحله دور اکثر اوقات خرسندی
طبیعت خود کام را کامکاری پندارند و زمام توسن نفس سبک لگام را در دست هوای
بی انجام کار از قبایح افعال ناهنجار خود خجل و شرمسار نشوند و از مسلک توبیخ و تهکم
ولا تتبعوا خطوات الشیطان انه علی ولکم در هوس شیطانی خسار افتد
بیت فردا که پیشگاه حقیقت شود پدید ° شرمنده رهروی که عمل بر مجاز کرد °
چنانچه نمایش نظام این مسلک کلام متشعب از ظهور شرور و مفاسد و صدور آثار
غرور و مکاید آن خصم مکابر و عدو معاند اعنی حسن بیک با این سلطان محب
بر روی روزگار در اعیان اولی الاعتبار آشکار شد و اعداد معادات و منافقت
ظالمانه و با اقدام و التزام مفاسد و مکاید نا خردمندان منتهای عظیم و آشوب عمیم
در حدود بعضی از اقطار و امصار روم که قرب جوار ممالک ایرانی داشت انتشار
پذیرفت و از استغاثه مظلومان و آزردگان آن قوم ترکمان غیرت قضا اقتضای
سلطانی رفع شرور اشرار بر توجه همت قرار گرفت و آن مخالف عهود و ناسیان حقوق
معهود که انجمندان خلاف ناکار از قدیم الایام نزدیک خانواده پادشاهی خصوصا
والد حسن بیک علی بیک و والد عثمان بیک بود بنوبت از مسلک حق شناسان و سپاس داران

مانع وبعید میشمود ازانکه والد حسن بیك با فرزندان از خوف یعقوب بیك پسر
بزرگ عثمان بیك که حاکم آق قوینلو شده بود فرار نموده سالها در ظل حمایت
ورعایت پادشاه فرشته نژاد سلطان مراد قدس الله روحه فی المعاد مرعی و
محمی می بودند ودر مملکت رومیه صوبه قصبهٔ اسکلب و توابع آنرا در وجه معاش
ایشان مقرر فرمودند وبسیاری از مردم بایندری مثل رستم بیك بن مراد بن عثمان
بیك و بایندر بیك ولد رستم بیك وامثال ایشان سالها در سایهٔ مرحمت سلطانی
مرفه الحال بودند و بعضی بطلب خاطر و بکر بوطن و مقام اصلی خود عودت نمودند و سلطان
همیشه رعایت مروت و حق جوار با آن طایفه میفرمود وبا وجود کمال اقتدار سلطان
و غایت ضعف و ناتوانی آنقوم ترکمان هرگز در صدد زوال ملك و ایالت قطر مقهور ایشان
نمی بود وبا وجود آن سوابق عهود و لواحق عقود که حسن بیك را با سلطان مجاهدان
درمیان بود و دراوان عجز و قلت استطاعت همیشه خود را بقدم اطاعت مستحر مینمود
اما از ملاحظهٔ چند روزه دولت بیفور این نشیمن دار الغرور بمسلك طاغیان مغرور و
بشیوهٔ تیره دلان از شمع هدایت دور و رعدا و پیمان شکنان بنقض و نقض الّذین
ینقضون عهد الله من بعد میثاقه ویقطعون ما امر الله به ان یوصل ویفسدون
فی الارض بنسیان حقوق سابق و طغیان با جمیع لواحق بنیاد نهاد و برجبلت ستمکاری
ترك رعایت حق نعمت و قرب جوار نموده بجور و تعدّی وازار ضعفا و رعایا را افتاد بیت
چو بعهدی ز ترکان بود معهود * بعین عهد کو اخلف موعود * باجمله در زمانی که حسن بیك
با لشکر و حشم از ممالک عجم با دعاء قایم مقامی فریدون و جم بمملکت و دیار بکر آمده بود و بین
خواص و عوام توجه بطلب انتقام از حکام شام اظهار مینمود و در انولا از اخلاف خلافت
اوصاف سلطان دین محمدی ابن خلف خلیفه مکان که الیوم سلطان سلاطین اهل حق و
یقین است در ممالک رومیه صوبی که مجاور و ملاصق ولایات دیار بکرست بعلت حکومت

سلطنت

سلطنت موسوم بود بنسبت آبا و اجداد در محروسه حصن المرآة که باماسیه مشهورست دارای تخت ملك دین
میفرمود بر مراعات شیوهٔ تمسك به اظهار حالت و وفاداری بمکتوب محبت اسلوب و
رسایل محبت دلنوب ومرغوب با رسول خود بجنب آنحضرت باماسیه فرستاد و اغاز
تاکید مصادقت و موافقت ظاهرا در میان نهاد حاصل رسایل انکه آنحضرت واسطه
تجدید عهود و وسیلهٔ تاکید عقود نسبت با والد خود سلطان ملت محمدی گردد و باعث
با صل و فرع تعلیق استمرار و استقرار ابدی شود و بعد از القاء این مقدمات در مودت فاتحین
وتقریر برام موافقت از طرفین باندك فرصتی حرکات ناپسندیده همگی بر خلاف سمت
صواب و مسلك حسن مآب بنیاد کرد و آنچه از مواد نفاق و اندیشهای شقاق
مضمر خاطر و مخمر ضمیر مخالفت پذیرش بود بظهور آورد اگرچه حسن بیك را دستگاه
سلطنت وسعت ممالك بجایی رسیده بود که خود را در سلك مقبلان و ابناء ملکا
عظیما درآورد و میان ملوك روزگار و ابناء زمانه خود را از دیانت همت و صرف
نیت بری غارتگری و ترك تازی ستمکارانه بازدارد اما بر طبق کلام حقیقت انجام حکیمان [illegible]
و ما بالذات لا یزول بما بالعرض مطلقا حصول مرتبت سروران او را از خصلت مذموم
ستمکاران بازنداشت و لا یزال نظر همت بر اضاعت بضاعت ملك و مال مسلمانان
میگماشت ولهذا چون همیشه تواتر اخبار قوافل و تجار میشنیده که محروسهٔ توقات
و توابع آن از وفور عدل و انصاف سلطان در مهد فراغت و امانست و اهالی و مقیمان
انجا از زارع و رعایا و کافر و مسلمان ثروت و استطاعت بی حصر وکران میدارند سپاهی عظیم از
ترکان ستمکار و ظالمان خونخوار همراه وزیر اعظم خود امیر عمر بیك ولد الکتاش موصلو
بحرکت دفعی از حد و دیار بکر به توقات علی الغفله فرستاد و همگی آنگروه ستوده را
بر مثال سباع ضاری با انیاب و اظفار خود از تیغ و سنان برآوردند بجدت هرچه تمامتر
بی سبق آوازه و خبر نهب و غارت آن کشور معمور یکبار رفته بان داد بیت

عالم از شور و شر عشق خبر هیچ نداشت ● فتنه اگر چه آن غمزهٔ جادوی تو بود ● چون ناگاه
بر مثال طوارق شام سیاه ازان گونه لشکری از ظلمه سپاه دران شهر مأمون و خطهٔ معمور
مسکون حلول نمودند و مسجدی دران کشور نظیر باغ ارم و لبتان جهان چشم ترکانه طمع و
دیدهٔ حرص را باز گشودند شهری و دیدند هرگز در انجا دست تطاول دراز دستان بغیر از
باد شمال در طرهٔ لاله طری و عقدهٔ کاکل غنچهای بحری بهانهٔ مشاطه گری کاکلها نرسیده بود
و چشم حسرت و نظر حیرت نرگس اوباش کرشمه پرسیم شکوفه و همیانهای پر زر غنچه جماش کاهی
بنگاهی از دور ندیده بیت دولت دست اگر هیچ مور نیاز ز دوازده ● لیک بدینسان
ارقم و ثعبان نمود ● آن ترکان یغماگر دران شهر و ولایت بتاراج و غارت افتادند
و خانمان کافر و مسلمان را بار سرها بار و نهب دادند و با وجود القاء نایرهٔ ظلم و ستم بقصد
و عمد آتش سوزان در میان نشیمن اهل امن و امان افکندند خانهای قدیم و دودمانهای
کریم را حرق نمودند و استار اهل عرض و ناموس را بنوک نیزه و سنان بغی و طغیان
فتق و حرق نمودند و چون اکثر ابنیه و عمارات آن مملکت از تخته و چوب ساخته اند
آن نیران عالمسوز که در کاشانهای شهری و غریب افروخته و افراخته اند چندین
هزار مصحف و کتاب را دران میانه سوختند و چندین مسجد و مدرسه و منبر و محراب و اوای
سی پاره و احزاب را دران مشعل ظلم ظلمت افروز افروختند و بآیین کفار
حربی و مشرکان پر کین و پرستندگان پرستان و زنادقه بدین قبیل مضمون مبین ومن
اظلم ممن منع مساجد الله ان یذکر فیها اسمه و سعی فی خرابها اولئک ما کان
لهم ان یدخلوها الا خائفین نمودند و بآثارهٔ مواد فتنه و فساد و اثارهٔ نیران عداوت
و عناد چون سنگ آتش برگ از درون دل سنگین خود شرارهای جانسوز گشودند بیت
با جان دشمنان تو دارند دوستی ● در سنگ و آهن آتش از آن رو نهاده اند ● چون اخبار این
اتمام ظلم و فجور و اصدار اطوار فتن و غرور بسمع سلطان بایزید خان رسید بعد از ان

طرح محبت و مصادقت از ینگونه مکر و غدر ترکان اشنیدند علی الفور سراپردهٔ جلال و خیام حشمت و اقبال
از محروسه اماسیه بصوب دفع خصوم مشئوم و باعانت و اغاثهٔ ستمدیدگان مظلوم در فضای
صحرا منصوب فرمود و عساکر ممالک رومیهٔ صوبی را ازین حادثهٔ دفعیه اخبار کرده
و حکم بجمعیت نمود و قبل از وقتی مجاوبت و امداد والدهٔ خلافت اقتضا و بعد از اعلام
مجاری حالات بپایهٔ سریر عدالت اعلا و براق تمام و استعداد بی تحدید و اعداد اسباب
و احجاد بدفع حضاد [illegible] نهضت و مبادرت فرمود و این مساعی جمیلهٔ سلطانی و از برکت
عزیمت بی توقف و توانی نزد والد اسکندر مکان سپهر تمکین موقع تحسین و آفرین شد و ضمایم
انعامات خسروانه بوظیفه اشفاق پدرانه ممهد و قرین گشت و بنابرین منصب امرالامرای
رومیهٔ صوبی که همیشه در زمان آبا و اجداد جنت مکان او بیکی از اعاظم امرا و اعیان دولت
علیحده مفوض می بود بملاحظهٔ آن سطوت و صولت از آن خلف صاحب شوکت و دولت
سلطنت اماسیه ملحق نمود همانا چون خبر توجه و اقدام بایزید خان بآن گروه ترکان ظالم پیشه
رسید و پرتو ظهور رایت نصرت منقبت ادفع بالذی هی احسن السیئة بر دیدهٔ بالتی ل
جرأت ایشان تابید بالضروره با وجود نهضت همایون آن ترکان ستمکاره توقف خود را
بغایت خطیر دیدند و علی العجله عنان تطاول ظلم و ستم از اطراف باز کشیدند و روی
ادبار بصوب دیار خود آوردند فاما اموال و اسباب بنهایت از حقوق بندگان خدا
تباه کردند بعد از وصول خبر حلول آنقوم بد عمل بسامع سلطان ملت محمدی و المظهر
مرحمت و رأفت و جوانمردی از وحشت این خبرهای پر اضرار چشم بخت بیدارش
شبهای دراز تا سفیده دم اسحار نمی غنود و روز و شب در اندیشه تدارک این خلل آن
خیل ستم پیشه صرف توجه خسروانه می نمود و در ضمن مشاورات و در حین مسارات
و محاورات با ارکان دولت اظهار معنی میکرد که در زمانی که آن ترکمان ستمکار قدم
جرأت بتسخیر ممالک عجم نهادند و بمساعدت طالع و دولت چند روزه باندیشه معنی ساند

ومراتب زیاده از حد خود افشاندند بایستی در بدایت حال تدارک گستاخیهای او نمود
و شر و ضرر او را از جمیع مظلومان عجم دفع فرمود فاما چون گوش اشتباه بسماع حدیث
ولو اه اترکوا الترک ما ترکوکم متنبه شده بود و جهت ادای فریضه غزو و
جهاد از توجه آن اقوام مسلمانان نام سره گشته تا آنکه روش گستاخانه آن
ترکمان بحدود ممالک محروسه رسید و لواء غدر و مکر ایشان بملک و دین مجاهدان
سایه ظلمت ظلم را مبسط گردانید اکنون بحکم شریعت غرا و بمقتضای فتاوی علما
اقدام بمنع ستم و اهتمام در رفع ظلم بر ظلم آن رخیل جابران و متعدیان الب دیده ظلم لازم
و متحتم نمود و شرعا و عقلا در دفع صایل هر کس از اهل توحید و ایمان ساعی و مقدم باید بود
و همگی اعیان ارکان و متعینان زمان در آن مشاورات بو طیفه جان سپاری و طریق اجتهاد
در خدمتکاری سلطان را نوید چون و ان جندنا لهم الغالبون بتیر مینمودند و
بدولت قاهره سلطانی مستظهر گشته مطلقا از آن گرد انگیز فتنه هراسان نبودند که
بیت اگرچه برق و بادی سهمناکست ٭ سلیمانی توانی این چه باکست ٭ لا جرم سلطان
غیورش بگر نعمت موفور و ذکر موهبت سلطنت و نعمت غیر محصور خود اقدام فرمود که الحمد لله تعالی
که در مقدار قدرت و استطاعت و در قدر اقتدار بر تدارک شناعت آنجماعت هیچوجه
قصوری نیست و در مقدمات مقاومت و مدافعت آن خصمان بدخواه هیچگونه باز نماند کی
و فتوری نه بی قضاء الله عنقریب تجهیز سپاه و لشکری از ممالک قیصری آیین اسکندری
بنوعی کرده آید که نتیجه سوء اعمال و وخامت عاقبت و مآل آن ستمکاران در آینه
شمشیر جهانگشای ایشان معاین و آشکار نماید چون از استماع اخبار جوش و حکایات
مشوش پریشانی بخاطر عاطر سلطانی رسید و ماده غضب و انتقام آن پادشاه غیور
در باطن قدسی مواطنش نمی آرمید بی توقف توسن عزیمت را که احد و اشد از لمعان
برق خاطف بود و سمند تیزگام اخذ و انتقامش که اسرع از قوت حدس و فراست حکیم عارف

محمود را

محمود در زیر زین زرین احتشام در آورد و آهنگ مبادرت و مسارعت بدفع خصوم و رفع
مفسدان ظلوم کرد بیت بفرمود تا رخش را زین کنند ٭ دم اندر دم نای رویین
کنند ٭ و علی الفور جهان مطاع فرمود که سراپرده و بارگاه ملایک سپاه را از دار السلطنه
قسطنطنیه بیرون برند ثغور ممالک از ازاحت اهل بغی و الحاد و بعزم جبر کران و کسکان
بلاد از معبر دریا گذرانیدند و امرا و اغا کرمنصوره را عسکر همایون خاطر گردانیدند
بیت بجنبش در آمد سپه موج موج ٭ چو دریای جوشان بهنگام موج ٭ اما در حین وصول این
خبر پرضرر چون اوان فصل خزان بود و مسافت بعیده قریب دو ماهه راه در میان
و در اوان آن نهضت هنگام عبور از کوههای بلند و منازل بجند در میان موسم زمستان
مینمود و برف و بارهای مفرط از ممالک زیاده بر معتاد و سایر بلاد بود هرآینه عقلای زمان
و اعیان و ارکان کاردان آن سرعت و سبک عنانی خدام سلطانی را لایق و قار
و مناسب حشمت و اقتدار ندیدند و بدلایل یقینی و مصالح دینی تسکین حدت سلطانی در
غضب در آن روزگار برتب کوشیدند که بمقتضی حدیث بلیغ الیان العجلة من الشیطان
و التؤدة من الرحمن مراعات مسلک سکینه و اطمینان اولی است و در آن زمستان
توجه بتهیه و اعداد اسباب جنگ و جدال و جمعیت مبارزان و اقبال نمودن مناسب
مقدار و وقار آن آستان عالیت چراکه نظم چون نهنگان فکر شد اندیشند ٭
فکر سپه بیشتر از خود کنند ٭ چون ملکا رسم ره آغاز کن ٭ زین نبوا ترسوی نغ زکن ٭
مور که مردانه صفی میکشد ٭ ازپی فردا علفی میکشد ٭ منزل آن کز فلکش مشی است ٭
منزلت عاقبت اندیشی است ٭ و در آن زمستان لشکر ستمکار ترکمان بر طبق عجله
شیطانی بی توقف و توانی چون عاصفات دبور او بار که در موسم خزان برگ و نوش
گلستان را ربوده بودند و در اثنای ویرانه بطریق ظلم و بیراه توجه بنواحی قیصریه و بلاد قرمان
نمودند و بر سمت و اولاد اوق آمان پیر احمد بیگ و قاسم بیگ مواری بیست هزار سوار ترکمان

ستمکار سپهسالاری یوسف بیک با چندین عسم حسن بیک جرأت پیش نهادند و
بهر جا میرسیدند چون سباع ضار و مصار در شر و آزار داد ستمکاری میدادند
بیت ظالم از گرگ و سگ بتر باشد • با چنین کس ستیز بهتر باشد • تا آنکه
شهزاده بختیار و شبل غضنفر شکار سلطان مصطفی که بخلافت والد بزرگوار جهان
مدارش والی ممالک قرامان بود از توجه خصمان عنود آگاهی یافت و از کمال
تهور و شیردلی با ملازمان خاصه خود بدفع خصمان تیزتر شتافت نظم جو ابخت
شهزادهٔ پاک کیش • برابر بدیشان روان فریش • ز بخشش بدولت بجایی
رسید • که از لشکر خصم آثار دید • چون کیفیت هجوم اعدا و تراحم لشکرهای
خصما را معروض بارگاه خلافت پناه نموده بود سلطان مجاهد پادشاهی شجاعت منقبت
و سپهدار صاحب شوکت داود پاشا را که در آنولا ملک الامرا اناطولی بود
با امرا و لشکریان ممالک اناطولی بود با امرا و لشکریان ممالک اناطولی بمعاونت
فرزند ارجمند فرستاد و بمقاومت و مخاصمت آن ظالمان گستاخ فرمان داد چون
پاشا مذکور مثل شیر منصور و برق لامع النور در معرکه با اعدای کینه خواه غیور
بمقابله مبادرت نموده شهزاده را از مواجهه دشمنان بد خو بر حسب حدیث صحیح
لا تتمنوا لقاء العدو و اذا لقیتم فاثبتوا توقیف کرده خود با امرا و سپاه
منصور میدان داری مشغول گشته مشهور لقد نصرکم الله فی مواطن کثیرة
روی بروی اعدای بی نیروی روی آورد و منجوق لوا شجاعت و دلاوری را
میان مبارزان معارک خواجه توفیق ابصار خصما بر مثال مرآت محرقه خورشید
بر آسمان توکل برافراشت و بر صحیفه رایت نصرت رایت مجاهدان ملک ستانی
تیمنا و تبرکا آیت بهجت غایت اذا جاء نصر الله والفتح بنگاشت و در مدت
از نواحی قرامان معارضه و مصارعه آن سپاه باغی و ترکان باغی اقدام نمود

ودران

و دران معرکه گویا سینه شیردلانه آن سپهسالار زمانه بجوشن داوودی بود که با وجود
خصمان با تهور و توان بقدر خدشه زخم نیشه از نیزه و سنان دران دروع مضاعف
رخنه نمی نمود شعر فکل سلاح نافذ غیر نافذ • اذا کان حفظ الله للمرء واقیا
و بعون و یاری عنایت باری در صدمه اول پای ثبات رایات ارباب مخالفت
و معادات را متزلزل ساخت و در حمله نخستین جمله سرداران سپاه مخالف را زنجال و جوال اجرت
و بیک طرفة العین بامات سنان عنان عبور از تاج و افسر معاندان سرکش منتج و برافراز
نمود و فرق فرق اعدا را از لگدکوب مواکب کواکب مناقب پایمال و لخت لخت نمود و کف
جلادت مردان میدان بتیغ رنگین و شمشیر خونین ایشان معدن عقیق مذاب شد و از چشمه
مبارزان مجاهد در فضای دلگشای رزمگاه چشمه خوناب گشت نظم شکست افتاد بر خصم
جهانسوز • بشادی بخت شاه گیتی فروز • ز خون چندان روان شد جوی در جوی •
که خنجر میرفت و سر میبرد چون گوی • و یوسف بیک با تمام امرا و سپاه ایداق و تیکلو
پای بند عمل قبیح و گرفتار نتایج اعمال قبیح خود گشته اسیر و دستگیر شدند و ملی
آن مجرمان گستاخ بدستیاری توفیق دستگیر گشتند و از آنجمله بیست هزار سوار اق و تیکلو
عزبی هزار غیر سلاطین بیرون رفتند و آن مغلوبان مغلوب که نیم بسلامت داشتند
ره برمثل مشهور من نجی براسه فقد ربح میکشیدند نظم اسپ کم از نیب راه
گریز • جنگ نه جوهر شمشیر تیز • دسته از عنان مانده جدا • پایها در رکاب
رشیدا • بعد از تسکین نائره محاربه و گرد و غبار فتح و ظفر سپهسالار
فیروز جنگ گرفتاران را با سر هم اسیر و گرفتار بحضور شهزاده آورد و از میان
آن مقهوران یوسف بیک و سایر سرداران و مشهوران روانه درگاه سلطان کرد
و سلطان مجاهد از ظهور این فتح و ترتیب که مبشر و فتوحات غیب بود تأمل بتفاول فرمود
و تبذکار اخبار سلف جهت القا از حب یوسف بیک الحکم لا اهلو ابو یوسف والقوة

فی غیابة الجب بزندان گرفتاران گناهکار فرستاد و بعضی گناهکاران گرفتار را
جهت رعایت قانون سیاست و حراست قاعده حماسته فرمان قتل داد بیت
فسفکت ما لکان الصلاح بسفکه ・ وحقنت بعض دماءهم اصلاحها ・ چون سرگذشت
مقتولان مقهور و سخن گرفتاری یوسف بیک بسمع حسن بیک رسانیدند او را از فقدان
یوسف گم گشته خود محنت احزان یعقوبی مبتلا گردانیدند و از غایت آزردگی خاطر غمناک
با دیدهای اشکبار از غایت غمناکی و ران خطای رای جرات و بیباکی مجرای حال
و گرفتاری و هولناکی آیت ظاهر از عذاب الیم و ابیضت عیناه من الحزن وهو کظیم
شد اما کارنا کردنی خود کرده دامنگیری نمود و مجازات عمل ناشایست و فعل ناپایست
خود مصادرت می بایست نمود گفتار دوم در ذکر توجه سلطان مجاهد عشم و جد با تقسام
ظلم و عدوان حسن بیک بر طبق و جزاء سیئة سیئة مثلها و توفیقهای قبض سلطان بقهر اعدا و قتل
فرزند ارجمند حسن بیک و جمهور امرا و کبرا به تصمیم عزایم چند ماه قال الله تعالی
فی کتابه المطهر و رقه المنشور الذین ان مکناهم فی الارض اقاموا الصلوات و آتوا الزکوة
و امروا بالمعروف و نهوا عن المنکر و لله عاقبة الامور حضرت حق سبحانه و تعالی
که مالک ملک وجوب و امکانات و سعت مملکت رحمت بیکرانش زیاده از گنجایش ظروف زمان
و مکان همیشه بعنت ملکت و سلطنت را در جهان صورت و کشور معنی بسعی و بسندی سزاوار
پایدار میدارد که کامکاری و لوای آن را از مقام رامتی آن جهان گردد و بتوفیق ازلی تحصیل ملک
لم یزلی را بالذات خواهان باشد و نام و نشان خود را در صحیفه روزگار میان مجتهدان دین
محمدی بمشکور مسطور سازد و در وجود حسبنود و انصار ملت محمدی علیه السلام بر صدر
جریده سپاه منصور رایات اقتدار برافرازد بیت هم شرع را برای متین وی افتخار ・
هم ملک را بتیغ حدید وی اعتضاد ・ و دواعی همت گردون شکوه و مساعی عزایم
همایون در هر حرکت و سکون بر اقامت مقتضی میمون او محصور بر اوقات و رایات و

اعلام

اعلام شعایر اسلام بر مفارق خواص و عوام نصب و مطمح نظر اجتهادش از تحریک و تجهیز اجناد تجدید
این جهاد با رفع مواد فساد و عناد از میانه عامه عباد در عرصه ایام شود بیت دولت بر بالش خواب
خوش ・ چو باشد ضعیف از قوی بارکش ・ والحق مصداق این بیان عنوان احوال آن سلطان دین محمدی آن
مصدر لطف و قهر ایزدیست بیت آنکه دین داشت زو سرافرازی ・ بود سلطان محمد غازی ・
چنانچه این صحیفه فصیحه البیان را بذکر نموداری از آن اوصاف جهان انتظام سلطان توشیح کرده و
خواطر موحدان و مسدود ر حزو مندان را بآن تفریح و تشریح نموده میشود که القصه چون سلطان
دین جهت مجازات و انتقام معادات و کین از حسن بیک در حین فتنه و فساد و تخریب مساکن
و بلاد در شهور سنه ست و سبعین و ثمانمائه داعیه سفر کینه خواهانه و عزیمت نهضت نموده بود با
با قضای مصلحت دین و دولت و بصوابدید اهل ملک و ملت بتاخیر انداخته بود و در فصل زمستان
باندیشه تجهیز اسباب لشکر اگیری و عده و پرداری پرداخته اتفاقا از موافقت توفیق آن تعویق
عزیمت جنگ و جدال موجب تاییدات غیبی در آینده سال شد چراکه دران اوقات
زمستان حسن بیک دیگر اتقادی ران والفتنة اشد من القتل میان ملک مسلمانان
نمود و از غایت غرور و اعتماد بر توانائی دولت و قوت بازوی دلاوری و صولت
بعد از نهب و غارت توقات و توابع آغاز مرحمت و مداخلت در ممالک شام کرده بود
و از آب فرات که حد فاصل مملکت او و ملوک مصر و شام است عبور کرده و بقصد شهر
حلب تا بولایت ملاطیه و عینتاب دی آورد و در موسم زمستان بمحاصره قلعه
بیره اقدام نمود و سلطان مصر هم جهت سپاه ادای قلعه و ضبط حلب باش بیک و امد آرا
از مصر با ملک الامرای دمشق و حلب و تمامی لشکریان شام بمقابله لشکر حسن بیک فرستاد و لشکر
مصر و شام تا کنار فرات آمده در مقابله چه مقاتله او خصمانه ایستاد و آب فرات اگرچه در میان
حایل بود اما بطوب و تفنگ خلقی بسیار از لشکر ترکمان هلاک میکردند و بمعاونت اهل قلعه
هر لحظه باستظهار آن نهر عظیم مردود بر دی آوردند تا آنکه در حین طغیان آب از سیلهای بهاری

حسن بیک از تسخیر قلعه بایبرت و شرمساری باز گشت و ازین قلعه خائب و خاسر و از تعاقب
لشکر مصر بعنایت منفعل و متاثر بجانب دیار بکر مراجعت نمود و دران سفر از اول تا آخر نفیر از
بیناموسی و مغلوبیت او فایض بود و درحین عود و ادبار و برگشتگی دولت دران
اوایل بهار از نوازل آسمانی و بلاهای ناگهانی ناگاه سیلی عظیم بمیان معسکر ترکمانی
روی نهاد و خلقی بسیار را با خان و مان و اسباب آن طوفان طغیان آب
بباد فنا برداد و امیر گرش که امیر بیک موصلو بود از شآمت ستمکاری و بیدادی
که براهل توقات نموده بود بآفات امراض گوناگون و بلیات بیماریهای روز افزون
افتاد و بمقتضای وعید پرتشدید وَاَمَّا مَنْ ظَلَمَ فَسَوْفَ نُعَذِّبُهُ عَذَاباً شَدِیداً
درهمان مرض موت بعذاب دنیا و آخرت مبتلا و معذب شد و ازهر جهت شکست
برگشت بحال جاه و سپاه حسن بیک مقرون گشت بیت هر مرون عدوت
خسته شود ٭ دشمنت خود بخود شکسته شود ٭ و سلطان مجاهدان و شاهسوار
میدان مردان در مفتتح ایام بهار و در اوایل خجسته روزگار در ماه مبارک شوال مبارک
فال سنه سبع و سبعین و ثمانمائه که سلطان کشور ربیع بآیین و طرح بدیع آهنگ خروج
و ورود بجلوه گاه ازهار و ورود فرمود و بتحریک نسیم صبا و شمال جنبش لوای اعلا
شکوفهای الوان مروحه جنبانی خیاشیم فتح مبین مینمود و از حرکات پرفیض
سحاب بهاری نسایم ظفر گرد افشانی غبار آزار و امان خاطر شاهنشاه که اقدام نمودن
لازم میدید و سقای ابر ماطر و فراش نسیم متواتر گذرگاه سپاه جوانبخت گل
و ریاحین را بقوابهای پرآب سحاب و بمکنس صبح زرین طناب آب و جاروب کشیده نظم
سایه ابر دگر بر بستان افتاد ٭ سایه اش موجب سرسبزی بستان گشته ٭ افسر
شوکت گل را چو ببین نرگس ٭ از کله داری خود کور و پشیمان گشته ٭ و هر روز خرد
رومی حصار صبح تاجدار کلاه نوروزی غنچه را ابر صبح جواهر شبنم معرق میساخت

صفت موسم بهار و رسیدن رایات خداوندگار

وپرهای

و پرهای سفید بیاد شعاع را بران تاج خسروی می افراخت و تاج سرافرازی اوراق
سبز را بر فرق درختان سپهر کردار بدرة التاج ژاله بحری چون کوکب دری مرصع
کلاه دوازده ترک فلک البروج مکلل میساخت و بعزم دفع زحمت زنی زمستان برآورد
لشکرهای انبوه سبزه زار را با جوشنهای اخضر و سپرهای احمر و اصفر گلهای از هر مصفوف میداشت
و فرمان ده شاه نشین گلستان جاوشان قوی نامیه را در عرصه گاه بستان جهت
ترتیب سپاه رنگین انوار و ریاحین بتسویه صفوف میگماشت و بحکم حیا طلع خسرو بهار
که فرمانفرمای براری و بحارست بحر جوشن ساز و زردیار در یا بار تهیه اسباب سلاح
و آلات پیکار کامی و صلات آهنهای مواج امواج را با یکدیگر ملتئم میساخت و گاهی از تقطیر
قطرات باران بر روی دریای اخضر داس پرسپر بی نعت بفقه تسمین حباب
می پرداخت و علمداران بستان و رایت افرازان گلستان گویا لوای فتح سلطان
زمان را بر دیع خطی سرو و صنوبر بوستان از شقهای اطلس و دیبای الوان می افراختند
دست ملک صبا و شمال پرچم علم فتح و اقبال را بر مثال طره خوبان صاحب جمال
از حظوظ شعاع مهر منیر بطریق ارسال از هر طرف پاشیده می آمیختند نظم بر سریر سلطنت
گل کرده جلوه سر زمان ٭ واقعا در سلطنت گل شوکتی دارد عظیم ٭ ساقی الطاف
سلطان گو بیا بخشش بده ٭ آب را فیض مدام و باد را لطف عمیم ٭ هر آینه دران اوقات
فجسته ساعات سلطان مجاهدت شعار با قضای هوای موسم بهار که هنگام نهضت لشکرهای
کامرانست و وقت سرافرازی اعلام فتوح در عرصه سبزه زار بر مثال خورشید جوال از برج
شرف متوجه اوج حشمت و جلال گشت اعنی از دار الخلافه قسطنطنیه بعزم جهانگشایی در ممالک
ترقه آهنگ عبور از دریای روم فرمود و هر کشتی را در دریای اخضر دیگر بر مستو
خلافت بحر و بر کرده بجانب ساحل در کنار سبزه زار دریا نمای دیار اناطولی گذر نمود
نظم بر سنگ خصم در آمد ز روی دریا بار ٭ نشد که از اطراف روم تا ختنش ٭

بهر دیار که آب حسام رود تیش • فرو نشاند غبار حوادث و فتنش • و در ظل رایت
وش در وان سلطان که در کشتی بادبان بود از موج عساکر دریا مثال آن محل
مجمع البحرین بدریای محیط دیگر متصل گشت و بعد از گذار سپاه نصرت شعار
گویا بر روی مرغزار قباب حباب های خیام در آن فضای سبز فام دریای دیگر پیدا
حاصل شد و سلطان سکندر خصال از کنار دریا بعزیمتی خسروانه و حشمتی پادشاهانه
از راه شهرار بیک روانه شد و چون جهت گذار تمام سپاه مشار معبر اسطنبول
و کشتیهای آن جوانب وافی نبود و سعت بحر از گنجایش سیول متوالی لشکر بیش ابواز
روم ایلی مضیق مینمود اکثر امرای عظام و سپاه نصرت فرجام آن جوانب از معبر گالیبولی
گذشتند و در منزلی یکی شهر معسکر سلطان منضم و ملحق گشتند نظم خبر گرم گشته
بهر مرز و بوم • که آمد برون اژدهای ز روم • بپرخاش دشمن سرافراخته • بهالت
داوری ساخته • و چون منزل مبارک ینک بازاری مخیم عسکر نصرت آثار شد
شاهزاده جمشید فروشی غضنفر ظفر سلطان مصطفی که پادشاه ممالک قرامان بود با سپاهی
آراسته تر از جوانان رنگین بوستان و با گروهی نوخواستگان لیک [illegible]
از نسیم شمال در صفوف مرصوف سروستان رمح و سنان بپایهٔ سریر اعلی استسعاد
یافتند و امرا و سپهداران اناطولی و سران سپاه ملایک اشتباه در آن
محل زمین بخاکبوسی درگاه جهان پناه شتافتند بیت شده براوج جاه و ملک صاعد •
سعادت یار و دولت مساعد • و چون اردوی همایون در صحرای قاز آباد اطناب و اوتاد
خیام احتشام را از اقطار و اقطاب فلک دوار رسید و الویه و اعلام علیین مقام را
بر مثال اشعهٔ خورشید بر کوه و هامون برافراختند و در آن منزل سعادت نزول و اقامت
بشارت وصول ولی العهد خلافت مکان اعز این سلطان سلاطین زمان سلطان
بایزید خان ابد الله تعالی کل آن فی کل شأن با لشکری دریا مثال و سپاهی چون قطرات

الخادم

امطار رسیده و سیل بر وضع خلیج بحر عمان بدریای محیط معسکر سلطان اتصال
یافت • و بفوز دستبوس والد خلافت مکان بعد از طول ایام هجران کام وصال
دریافت و سلطان دین از آن منازل عبور فرموده در صحرای سواس نصب
سرادقات آسمان مساس فرمود و چون آن کشور را فضائیست در غایت
نزهت و بها و صحرائیست گشاده چون مشارب عرفا و مجمعیست شایسته
و معرکگاه سپاه پر از دحام سلاطین سلیمان حشم • محتوی از سپاه لالهای
و گلهای مطیب بروایح عود و عنبر نظم بساطش ز سندس و خضر و ستبرق • بهشتی
بدرشک بود و الحق • بجای فرش سبزه گشته مبسوط • فضای رحمت عیش مغبوط •
خیام لشکری در سبزه تر • چو انجم منبسط در چرخ اخضر • لاجرم سلطان سکندر خصال
در آن منازل فسیح المجال بجمع فرزندان نیکوکار و امرا و عساکر ظفر شعار صدار
فرموده که در آن فضا وصف و زینت مواکب کواکب مناقب بیایند و همگی با یراق و اسباب
و اسلحه و زینت بحساب بعرضگاه آیند و جمله فرزندان کامکار و سپهداران [illegible]
شعار چون نجوم ثوابت و سیار در ظل رایت گردون مثال آن سپهر خلافت
آیات • و در سایهٔ وقایت و حمایت آن آسمان مکرمات اعلی نظم سپهر فسیح الفتح
حزم و غازی • که ظل رایت فتحش سپهر اعلا شد • ز روز عرض سپاهش ز برق
نعل ستور • ستارها ز ترابش بچرخ پیدا شد • چنانچه خود همی نمودند و سلطان
مجاهد از روی مهربانی و اشفاق جهت اشاعت انوار عنایت در عرصهٔ آفاق بر مجلس
رفیعی منظری ایستاد و از پرتو طلعت آن خسرو روی رخسار آفتاب مثال
تابش یوم تبیض فیه الوجوه میان گروه آن جلوه گران و مبارزان انبوه
در تنگنای دشت و کوه افتاد و جهت دور باش مزاحمت عوام در آن مجمع پر ازدحام
بنوبهٔ صفوف کتیب آن مواکب کواکب انتظام چاوش مهر جانتاب رای دسته دوش

وجماق زرین تاب چوب دستهای طولانی از خطوط شعاع نورانی میساخت وبطرقه
پرتاب آن گرزهای پرتاب را باطراف واکناف صفهای سپاه ظفرمآب می انداخت
ولوای والای اجلال ورایات آسمان سای فتح واقبال را از دیبای سفید صبح برق
فرقدسای آن خورشید روی زمین وآن فرمان اصحاب شمال ویمین برافراشتند و
در عرصه عرضگاه آن لشکر ستاره قدر بهر خیل وسپاهی علمی عالم آرا برپای داشتند
اولا در قلب سپاه رایت عالمپناه را برنسبت استقامت دولت

وعلوجاه آنشاه جهان پناه بر مفارق فرقدو خواهان مستقیم القامه جلوه گر فرمودند ورمح
علم همایون را بمنزله قطر دایره گردون از مرکز ارضین تا باعلای علیین اقامت نمودند
ودوات سلطان در ظلال رایت جلال بر مثال خورشید جوال از سحاب بهاران
یا چون جوهر روح مجسمی در جسمانی وابدان نمایان بود **بیت** بازوی حق بود دو پشت
دین وروی سلطنت ◦ قالب اقبال وروح ملک وقلب لشکری ◦ واعلام وبنود خواص و
متوطنان میان جنود را بر جناح یمین ویسار با بهجت وهمسار بهنجار بسط پر وبال ملایکه اولی اجنحه
که مسلح تیر وترکش وسایر اسلحه باشد جهت نیت فتح گشادند ودلاوران جلادت
از جماعت سپاه بهگری چون پیادهای پیش سوارانی دوازده هزار در ان عرصه
نبردگاه درصف پیش جای دادند وبا طایفه بندگان جانسپار واین لشکر وار کرار
غیرفرار را بر دست هر یک حربه چون عصای ثعبان موسوی در حین انتقام اعدا از بیان ماروا
بشکل سرنیزه بیرون آورده وهر کدام از نیزهای ولدوز و عکهای دشمن سوز منذران البیع
آجال را بپیغام ریا دشمنان صف جدال مرتب ومهیا کرده **نظم** همچو تیر از هر طرف
سمت برق سهم وخوف ◦ همچو گرد از هر جهت میخاست باد و شور و شر ◦ جز سر آنهم نمیکرد دیده
چیزی در خیال ◦ جز سنان چیزی نمیکرد آن زمان در دل اثر ◦ وبر قانون مقرر درصفوف اردوان
بر یمین قلب سلطانی جماعت گروه فیروز جنگ سپاهی عظیم اعلای بودند گویا هر کدام از شیر

ژیان

ژیان زاده اند وبقوت سرپنجه شجاعت بصید افکنی خصمان افتاده وازین گروه که
مستغلق بظل علم اقبال بودند سوارانی یکهزار و پانصد مکمل عرض نمودند وبر یسار
قلب وعلم شاهی جماعتی جلادت شعار که موسوم بگروه سلاحدار دو هزار جوان دلاور
ولاور ایستاده ودر چندین معارک غزاو جهاد داد مردانگی داده هر کدام چون بهرام
گردون مقام با اعدا در صدد سطوت وانتقام ودر سایه لوای ظفر هر یک چون جوهر پولاد
در جوشن آهنین متمکن در یک مقام وهمچنین از جماعت جوانان غریب ایلگدی دو فرقه
از یمین ویسار دو هزار سوار هر یک با سپهسالار خود مترصد رزم آزمایی وپیکار واز جماعت علوفه خواران
هم در دست چپ وراست دو هزار سوار دیگر خواهان معرکه مبارزت بدر جوانب وانگروه
گروه جماعت پیاده وسوار سوارانی پنج هزار در یمین ویسار جهت تقویت قلب چون جنود
غیبی رایت سلطانی را محفوف بحفظ ووقایت ایزدی نموده که از مرغ هوا را در اطراف علم
محل نمیگذاشتند وهر کدام از آن صفوف صفوف کتایب مواکب چو در اصطفاف مشیید گویا
ذات سلطان در میان آن جولان معرکه دلاوری خورشید رخشانی بود از لمعات سیوف ورماح
خطوط شعاعی فتح ونصرت را درخشان کرده ویا خود غنچه تبسم آفتابی بود که با صانع واظفار
نور از نیزه وشمشیر بیما بجدت ونشت تمام بر دیده اعدا تابان وموقف ابصار واعیان
شده میکشند که **شعر** ستغسل عنی العار بالسیف جالبا ◦ علی قضاء الله ما کان جالبا ◦
فان تهدموا بالغدر داری فانها ◦ تراث کریم لا یبالی العواقبا ◦ واما میمنه میمنت آثار ومیسره
بفتح ویسار وغنایم بیشمار هر دو خلف خلافت شعار وآن دو فرع بالیده از اصل بامدار
حشمت واقتدار یکی در افق صبح جهانگیری خورشیدی بود فرخنده طالع واز مطلع اقبال
روز افزون لامع ملف خلافت منقبت سلطان و وارث ملک ودین بر جهات فضل
واحسان وآن دیگر در مضمار دلاوری ومیدان صفدری شیر غرانی که از سهم پیش پنجه
رایت او در غایت گردون متواری گشتی ونسر طایر فلک از هدف تیر دلدوز او سالم گذشتی

جانب اصحاب یمین را بشارت مبین نصر من الله و فتح قریب و بشر المؤمنین از رحمت و
صدای عالم‌گیر ملازمان و لشکریان خلف اولین خداوندگار جهان ابوالنصر سلطان بایزید
بوید فتح و ظفر و تأیید جدید رسانیدند و جانب یسار از لشکر بیشمار سپاه شجاعت شعار
آن فرزند دلبند دیگر متبجح و مستبشر گردانیدند یعنی میسره مجره را با بهجت رایت و شیر علم پر فروغ
و صفای سلطان مصطفی را آراسته شد و شکوه لشکر منصور را بغرت و امداد آن شبل غضنفری
افزودند و گروه گروه خصام آتش عدو پرور از او کاسته شد بیت عادت شیر و رسم او همت
دریدن و زدن • شیوهٔ شیر آتش نیست بغیر سعد روی • و در جانب میمنهٔ میمون جمعی سکنی
از امرای معظم و صاحبان طوق و علم با ملک الامرای روم ایلی که در آن اولا خاص مراد بود
بر ترتیب مراتب مرتب داشتند و جماعت عزبان روم ایلی که همه سپاه پیاده بودند
بر وضع لشکر ینگچری در پیش پیش جناح روم ایلی گذاشتند و در حین عرض جمله سواران
و پیادگان و دلیران ارجمند گویا دریایی بود متحرک با امواج پست و بلند و خطوط مستقیمه کتائب
آن سپاه بقدر امکان مد بصر بهر طرف کشیده و از استقامت مقادیر رماح خطی ایشان
اقطار دایرهٔ سپهر از هر جانب فلک اعظم رسیده بیت شده زحیر و لوای کوه آسمان والا •
شده بحمل سپاهی ستارگان حیران • و در جانب میسرهٔ مبشره ملک الامرا اناطولی
با پنجاه و چهار امیر نامدار و سپهسالاران طوق و علمدار تا پنج هزار عزب تعالی لون
روم ایلی در پیش لشکریان بصفوف مرصوف مرتب داشتند و در نظر سلطان عالی‌مقام
هر کدام از امرا و حکام بر فرق فرق سپاهیان مسلح مقدام خود رایات و اعلام بر مثال
نهال مورق با دراق دولت و رفعت انجام برافراشتند فلما تدانوا بالرماح تضعضعت •
صدور القنا منهم و علت نهالها • چون در عرصهٔ عرصه‌گاه لشکرهای متقارب از صفهای برابا و
کتائب بشکل سطح عمان با امواج متناوب متلاطم گشت و در آن فضای وسیع المجال از تراکم
جنود و تزاحم اعلام و بنود راه آمد شد مرغان صبا و شمال متضیق و متزاحم شد نظم

بسکه

بس که بر هر جانبی میریخت لشکر فوج فوج • همچو دریای ز جوش موج میزد کوه و در • موزونان
در پیش لشکر ایستاده همچو کوه • برکشیده تیغ و دامن سخت کرده در کمر • از نصب
اعلام الوان صحنهٔ آن عرصه گویا فضای گلستان بود که بر فراز سر نهالی شکوفهای
رنگارنگ سر بر کرده باشد و از نوازی رماح و تقایق صفاح آن دشت با بهای
نیستانی بود در موسم بهاران برگهای سبز بر بر کرده و مثل شمشیر و خنجر و سنان
اسرار از غلاف قصب بر جانب سر بر آورده و سطح زمین عرصه‌گاه آسمانی مینمود
اما کواکب رخشانش همه شموس و اقمار بجه و شمسه رایات درخشان و فضای
پر غبار لشکرگاه با وجود لمعان خطوط شعاعی اسنه در فنون فلک اثیری گشته بود در جوان
چندین هزار شب بیازک نمایان نظم جهان سوخت از آتش برق تیغ • ز ناب
نفس بر هوا ابر میغ • ز بسیاری لشکر آن فضا • فرو بست کوشنده را دست و پا •
و سلطان مجاهدان بعد از ترتیب صفوف و کتائب و تزئین آن عساکر کواکب مراتب بر مثال
آفتابی میان نجوم بیشمار از کواکب ثوابت و سیار از سپاه پیاده و سوار رخسار
لامع الانوار خود را تجلی ساخت و بنظر دقیق و تحدید فبصرك اليوم حديد در عین بارها قیافت
و بار دیده دیده جهان بین را چون جام گیتی نمای سکندری و مرآت بهو و بعری
بر ارایای آرایای لشکری انداخت و همگی و زنان کامکار و امرا و عساکر ظفر آثار را
بلسان تحسین و استحسان مستظهر بانعطاف الطاف و احسان فرموده عموم جنود
غزاة و مجاهدین را بدعا و خیر نصرت و غلبه اللهم انصر من نصر الدين مخصوص و سپاه
ستمکار معاندان و مفسدان را بدعا علیه واخذل من خذل الدين مخصوص فرمود
و بعد از تخمین اعداد آن اجناد و تعیین تعداد آن سواد اعظم ارباب جهاد از سواران
صف شکن و پیادهای قلعه‌گشای و سپهسالاران و مبارزان رزم آرای که هر کدام از
کسوت برگ و صلاح و رخت مناطق زرین و سیوف و رماح چون درختان

نو شکفته بهاران بودند و هر یک چون لخت سحاب هطل اما مستریع برق هائی
در روز بارانی می نمودند بیت لوای غزنیان چون صف انبوه • چو لختی ابر کاید
بر سر کوه • مواری یکصد هزار مرد مکمّل معدود شد واز فرط ضبط حساب کتاب
وحساب اسم باسم در صحیفهٔ مفصلی مشهود گشت و سلطان دین با این همه حشمت
وآیین از صحرای سواس بداعیهٔ القار رعب و بأس در دل و جان مخالفان ترکمانس
متوجه کشور آذربیجان شد و غلغل دار و گیر لشکریان مبارزان قارع صماخ سکان
کاخ معظم آسمان گشت و پرتو رایت بهجت رایت فتوح جنی شاهد اعیان زمان آمد آذربایجان
وحسن بیک و هوشمندان ارکان او اگرچه از کردار ناپسندیدهٔ خود نادم و پشیمان بودند
واز اعمال ناشایستهٔ خود قرین ندامت و حرمان لیکن مفاسد اندیشهای فاسد ایشان
از درجهٔ صلاح در گذشته بود و آیات حلول انتقام الهی بازالهٔ نعمت و شوکت و شای
بر همگنان عیان گشته و ماهچهٔ سلطنتش همچو دل مدقوق لایزال در خفقان آمده و شمسهٔ
علم دولتش چون رنگ زردان و جنان مردم ترسیده و مبتلای مرض یرقان شده
اما جهت رعایت ننگ و ناموس رخسار روز کارزار گشته و اقتدار خود از آسیب روزگار
نگه میداشت و یکبار عنان اختیار را از دست توسن اندوه و افکار داده از کلید
و با وجود خود با بعضی مخاطب میشود که بیت یا لباس خسروی از دوش ز • یا در آتش رو
تن امروز جوش ده • چون عسکر سلطان نزدیک لشکرگاه او رسید وفضای
عافیت و سلامت را بر خود متضایق دید با تمام عساکر خود به امان کهساری چند بهشت
شد که نزدیکی نهر فرات بود و آن نهر عظیم را در میان گذاشته پشت اعتماد را
بر سخیتهای جبال استاد نمود اما محقق است که آن سیلابی که غرقی نوح طوفان بحار زخار را
رادع نتواند بود و جیلوله روی نخت با و آورد سلیمانی را که بر کوه اهل سبا و شالات
از عبور آب مانع نخواهد نمود بیت هر که مرغ همتش بجز امید شود • تا نعش

آبهوا

آب هوا آرام وزین جای خرام • و درین اثنا روزی طلایع فیروز طالع از عسکر
سلطان مجاهدان بمقابله اماکن و مکامن خصمان سپهسالاری خاص مراد ملک الامرا
روم الی پرون رفته بودند و مخالفان در کمین در حصه ولب و کمین محالی جهت خدعه
وتلبیس عناد خود ترصد مینمودند و گاهی از مقابل عساکر مجاهدان اعلام معاندان اعلام
خود را مرآئی و نمایان می ساختند و گاهی در حین توجه و عزیمت و ملاقی خود را
متواری و پنهان میساختند و خاص مراد از تخایل اعدا پی بعناد خبری چند بدرگاه
سلطان فرستاد و جهت رعایت وظیفهٔ حزم و احتیاط سلطان مجاهدان محمود پاشا را
با بعضی مردم کار دیده بمعاونت خاص مراد فرمان داد چون محمود پاشا از طرح کار
خصمان مکار علامات و آثار تلبیس و تدلیس معلوم نمود خاص مراد را از مسارعت
بر مصادمت و تعرض آن لشکر بیگانه در آنچنان محلهای پر مخافت توقف نمود
تا مبادا از حدت جوانی اقدام تعجیلانه نماید و دشمن پر کیدت را دستی دهد
آید بیت وان هو لم یسترشدک فی کل مطلب • ضللت ولو ان السماک دلیل •
اما بعضی جوانان بی تجربه و سکون و جمعی از دلاوران بی حزم و آزمون خاص مراد را مطارحه
نمودند که محمود پاشا آثار معلومیت خصمان را بعلامات و شواهد تحقیق کرده و بخودی خود
روی بمعارضهٔ ایشان آورده و این مصلحت توقف و تسویف او بنا بر آنست که در فتح و
غلبه حصّهٔ خود سابق شود و نام نیک بشکستگی ما ولاحق گردد اولی آنکه در دفع اعدا از مضمار
مردانگی سبق را با او نگذاریم و قبل از اقدام او روی بعث بدفع خصم افکنی آریم که گفته‌اند
ع پیشدستی کن که بود دست پیشین را بدل • چون حسن بیک ملاحظه حدت عزم
واهمال حزم ایران لشکر مقابل دریافت اولا بطریقهٔ انصراف عنان توجه را
از صوب مقابله برتافت وچنانچه آثار احوال انهزام و وهم و مضایق و مهالک
امارات معلوم بود در کمینگاهها مردم آماده مترصد ساخته کمین بر کمات وجهت

اشهار فرصت جا بجا مردم کار دیده گذاشت چون خاص مراد با بعضی امرای عظام روم
ایمی مثل عمر بیک دورخان با لشکر خصم که در برابر نهایت مختصر مینمودند ملاقی و متعاقب شدند جوانان
ازمای انطرف و جوانب لشکرهای مهیا از کمینگاه بیرون تاختند واز هر طرف خاص مراد را با
امرا و سپاه در میان جنگ گاه محصور ساختند هر چند خاص مراد و آن جمع از آن دشت تهور و تجلد از
اطراف بگریبان جان خصمان در آوردند و در تقدیم وظیفه مردانگی خویشتن داری نکردند
اما از سرعت و پیشدستی که باقتضاء جلادت جوانی کرده مجموع سپاه خود را از خود متخلف گذاشته بودند
الجماعه بازمانده جهة مسافت مجال امداد و سعاد در دفع آفت نداشته لاجرم سپاه خصم را بنجابت غلو کردند
اکثر امرا و سپه سالاران از پای در آوردند و در اثنای مقابله خاص مراد اشقر کین بر راه پیش زین هلاک ساخته و سر
امرا و اعیان را دستگیر کرده در قید و بند انداختند بیت درین پرده چندین بازی بسی رفت • بشطرنج چون
او کس رفت • اگرچه سلطان دین محمدی ازان حادثه بی اختیار متاثر و منزجر شد زیرا که خاص مراد که
از اخص خواص بود بسیار منضجر گشت اما حق سبحانه و تعالی آن واقعه را حکمت ممهد مقدمات فتح بدیع وجود
اجتهاد و در میانه انداخت زیرا که حسن بیک را مجدداً مواد نخوت و خودپسندی بی نهایت فزود و
این واقعه را بسایر وقایع سلاطین قیاس مع الفارق می نمود چنانچه اخبار فتح خود را باطراف ممالک
ارسال نموده همگی لشکر خود را بشارت ظفر بر ملک اثنا خود میداد اما غافل از آنکه بازبازی چرخ بوقلمون
ازین مقوله بعکوس کارهای وارون در درون حقه خود مکنون دارد و ازین قبیل بارها یکبار ادر
استهزا و سخریه می شمارد هر چند الخارق خاری از ریاض اقبال پیش چو ظرفهای شکسته بال ارکانت
امانا و جود اهل راسخ خلاف از سقوط نهالی بجا صفات ثابت چه کلام کلش و نهایت نظم درخت
جاه ترا ازان چه نقص گشت که فرخ • بباد حادثه برگی از او بخبانند • تن درست تو عذر شکست
لشکر خواست • سلامت تو همه نقصها بپوشاند • و سلطان مجاهدان نیز اگرچه بقا و استعداد ترک سیرت
اسباب سلطنت واعداد اجناد و اشت بآن مشیئة الهی جل کل امر و اختیار را بذیل توکل مدبر
کل بازگذاشت و امرا و لشکریان هم مراعات حزم کامل و مراقبت احتیاط داشتل افتادند

وبغیرت

وبغیرت مردانگی و بقوت فرزانگی روی توجه بتدارک مافات نهادند و سلطان
صافی اعتقاد بقانون معتاد آبا و اجداد و بیناد و توجه بمبدا اعلی نهاد و در شبهای
مناجات بعرض حاجات در سلک دعا برگشاد و شب همه شب دیده بخت بیدار
بهم چشمی کواکب جهت عرض مطالب تا دم صبح نمی غنود و هر ساعت جلال درین مسلک
کلام با حق سبحانه و تعالی در مناجات می افزود نظم خدایا خداوند ما ن توئی •
همه بنده کاییم و سلطان توئی • بشاهی تو بنده نوازنده • بسلطانی احق برازنده •
ترا زیبد این حشمت و کبریا • که گرد فنایت نگردد بقا • توانی که گیتی کنی هست و نیست •
تو آنی که هستی همه جز تو نیست • فروزی تو در بزم انجم سراج • فرازی تو بر فرق خورشید
تاج • نهی تاج زرین نور برفرق مهر • زنی بر زمین گاه زاوج سپهر • برآری ز مشرق
علم آفتاب • سیه کرده عرشش چو پرغراب • بملکت گستاخ ننهد قدم • کس از اقطاع
منهی ملک عدم • گر از زهره گر کبریا دم زند • که قدرت سراپاش برهم زند • تو سلطان
حقی و مانند کان • بدرگاه لطف تو آیند کان • چو آتش که از کبر بر روز خت •
که خشمت سیه رو چو دودش نساخت • اگر خصم گردون گردنکش است • شود خاک راهت
اگر آتش است • نگهبان هر دل که از لطف تست • نه پیند شکست و بماند درست • با قبال و
دولت توئی رهنمون • توانای لطفت نگردد زبون • کسی را که لطفت کند سربلند •
ز دست که آید زپایش فکند • بیا طوطی نطق شکر زبان • مناجات سلطان محمد
بخوان • که بعد از سپاس و درود رسول • دعایش باخلاص جویند قبول • در آن وقت
کز ملک ایران زمین • بیکیخت خصمش ره جنگ و کین • بآن تند غازی پیره خو •
حسن بیک باینذری شد عدو • تنبیر کشاد ملک عجم • غرورش برون بر واز
حد قدم • ز ایران بقصد شهنشه شتافت • ز ایزد جزای فعالش بیافت • کنم نقل
ازان شاه با دین و داد • دعایی که کرد او برب العباد • ز روی نیاز و باخلاص پاک •

تعقیب د

بخواند او دعای عجب دردناک ٭ الهی چراغم تو برکرده ٭ زمهرت بحالم نظر کرده ٭
چو شمع دل از مهرت افروختی ٭ فروغ غم بیغرا چو افروختی ٭ فروزی بچو شمعم تو در بزم
جمع ٭ زباد مخالف نگهدار شمع ٭ چگویم که افزای بر فضل خویش ٭ که پیشینه لطفت
فزون شد ز پیش ٭ بنیروی لطفت شدم سرفراز ٭ برغم حسودان تو خوارم مساز ٭
چه اندیشم ار چند خصم حربیست ٭ وگر خود حسن بیک باید زیست ٭ اگر خصم نازد بجاه و
جلال ٭ کند دو سرافراز تو پایمال ٭ فروزد چو خصم آتش تابناک ٭ پناهم تو از تاب دشمن
چه باک ٭ چو مهر توام دلنوازی کند ٭ بمن چون عدو دستبازی کند ٭ نهان و آشکارا
تو بینی عیان ٭ نیاز درونم ببین در نهان ٭ منم خادم شرع پیغمبری ٭ غرا پیشه از ملکت
قیصری ٭ را بند اخشم گو از ملک روم ٭ همارا عوض کردم از بوم شوم ٭ هم خصم تست اعدا ام خسته ام ٭
لوای شریعت را فراخستم ٭ بصورت اگر چند شاهی کنم ٭ بمعنی سپاس الهی کنم ٭ بتوفیق باری
بیاری بخت ٭ دهم زینت شرع از تاج و تخت ٭ همه کار آنکس را باور توراست ٭ که او در
خلافت بخواست ٭ حاصل آنکه چون سلطان دین بر مثال شیر عرین و هزبر بیشه کین در مقام
انتقام و کینه خواهی و دفع دشمن پروازی تیغ دودم پادشاهی دو سه منزل از محل و اقامت
موحش و محاوره مشوش جاهمی مراد اقدام اقدام اشتر بنهاد و بوم لقضا امضا و بحکم قدر اقتضا لشکر
مردانگی را گوا بر درخشان توکل و رضا ترصیع داد و با سپاه دریا خروش در برابر خروش
در برابر چشم دشمن چون لبق چو پیان سهام و سنان تیز گذشت و اتفاق زمین و زمان را
از صفوف حرایا و کتائب مبارزان در مسارعت و مصارعت با دشمنان مستحکم برتب
نظم رسیدند لشکر بجای مصاف ٭ دو پرکار بسته چون کوه قاف ٭ روان دور اهد
زراه نبرد ٭ برانگیز ابر از زمین برد ٭ اما خصم جهول و عدوی پر ستم دراه راجون تاب
مقابله و دو چاری نبود یکدفعه روزگار از جنگ روی بر روی تجنب و تواری مینمود و از گوشه
و کنار در اطراف ... و بیار ... جهیز رد بازی و مکاری ... و این مستوفی و قوم

[catchword] زاولاد

هر روزه و هر ساعت در طول پیش و شنوه انجو خدعه نزد سلطان مجاهدان بمراسلی
و نامه میگذشت تا آنکه روز چهارشنبه نوزدهم ربیع الاول سنه سبع و تسعین و ثمانمایه
لذ مین و نیاز لشکرگاه سلطان بر قلل جبال شامخ ولایت ترجال ارزنجان صف
چند از لشکر اعدا مثل بهری چند ممدود از بریق ربیع و سنان نمایان می بودند و از آثار
رایات و اعلام و شعار و آیات اقدام کلاه و شمان الدّ الخصام در نظر خورشید اثر مجاهدان
معدوم عیان می بودند **بیت** ذرها کاری که بر خود خودنمای میکنند ٭ با وجود مهر تابان
بیجای میکنند ٭ بعد از ارسال طلایع نصرت مطالع جهت اطلاع بر اوضاع و حقیقت امر
واقع مسامع سلطان فرخنده طالع رسانیدند که حسن بیک با سپاه گمراه خود در کوه و
کمری چند بجای مستحکم خود را محکم ساخته اند و باعتماد استواری مکان و تمکین و اطمینان
علم مخالفت و پرخاش جنگ بر افراخته که شاید از آن شاهق جبل بطریق مکر و حیل دستبردی
توانند کرد و از آن محل مخل کهف ربوع سباع ضار در کمین شکار امید وارند
که حیله مقصود و مرام را انجام خود بدام خواهند آورد غافل از مدیر کلام مبین ان الله
لا یهدی کید الخائنین و نداند که کاری بسم علیه اهل حق و یقین در باب
آن مجاهدان دین که بعنوان بیان حقیقت آل همة الرجال تقلع الجبال در میان
جنبش بوجهی کوه سان آن دریای جوشان جوشن پوشان مجاهدان بر کوه و دشت و جبال
یکسان است و چندین کوه آهنین در لجه آن بحر زخار لشکر ظفر شعار شدند و همان و از
هر طرف کوه تمکین و وقار سلطان مهابت شعار دریای متلاطم از کتایب مواکب
نصرت مآرب بوجهی که از زروان **نظم** شه از نکنی بود آن کوه سنگ ٭ که در جنبش
اید ولی باد رنگ ٭ زمین راشد تاج تارک نشین ٭ چو چند از جا بجنبد زمین ٭ بنابرین
سلطان مجاهدان جمیع فرزندان و اعیان و انصار و اعوان را بمقابله و مقاتله خصمان
نهیب وفا داد و خسرو صاحبقران سلطان بایزید را بر قتال لشکر جنوح

عین همای اقبال میمنت میمون فال آن سپاه دریا مجال فرستاد و علم منصور شهزاده
غیور سلطان مصطفی را آیین سطابل شاهین نوشکار بطرف میسرهٔ عساکر ظفر شعار برکشد و
و محمود پاشا را با عظماء امراء روم ایلی فرمان شد که اعلام شجاعت و مردانگی را برطرف رق
گردون سای جوانان غازی روم ایلی از دست رایات اجناد بر سپهر معرکهٔ جهاد برافرازند و
پیاده های عرب آن طرف را در ورای شهامت خصم ربا بازی و بنه بطریق اتصال فرزین بند طرح انداز
و داود پاشا که ملک الامرای اناطولی بود با امرا و سپه سالاران آن جانب مقرر شد که با علمهای
رنگارنگ بعرصهٔ نبردگاه و جنگ درآیند و پیش پیش سراپای صفوف کوه همای
جنگ گاه را بجماعت عزبان پیاده سرخ کلاه بر مثال لشکرگاه لاله زار بوقت سحرگاه برآرایند
لاجرم همگی سران سپاه و سپه سالاران آوردگاه سر اطاعت را در میدان شجاعت پیش قدم
بکران سلطان مجاهد بر زمین اطاعت نهادند و هر کس با فوج جنود در مقام معین بر رسم
معهود بر مثال اعلام فتح اسلام بر اقدام ثبات و تمکین ایستاده بجد مردانگی را ابدات برد
تیغ و شمشیر بر بروق خصمان برکشادند و صلای عامی جهت پرخاش جنگ و جدال از هر طرف
در دادند **نظم** چو کوه آهنین از جای جنبند • زمین کوبی ز سر تا پای جنبند • صهیل
بادپایان آتشین جوش • زمین را ریخته سیماب در گوش • حریر سرخ پرها گشاده •
نیستانی بآتش برنهاده • زبانگ نای ترکی نای ترکان • فرو بسته دران غوغای ترکان •
عقابان خدنگی خون رشته • برات کرکسان بر پر نوشته • بنوک نیزه های بر فتاده •
صبا گیسوی پرچم ها گشاده • چنان میشد بزیر در جهان تیر • که زیر پردهٔ گل باد شبگیر •
ببرک سروران سر بریده • زمین چون آسمان دامان دریده • ز موج خون که بر میشد
بعیوق • پر از خون گشته طاسکهای منجوق • حمایلها فکنده هر کسی زیر • یکی شمشیر و
دیگر زخم شمشیر • جنبش شورش و آمیزش مبارزان معرکهٔ قتال بر مثال امتزاج ترکیب عناصر و ارکان
متضاده در هم ملتئم گشت و امتداد سیوف و رماح جولان بهرام انتقام جهت تفریق

مفاصل

مفاصل اجسام و گسیختن خطوط جوهری در سطوح اجرام بیکدیگر متلاقی و متزاحم شد
بیت غرقه گشته فهمهای چون جبال • در بحار وهم و گرداب خیال • اتفاقا
از جانب خصمان متحیر و از طرف آن ترکان متکبر مشهور حسن بیک بدستور معهود در قلب لشکرگاه
خود ایستاده بود و هر کدام از فرزندان و اعیان امرا و لشکریان خود را در محلی ثبات
جای داده اما در جانب جناح یمین خود فرزند بزرگتر را که بتهور جاهلانه مشهور بیار بود
و میان اعیان اولاد بیک بخشی اشتهار یافته اما در دلاوری و سپه شکنی هم یگانه بود
با لشکر عراق تعیین نمود و فرزند بزرگتر که بهرو جنگ فیمابین ملوک عجم نامدار با غورلو محمد
مشهور روزگار بود در جناح یسار منفصل از لشکر غدار جهت احتیاط کار توقیف فرمود اما از
بالای کوه پر اندوه بآن گروه ستوه غریو و غوغای مکروه در دشت و کوه انداخت و چون لمعات
آتش اشکبار رشحهٔ الویه و اعلام سبحان زبانهای مار برافراخت و دم بدم از سیل
سپاه سپاه خود چون ابر تیره بر سر کوه رعدهای تیغ و سنان جوهر افشان میساخت و
غلغلهٔ رعد کرداری در تلال و وهاد آن کوه برانداخت **بیت** در آمد بپا کوهش از هایهای •
فرو کوفتند از دو سو کوس و نای • اما جمعیت لشکر پرشکوه آن گروه نسبت با جمع سلطان دریا
سپاه مبارک وجه بمثابهٔ نهر صغیر بود در جنب بحر غزیر و بمثابهٔ تقارن ماه مقنع بود در مواجهه
مهر منیر **بیت** مقابل شده درهٔ با آفتاب • شده موج زن پیش درهٔ سحاب •
هر آینه اقدام چو آتش در فراق حیرت از یمن بدرفت و تواتر حیات و آفات
در اطراف و فوج جنود آتش و قود او زبانه کشیدن گرفت لاجرم در مقام اقدام خود
خایف و مدهوش ایستاد و از غرابت اقدام خود یک گام پیشتر نمینهاد اما کار خود
کرده راچه درمانست علمت و لکن حیث لا ینفع العلم و از اتفاقات حسنه
و توفیقات مستحسنه که در جانب عساکر منصور سلطانی دست داد و منبع مناب ادراک
مطالب که در عین تقابل و تواجه خصمان محارب در میان افتاد آنکه در عین تلاقی طرفین

حق و باطل و در اوان برخاستن جدال فیتین محق و مبطل عرصه نبردگاه در وادی
اتفاق افتاد که وسعت آن تنگنای کوه و هامون را گنجایش آن سپاه بی اندازه
سلطان نبود لاجرم صعود بر قرارگاه جنود و وجود آن اعدا و حقود از اطراف
جبال و تلال لازم نمود و اعیان مبارزان و متعینان مجاهدان از سمت مقابله افغان
انصراف فرمود و اولا سپاه سرخ کلاه غزیان و لشکریان و سواران انادولی اسپ تازی
داد و داد پیشتر از اکثر لشکر مظفر متوجه اعدا گشته در جنگ و جدال با خصمان بی اقبال
بهم آمیختند و سیل بلیات و آفات را برخلاف معتاد از زیر بالا برانگیختند و خروش
لشکر پرجوش آن مبارزان آهن پوش مثل صیحه جنود در گوش کروبیان
افتاد و صدای ایقاعات نقاره و کوس پرطنین و آوازه نعره‌های روئین کوس تزلزل
زمین و زمان میداد **نظم** رسانند آواز سورن بماه • کشیدند شمشیر کین بر
سپاه • زنالیدن کوس با کرنای • بهم آسمان اندر آمد زجای • بباریدن الماس
از آن تیره میغ • همی آتش افروخت از ترک و تیغ • زبس گرد کز رزمگه بر دمید •
چنان شد که کس روی هامون ندید • از آن بیم شد روی خورشید زرد • هراسان
فرو ماند در زیر گرد • و بر میمنه پر میمنه و فیروزی که مستقر لوای جهان آرای سلطان
بایزید خانی جهت استعلای وضع صعود و عروج بر ذروه قرارگاه اعدا بر سنتونی
مؤرقه تأیید حق جل و علا بجانب یسار تمایل نمودند و بحسب اتفاق از برابر اغورلو محمد
و امرا و سپاه عراق مصادم قلب حسن بیک اتفاق فرمودند و سلطان زمان هم
در حال مجال توقف محال داشت و رایت عزم مصادمت و مقاومت مقابل
یاری بخت و قوت دل بر افراشت و هر کس از غلامان جان فدای سلطان
در میدان مسابقت قدم مردانگی پیش نهاد و با گروه دشمنان مجادل هر کدام
از آن سپندکان پر دل داد جلادت داد تا آنکه از طلیعه نصرت طلیعه بایزید خانی

ازدحام

ازدحامی از سپاهیان سنجق سواس و محاربانی بحرات بی بیم و هراس در مقدمه
لشکر بر پنجه دست تیغ افشان صدمت شمشیر دلاوری خود را بحلقوم خصم هم چشم خود پیدا نمود
و یکدم برعد وی مقابل خود را از تن جدا کرده پای انداز توسن خوش خرام بایزید خانی نمود و
بگرمان ممتد این سپاه مؤید سلطانی را با هلاک قرب حسن بیک محاربه عظیمی در میان بود چنانچه
آن عرصه رزمگاه رنگین رنگین تر از چمن لاله زار و پر زینت تر می نمود و نهال قامت جوانان نورسیده
در نبردگاه دشمنان بی تمکین بطعن رماح و ضرب تبرزین از بالای اسپ و زین در خاک و خون
بر زمین می انداختند و سرهای سرداران آن دعوی داران را بر نیزه مجاهدان نصرت
مدار کرده چون نهال مثمر بستان در گلستان رزم بر آسمان می افراختند **نظم** در بهار فتح و
نصرت لاله زاری گشت دشت • گرد ابر و کوس رعد و تیر برق و خون مطر • آسمان افکنده
بر دوش از شفق خونین کفن • آفتاب انداخت بر آب از فلک زرین سپر • و سلطان مقدام
در مقدمه اقدام سمند کبک خرام جرأت و جهاد جهاد همت صادق عزیمت در مضمار صولت
چون رماح دست سواران میدان مسابقت سبقت فرمود و در مقاومت با کتایب قلب
خصمان جنگجوی شیر تیز شیر از سایر مصارعان و سرعان رعایت طریق براعت الشجاعة
صبر الساعة منظمه و مکاوحه فرمود **بیت** تراه الی الهیجاء اول راکب • وعند تداعی الحتف
اسرع نازل • چون جمعی از مخالفان در میره حسن بیک در تحت لوای اغورلو محمد
بنیت مقدم میسور بودند و قلب لاوران ایشان با مقابلان خود از مجاهدان در انعقاد
نیران حرب و در صین زد و خوردی بغرب بودند و به مالک طلیعه داری سپه الارعضنفر اقدام
جهت معاونت و امداد احباد جهاد سلطان اسلام شمه علم فتح را با تصوب ایشان
داد لاجرم مقتضای اوضاع جنود رایت بایزید خانی که در انصوب در مقابل اغورلو محمد
بود روی بدفع خصمان آتش نهاد نهاد و سلطان جوان بر مثال شیر ژیان بجانب مجمع معاندان
روی آورد و منجق لوای آسمان را جهت توفیق انصار اعدا در مقابله بر سمک سماط صبا

نصب کرد **بیت** جوشنه زحمت قلب لشکر شکسته • دران رخنه سد سکندر کشیده •
وجمعی از خواص و مقربان جانفدای یزید خان اقدام بخصم افکنی پیش نهادند واز
ابدان رویین تن خود غره غزاه ولاوری را چون سر ماه کره در تیغ اموا اخته ای مسالاه
و محابا خودرا بر سهام و رماح دشمن عرضه دادند والحق از میان زره و خفتان کرم
همچو کوهی بودند در کمر شان کوهر تیغ پنهان یا برتال قوت غضبیه و ملکه شجاعت و حمیه
بودند لیکن مودع در هیکل مطبوع انسان **بیت** بکوشند مردانه مردان مرد • که هنگام
کین است و روز نبرد • چون سر رشته جنگ آزمائی را فیما بین بهم پیوسته نوک سنان
صدور کتیب اعدا را خسته شد بمجرد تلاقی صفین و وصول مقدمه طرفین سپهسالار
خصمان که اغورلو محمد بود با تمام وفود جنود مذکوره بعد از تحقیق از ضد عسکر منصور
واز تابش نیران صمصام از مقابل بسیار دور چون لشکر انبوه ظلمت که از ظهور تباشیر
رایات صبح صادق گریزان گردد و چون گله وحوش و بهایم که از مواجهه شیر مصور سراسیمه
شوند روی بهزیمت نهادند و در صدمه اول که روی اریوی شده ثبت داده و همچنین
از میمنه و میسره سلطان شهزاده مصطفی لشکر و آمان که هر یک از ایشان در صف شکنی
ومصارعت همدست رستم دستان بودند و در هر دو انکا و مسارعت همچو باد صرصر سبقت
و پیشدستی مینمودند و بالای کوه که متورایت قلب حسن بیک و بیکنفس بر دویدند و یک طاقه آلین
همچو کبک خرامان با اسپان کوه نورد بران کهسار گردون مدار الخصمان رسیدند **بیت**
یلان برستوران گردون شکوه • پلنگان کوبان بالای کوه • ودرین اثنا اوراد عساکر
اناطولی و پیادها و غزبان که در پیش پیش لشکر بودند اتفاق با قلب حسن بیکی مصادفه
و مواجهه نمودند اولا بضرب طوب و تفنگ جانسوز و بمجرد تکهای تیر دلدوز لشکر قلب از اضطراب
ساخشد و بسیاری از سرداران آق قیونلو را چون کوسفندان مذبوح میان خاک
و خون انداخته شد **بیت** جو به دل شدت لشکر جنگجوی • بکش تیغ و دست از دلیری

ابروان ل

لوخم

مثنوی • ناگاه در ان حالت زدو خورد و در حین نگاه خروش رزان عرصه نبرد که سنوز علم غازی
سلطان مجاهدان از قلب لشکر موید آرزوی وادی جنگ که محل قتال آورد گاه نرسیده بود
وجهت تکمیل محل جلوه گری آن ابنوی لشکر موید عنداله بقیام از دحام سپاه نوار ظهور ا
بر شبیق جبل و محل عدو پر چین جبال بر کشیده بود ناگاه عزبان اناطولی که سپهسالار ایشان
محمود آق بود در حین دستارهای مصادف و ملاقی زنش بیگ والحسن بیک روش شدند
وآن سپاه پر از دحام غزبان سرخ کلاه چون شقایق لاله زار دمان در ایام بهار برومان
کهسار بردمیدند و بمثابه کبکان کهساری دهن و منقار بخون اعدا خونین ساخته بر فراز کوه
بر دویدند و زنیل بیک اگرچه از روی تهور قدمی چند در میان میدان نهاد و بحمیت دلیرانه
در عرصه جنگ عرضه هرگونه بلا گشته در پیش افتاد اما هرچند پروانه وار جهت اطفای چراغ دولت
مجاهدان موید خودرا بر شمع رایت مصطفوی بیشتر میزد از سوزش پروبال اقبال او و مصباح فتوح
اهل حق بیشتر می افروخت و ما بجد رایت تجاسش اگرچه همزاد آت محرقه بود اما در برابر آینه
سکندری جنیح علم دولت خودرا باتش غبن و غیظ یکباره سوخت تا آنکه چون مرغ کرده
درحین شکسته بالی از آشیان زین بر زمین افتاد و مستیاد اجل بدستیاری تیغ غازیان
سر وری او را از بدن زندگانی او جدا و انفصال داد از آنکه در حین اقدام میان
موکب التحام کروی پیادگان چالاک پیش نظر شهزاده غازی قوایم اسپ جولان گاه او را
پی کردند و اعصاب دست و پای بارگی او را چون عروق شریانی و رمانه عمر و زندگانی
او قطع کرده از پای در آوردند و سرش را از بدن جدا ساخته شد و شور و غوغای یکبار
در میان سپاه خصمان انداخته شد و چون شهزاده سلطان مصطفی درین حال بر وقت
اورسید محمود آق رقاب زنیل بیک سر او را پیش شهزاده بر زمین هلاک نهاد
و شهزاده فی الفور خصم راحت نوید مقدمه فتح و ظفر نمایک قدم والد سکندر منظر
فرستاد **شعر** ارجی بقاء اللیل والقمر مسفر • علیه جابا خلطه القسطل • وجوه العدو

لیل و وجنگ معتبلا • کفیح به الدیجور لاتنک زایل • بعد ازان واقعه صفوف
دلاوران از هر دو جانب چون سپاه انس و جان درهم آمیختند وازتراحم
کتایب و تراکم قواضب در فضای رؤس آمد از هنگامه آتش ملاعب گویا شعر آب
وآتش درهم ریختند وبیکدم سرهای خونین بی بدن وبدنهای جدا از سر دار ان
ممتحن جوبهای خون چون قطرات اشک خونین مهجوران فضای کوه و هامون را فرو
گرفت وازدوست تفاحان تیغ وسنان مغافر بمعارق ازمعازق ومفارق
مفروق ازمغافر بارق درسیل خون مثل حبابهای بر سیحون انتشار پذیرفت
نظم در پای مصاف گشت جوشان • گشتند مبارزان خروشان • شمشیر زخون
جام در دست • میکرد بجرعه خاک را مست • مرغان خدنگ تیز رفتار • بر خوردن
خون گشاده منقار • سرپنجه نیزه دلیران • پنجه شکن سنان شیران • گویا دران
انتظام معرکه التحام علاقه ازدواجی میان ذکور تیغ واناث حلقوم وحنجره حایض
معاندان افتاده بود مارکه بعد از امتزاج زوجیت میان ازواج ارواح واجساد اهل
فساد از امضای قاضی ماضی الاحکام حسام اهل جهاد بحکم مبینت کبری آن عقد ازدواج
ازهم گسسته بیت تویق نموده تیغ خونبار • راز دین بدان بیکبار • بعد از
قتل زینل بیک که بمنزله عضد وجناح حسن بیک بود پرتاب آفتاب او درهم شکست و
رشته نظام آن سپاه از ان رخنهای بی التیام بحبل متین صمصام اتصال
نمی پیوست درین هنگام تزلزل اقدام اعلام خصمان سپاه امادولی با لشکر
عنان آنجانب خود را بعقب مضطرب حسن بیک رسانیدند ودرصدمه اول
جمعیت آن سرداران اعدا را ازهم گسسته پریشان گردانیدند ناچار پرچم علم
قایم حسن بیکی چون کاکل ترکان بنیاد آشفتگی وپریشانی نهاد وجبهه حشمت وسریر
وجاهت آن حزو دیار شرق چون رایت آفتاب مغرب در ارتعاش واضطراب افتاد

ودران بر

ودران تزلزل وتاب بلاتاب روی ادبار ازمواجهه لشکر منصور برتافت وچون
سپاه دود سیاهی از پیش باد صبا دو اسپه گریزان می شتافت بیت زرد و
لرزان آفتاب خاوران زان بزمگه • رخ بتابید وعنان زاتاخت سوی باختر •
هنوز تمام طلایع ومقدمه الجیش سپهسالاران مجاهد مصادم ومصادف صفوف قلب
حسن بیک نشده بودند که تمام امرا عظام اورا بر خاک هلاک انداختند وازمرحوم
گروه گروه ازان سپاه پرشکوه جهت حصر وگرفتاری اعلام خاصه حسن بیکی جلوریزان
تا حشد حسن بیک بمعاینه دید که از اطراف وجوانب لشکریان سلطان بر عقب
پریشان ایشان فرارسیدند وحالت انکسار واضطرار اورا برای العین دیده بیقین
دانست که اگر یک لحظه دیگر دران محل توقف نماید البته دستگیر وگرفتار اعمال ناهنجار
خود خواهد بود ودر مواجهه سلطان مجاهد حالت شرمندگی یوم تشهد علیهم السنتهم
وایدیهم وارجلهم بما کانوا یعملون ملاحظه خواهد نمود بیت لرزه درافتاد
باو هیچو بید • روی بجنگ گشته ودل ناامید • درانحالت یکی از امرا حسن بیکی
که پیر محمد بیک الپاووت جهت نجات وخلاص حسن بیک ازراه وفا زتقدیم مقدمه
نمود که چون بحسب شکل وشمایل ایرمث رایه را از دور مشتبهی بحسن بیک بوده رایت
علم اودرعقب خطه‌های آفات قشرده وار دور هر کس از دوست ودشمن او را حسن بیک
پندارد واو در ان معداد رخه فرار وگریزان از ان ورطه قتل وخونریز از میان
آن مهلکه مهلکه گریزانید وجان ودین خود را طعین پادشاه خود گردانید لاجرم
حسن بیک تمام حشم وخدم ورایت شاه وعلم را در معرض تیغ دشمن پروا از
مجاهدان بازگذاشت وکیوان بی اختیار ازمعرکه پیکار فرار اختیار کرده
روی بازگشتن نداشت وازمحل کارزار تا یاردوی واهل عیال خود
که سه روزه راه بود بیک روز رسید وازخوف وصول سپاه مظفر سلطانی

چون سگالار تیر خورده باز پس میدید وازسایه کوه و کمر میرمید و روز و شب چشم
اشارتش از بیم و هراس در منام نعاس نمی آرمید **نظم** خصم بدخواه تو در روی
زمین گر بیت کرد • تیرت اکنون در پیش در خاک میجویدشان • عاقبت بگذاشت
بار و برگ خود از پیش تو • برگ ریزان و زافتادن رفت چون بادخزان • چون تقویت
دولت و مساعدت تایید از بدایت جنگ چنین مجمع عظیم تا بانجام آن یکساعت
نجومی نرسیده و کار انکسار خصام منکوب ربوار و ادبار و گرفتاری اسارکشیده و غبار
معرکه بفوحات نسیم فتوحات از هم شکافتن گرفت و گرد معظم نبردگاه ظالمان
بآب تیغ غازیان انطفا پذیرفت جمعی از عساکر منصور که علم و لوا منکسر حسن بیگی را
از پای در آوردند و پیر محمد بیک ایپاوت را که بحسن بیک مشتبه بود دستگیر کردند
و امرا عظام و رخیلان عجم را همگی با اعلام منکوس در سلاسل و اغلال مکبول
و محبوس می آوردند و از اتفاقات حسنه لوا حسن بیکی را منکس و منعکس اولا بطبل
رایت معلای سلطان بایزیدی آوردند و در مقابل مجمع مقاتل که اغورلو محمد و امرا
عراق بودند علم دولت برگشته پدرش را نمایان کردند دیگر او را قوت مقاومت و
توقف نماند و بارگی اقبالش را فی الفور بصوب فرار واد بار دراند و بسیاری
از لشکریان و امرا او ارکان اغورلو محمد و امرا اتباع او بدست خدام بایزید خانی
ماخوذ و دستگیر شدند و از عقب آن لشکر مکسور و سپاه مقهور متعاقبا گرفتاران
بسیار گیر و اسیر گشتند چون امرا اکابر و مردم صاحب اعتبار آن مقیدان خصوصا
پیر محمد بیک ایپاوت حال وجود و عدم حسن بیک پرسیدند وکیفیت حیله و فرار
و اضطرار او را بنوعی که گذشته بود شنیدند بعد از چند روز محقق شد که از جنگ گاه
با معدودی قلیل خسته و شکسته و مجروح خاطر بنواحی الرطاق و الشکرد رسیدند و لباس
حیات مستعار را از ان ورطه هلاک چند روزی بیرون کشیده اند لاجرم بعد از توفیق

الحق

الحق آن فتح مبین و استعلاء لوا نصرت آیین در همان محل استیلا و منزل ظفر جهت تحقیق
احوال لشکر مظفر و اجرا احکام سیاست و جمع اوان ظالمان ستمگر خیام سلطانی بهر
ابتهاج برافراشتند و شب بازوز علاء الاتصال بامضا احکام حسام انتقام و انتخاب بعضی
ایران شوریده انجام اشتغال داشتند بعد از استیفاء کامرانی بعد و پرداری و مخلص وازنی و
استغفار زندگانی بعضی از مستحقان مرحمت و سرافرازی سلطان کامرانی انجمن از امراء عظام و
ارکان بهرام انتقام ساخت و طرح مشورت در باب تعاقب حسن بیک و تسخیر ممالک عجم میان
انداخت اکثر امرا و اهل دولت و ارباب شجاعت وصولت سخن از امایل توجه ملک عجم و
استفتاح کشورگیری و جهان سکگشتند و در مرغبات و مهیجات کشورگشایی همه گونه کلمات
از جمیع جهات می شنفتند که **نظم** چو که شمشیر صلابت بذیر • تا چه رستا می گیری •
چون منفاتیح فتح کنی • تا چه دهی کشتستانی کنی • اما محمود پاشا که میان ارکان دولت
پایان و بوفور خردمندی و عاقبت اندیشی زمان بر همگی تفوق و رجحان داشت و همیشه مطمح نظرها
بر القاء مصالح اهل اسلام میگماشت بعضی مقدمات مناسب در مخزن کلمات بلاغت مناقب بر نوسلطان
عرضه کرد و بعضی تنوار و موعودات در معرض عرض آورد که چون مقصود اصلی سلطان مقصور تایید
دین هدی است نه مجرد تحصیل ملک و نهایت یا اتباع مشتهی نفس و هوی **بیت** در چین رایت و
روی تو روشن و ریح اند • آن روایتها که مردم از سکندر میکنند • چون با قتضار انتقامات الهی
تادیب ظالمان و تخریب خانمان متعدیان بقانون مشروع و دفع صایل و رفع باطل اتفاق افتاد
و از خلوص نیت و علو همت سلطانی چنین فتح عظیم دست داد که سالها موجب عبرت دیده بیدارکاران
و سند علی پیشه خاطرهای سلاطین روزگاران خواهد بود و اگر چنانچه عنان توجه این سپاه
مظفر بجانب ممالک عجم معطوف دارند و نظر اهتمام باستیصال کلی حسن بیک و اولاد و دیگر اوطماعز
یقین که از مواطات اقدام لشکر ظفر اقدام تمامی عرصه ایران که مقام اهل توحید و عرفانست
لگدکوب آفات گوناگون خواهد شد و تمام افواه و السنه ضعفا و فقرا ناطق بر زنش و ملام

بمضمون مصدق معروف ان الملوك اذا دخلوا قریة افسدوها وجعلوا اعزة
اهلها اذلة وکذلک یفعلون خواهد گشت وچون اعلام اهتمام که همواره
در مغازی ومواقع التحام جهت فتوح اسلام وانتقام کفره وعبده اصنام منصوب می بود
درین نهضت البته بکین خواهی اهل قبله اسلام واعدام اعدای الد الخصام مدت مدید
از ایام معروف می باید بود ومع ذلک خلاصه افراد انس ونقاوه ملک ومسلمانی
که اهل علم وکمال اند واصحاب حسب ونسب وارباب طرز وحال بکثرت اعداد ووفرت
افراد دران ممالک عجم مشهورند وشرف رتبه وشان ایشان در حدیث صحیح
لو کان الدین بالثریا لناله رجال من فارس مذکور ومسطور واکثر آن طائفه
غائبانه سالها بدعای دولت ومزید نصرت سلطان غازی مواظبت داشتند وجهه
اعلاء اعلام فتح وظفر این سپاه دین پناه دعایم دعوات مستجابه می افراشتند
چگونه روا باشد که ازین عزیمت سلطان در معرض محنت وزوال ملک ومال واز
لحوق وبال آزرده خاطر ومنکسر البال شوند نظم ترسی که پاک اندرونی شبی •
برارد ز سوز جگر یاربی • بخسبد چو مظلوم از آتش مترس • ز دود دل صبحگاهش بترس •
حال آنکه باتفاق عقلا واطباق سلاطین کشورکش بعد از توفیق ظفر بر دشمن
وغلبه بر اعدا در تعاقب دشمن برگشته روزگار اصرار نمودن وباستیصال مخالفان متعاقبا
بی تا ملانه مسارعت فرمودن از روش پادشاهان با تمکین دور است ودر قانون خسروان
پیشین مذموم ومهجور چون این کلمات نصایح انتظام از وزیر عالیمقام موجب نظام مصالح اسلام
بود سلطان بهرام انتقام زمام التفات بر اوقات اجلال جهت امضاء احکام لطف وقهر
برافراخت ومجازاة عاصیان ومعاقبه طاغیان را بر طبق خطاب مبین وان
عاقبتم فعاقبوا بمثل ما عوقبتم به ولئن صبرتم لهو خیر للصابرین مقرر ساخت و
فرداً فرداً وذوات فتح در دیوان عام ومجمع محشر التیام بشرح سیاست واتفاق بعضی بیان

وامرا قانون عدالت ولاتزر وازرة وزر اخری مرعی میداشت فاما در غایت این حمایت وحراست
وقایت روشن قوانین ریاست چیزی نامرعی نگذاشت ودر باب عقاب ونصاب مواخذه وعتاب
چندمرتبه تقیین فرمود بعد از تفحص وتفتیش اسما وصفات ومراتب ودرجات مجرمان مقهور را به قسم
مقسوم ساخت وجهت هر صنف نوعی از عقاب طرح انداخت جمعی که از اعاظم سرداران و
سرخیلان قوم آق قویونلو بودند وصلاح دینی وملکی در انقراض ایشان ملاحظه نموده بودند زبان تیغ آتش
بیان بآیت عذاب هذا یوم الفصل الذی کنتم به تکذبون با ایشان مکالمه نمودند و
بعضی از اخلاف ملوک وسلاطین عظام که جمعیت سپاه بضمانت ایشان گرفتار شده بودند مثل
میرزا محمد قر ومیرزا ارییل ومیرزا مظفر که از جانب پدر احفاد میرزا ابا بکر تیموری بودند
اما بمناسبت دخترزادگی قرا عثمان با بندری ملازمت حسن بیک می نمودند حکم قید وحبس کرد
وچون امیر تیمور در حین غلبه بر اعنی قیصر سلطان ایلدرم بایزید واولاد او که
مقبوض شده اند وظیفه اعظام واحترام بجای آورده سلطان دین محمدی از روی
مروت ومردانگی بمجازاه مروت جد ایشان از بسط وتکمیل ایشان در قلعه اماسیه فرموده
وامرا قراقویونلو را جهت آنکه از توابع قرایوسف بودند وآن طایفه همیشه از قدیم الایام این
خاندان قیصر را در معارک ملجا واز آفات منجا می نمودند بحکم حقوق قدیمی اطلاق از قید
وگرفتاری نمود بیت ستایش کنان رفته زان مرز وبوم • مروت ز یونان ومردی ز روم •
اما پیر محمد بیک الساوت را که در زیر لوای حسن بیک آنقدر تزویر ومکر نموده بود حکم حبس وزنجیر شد
وعمر بیک ولد بایزید بیک جاگرلو هم با او در حبس رفیق زنجیر گشت وگروهی که در سلک خدام
وسواقط ومردم بی نام بودند بحال خود گذاشتند وبعضی از خدم که هنروری وصنعتی مثل طب خی
ونوازشی وسایر حرفها قادر بودند بخدمت لایق باز داشتند واما اصحاب علم ودانشوری و
ارباب صنایع ومنزوری را از میان مقهوران ومجبوسان بیرون آوردند وبر فرق شفقت
آزادی وقدر استحقاق مخصوص به نفایات وایادی کردند از آنجمله قاضی محمود ترکی که از فضلا

وقضاة ممین عراق عجم بودند ودیگر خواجه سیدی محمد منشی که در دیوان حسن بیک متقلد منصب
انشاء احکام ودر سلک افاضل واماثل نیکنام بود ودیگر قاضی علی حصن کیفی که بامانت وصلاحیت
حسن بیک منسوب بود ودر علوم شرعیه خصوصاً حدیث وقرائت بمهارت منسوب وبسیاری
از فضلا واهالی ومردم صاحب کمال که تفاصیل اسامی ایشان متعسر ومنجر باملال است در حال
باشفاق ومهربانی سلطانی منظور گشتند وسالها در سایه عنایت سلطانی بانواع نعم وکامرانی
مسرور شدند واکثر بمناصب علیه ومراتب سنیه رسیدند وآنچه از لوازم رعایت وعنایت هرگز
ندیده بودند درین آستانه کرم دیدند مقاوی بهرکس چه ایثار کرد همه کارشان سزاوار کرد
واما شرح نفایس وخزاین اموال واسباب وتفصیل غرایب امتعه واقمشه عجایب از ثیاب
خصوصاً خیمهها وخرگاههای عالی قباب واسبان عربی واستران واشتران وسایر دواب
چون زیاده از حصر وفا بر حساب حساب بود افزون از گنجایش صحایف کتاب کتاب
لسان قلم تکفل حق ادای آن معنی نتوانست نمود وهمچنین وصف اهل کیاست وارباب
فراست که تحویل اولی بود نظم سریر وسراپرده وتاج وتخت • بچندان که آن بر تواند کشید •
ظرایف کشان را بنوسوی فش • بلورین طبقهای وخوانهای لعل • همه بارگی اسپان بازین
زر • خطائی جوانان زرین کمر • جهاندار از آن گنج اندوخته • بجوهر شد از گوهر افروخته •
وسلطان کامیاب با نواب عالی حضرت افتاب طوبی لهم وغایة مآب در غایت کشیدهدلی
وشادمانی ودر نهایت مرتبه بهجت بفوز مقاصد وادای سپاس نعم سلطانی ولسان بیان وارکان
احسان ودر طریق شکر الطاف ومقتضای امر واما بنعمة ربک فحدث السنه اقلام منشیان
بلیغ را بتحریر فتحنامها رطب اللسان گردانیدند ودر جمیع ممالک اسلام اولیای دولت را
غنچهای دل شادمان چون گلهای شکفته ودهان بحر کهان متبسم وخندان شد ومنطق بلبلان
گلشن آرای آن شاکر نعمتان چون شکوفههای دهان برگشاده وهمان گشت واما اعدا را
آن خاندان مخالف را اوراق حیات را از هبوب دبور ادبار چون اوراق خزانی ده

روی بزردی وپژمردگی نهاد وغنچههای دل مغموضشان را چون شقایق تا شکفته چندین
گره از حسد ونفاق در درون سینه مضمر ومدخر افتاد نظم دل دشمن چو غنچه پر گره گشت •
که گل در فتح شه آمد بگلگشت • نسیم فتح بر دشمن گذر کرد • چو آتش در دل و
جانش اثر کرد • ودر امهات بلاد اسلام روم خصوصاً دار الملک قسطنطنیه
ودار السلطنه ادرنه ودار الملک برسا جهت سپاس موهبت امنیت وشکر نعمت
آن جمعیت وامنیت حکم آیین بندیها وعقد مجالس سرور وشادمانی نمودند و
بشکرانه این عطیه کبری در هر شهری معظم صدقات وخیرات جدید جهت این
نعمت بر مزید تعیین فرمودند واکابر علما وائمه ومشایخ را بقدر مراتب وقانون
روایت وظائف انعامات کلی ابدا وارسال کردند وهر کس از اولیاء دولت
وهواخواهان حضرت را بترکانه جشن وانه یاد آوردند که نظم چو بر خوان
نعمت سلامت نهند • بفضل خدای گرت ره دهند • چو نعمت نشاید که تنها خوری •
ز محتاج ویاران تو یاد آوری • واز جمله فواضل صدقات وتبرعات سلطان که
بطریق شکرانه در مقابل نعمت یزدانی بادار سید یک کلمه جامعه بود جهت
تعمیم مرحمت پادشاهانه وبلحظه طیبه که مشتمل بر تحریر واعلا چندین هزار نفس دلپذیر
بود بر صحایف زمانه چنانچه یکبار این تقریر واستقرار فرمود که هر قدر رقبه که
بربقه رقیت سلطانی مقید باشد تمامی خالصاً لوجه الله آزاد باشند ومع ذلک هر کدام
بقدر استحقاق وقابلیت بوعده امتیاز عنایت وتربیت امیدوار وشادباشند
بعد از ضبط نواب وحجاب موازی چهل هزار مملوک خاص سلطانی که اکثر بندگان
زرین کمر ماه سیما بودند بر طبق نشو ونما مثل کلمة طیبة کشجرة طیبة
اصلها ثابت وفرعها فی السماء بمنبر اوار رسیدند وبآن یک
لفظ خیر انجام که از فیض تکلم اطلاق فرمود آزادگان جهان در ربقه رقیت

ول ط

سلطان رجب الانسان عبید الاحسان در کشیدند لمولفه آزاده کسی که بنده او
وی شاد و دلی که دارش دوست ٭ و همچنین یک لفظ گهربار که برهان نسبت رحمت
علی العموم فرمود آن بود که موازی یکصد خروار درم نقد که هر خرواری یکصد من از
انجمله روی باشد امرا و لشکریان و دین سفر مدید بطریق استقراض از خازنان خزانه
عامره ستاده بودند که بعد از مراجعت سفر از ولایات و اقطاعات خود بتدریج ادای
یک کلمه اجابتیه از روی ظهور مرحمت و صفت جمالیه بر امرا و سپاه بخشود
و جمیع قرضهای ایشان را بالقای یک سخن خوش ادا موقوف فرمود بیت ولیس بمشغول
الیدین عن الندی ٭ اذا اشتغل الکف الیمین حسامها ٭ اما از روی کیفیت و احاطه
انشاء جلال و باظهار صفت انتقام از اعدا پرو بال حکم اجلال فرمود که همگی امرا و خواص
و سپاه خاص حسن بیگ را از جماعت آق قوینلو نزد هر کس محبوس و در قید اسار باشد
بی توقف بنظر قهاری سلطان آرند و هیچ آفرین را از انجمله بکام خود علی الاطلاق نگذارند
چون اکثر اتفاق محاربه و قتال و اول صدر صفوف جدال بحسب اتفاقات توفیقات
ان الفضل بید الله دست در میمنه سلطنت در نبردگاه از کشتن سپه و سرایای بایزید خانی ظاهر شد
و سطوت دولت روز افزون آن سلطان نوجوان بر جبابره اعدا قاهر گشت و از میان سپاه او
یکشار و امرا و هزار اکبار رحب عدد و عدت ایران و معتمدان و مقبولان که بدست کاران
و تابعان بایزید خانی معروض عرضگاه سلطانی شد از سایر عرب کرفتار اکثر و اکثر بودند
و بعد از ملازمان و توابع بایزید خانی جماعت دلاوران سوار و جوانان پیاده اما دولی که اتفاق
ملتب مکور حسن بیگ شده بودند از دیگر لشکریان معتمدان و گرفتاران خود را بیشتر و بیشتر بودند
نظم عنان برزد زبهر سوشهواری ٭ سپهداری رسید از هر کناری ٭ زبهر سو
صفدری آمد بریشه ٭ بفرا کش ز ران سنده جاه ٭ و چست کنیم یوم عرض و نقش
عام و سکام او از احکام صمصام انتقام سلطان خورشید سطوت صباح روزی

بفتح

تعین فرمود که عرصه افق شرقی و دریاهای خون مخالفان غرقه شدن گرفته بود و چهره
شارق بهجت مشارق از درون کشتی پرخون گردون براین معنی نوشتن شد رفتار بر مغفر
و معارق دشمنان میبود و پیر زال و مهر او نمون رخسار ز منده کی و زرد روی مهر او گردن را
بنوخندگی گلگونه خون مبرا و دیده مجنون گلگون می بود و حکم قضا امضا سلطان شد که تمام
از وقت ابتدا و تا غروب شفق خونین شام بر مثال جریان شمشیر قاطع و صمصام نفاذ نمود
که همگی طایفه آق قوینلو را که ایشان در نظر سلطان گردن زدند و تیغ ماضی الاحکام
با آن قتل و محو و دفع مفاسد آن قوم مانند گردند تا آنکه سه هزار مرد نامدار از ان طایفه بکون ر
بتعداد آوردند شرایك المنایا و النفوس غنیمة فکل ممات لم تمته
علول چون سه روز در منزل نسخ با اجرای سیاسات پادشاهانه اقدام فرمود بعد از آن
بجانب عودت و نهضت خسروانه صرف زمام اعزام نمود و دران مسلک معاود مقرر
داشت که در هر منزل چهارصد کس دیگر از مردم محبوس آق قوینلو بقتل آوردند و اجساد
آن حساد و جثث مردان را جهت اعتبار دیگر اشرار در هر منزلی بجای گذارند و در این
طریقه عود چون بقلعه قراحصار از ولایت حسن بیگ رسیدند و اهل قلعه و مملکت در پناه
حصار و بحمایت در و دیوار استوار خزیدند حکم سلطان شد که بی توقف مبارزان قلعه گشا
ان حصار که در حصانت مشهور روزگار و اعتماد اهل آن اقطار بود در حیطه تسخیر آرند
و تمامی همت رفیع را بقلع بنیان آن حصن منیع برگمارند لاجرم دارای قلعه که داراب بیگ
پرناک از امرای عظام آق قوینلو بود حضیت زمان و دولت قاهر سلطان سکندر مکان
و دارای عجم مجدد امنکوب و مغلوب بود و از خوف و هراس سپاه مجاهدان که در فتوح چون
گردون موید بتایید یزدان اند گردن انقیاد و تسلیم قلعه فرود آورده بر و مال امان خواستند
و کوتوالان ترکمانی را از بالای قلعه بزیر آورده کنگرهای حصار را با علام فتح همایون آراستند
و حصنی چنان معتبر با ولایات و توابع بسیار و معدن زاج که داخل آنجا بود با منافع بیشمار

در تحت تسخیر نواب کامیاب در آمد **نظم** محمد که با دعوی تیغ و تاج ۰ ز شاهان بشمشیر بستد خراج ۰ کلیدی که گرم بود در روزگار ۰ گشاده بآن قفل چندین حصار ۰ بعد از تفتیح و تنقیح مهمات قلعه و مملکت سلطان آهنگ مبادرت بجانب دار الخلافه قسطنطنیه فرموده امرا و عساکر را بنوازشهای پادشاهانه نواخته هرکس را رخصت رجوع بمسکن مالوف خود نمود **نظم** منت خدای را که علی رغم حاسدان ۰ منصور گشت رایت سلطان کامکار ۰ آمد بسوی مقر شرف بار محکم ۰ تایید بر یمین و یسارش و اقبال بر یسار

تذییل داستان در بیان نکات نظم فتح از القاء الهام ربانی بمعانی بعضی آیات قرآنی

از تحریر بشارت نامه سلطان قدیر که منشیان دیوان تقدیر بر لوح محفوظ کتاب حکیم چهره تصویر و تسطیر فرموده اند و نوید فتح و ظفر ابدی بمسامع اولیاء دولت و دین محمدی باین تقریر دلپذیر بشیر گفته که الم غلبت الروم فی ادنی الارض وهم من بعد غلبهم سیغلبون فی بضع سنین لله الامر من قبل ومن بعد ویومئذ یفرح المومنون بنصر الله ینصر من یشاء و العزیز الحکیم چنان مفهوم و متصور میشود که از عنایت خلوص نیت و اعتقاد آن سلطان سپاه جهاد در او موافقت صوری و مناسبت معنوی با کارخانه ظهور نبوت سلطان انبیاء علیه صلوات الله تعالی بشواهد حق و یقین و بآیت کلام مبین ثابت و متین است که بزرگترین آیات متشابه و روشنترین امارات این عنوان فاتحه سوره روم است و مطابقه و اتفاق قدیم با این حادثه حادثات انجام عارفان رموز و اشارات قرآنی را معلوم است و پیش اهل کمال دانش و بینش مبرهن و روشن است که کلام قدیم الهی را آثار و احکام ابدی است و مصداق آن وقوع این فتح و غلبه روم در زمان دولت ملت محمدی است و تحقیق این اتفاق جدید از روی تطبیق بر آن قضیه عتیق موقوف بر شرح دقیق بسبب شان نزول آیت کریمات در تعلیق این سر و نکته ظاهر التعلیق اما ذکر شان نزول منقول از کتب احادیث و تفاسیر است و

نکات

نکات و دقایق تحقیق و توفیق از واردات خاطر کسیر این فقیر حقیر و الله یقول الحق وهو یهدی السبیل **القصه** شان و نزول آیت بشارت مودی بمقتضای تفسیر آن مظهر لطف خدا و ماوای طریق هدی صلی الله علیه و سلم با ثبات اولیاء الله علی الهدی آنست که در زمان انتشار پرتو عالمتاب نور محمدی و در حین اشتهار ظهور فتوحات بدست مجاهدان دین احمدی اتفاق بدستور زمانهای قدیم میان اکاسره عجم و قیاصره روم علی الدوام معارک قتال بهم پیوسته بود و هم در آن زمان اکثر صحابه کرام دعوت نبوت را در اقوام عرب و دیار حجاز که محل احتیاط در میان میدان جهاد برسته پایگاه در مجمع سپاه اهل ایمان و مشرکان و منافقان از عدو و روم و عجم خبر رسید که سپه سالار فارس که موسوم شهربران بود از امراء عظام و سپهسالاران کسری حکومت سرحد ایران و روم مینمود با سردار و سپهسالار لشکر قیصر که یحیس نام بود مصاف بزرگ اتفاق افتاد و فتح و غلبه گماشته کسری را دست داد و لشکر روم را از لشکر کسری کسری عظیم روی نمود و قیصره چون در آن اوقات ضعیف بودند از آن فتنه در آشوب اهل عجم میکردند و لایزال بر بلاد روم تا خلیج قسطنطنیه تاخت می آوردند بعد از انتشار این اخبار میان مجامع مومنان و کفار چون بیشتر اهل مکه و حجاز تابع کسری و بر کیش مجوس بودند از روی مسرت و ابتهاج لشکر آتش پرستان را میستودند و بر لشکر اسلام از آل اصحاب کرام باین استیلاء عجم بر روم استبشار و کامل اظهار مینمودند چرا که رومیان چون اهل کتاب و تابع دین بحق بودند اسلامیان با عیسویان برادری و صداقت دعوی میفرمودند و در میان همیشه سلسله مناسبت مستمر بودن حضرت عیسی را از ظهور نبوت مصطفی علیه السلام اما و مبشر و مبشرا برسول یاتی من بعده اسمه احمد فیمابین موکد و ممهد می کردند و جهت نشاندن آتش بمنسوب مودت و قرب عهد موعود آیت محبت عنایت اقربهم مودة للذین آمنوا الذین قالوا انا نصارا را باستشهاد می آوردند فاما اهل فارس همه از کیش مغان آتش پرست بودند

و در دین مجوس بر پیغمبری زردشت اقرار می نمودند چون اعراب و اهل حجاز فرمانبرداری
کسری عجم داشتند در کیش و مذهب نیز هواداری و موافقت عجم را ارادت میکردند
و بر آل و اصحاب عظام مدد و سستی و برادری اهل کتاب باین عبارت شماتت نصاب که
ظهرا اخواننا من اهل فارس علی اخوانکم من الروم وانکم ان قاتلتمونا
لنظهرن علیکم خطاب بر عقائی از روی تحکم و تکلم می کردند و هردم دلتنگی و قتاده
خاطر آنها که از اخبار شکست روم را اهل اسلام می آوردند ناگاه جهت تسکین خاطر حضرت
رسالت پناه و آل و اصحاب کرام علیه و علیهم السلام تسلی تمام بشارت ربوم الم غلبت الروم
نازل شد و سکینه و آرام تمام بسینه اسلامیان آمد و حاصل گشت تا آنکه روزی ابی بن خلف
از منافقان مکه با صحابه کرام در القا این مقوله کلام جهت هواداری فارس زبان درازی‌ها
می نمود و سایر بشارات قرآنی اینگونه کلمات بر زبان اسلامیان نیز در جواب بود که
فرحتم بظهور اخوانکم فلا تفرحوا فوالله لنظهرن الروم علی فارس اخبرنا
بذلک نبینا صلی الله علیه وسلم و ابی بن خلف از روی عصبیت جاهلیت
تکذیب ابحدیث و آیت می کرد و اما صحابه را خاطر با خبار نبی مختار و صدق وعده
پروردگار عقیدت سالکی و مطمئن بود در معارضه ابی بن خلف و امثال او مباحثه و مکاوحه
بسیار بمیان آوردند و از طرفین تعصب هواداری و جهت تصدیق و تکذیب آیت کریمه
روم بده شتر سرخ موی گرو و نذر بموعد سه سال مقرر کردند و بعضی از صحابه چون این
مباحثه و معاهده را در صحبت حضرت رسالت صلوات الله علیه نقل نمودند آنحضرت فرمودند
موعد سه سال را بهفت سال مقرر دارید و گرو و نذر را بیکصد عدد شتر مضاعف کنید که
وعده خدای تخلف پذیر نیست و مضمون ولا یخلف الله وعده رساله
ریب و اشتباهی تقلیل و کثرت تر زیادتی زمان وعده سه سال بهفت سال آن بود
که حضرت رسالت پناه با صحاب معنی بضع سنین را از سه سال تا بهفت سال افزوده اند

وگرو رام

وگرو رام بیکصد شتر سرخ موی مقرر نمودند تا آنکه در سال غزای حدیبیه که هفت سال از مغلوبیت
روم گذشته بود ناگاه بلطیفه غیبی از الطاف غیبی جهت مخالفان شهریار سپهسالار
کسری با پادشاه خود و توجه بدیار روم و رتبه یافتن از قیصر دیگر بار رومیان برهنمونی
شهریاران لشکرها بتقاضای فارسیان برانگیختند و درین نوبت که لشکر روم
و عجم در معرکه جدال بهم آمیختند هجوم و غلبه روم بر طبق وعده الهی روی نمود
و حق تعالی باب فتح و نصرت بر اهل کتاب برگشود و موفقی روم تسلط بر عجم
یافتند که تا نزدیک مداین که تخت کسری بود بتاراج و یغماگری شتافتند
و این نوید فتح رومیان و غلبه اهل مسیح بر مجوسیان بسمع شریف حضرت رسالت
و اصحاب صلوات الله علیه وعلیهم اجمعین در غزای حدیبیه رسید و ابی بن خلف در غزای
روز احد در عین مبارزت میان حضرت رسالت صلی الله علیه وآله وسلم و آن بخانه
جهنمی از تیغ و دست دشمن کدار مصطفی علیه السلام نیم مرده و زخم خورده بمکه باز گشته
بود و بهائم الم و غم از دار حیات بصوب دوزخ ابدی درگذشته و صحابه کرام
یکصد شتر معهود را از ترکات ابی بن خلف و اولاد او استیفا کردند و مجددا
بآن بشارت الهی و بظهور لطایف نامتناهی ایمانی یقینی افزوده شتر را بحضور
حضرت آوردند و آنحضرت از کمال استبشار همگی شتر را بر مستحقان و فقرا و اهل
ایمان بتصدق قسمت کرد و حق سبحانه و تعالی و فابوعد و بشر المومنین الذین
یعملون الصالحات از عالم غیب بشهادت آورد اکنون چون صورت واقعه
سلطان مجاهد ملت محمدی با دارای فارس و عجم از چندین وجه با سبب نزول
سوره الروم موافق بود و حالات فتح رسوم ظهور دولت مصطفوی مشابه
و مطابق می نمود تا قوم تعالی نون دلایل و غیره و شواهد چونی از اشارات عالم غیب
اظهار بعضی اسرار نهانی این آیت فرقانی مودی شد و این واردات غیبیه

تیمنا و تبرکا معروض انظار ارباب هدی گشت والحمد لله علی ان هاب التأویل کلوا ارحج الفتح
مفتوح و سنوح الفتوح المعنویه لجنود سلطان الروح ممنوح بیت فیض روح القدس
ار باز مدد فرماید ٭ دیگران هم بکنند آنچه مسیحا میکرد وجه اولی آنکه چون بر نظر علما
راسخین بلکه بر کافه اهل حق و یقین پوشیده نیست که در نظم بلیغ الانتظام
قرآنی در بیان معنی روحانی بعضی واقعات استقبالیه که محقق الوقوع است بصیغه
ماضی گاهی می آید بنا برین قاعده بیانی صرف معنای این وحی قرآنی بهر کدام از دو قوم
روم و فارس در اخبار سابقه منقول است معقول و مقبول می نماید و برین تقدیر
حادثه هم مطابق و معارض از احادیث و اخبار محمول میگردد چرا که مضمون بشارت
مبین سیغلبون فی بضع سنین با وجود صیغه استقبال هم باقی بران حمل و
احتمال است و منطوق رمز و اشارت کلامی را در اظهار وعید و وعد لله الامر من
قبل و من بعد هم برین معنی اشتمالست و سزاوار تقدم کلام قدیم بر دوام
ظهور و هدایت بتمثیل و اطراد احکام آن حکیم خبیر است و کلمه فی ادنی الارض
مصحح بلکه مرجح صرف آیت است بر توافق حادثه که میان سپاه روم و فارس ظهور یافته
و این حمل حسب بر شمول و احاطه مضمون قرآنی بر رموز حقیقه معنی اعیانی و اسرار جزئیه و
اشارات دقیقه نهانی است فی صرف معنی شان نزول و اسم اول نخواهد بود چرا که
بر وفق نقول تفاسیر معتبره و بر طبق کتب تواریخ مشهوره محل مغلوبیت روم از فارس در آن
عهد سابق در عرض دیار بکر بوده در بعضی نقول در فلسطین شام هم و تفسیر ادنی الارض
باقرب ارض الشام الی الفارس نموده اند و وقوع این حادثه جدید میان روم
و فارس در تخوم ارزن الروم هم که جهة آنکه سرحد روم است باین لفظ موسوم است و
بر سیاحان ممالک عالم و سیاران مسالک نجوم ظاهر است که صدق ادنی الارض
ران محل فتح سلطان ملت محمدی بیشتر و بیشتر از فلسطین و دیار بکر است و آن واضح

مغلوبیت

مغلوبیت امرا روم ایلی مثل چاوش مراد و عمر بیک رومی از لشکر ملک فارس اولا
در آن محل ادنی الارض هم بتطبیق آیت کریمه موید و مکرر است و اتفاقا غلبه سلطان روم
بعد از هفت روز که نهایت عدد ایام بضع بود هم مضمون سیغلبون فی بضع سنین
هم تحقیق پیوست و حوزه ممالک که اصل غلبه جنس یک سلطنت او بر ممالک عجم و سینی کسری
هم در بضع سنین یعنی سنین البضع بود چرا که چون بحروف بضع لفظا و حرفا بموجب حساب
می آید ب ض ع که سال ۸۷۲ سنه هجرت بود و هفتم آن سال در نهایت سنین بضع
سنه ۹۷۳ است این غلبه روم در نهایت حدود و تخوم که ادنی الارض روم بود تحقیق نمود چون
غالبیت و مغلوبیت هر دو در ادنی الارض واقع شد ظرف فی بضع سنین را مشتمل معمول
هر دو عامل از صیغه مجهول که غلبت و صیغه معلوم که سیغلبون است می توان داشت و
برین تقدیر صورت انهزام اول امرا روم ایلی از اهل فارس و حسن یکیان و مغلوبیت
ایشان از روم ثانیا باعتبار عدد ایام بضع یا باعتبار آنکه مغلوبیت و غالبیت هر دو در
سنین بضع است موافق تاویل سابق و هم مطابق است باین خبر صادق بیت حجت او
واضح و واثق ٭ بخلاف وقت سابق و لاحق وجه ثانی آنکه از قصه و شان نزول
آیت کریمه هویداست که معارضه اصحاب کرام نبوی با جماعت منافقان و مشرکان
شوی جهت غالبیت و مغلوبیت اهل روم و فارس ناشی از مناسبت اهل اسلام است
با اهل کتاب بمواخاة و موالاة دینی روحانی نه آنکه مجرد تعصب دیوی نفسانی بوده بهم ازلی
برادران و دوستان طبعی جسمانی و لهذا در مراوات همیشه ذکر اهل روم بنا
عبارت محبت مضمون می نموده اند که اخوانا الکتابیون میگفته اند و در غمخواری
و تأسف از شان مغلوبی از فارس حضرت سبحانه و تعالی تسلی نامه سوره الروم را از لسان
وحی شنوانده و بر نفیس جلی مناسبت جبلی آن سلطان دین محمدی با روحانیت
مقدسه احمدی و آل و اصحاب و تابعین بسیاری زیاده از حوصله دیوان آرمان

بآن ما و بابان نور ایمان ملاحظه می توان نمود چراکه نسبت نبوت و فرزندی روحانی و
هم مناسبت معنوی و هم نتیجه این سلطان محمد نام و این مجاهد علی صمصام با آن مظهر نبوت
و ولایت اهل اسلام بر عالمیان عیان است بنابرآنکه آن غلبه و استیلا چون سپهدار
شریعت نبوی و این فرزند طریقت مرتضوی بر اعدا بدخواه و دشمنان اهل الله در عالم
معنی باعث ابتهاج و مسرت زیاده بران قضیه سابقه باضعاف خواهد بود بلکه از غایت
مناسبت فی البین این بهجت و نشاط ایشان را قیاس نتوان نمود بنابرین مقدمات
صادقه و مؤیدات لاحقه درین غالبی و مغلوبی روم و فارس و ابتدا مغلوبیت روم که بوجهی
در اول سنین البضع بوده باشد که سال غلبه حسن بیک بر جهانشاه میرزا دارای عجم
بود زیرا که سلطنت خاندان جهانشاهی و در پیش قرایوسف در ملک عجم ملاذ میامن ماتید
او و اجداد او خاندان این قیصره اسلام موجب رابطه و مناسبتی محکم است چنانکه در کتیبه
کتاب یلدرم خانی مذکورست و حالت صدق الحب متوارث در حالات و اخبار
ایشان مشهور و مسطورست و صورت مخالفت اصلی و منافقت جبلی خانواده حسن بیکی
از جد پیش قراعثمان خصوصا در مقابله و مصاف امیر تیمور با یلدرم خان در داستان ایشان
مسطورست و صدق مضمون کلمه البغض متوارث در عاقبت حال حسن بیک از جد
باین جا فدا جاقد در غایت ظهورست و لهذا از اخبار نامداران ثقات مسموع شد که از
مغلوبیت جهانشاه و غلبه حسن بیک بر خاطر قدسی مناظر سلطان سپاه هموم ظهور
و فروح نموده و بمقتضای کلمه مرتضوی که عدو صدیقی داخل فی عداوتی ترک
و انکار جهانشاهی و اولاد و اتباع و دول کرانی میسر نموده بر این منهج تقریر غلبه
حسن بیک بوجهی که در اول سال بضع بوده و دیگر مقهوری و مغلوبی او از سپاه
سلطان مجاهد در انتها سنین بضع بر وفق وحی ربانی ظهور یافته محقق صدق این
آیت کریمه روم است و قوت دین اسلام و بهجت ارواح طیبه نبوی و اصحاب ازین

واقعه هویدا

واقعه هویدا و معلوم است لهذا این آیت بشارت غایت بمرتبت نامه یلیغ الاثر و یومئذ
یفرح المؤمنون بنصر الله ینصر من یشاء اختتام یافته و بر توضیح صادق الیقین ارباب
اهل صورت و معنی عیان تافته لمؤلفه شد موافق کلام ربانی • باهمه کار و بار سلطانی
این مصنف زفضل یزدانست • تا کوی که کار آسانست • داستان معظم ازیمنه
میمنت آثار در بیان واقعات متوقعه و حادثات متفرقه بر توجه سلطان دین بجانب
ایران زمین و احضار ارکان دولت و عساکر بهرام صولت در ایام سکون در
دار الملک و از روی فراغت و تمکین و گفتار در تفاصیل محاربات و فتوحات از آن
دولت سلطانی که فیمابین شهور سنه تسع و تسعین و ثمانمائه تا اواخر ثمانین اتفاق افتاد
و ذکر بعضی امور عظیمه مثل التجاء اغزلو محمد ولد حسن بیک و سایر حوادث عظام که در آن
ولا دست داد کار فرمایان سپهر تقدیر و بزم آرایان انجمن تدبیر چون در عرصه فسیح فتح
و اقبال جهت استکمال جاه و جلال بمعاونت مظهری از مظاهر تائید و اجلال هر روزه
در روی روزگار طرح تازه اندازند و اسباب تعاون یکدیگر در صورت و اسعاد معنوی
مرتب سازند یقین که تدبیر مدبران ظاهربین و مخالفت مدبران مهجور از نور الیقین عالی انتظام
مناظم آن دولت مؤبد نتواند شد بلکه از توافق اتفاقات حسنه هر مخالفی از اهل خلاف
باعث بر ایتلاف مصالح آن سعادت ممهد خواهد گشت زیرا که ظهور دولتهای اضداد را تمامت
وشائج وحدت در عداد متممات است و استقرار مبنی سعادت اهل سعاد را فی صحه
مشاجره اهل عناد در رشته معتاد ارباب فساد یکی از روابط و مهمات است با قضا موجود
لکنه حسنت • چون نکردان بهر ده جسبت • هرچند که این حکم اسنوای در هیچ صورت
تخلف نپذیرفته فاما در تتبع و تصفح بعضی حالات سلطان دین یقینیات و بدیهیات
گرفته چنانچه بعضی وقایع که از ابتدا تاریخ فتوح سلطان و ظفر و کامرانی بر دارای ممالک ایرانی
اعنی حسن بیک قراعثمانی میسر گشته بود و آن فاتحه مستمر فتح و ظفر مکرر در جمیع اطراف

ممالک کفر و اسلام خدام این دولت عالیمقام را مقرر شده بود و در هر جانب هرچند
معاندان حاسد و حاسدان معاند انگیز رخنه گری ملک و جاه سلطانی می کردند و بدایع
اصرار در آزار معتصمان سرد یار هر گونه تدبیرات پیش آوردند بر طبق کلام حکمت التیام
الحسود لا یسود اصلا سودی ازان القاء مفاسد ندیدند بلکه وخامت عاقبت آن
حسد و نقصان از اهم خود بخود مکشیدند بیت بوقت صبح شود همچو روز معلومت ٥
که با که باخته عشق در شب دیجور ٥ و چون ذکر موادی ازان وقایع موجب تنبیه و تیقظ
دیده اعتبار است ایراد حوادث آن ایام را در دو گفتار الزام نموده شده گفتار اول
در فتوحات سلطانی که باعث ارکان خلافت و عساکر ظفر مآل بوده و سلطان
در انولا در دار الخلافه توقف نموده فتح اول در تسخیر قلاع متعدد قرامان است چون منشاء
مخالفت حسن بیک سلطان اسلام و باعث گرم بر ارتفاع فتنه و فساد آن ایام با وجود
بعضی واقعات موجبه که در بدایت حال فیمابین اتفاق افتاده بود آن بود که حسن بیک
بحمایت اولاد قرامان و ارسال امرا و عساکر آق قوینلو بجانب ولایات قرامان در آن
احیان اقدام نمود و بموجبی سابقا مذکور شد اگرچه جمیع آن سپاه سیاه بخت
آق قوینلو و سپهسالار ایشان که یوسف بیک بایندری بود دران اقدام مقهور و
خوار شدند فاما اولاد قرامان چون از جنگ گاه بوار خلاصی یافتند و آنجا قرار و دار
ایشان و اهل دیار قرامان بود و وقوف تمام بمداخل و مخارج آن محلها داشتند بی توقف
بعد از خلاصی از ورطه هلاک بگریزگاههای معهود دشتها شدند و دیگر باره پیر احمد بیک
قرامان اغلی بمناسبت ادبار بعد از فرار لشکر آق قوینلو در قرامان تقابل بیک
برادر خود ... و قاسم بیک ... و مواضع صعب و اشکالی متحصن بود و هر روزه
از گوشه احداث فتنه و آشوب شرانگیزی می نمودند و در اثنا مقابله سلطان با حسن بیک
بانواع حیله و تزویر و هر نوع ایقاع و تدبیر تسخیر قلعه سلفکه را ابطال ... بتصرف

خود درآورده

خود درآورد و در سایر ولایات قرامان اکثر انواع فتن و مفاسد میکرد و چون پیر احمد بیک
هم بعد از انکسار و فرار حسن بیک ازان معرکه مخذولان بار خلاصی یافته بطرف قرامان
گریخت و با برادر خود قاسم بیک در قلعه سلفکه بهم آمیخت در قصبه ارمناک دیگرباره در صدد
فتنه انگیزی و لشکرکشی افتادند و در شهر لارنده خروج نموده بسیاری از اموال و جهات رعایا
و عجزه را بتعدی ستادند بیت دو بید اندیشه بملک اندرون • بیداد خود
خلق را آزمون ٥ هرآینه بعد از عودت سلطانی از سفر ایران ... در سریر سلطنت
در دار الخلافه قسطنطنیه باطمینان خاطر و تمکین چنان استماع فرمود که دیگر درین ایام امتداد
سفر ایرانی و مخاصمه و مقابله با حسن بیک باز از آل قرامان تعرضات بسایر نواحی آن بلاد
و دیار ... رسیده و مجددا داعیه تسخیر ممالک پیر احمد بیک و قاسم بیک هر کدام لشکری
باستقلال کشیده اند برآینه سلطان دین محمدی احمد پاشا و گدوک ... مرات از طرق و
مسالک قرامان و ارتفاع صعوبات آن مملکت نهضت و لشکرکشی بر آل قرامان نموده بود و از کیفیت
مترات و محاربات و مدافعات آنجماعت بمحل کثرت تجارب در محاربات صاحب وقوف ترین ارکان
دولت میمون بود و با امرا و جمیع عساکر اناطولی بجانب قرامان فرستاد و احمد پاشا با سپاه
آراسته متوجه استیصال مخالفان شد و اولا شهر قونیه توجه نموده دران جانب شهزاده
سلطان مصطفی که در انولا پادشاه قرامان بود بهم پیوست و از آنجا بی توقف متوجه
شهر لارنده شده بسکینه و اطمینان تمام نشست و قبل از تقدیم مقدمات جنگ و جدال رسولی
کاروان بجانب پیر احمد بیک از روی ملایمت و استصلاح فرستاد و با تمام اولاد قرامان
چنان اظهار کرد که از جانب سلطان مامورست با لقا صلح و صلاح در میان وکیل است در تفویض
مملکت موروثی ایشان بدستور ایالت زمان پدران معرفت نشان آل همان چون ایلچی بنزد
پیر احمد بیک روانه ساخت و تردد تمام در دل اولاد اجیال قرامان انداخت و باعث تردد
مردم قرامان آنکه از امتداد مکاوحات و ضعف و ناتوانی ایشان از مقاومت و معادات با

انچنان خصمان قوی دست و غالب بغایت منزجر و بیطاقت شده بودند و بمجرد
استبشار و بمخالفت در معرض انواع مخافت استبداد او می نمودند رای قرامانیان جهت
بواعث معتاد و برعایت سنت آبا و اجداد قرار یافته بطریقه استعذار و استغفار
مایل گشتند و اکثر صنادید و اهالی قرامان باین اصلاح و آشتی راضی و قایل شدند
چون ایلچی احمد پاشا به پیر احمد بیگ رسید و بنابران از اسلحه و مساهله باضطرار و اختیار
عنان از میان عرصه مخالفت و مخاصمت باز کشید هنوز ایلچی را پیر احمد بیگ باز
نفرستاده بود که احمد پاشا بلشکری آراسته و سپاهی کینه خواه اعدا برخاسته برجهت
تمام از عقب او رسیده پیر احمد بیگ در صدد ضیافت و مهمانداری ایلچی بود که غلغله وصول
لشکر در میان مجمع اهل قرامان افتاد و هر کس حمایت خون و عرض خود نموده روی
بفرار نهادند و بذات خود پیر احمد بیگ و توابع خود را بهزار مشقت میان بعضی جنگلها و
درختان انداخته شد و لشکر سلطانی تمام معسکر و تمام لشکر قرامانیان را تاراج
داده بنوعی عزم صایب هیچ ایشان را بیغماگری تاخته شد و جمعی کثیر را مقهور و گرفتار ساختند
و باز بجانب شهر لارنده و توابع معاودت نمودند و در آنجا چندان قرغانهای طوب
بعزم قلاع و حصون ایچ ایلی ترتیب فرمود و بار دیگر با سپاه و حشمت تمام و لشکر آراسته
آنا هیچ جوانان مقدام و دلیر و نوخاسته متوجه تسخیر ولایت ارمناک شد چون سطوة
و شکوه انبوه بآنجا رسید اهل ارمناک از خوف طوب و تفنگ مبادرت بتسلیم قلعه نمودند
چون حصار و ولایت ارمناک کما ینبغی محل امن و امان گشت احمد پاشا بتجهیز عساکر
و یراق طوب و تفنگ نموده متوجه فتح قلعه مینان شد بعد از محاصره ایلچی جمیع استادان
طوپچی اتفاق نمودند که درین قلعه طوب رخنه نمیتوان نمود چرا که در آن محل نصب قرغان و
طوب انداختن متصور نبود و آن سپهسالار برکیات التفات باین حکایت ننمود و
بتدابیر مهندسانه بقصد قلعه ترتیب قرغانها فرمود و قرغانها را با تالیف تولت از کلی

برج

برج برپای قلعه فرود آورد و باندیشه صایب چند قرغان را برقلعه مسلط کرد
چون هرگز اهل قلعه احتمال این نوع تسلط و طوب برقلعه بخاطر خود راه نمیدادند استادان
طوپچی متوقف بودند و سنگهای طوب روی بجانب قلعه نهادند اتفاقا در برابر قلعه
کوهی بغایت محکم و کمری بلند مشرف بر قلعه بود که هیچ طرف لشکریان سلطان از صعود آن
کوه و کمر تیر نمود و هر روز پیر احمد بیگ جهت ملاحظه احوال قلعه بالای آن کوه خود را می نمود
جهت آنکه اهل و عیال و جمیع خزاین و اموال خود را در آن قلعه گذاشته بود و امنا و معتمدان
و غلامان جان فدای خود را بمحافظت باز داشته لیکن هرچند سنگ طوب بعضی دیوارها و
بروج قلعه را منهدم میساخت فاما بر هجوم لشکر برگرد دیوارش کمند بازوی تصرف کنگره
باروی آن حصن استوارش نمیشد انداخت بیت چنان که نشد برجهت برج
کنگرش ٥ همی نماید جسم فلک چو جرم سها ٥ ز صحن برج رفیعش همیتوان خواندن
کتابه همه اسرار عالم بالا لاجرم آن سپهسالار صاحب تدبیر و تمیز دیگر باره طریقه
رای صایب از ضمیر منیرش آورد و با اهل قلعه پیغام داد که باستواری قلعه اگرچه
اعتماد کرده بودند و گردن از اطاعت و انقیاد در ایلقاده تذلل و خشوع فرود نمی آوردند اما
اکنون چون بیمن دولت قاهره سلطانی بضرب طوب و تفنگ در اطراف آن مدخل کردیم
و تسخیر قلعه را از مرتبه امتناع بمقام قوت قریب بفعل آوردیم اکنون چون حفظ ننگ و ناموس
اهل و عیال آل قرامان را اگر سنت آنکه بطریقه سلم و تسلیم البته قلعه را بگذارند سلطان بسپارند
تا جمیع اموال و جهات و نفوس و اعراض خود را محفوظ دارند و الا دلایل متواتره بر صدق این مدعی
رافت عوده هرگونه نقول حکایات معقول اعلام نمود و در توفیق عهود و توثیق عقود
مبالغات فرمود چون برامنا و محافظان قلعه و اهل و عیال پیر احمد بیگ و برادران خوف
و رعب آل عثمان نوعی غالب شده بود که تاخیر در تسلیم قلعه پیش ایشان از طور عقل بعید
می نمود فی الحال بر وفق اشاره رضا بتسلیم قلعه دادند و در اندیشه تاکید عهد و میثاق

با احمد پاشا و سایر سرداران سپاه سلطانی افتادند احمد پاشا هم تمامی اموال و جهات
و عورات و مخدرات پیر احمد بیگ و محمد بیگ اولاد قرامان را با امنا و اعیان ایشان
محفوظ داشت و همگی آن خواتین محترمه را که بعضی از اقارب سلطان بودند در یک
محل مضبوط گذاشت و اعلام سلطانی بر بروج قلعه برافراشت و در قلعه
می فغان این از غلامان سلطانی کماشت شعر انظر الی الحصن الرسیع
وقد • رنت علیه نوادر الذل • والی الاخرة کیف حریمهم • هذا الزمان
نوازکس الفعل • در حالت که رایات سلطانی بر بروج قلعه متصاعد شد و فرقه
فرقه لشکر مظفر از بیرون قلعه درون متواری گشت اتفاقا به دستور معهود پیر احمد بیگ
باز بر آن کوه بر آمده احتیاط قلعه میکرد یکبار رشته هی ملوذ که بر بروج قلعه
اعلام و رایات عثمانی منصوب شده و اهل قلعه از مردم لشکر بیگانه مغلوب و
منکوب گشته از غایت اضطراب بهجوم سپاه غم و اندوه و علوی لشکر اندوه از کیفیت
و ماهیت ستوه خود را از بالای کوه گریبان چاک نقصه هلاک بکام مغاک انداخت بیت
پا نیش از سنگ حادثه بشکست • هیچکس مر ورا نگیرد دست • لیکن با قتضای تقدیر
ش جای درختی چند در عین نزول از بالای کوه ناگاه بلباس و رخوت او در میان
مجلد و ملتوی شد و میان کوه و کمر معلق ماند لباس حیاتش بهیات شسته چند
از تعلقات متعلق گشت بیت یعلم الله که حیاتی زنتش بیش نماند • بلکه آن نیز
خیالیست که می پنداری • خدام و ملازمانش بهزار محنت طنابها و رسنها بزیر
انداخته و نردبان بسیار در الصاق او فتور ساخته او را باز ببالای کوه کشیده نزد مصحت
و لیکن حافظ انوار آن اضطراب و مهلکه کوشیدند و بضرورت رضا بقضای الهی داده
و ناله و گریه ان بآرزوی سکن و مامن خود نهادند و احمد پاشا اهل و عیال و متعلقان
آل قرامان را محفوظ و مامون بدرگاه همایون فرستاد و بعد از حفظ و ضبط قلعه مذکور

متوجه تسخیر قلعه سلفکه شد چون آن قلعه را قبل از آن اوقات ولد اسحق بیگ
قرامان اغلی تسلیم احمد پاشا نموده بود و در آن ایام قرات و معارضات
حسن بیگ و عبد گرآق گوشلو قاسم بیگ قرامان اغلی آن قلعه را بتلبیس و حیله
سرق نموده و هر کس از غلامان سلطان را که در انولایت قلعه مقرر بودند
بالجمله اخراج کرده بودند اما بعضی طوبجیان را از جماعت خدام سلطان که جهت
مصالح که در قلعه می بودند هر کدام بلطف بخن باز داشته بود چون احمد پاشا
دیگر قلعه مذکور را محصور عساکر منصور ساخت و لوای دلاوری با رایت رای متین با هم
برافراشت بیت عجب لشکری داد از رای خویش • که دور از صد آیات پیش •
از راه پنهان با جماعت طوبچیان پیغام فرستاد که شما بنده و خادم
حضرت خداوندگارید و معلومست که بجبر و قهر در آن گرفتارید و اگر میخواهید که هر کدام
بمراتب و مناصب لایق و بانعامات و تشریفات فایق فایز شوید بتدبیری در تسخیر
قلعه برانگیزید و هر چند زودتر بلشکر سلطان بیامزید یقین که اینمعنی موجب
زینت عظیم ایشان خواهد بود و هر کدام که درین امر سعی مشکور بظهور رسانند
بمراتب علیه ترقی خواهند نمود اتفاقا هم درین امر بجان و دل در رعایت خاطر
کوشیدند و چون از محاصره و معاینه عساکر سلطانی لطوب و تفنگ باز رسیده
روزی بهانه آنکه دارو و طوب از انبار و خزانه و باروت و مصالح بر عاده
بیرون می آورند آتشی نهانی در ذخیره باروت انداختند و بر مثل تخت دارون
خصمان طوپچی گری و بر عاده سابق زیرا در قلعه معکوس ساخته و از آن آتش که
در انبار و ذخیره باروت افتاد تمامی قله قلعه و سنگهای بروج و حصار باتش
باروت متفرق الاجزا گشته و تیپ بتکمیل آن سنگها از قلعه بیرون ریخت و آتشی
عظیم در بسیاری از عمارات و دور و بیوت قلعه در او یخت و چندان رخنه و اوانی

در اطراف قلعه پیدا شد که توجه لشکر و یورش نوبت سهل و آسان شد علی الفور لشکریان
مظفر بدخول قلعه ظفر یافتند و در همان ساعت از اطراف و جوانب حصار بتسخیر برج
آن شتافتند و احمدپاشا بعد از تسخیر قلعه یکصد و هشتاد کس را متعین را از
صنادید قرامان که در قلعه بودند بدست آورد و همه را در پای قلعه رها از بن
تیغ بیدریغ جدا کرد **بیت** هر که از حکم سر کشد که ورا ● تیغ بیند بجای سر تن ●
چون مهمات آنجانب را بکماهی سرانجام ساخت بسمع عزیمت را بدفع ماده فتنه که
پیراحمد بیک بود در میدان عزیمت را افراخت هرچند پیراحمد بیک ضعیف دولت که
با وجود آن بخت برگشته و دل شکسته که او را بکمال تیره نشانده بعد از ان قوت
مقابله و مقاومت او بهیچ وجه با احمدپاشا نماند و اگرچه محلی چند که با تحصن
منسوب بهمگی کوههای سخت و محلهای استوار بود فاما نا استواری بخت که در بنیاد
دولت و بخت او افتاده تدارک پذیر نمی نمود و می گفت **بیت** اگرچه منزل مقصود دلکش است و
رفیع ● چو بخت خویشتنم استوار نیست چه سود ● و بنابر بی اعتمادی بر عزت دولت
برتحکیم محل اقامت خود هم اعتبار نکرد توجه وار از ولایت دامن ابی بجانب طرسوس که
توابع مملکت شام بود روی آورد و در پناه ملوک و حکام شام التجا نمود و آن منزل آوزن
او از منزل دیت بود **بیت** هرکش بسر نیامد روی زنکتش ● کان پنبه نیز هم رعایت خون
بنرسید ● چون احمدپاشا را در تسخیر معظمات قلاع قرامان رفیق توفیق الهی در کمال
رتبه راهنمای و همراهی بود و تمامی اصول ممالک و امهات بلاد و آن را این دولت
قاهره طوعا و کرها بگشود شهزاده عالی تبار سلطان مصطفی هم بخاطر آورد که قلعه و حصار
دوه لوکه بتوحکومت او نزدیک بود خود بنفسه از روی استقلال فتح نماید و بمراجعت
و معاونت احمدپاشا آن مملکت را بضرب شمشیر خود بگشاید بنابرین عزیمت توجه بدیک
یکی از خواص بندگان شهزاده و حاکم شهر نکیده بود با اکثر عساکر خود بتسخیر عساکر

و اظهار

قراحصار فرستاد و بعد از توجه سپاه سلطانی اکثر ممالک قرامان از سکان
آل قرامان خالی گشت و کوکب بخت و دولت پیراحمد بیک و قاسم بیک از برج اقبال
بهبوط افول و زوال مایل شد و از هیچ محل امیدواری جهت نگاه داشت قلعه و
حصار ایشان متصور نیست و خلاصی و نجات از قهر تیغ آل عثمان بطریق معاودت
مخالف نمی سیرند بنابران مقدمات چون فرستادهای شهزاده حاکم قلعه را که
آقاجه نام یکی از امراء قرامان بود بتسلیم قلعه دلالت نمودند و از جانب شهزاده
او را بعنایات والطاف امیدوار فرمودند او هم بحقیقه بتسلیم قلعه رضا داده
و قرار داده صلاح بر تعیینی نهاد که اگر شهزاده بنفسه با احمدپاشا بتخصیص بپای قلعه آیند
ایشان هم بتسلیم مبادرت نمایند و در فتح و نصرت را از این حصار بر روی ایشان
بگشایند چون لشکریان شهزاده این جواب اهل قلعه را شنودند و بتسلیم آن حصار و
ولایت نوبت شوق نمودند شهزاده بی توقف از شهر قونیه بسرعت هرچه تمامتر
متوجه آنجوانب شد و قلعه را حسب موعود تسلیم شهزاده نمودند و شهزاده خبر آن فتح
خود را با احمدپاشا اعلام نمود و غلامان خاص سلطانی را جهت محافظت قلعه
طلب فرمود و بعد از ترتیب مقدمات ضبط و نسق مملکت و قلعه شهزاده هم بشهر نکیده
مراجعت نمود و در آنجا چند روزی بعشرت و کامرانی اقامت فرمود و بمقتضای
هوای جانی و سکر جاه دم بدم بر ترتیب مداومت مدام می افزود و حال آنکه قبل از ان
شهزاده را مرض وجع کلیه حادث شده بنوعی که منجر بقولنج گشته بود و در استماع
و احتمال مشقت مداوی مبتلی متغیر بوده و دران ولا بتناول مسکرات و مداول
معزات و بأکل و ترتیب بخارات و مسددات اسراف می کرده و امراض کلیه
با اعراض کلیه یکبار روی بشهرستان وجودش آورد و از غلبه سپاه علل
مملکه کار مملکت بدنش بخرابی کشید و طبیب حاذق که از دار الخلافه والدش بمعالجه او

دنیا بیک جوان اهل حصار در بیان
دولت روی با بنده امین ستاده بود
ولیکن کرامات او هم تقصیر
ز نیز امر داده بود بنا خود امیر که از آن اوده

88

فرستاده بودند بعد حال او رسیده شاهباز روح قدسی مطارش ازین
تنگنای قفس بدن بی بینا و باشیان قدسی مکان عنقای بی نام و نشان
آرمید فسبحان الذی بیده ملکوت کل شیٔ والیه ترجعون نظم
ماه تمام ملک بزیر نقاب شد ۰ آب حیات خلق دریغا سراب شد ۰ سروی
ز بوستان خلافت فرو نشست ۰ برجی ز آسمان معالی خراب شد گفتار دوم در بیان
واقعات مختلفه در خیر و شر و حادثات متضاده در نفع و ضر جهت دولت این
قیصر ثریا سریر و شرح اخبار و آثار وجود و عدم و موت و حیات بعضی از عظماء
احبا و اعادی عادی و غلوی خصمای این سلطان ملت پیغمبر علیه السلام
فی کل عشی و سحر چون مدار خیرات عالم مستوغ بظهور نور وجود است و منشاء
مضرات از بیش و کم مبتنی بر عدم یا خفایی از نمود هستی و بود سرایه هر موت
و منافی مطلق از حقیقی محض شر است و قطع نظر از استتباع نشاء وجودی از موجودات
البته مرگ و هلاک داخل اقسام شر و ضر است و لهذا سلطنت وجود مطلق و سطوت
شاهنشاهی ظهور حق چنان تقاضا نمود که میان اعیان موجودات هیچ نشاه از
نشآت شرور و خیرات مظهر شر مطلق نمیتواند بود چه اگر شر مطلق یا عدم مطلق
توان اند بلکه سر و دستی هستی و تا ان دست و پای لاجرم چگونه متصور گردد که
با وجود عموم سلطنت پادشاه وجود عدم چو جو و را که شر محض عبارت از است
در ملک شهود نمایشی هست و بود تواند بود بیت کیست فنا کاب ز جاش بشکند ۰
با عدم سفله که نامش بود ۰ لیکن کار هست که عدم و فنا نشاه موجودی بواسطه
اشتمال بر شرور و مضرات فی ذاته منفور و از رتبه خیر محض و کمال بغایت دور
و مهجور افتد و همچنان کار بعضی از اعدام اضافی بواسطه انتها و اشتیاق
موجود عینی از اعیان کشور شهود و مبدا بهجت و سرور و منبع شرور و خیور شهود

ولهذا اعدام در اقسام خیرات مذکور و مسطور گردد چنانچه تمثال این منوال مقال
در وجود احبا و عدم اعدای سلطان دین محمدی و آن مظهر خیرات سرمدی
در غایت ظهور است و چندین مثال ازین جمله درین صحیفه بیان محرر خواهد بود
القصه از جمله اعدام اعدای سلطان که مستعقب خیرات وجودی بود وجود ایشان
موجب اعدام و شرور رعایا و حبسوز و حوب لی نور و معافی اولاد و آمان بود
خصوصا پیر احمد بیک که در اطراف ممالک قرامان ما وجای ملک سلطان هر چند روز
از گوشه مملکت فتنه و فسادی می انگیخت و چون چند دفعه با دتواناهای عساکر منصور
با سپاه سلطان نداشت لایزال از محلی بمحلی میگریخت و با نیو اسطه مساکن و مواطن
آنجماعه گشور بهشت آیین و ولایت و مساکین امن پرتمکین از حالت امن و امان
مهجور بی متنع بود و همیشه وجود شر انگیز او منجر بخراب مواطن او بلاد و مؤدی بتوقع مظالم و
بیشه تا آنکه ارادت حضرت عزت جل شانه و عظمت سلطانه متعلق بصلاح و خیر تمام
آن ممالک گشت و وجود پیر احمد بیک را که مظهر شرور و اعدام بی انجام بود با مرض گوناگون
مبتلا کرد و زندگانی او را در معرض انواع مضاره مهالک آورد و در زمانی که مکررا
در ولایت ارمناک عودت نموده در آسیه راکری داشت مرض روحانی او با آلام ادوا
جسمانی التحاق پذیرفت و متعقبا حکمت حکیم خیر تشفا رطاهر جمیع کثیر از عجزه عبدالله
و جمی غفیر از عسکر و سپاه از هلاک و فنا او بمحت تحقیق گرفت و در حین اشتداد
مرض چون طبیب معالجه وران ولا و آن ولایت نبود بر زنی از ترک طبیبان نادان
و عجوزی در پی آرزی چون پیر زال دهر خوان او را شربت حنظل اثر آب فرمود و با وجود
ضعف بمثه و مرض مستولی سابق اسهال مفرط نمود برایه قوای جسمانی او بنیاد سقوط و انحلال
نهاد و فارس روح حیوانی او از مرکب بدن فرود آمده بجثت روان نقش باطلم اجل و بار
عدم افتاد و ملک و جاه را بخواه و ناخواه بخدام سلطان اسلام پناه باز گذاشت و ازین

درنگاه حیات دنیا آیت یاس و ناامیدی کم ترکوا من جنات و عیون و
زروع ونعمة کانوا فیها فاکهین کذلک واورثناها قوما آخرین بر لوح مزار خود
نگاشت و تصاریف روزگار ابواب قهر را در شهور سنه تسع و سبعین و ثمانمائه در صفحات
دهور مرقوم داشت بیت بقائی نیست هیچ اقبال را چندان که دوستی • چو من لاعب
مغلوب اقبالست بر خویش • و بعد از فوت پیر احمد بیگ قاسم بیگ برادرش
که بنیت عیادت بر او آمده بود بخشش او رسیده ادراک حالت احتضار او نمود
و بطریق معهود در مفارقت اخوان مودود جزع و فزع چند در فراق برادر نمود
لیکن مویه گری و سوگواری بر مرده و نوده چه سود بیت وغایة امر الجازع المتلهف •
الی من مضوا من قبلکم و تاملوا • و تابوت او را در قبه مزار جد اعلای ایشان
که سید عزالدین صوفی مشهورست دفن نمودند و بعد از آن واقعه همیشه اهل مملکت قرامان
برفاهیت و امنیت خاطر خود جمع نمودند بیت تا نمیرد یکی بناکامی • دیگری
شادکام ننشیند حادثه دیگر آنکه چون بعد از وفات سلطان مصطفی رای سعادت
انتمای سلطان دین چنان اقتضا نمود که جهت دفع فتنه و فساد از اطراف ممالک
و بلاد و تسکین خواطر عباد و اسکان سکان قدیم آن ولایت بدستور معهود معتاد مسند
سلطنت ولایت قرامان از شاهزاده اعظم سلطان جم که در آن اوان والی قسطمونیه
بود تفویض فرماید و منصب ملک الامرائی و بیگلربیگی آن ممالک را بمحمد پاشا که مشهور
بروی محمد بود مخصوص فرماید و در آن اوقات در حدود قرامان خصوصاً ولایت
شجاع الدین و ولایت ترقلیه مردم مفسد بسیار شده بودند و همیشه بقطع طریق ابن
روم و شام و نهب اموال تبری و غریب از هر گونه اقوام اقدام مینمودند از آنجمله اوکلاس اعلا
حسن بیگ که بایورنیک مشهور بود بشنایع حرکات و بدات می کرد و همیشه سواری دو هزار
مرد از مفسدان بر خود جمع می نمود و جهت تخریب بلاد بهر طرف روی می آورد

بدان

بنابران محمد پاشا در باب دفع وجود آن مفسدان لشکر ایلی قرامان را جمع گردانید و
بکوهستان و رستاق که مامن و مسکن آن مفسدان بود خود را رسانید و چون این
کوهسارها را دربندها استوارست و لشکر بیگانه آرام خاطر در آن میان کمتر تواند
نشست هرچند ایچ ارکی روا اهل درایت و اعتبار گفتند که در درآمدن این چنین مضایق
ناموافق لشکر پریشان هم لازم و لایق است محمد پاشا بدین گفتار التفات ناکرده بعزیمت خود واثق
شد و در توجه و تهور بر سایر دلیران سابق گشت و چون با لشکر بسیار در تنگناهای
صعوبت و شوارعی بس لاه و ازدیشه راحت درآمد در حین تلاقی خصمان از جهت
اعدای محکم پیش آمد که هر یک از مردم پیاده و کوهستانی در حکم واحد کالف
بودند و از اطراف کوه و کمر بضرب سنگ و تیر عرصه بر دلاوران سواران تنگ نمودند
و جولان چابکسواران را مجال دست بردی نماند و از نیزه وران معرکه هیچ احدی
پیشدستی خود را بخصم جنگجوی جوئی توانست رسانید تا آنکه از هجوم خصوم تمام لشکر از محمد پاشا
پریشان و منهزم شدند و همگی از بیم جان روی بفرار آوردند چون بدربندی که از آن
در ابتدا شروع بیتاملانه گذشته بودند باز رسیدند تنگنای دربند را از پیادهای
تیرانداز مملو دیدند و از اطراف و جوانب تیرهای تیز پر رجبیه و جوشن دوز
می انداختند و ایشان مرد و اسپ را با وجود پوشش آهنین از سوراخ تیرهای متعاقب
پر نفخه تر از زره و جوشن میساختند و یک طرفة العین لشکری چنان متراکم و منتظم
از هم ریختند و محمد پاشا نیز از تخت و جمعی دلاوران بیرون رفته از آن مهلکه گریختند
بیت ز بخت خفته خود شد ستیزش • نه دست آویز و نی پای گریزش •
چون این خبر بوحشت بسامع علیه سلطان رسید در سر تدبیر و تصور رای و مملکت
مردم خیر را از محمد پاشا شنید اولاً غایبانه حکم قتل و قتال بقتل او اصدار فرمود
و بعد از شفیع بسیار قرار بر امر عزل او داد و نمود و دیگر باره اندیشه صوابهای

تبدیر آن مفاسد بوجه حسن معروف داشت و بر سنه امرای قرامان بوسنه
محمد بیک را کماشت و در شهور سنه ثمانین و ثمانمائه این حادثه دست داد للمؤلفه
وَفَرَّقَ صَرفُ الدَّهرِ شَملَ جُموعِهِم ٭ وأيُّ فَريقٍ لا يُفَرِّقُه الدَّهرُ حادثه دیگر
آنکه چون بوسنه محمد بیک منصب بکلربکی قرامان منصوب شد و برحسب مامور بخدمت
شاهزاده جم سلطان رسید چند وقت کماینبغی بضبط سپاه و عسکر قرامان و دفع
فتنه مفسدان قیام نمود چون قاسم بیک قرامان اغلی هنوز دران اوقات در
درون ولایت واش ایلی متحصن گشته بود و هر چند وقتی در حدود ولایت قرامان
انگیز فتنه و فساد می نمود محمد بیک بوسنه برحسب امر سلطانی لایزال در تهیه اسباب
دفع آن عدو و لشکرها یزا مبالغه میفرمود ناگاه خبر رسید که قاسم بیک موازی ده هزار
مرد مجتمع ساخته داعیه دارد که بر سر شهر لارنده آید و اگر تواند بلطف یا بعنف در شهر
و حصار بر روی خود بگشاید علی الفور محمد بیک بوسنه خود با جمعی از سپاه جرار بر قاسم بیک
سبقت نمود و بشهر لارنده در آمد حصار و قلعه آنرا کماینبغی ضبط فرمود اما قاسم بیک بهمان
عزم سابق بی توقف متوجه لارنده شد و بامید آنکه مملکت اصلا محل موروثی اوست
بهمان منهج ضلال شتابنده گشت و دلیرانه صفهای کتایب مجادله و مقاتله را
بجانب شهر بهم بست و در کنار شهر میان فریقین محاربه و مضاربه بهم پیوست و بعد از
اجتهاد عظیم از جانبین و انزجار محاربان از طرفین بتمامی و مسا و اثارهم در
گذشته اما مردم قاسم بیک که طرح لشکر او دیدند از ظفر شهر و مملکت مایوس بازگشتند
و از خوف تواتر عساکر سلطانی قاسم بیک روی فرار بولایت سرقلیه آورد و در آنجا
چند دست درازی بهر طرف از مال رعیت کرد محمد بیک با لشکریان قرامان بداعیه
دفع و رفع قاسم بیک بر سر او نهضت کرد و در زمانی که قاسم بیک بفراغت در
هوای سرقلیه نشسته بود بر او تاخت آورد و در حین وصول بوسنه محمد بیک چون روز

دیروقت

دیر وقت بود صلاح جنگ را ببامداد انداختند و در آن شب اسباب کارزار را
مرتب ساختند قاسم بیک همان شب در انگیز جنگ پیشدستی کرد و بعد از نماز شام و حشن
بر خلاف معهود بر سر محمد بیک شبخون آورد اتفاقا شب چهاردهم ماه بود و اوضاع خصما
در میان معرکه بهم مکشوف می نمود از طرفین لشکریان در مصاف یکدیگر اولا جنگ تیر
در میان افتاد و محمد بیک پشت خود را بکوه بلغار مستحکم کرده بمحاربه مردانه اتیان و شب همه
در زد و خورد بودند تا از طرفین خلق بیشمار بخاک هلاک افتادند و بضرورت هرکدام از طرفی
روی بمقام و مامن خود نهادند و محمد بیک را دفع و رفع قاسم بیک بکلی دست نداد و او نیز
باز بجاهای سخت کوهستان واش ایلی افتاد بیت بود آن سواد اللیل دام له ٭
و زید فیه سواد القلب فی البصر حادثه دیگر آنکه چون سلطان دین را در عز
ایران زمین در حین مقابله حسن بیک وقوع حادثات با محمود پاشا بسببی چند انحراف
مزاجی بمیان آمده بود و دران اوقات آن رنجش خاطر را اظهار مینمود از جمله یکی آنکه
بعد از انهزام حسن بیک توجه رایات نصرت آیات سلطانی بر عقب او مطلق رضا نداد
و از فرستادن جمعی از سپاه ظفرپناه که استیصال آن بخت برگشتگان نمایند منع
فرمود و سلطان نیز بسخن او عمل نموده از همان موضع عزم مراجعت مصمم گردانیدند و چون
بتواتر اخبار محقق شد که اگر سلطان از عقب حسن بیک میرفت استیصال او بغایت آسان بود
و خلاصی حسن بیک و توابع او از سپاه ظفرپناه سلطان متعذر می نمود مراجعت بر خاطر
خطیر سلطان تمکن یافت و بنابران بعد از وصول اعلام ظفر انجام بدار الخلافه قسطنطنیه محمود پاشا را
بی توقف از منصب وزارت معزول ساخت و از درجه اعتبار امارت و سپهسالاری هم بکلی
دور انداخت او را بکنج انزوا و انقطاع مهجور انداخت تا در زمانی که خبر وفات سلطان مصطفی ابن سلطان دین
شنید و از آن خبر وحشت انزجار و انکسار بسیار برجیب فرقة الاولاد حرقة الاکباد
بخاطر دریا مقاطر سلطان رسیده و اکثر امرا و ارکان دولت از اطراف بخاطرجویی و تعزیت

سلطان می آمدند و محمود پاشا را هم بخاطر رسید که بدستور سایر ارکان بپیش سلطان
آید و بتقدیم مراسم خدمتگاری و تعزیت نماید لیکن از قدیم باز میان سلطان
مصطفی و محمود پاشا کدورت عظیم بمیان آمده بود و سالها فیمابین آن غایت استحکام
اسباب خارجی و داخلی متزاید شد بیت ستیزه بجایی رساند سخن • که ویران
کند خانمان کهن • چون محمود پاشا بدرگاه جهان پناه آمد جمعی از خواص ارکان که خواهان
او بودند و از رجوع او بمنصب و رتبت اول بغایت احتیاط نمودند باز درین وقت
هم مجال بدگویی را بکام خود متسع دیدند و بعد از ترتیب مقدمات درون و بیرون کلمات
قاصدانه باتفاق در سلک انتظام کشیدند و بسمع سلطان رسانیدند که
سرور و ابتهاج محمود پاشا بفوت شاهزاده بمرتبه ایست که درین محل سوگواری و شکسته خاطری
سلطان مرگ چنان فرزندی جوانبخت گیتی ستان در درون خلوات خود همیشه
از غایت شادمانی بمرگ شاهزاده مجلس کامرانی می آراید و از غایت انبساط
و حضور نشاط در درون خانه خود درین ایام عزا و ماتم عام جامهای ایام شادکامی می پوشد
و در لهو و لعب و بسط بساط نشاط لایزال مشغول شد چون مزاج سلطانی سابقا از جانب
او انحراف یافته بود این حکایت بدخواهان در آن اوان بحجوم اغراض بنیت موثر
افتاد • و چه تحقیق اینمعنی جواسیس و منهیان بخلوات محمود پاشا فرستاد و اتفاقا محمود پاشا
در خلوتخانه خود لباس مجلس عزا را بیرون آورده بود و با جامهای متعارف ملابس معهوده نشسته
و شطرنج بازی بمعتاد اکابر مشغول دفع ملالی می نمود که آن جاسوس سلطانی بطریق بغته بمجلس
در آمده و آنگاه کلمات دیگر ارباب اغراض ما بعد از وضع مجلس و اوضاع آن صحبت ابرو که
دیده بسمع سلطان رسانید و بر حسب اقتضای قضا آن وضع مجلس تمام سخنان بدگویان را
بتحقیق مقرون گردانید و لاجرم سلطان اعتقاد جازم بر حقیقت و صدق کلام اعادی
محمود پاشا نمود و او را به امال حکم حبس و قید در قلعه هفت قله اسطنبول فرمود و بعد از

بچند روز

بچند روز حکم قطعی بقتل او نافذ شد و از اقتضای زمان غدار در عاقبت کار آن
محمود العواقب برتبت شهادت بلند فایز گشت و در تاریخ ربیع الثانی سنه تسع و سبعین
و ثمانمائه این جیفه‌بران وزیر ستوده نام گذشت داستان نوزدهم از فتوحات
میسره مبشره سلطانی در بیان بواعث توجه سلطان بتجهیز عسکر مجاهدان بغزا ممالک کفه از دیار
دریابار بحر شمالی و مامور نمودن احمد پاشا که دولت سپهسالاری لشکر اسلام و تهیه و ترتیب سفاین
و جواری جهت توجه عسکر از معبر قسطنطنیه با آن حوالی و گفتار در حسن تدبیرات و فیروز جنگیهای
احمد پاشا در محاصره کفه و کفره اشرار و صرف سعی و اجتهاد تمام در فتح آن دیار بجهت استقرار
دولت دین کفه همیشه معهود تصاریف زمان و تقلیب سرد و گرم دوران کفر و ایمان
خیانت که هر گاه که گوهر یکیانه و درفریده کلمه توحید را در ترازوی عدلی از کف صیرفیان
جوهر عقل و دولت آرند دیگر شبه ادهام کفر و عصیان را در اوان تعادیر اعتبار
از جمله جواهر مهران روزگار شمار ننمایند و چون در موازین متواری لیس و مهار لولو لالای
لا اله الا الله را در رسته بازار ایمان تمام عیاری متوازن زنند و دیگر مهره خزف و خوف
اشراک را در نظر مهران گوهرشناس بپردازند و محقق است که در آغاز آن زمان ظهور و استقلال
رایت تایید دین محمدی و در اوان اعلان لوای ملت محمدی که در روزگار با ابتداد
سلطان اهل جهاد و بتایید و اسعاد بخت خداداد آن حضرت توفیق امداد اعلی سلطان
ملت محمدی و مظهر سعادات سرمدی آیات احکام اسلام و رایات ملت سنیه الا امام
علیه الصلوة و السلام بطریق فرمانروایی و کشورگشایی بر معمورترین بقاع ارباع ربع مسکون انبساط
پذیرفته و سطوت سلطنت روزافزون او در تمامی سهول و حزون تقرر یافت بیت آرام یافته
در کنف امنش وحش و طیر • آسوده گشت در حرم امن انس و جان • در شهور سنه ثمانین
و ثمانمائه بنابر مصلحتی چند از مناظم ملک و دین بعد از سواران زبده در دار السلطنه
اسطنبول بذات شریف خود از توجه غزوات متقاعد بود و بموجب اقتضای وقت بعضی از امرا و

ارکان دولت را باطراف و حدود ممالک جهت اقامت شرایط غزا و جهاد مستعد و مهیا
فرمود و شکرانه تمکن و تمکین بر سریر خلافت خلافت روی زمین و جهه سپاس
و شکر نعمت و ظفر و استیلا بر اعدا را حضرت آیین ازاهل کفر و دین بخاطر آورد که هر چند این فرقه
فراغت بی تفرقه و توهم دهو الذی کفت ایدیهم عنکم و ایدیکم عنهم در ان اوقات
نسبت با بلاد کفره خصوصیت دیار کفره و توابع حاصل است فاما تعطیل جوهر تیغ مجاهدان از کین
معادن نیام و رقود دین بخت مبارزان در راحت خانه اجفان نیام منافی شیوه
جهانداری و کشورگشایی است و مناقض شیوه جنگاوران معارک مرد آزمایی من
اعمل الحزم او فی کفه ندما واستضحک النصر من ابکی السیوف دما هر آینه مساق همه
ملک و دین داعی و باعث بر تعیین شد که مملکت و شهر کفه که در اقصای دریا بار
شمال بر ساحل قرار ذکر واقع است والحق کشوریست مجموعه انواع فواید و منافع و باوجود
انبساط و امتداد ظل ممدود اسلام بر کشور قسطنطنیه که در بند و معبر و ممر عبور جمیع ممالک و
دریا بار دیار شمالی است دست تصرف کفار فجار در خطه کفه و حوالی علی سبیل التعاقب والتوالی
منافی صلاح ملک و ملت و مباین غبطه ملی و ملیت چرا که حاکم کفه از توابع فرنگان مملکت جنویز بود
و از قدیم الایام بواسطه تلاحق دیار فرنگ و اسطنبول منصوب پادشاهان جنویز در کفه حکومت مینمود
حال آنکه دار الملک جنویز که واسطه ممالک فرنگست تا با اسطنبول مولدی یکماهه راه از بحر بجانب غربی
بر ساحل دریای فرنگ افتاده و شهر و ولایت کفه در جانب شرقی شمالی اسطنبول قریب بیست روزه
بلکه زیاده از راه دریا در جانب شرقی نهاده چنانچه اگر از جنویز کشتیهای فرنگ آهنگ کفه نماید و باد مراد
در مدت مذکور بر وفق دلخواه آید تا کفه بیش از چهل روزه مرحله طی و حوالت و معهد ا
در بند و معبر اسطنبول در حاق وسط طریق واقعست که نزدیک فاصله نوعی افتاده که عبور کشتیها از کنار حصار
اسطنبول ضروری و ناچاریست و با وجود سلاطین عظام عظام چنگیز خانیه که آن خانان سابق از زمان کفه
متصرف بودند و حوزه آن پادشاهان چنگیزی که تقلد دین و ملت مسلمانی نمودند و با وجود آنکه مستقر

سلطنت اولاد جوجی خان بن چنگیز خانی در شهر قرم بوده که میان کفه و قرم کم مرحله مسافت حدود
و آثار و اطلال این هر دو شهر از فراصه و تلال بکدیگر پیداست هرگز دست تصرف آل چنگیز بگریبان
آن سور محصور بلکه بدامان آن کشور مستور پر حضور نرسیده بود و هیچ پادشاهی از قدیم الایام
آنقیار ور یکبار از جانب بر و بحر یکبار در حیطه محاصره و در بندان تکشیده لاجرم
سلطان دین محمدی که مجدد آیین کشورگشایی سکندری بود و در تشیید بلاد کافری موید
و ممهد ملت پیغمبری به نیت غزا و جهاد تجهیز عساکر واجیاد فرمود واحمد پاشا که وکلا را که
در کشورگشایی و فیروز جنگی از جمیع ارکان دولت ممتاز بود در نزد سلطان در ان اوقات
بمزید التفات منظور نظر شفقت و اعزاز بسپهسالاری تعیین نمود و دویست عدد جهاز و کشتی کوه
هیکل فلک مسیر جهت تجهیز عساکر مجاهدان ترتیب فرمود و از اسباب قلعه گشایی از انواع
طوب و تفنگ و تیرهای تخش و زنبرک مهیا نمود و از معبر اسطنبول که مجمع البحرین دریای شمالی و دریای
فرنگست متوجه کفه شدند و بتصریف ریاح استفتاح و هبوب باد مراد از مهب توفیق آلهی بدریای
شمال عبور کردند و بی عروس عاتق و عاقبت ماهی حصار کفه را از جانب دریا و خشکی در حیطه احاطه درآوردند
و از هر طرف لشکرها از امواج بحر کماشتند و هر روز ده برج و باروی آن از اصابات طوب و تفنگ کوب
و مستحفظان انجا را مقهور و منکوب میداشتند چون آن کفار کفه را از دار الملک فرنگ جنویز
طریق استمداد و راه استعانت مسدود و مقطوع بود و راه آمد شد سفاین و جواری از جانب فرنگ
جهت توسط معبر اسطنبول بالکل ممنوع می نمود زیرا که عبور کشتی فرنگ منحصر در کشتیهای معبر اسطنبول و معبر گلی
پولی است و در دو محل از ترس قطاع طریق راه و احتیاط دیده بانان آگاه مرغابیان دریا را
مجال گذار از ان و دو شکنامی بود و مکیف که کشتیهای کفار مخالف از ان ممر توسط راه
آیند و از میان چنین دو معبر که بقلاع اطراف مضبوط و محفوظت گذر توانند نمود هر آینه سپاه
نصرت مدار بعد از امتداد مدت در بندان و حصار باندک روزگاری بضرب طوب و منجنیق رضاحی
بنام در ملک دل و کشور حیات کفره کفه کردند و دیوارها استوار سینه ای سکینه حاکم و مستحفظان حصار را

بنوازل سماوی از تیرهای دلدوز و طوبهای جهانسوز چنان فرود آوردند که اهل شهر و مملکت
بر حاکم و تکور خود از غایت اضطراب هجوم نمودند و طوعا و کرها او را باطاعت و انقیاد
سپاه سلطان مبادرت فرمودند که ما را دیگر مقاومت و یارای مکاوحت و مصادمت با چنین
لشکر منصور و سپاه ظفر شعار نماند و توارد آفات و رعب و هراس و مخافات تمامی اهل
حصار را بحالت هلاک رسانیده اگر باختیار خود ملک را با این جماعت غالب می سپاری
و فی الجمله بعجز و زیر دستی از ادر کنف حمایت و مروت آن گروه مرحمت شعار در می آری
فبها و نعم و رنی خوز و غنیمه و الا ما که اهل بالاتفاق ملک باینان می سپاریم و خود را
پیش ازین در مضیق هلاک نمیگذاریم تکور کفور بحسب ضرورت از احمد پاشا که وکیل امان خواست
و بعد از سه روز شهر و حصار را برایات اسلام بر آراست چون موعد تکور بتسلیم قلعه و حصار
اعلام نصرت فرجام محمدی بر دروازه آن بروج حصار گردون مدار متصاعد شد و کلبانگ
ملت و ناموس پیغمبری بر صماخ فوس کاوی متواتر گشت و از اطراف شهر و سور مستحفظان
خزانه و مخازن محفوظ شد بنا بر عهد تکور مقهور را همین بجان امان داده گذاشتند لیکن
خزاین و اموال او را تحفه و هدیه خزانه سلطان دین موفور داشتند و سپاه غازیان از اسباب
و از اموال سپاهیان و متمردان فرنگ نجاد نصیبها کشتند و چندان مال صامت و ناطق و نقود و
اجناس لایق بدست لشکریان افتاد که هر یک مجاهد را چندین مملوک از اصناف اسیران
ماه روی فرنگی نجاد و پریچهرگان ترکستانی میلاد و جواری و غلامان روسی و
شوخ چشمان انگروسی بعبارت ستاده بودند و از غرایب پوستینها و موینهای
نایاب اثمان از قاقم و سمور و جلغوه الوان و سایر امتعه و بضایع انگدود بدست
لشکریان افتاد و **بیت** غلامان و جواری جمله زیبا • سمور و قاقم و مخمل و دیبا •
و بعد از فتح و ضبط شهر و حصار کفه آهنگ فتح قلاع و اضلاع و ولایات اتباع او نمودند اولا
قلعه مانوکرمه را با سهل وجهی در حیطه تصرف در آوردند و بعد از آن ارانق را که بندر و معبر

تمامی ممالک صقالبه شمالست و آب عظیم که بتن مشهورست و از اقصای مملکت مسکاو که
و از ممالک روس است می آید و در اینجا درگذار روی تیال است و از تمام ممالک ترکستان
تا نهایت حاجی ترخان و قازان و حدود ماوراء النهر آمد شد تجار و قوافل باینجا متواتر و بی انفصال است
و این ممالک اسلام محکوم خدام سلطان عالی مقام گردانید و حیث ملت اسلام را در جمیع آن حدود
کفار بصولت مروانی رسانید بعد از آن مجاهدان کشورگشا بقلعه منکوب توجه نمودند و کفاران
قلعه اولا از تسلیم ملک امتناع نمودند و مدتی بمکاوحه و محاربه جرات کردند و چند وقت از قبول دست
و طلب امان از تراع پیش آوردند تا آنکه مجاهدان فرغانهای طوب بپای حصار مذکور رویند و چند پایه
کوزه بنات بر متوطنان حصار آوردند تکور و حاکم قلعه بعد از اضطراب و اضطرار خود را از قلعه بیرون آورد
و بی تکلف بصحبت احمد پاشا و ابن طلب امان کرد احمد پاشا گناه سابق او را بخشود و فاما چون متوجه
تسلیم قلعه شدند یکی از اقوام تکور و بسا دیده آن کفار مقهور بنیاد مخالفت و عصیان نمود و از تسلیم قلعه
انکس ها بمی دیگر جود افشرده و واجب و عایب تکور را از قلعه بیرون کردند و در قلعه بمانع و خصومت
روی آوردند چون حصار بغایت استوار و متین بود و از طوب و تفنگ دیوار آن مامون و حصین بود
احمد پاشا بتوقیع حسن تدبیر اولا خود از پای قلعه عزیمت نمود و معدودی از لشکریان بر سر قلعه
گماشت و بعد از مدت مدید نقل و تحویل آن جماعت را هم مقرر داشت که بطریقه پایچ فرمان چون
بعد از چند روز باز گردند در محلی نزدیک آنجا مجاهدان کمین کنند که چون آن جماعت از
تخلی قلعه خلاص شوند البته هر کسی بجهتی بیرون خواهند شتافت و مردم از روی جمعیت خاطر بقصد معاش
بیرون خواهند تاخت باز مجاهدان از روی عجلت روی بحصار آورند و میان آن جماعت و قلعه
حایل گردند اتفاقا بر همین صلاح بر رسم دولت همایون عمل نمودند و تمامی مردم قلعه که بغارت
بیرون آمده بودند بدست آوردند و حصار را باندک روزی مسخر کردند و مکروا مکرا و مکرنا مکرا و هم
لا یشعرون من یزرع الشر یحصد الندامه و زراع الشر منکوس علی الراس داستان بیستم از فتوحات
یمن اثر سلطان در بیان توجه سلطان بنفس نفیس خود بغزا ممالک کافری بنیت فتح ولایت قرابغدان

و ذکر کیفیت دفع مواد کفر و اشراک بقهر و استیصال والی ممالک اهل بغی و طغیان و کفار در جنگجویی اقدام
و جرات اکفروس لعین در حین توقف سلطان در بغدان بعمارت قلاع میان ولایات اسلام ملک سلطان
و توفیق یافتن سلطان دین بظهور فتح مبین از توجه اعمال در عین مستان تعلیع آن قلاع جهت سلاح مسلمانان

رباعی
چون تیغ ترا سینه اعداست مقر • تیر تو کشید از دل کفار گذر •
بگذر ز غزای دشمن دین زیراک • شد عادت تیغ تو جهاد اکبر •

آن زمان که شکام سفیده دم صبح آهن زنگ برجوهر پولاد تیغ مجاهدان رسم حدید وانزلنا الحدید فیه باس شدید نگاشته‌اند و از انوف که بیانات تالیف حسام خون آشام را باستعلاء نظام مصالح ایام در دو ستانان عالی اساس جهت حکمت اظهار آثار و منافع للناس مقرر داشته‌اند بر چند بحسب صورت غرض از اعمال تیغ و شمشیر و اعمال استوده سلطان جهانگیر تعمیر و تشیید ابواب ملک و پادشاهی است اما تحصیل ملک فی الحقیقه در تکمیل اهل دین و اجرای اوامر و نواهی الهی است چرا که وجود ملک بی طهارت دین بمنزله ترکیب تنی بی جانست و سلطنت بی پرتو نور ایمان بمثابه محل موالستی در شبستان ها مظنه ان بی احصار انوار انواع تشعشع تابان و بروایع فروزانست

بیت
نور ایمان شمع جان باشد • جان بی دین نه در امان باشد •

والحمد لله تعالی که وجود سلطان دین مجاهدی در میان محفل سلاطین ملت احمدی نمونه آن شمع فروزان انجمن اهل ایمان بود بلکه در کشور شرع پروری و ملک عدالت گستری آفتابی درخشان می‌نمود اما شعله آن نیر اعظم از آسمان تایید ایزدی بکیمیا قوای رجس مبارزان دین و مجاهدان ملت محمدی گشته آمال همگی ایشان بضرب صمصام بهرام انتقام کشورگشایان عالم اکبر و لهذا آن سلطان دین هرگز سال متوالی از ابتدای سلطنت عالی در مستقر سریر غزو و تمکین خود متمکن و متحمل بنواخت خاطر و فراغت از مهمات ملک و ملت نمی‌بود و هیچ وقتی مشتغل نعیم و لذت شاهی و کامرانی نشده دل خورشید اشراق خود را از تردد اکتاف خلافت و اقطار ممالک و ساکن نمی‌نمود

بیت
پادشه هر چند داده کار از کف او • با وجود نازکی از خار بر می‌کند •

و با وجود آنکه جمیع انکروس سلاطین عظام عرب و عجم مغلوب سطوت سلطنت و قهرمان او شده بودند و از آفاقی بلاد کفر ملوک کفر رعقه ذمت و صغار از خدام و نواب سلطانی تکفل و تعهدی نموده فاما آن سلطان دیندار و آن خسرو مهربان دل تمام همت در مجازات عاصیان و مکافات طاغیان از تغافل و اهمال جایز نمیداشت و در مواخذه کفار اشرار ببرکت ممدوح اشداء علی الکفار اهمال و تجاهل را از محرمات کیش خلافت و شریعت پروری می‌پنداشت القصه چون سلطان دین بعد از سوء اراین رحمن علی الاتصال مدت دو سال در دار السلطنه قسطنطنیه جهت ضبط ملک و دین تمکن و تمکین ورزید و با طراف ممالک سرایا و جنود مجاهد از تجهیز فرموده بنیت فتوحات حدود و امصار کفار بهر طرف میفرستاد و از هر جانب اخبار سار و گاهی حکایات و روایات ضار بر عادت معهود روزگار بسمع علیه خداوندگار میرسید چرا که السنه تیغ مبارزان معارک قتال درین کلمه متفق الکلام و متوافق المقال‌اند الحرب سجال چنانچه در تاریخ کا احمد پاشای کدوک را نافذ بتوجه ممالک قرامان و تملیک فتوح قلاع و مساکن آن بلدان فرمود و منصب امیر الامرای روم ایلی که قبل ازان بحاجی مراد عوض بود بسلیمان پاشا از غلامان قدیم تفویض فرمود و او را با جمع کر و امرای روم ایلی مامور فتح قلعه اسکندریه از ممالک ارناووت نمود بعد از وصول لشکر ظفر شعار و احاطه انحصار کرده مدار مدتی بمحاصره آن اقدام کردند و لشکریان از اطراف ممالک کفار غنایم و اساری از ماوراء می‌آوردند اما حصانت و متانت انحصار و وفور مستحفظان آنجا جهت امداد طوایف کفار زیاده از آن بود که چندین سال از جهد آن لشکر معتقد تزلزل و استنفار آیند و با آنکه معاقدان آن پناه کفار را تسلیم اهل اسلام نمایند برای دنیایانت رز قشع ملکی بنایم انی طرقیه افتتاح پیش آورد و با کتاب بفاخت ممالیک و نفار بها ارزوار آثار جلالی امتناع و ارتداع کرد و سپاه اسلام را بازگرداند فتح و تسخیر آن منزل را بمشیت مقدر باز گذاشت و عنان عزیمت بصوب معاودت معروف داشت و

افتتاح له

دران اوقات مسامع علیه سلطان از حاکم و والی مملکه مملو از اهل کفر و طغیان اعنی ولایت
قرابغدان آثار مخالفت و عصیان بظهور رسیده بود و والی و حاکم مملکت افلاق نیز
دران سال در ارسال اخراج اعمال نمود زجرا علیه حکم سلطان نافذ شده بود که
خراج آن ساله را خود مرتب داشته بدرگاه جهان پناه آورد و مجدداً بعنایات
و تشریفات خسروانه سرافراز شود و باز بمملکت خود بازگردد واو نیز در امتثال این
امر مشعر از تخویف تهاون و تسویف ورزیده بود و قبل ازان در وقت معاودت احمد پاشا
کدوک از فتح کفه از حاکم قرابغدان که با حاکم کفه وصلت نموده بود انواع شکایت بعرض
همایون رسانیده و هر مخالفت و نفاق که در ایام حصار کفه جهت حمایت حاکم کفه بظهور
رسانیده بود معروض مسامع علیه گردانیده و اگرچه حاکم بغدان دران اوقات بنسبت
با سلطان دین در مقام خدمتکاری و خراج گزاری بود اما جهت مشارکت دینی و مذهبی و ابواب
قرابت سببی با حاکم کفه آثار بغض و کین نسبت با جماعت موحدین که منظور خاطر اشرف کیمیا اثر
در ان زمان محاصره کفه ازو واضح شده بود و کار شکنی و نفاق عظیم بسپاه اسلام ازو لایح گشته
لاجرم بنابرین چند بواعث حکم جهان مطاع با سلیمان پاشا اصدار یافت که امرا و
لشکریان روم ایلی را که همراه برده بود چون در اسکندریه حدنتی مقبول بظهور رسید ورود
و در تسخیر و فتح انجا اهمال و تاخیر کرده حالیا همان مجمع عساکر لواء توجه بصوب قرابغدان
آورند و شهر و ولایت او را بتاراج و یغما و سبی و نهب قاعا صفصفا سازند و اگر خود با آن
لشکر داعیه جنگ و جدال نماید در قتال او جان و دل کوشیده مهم او را بپردازند و بی آنکه
باین خدمات ملت اسلام اقدام نمایند ازین سوغوا سیچه باز نیایند بیت و مار
از دیار عدو برکنند • وگرنه مردی فرو دار زنند • چون احکام سلطان حکم قضای
آسمانی داشت و هر کس از ارکان دولت قهرمان قهر و مواخذه سلطان از ابرز ناز لا
ناگهانی می پنداشت بالضروره تمامی سپهسالاران عساکر دران سو مرا با سلیمان پاشا ۲۰۲

بودند

بودند از میان راه متوجه ولایت قرابغدان شدند حال آنکه میان اسکندریه و مملکت مذکور تکلیف
راه مسیر لشکر بود و اکثر منازل دران طریق کوههای بلند و انهار عمیق و موسم زمستان هم آزار
لشکری نمود والاغان و ستوران لشکری سختیهای راه ازناوت کشیده واکثر بسیار از
گرمای تابستان و دوام محاربات اسکندریه درین بود نزار امقتضای آن حکم لازم الاتباع
ممتنع الامتناع بود هر طریق که بود آنرا احسن صعب را با قدام عزم جهان نوردند در نوشتند و بنزول
تشویش از نهر عظیم تونه در مقابل ولایت افلاق درگذشته و شروع در مملکت اعدای دین نمودند
چندین روز در میان ولایت افلاق و بغدان می گشتند و بعضی ولایت انجا را که پیش می آمد
نهب و غارت خراب کردند و از بعضی غنایم و اموال می آوردند و حاکم قرابغدان کافری
بود غایت جری و در شجاعت کوه اورا دعوی مهتری و با وجود مجاورت سلاطین عظام
چنگیزخانی و دشت قبچاق عظار پادشاهان اکروس وا فلاق در کار از هیچکس تزلزل نمی نمود
و همواره مکاوحات و منازعات اقدام می نمود و از اکثر ملوک کفار کیلا دت و دلاوری
گوی سبقت در میدان شجاعت می ربود و باین کیش موازی نود سال علی الاتصال بیک منوال
حکومت آن مملکت باستقلال می نمود و در انولا هم بمعارضه مجاهدان علم نامداری در
مقابل لشکر اسلام برافراشت و از غایت دلاوری و تهور که میان ملوک کفار تمام شهرت
و فیروز جنگی اشتهار داشت از نافی مملکت خود سوار و پیاده بیشمار جمع و کار زار از
مردم ولایت بیرون کرده کسی را از ضبط و احضار غایب نگذاشت و بمقابله و ممانعت این
لشکر مجاهدان که با سلیمان پاشا بودند اقدام تمام کرد و از سر ثبات جنگ روی بر دشت
روی آورد چون سپاه روم ایلی در استقبال سفر بسیار کشیده بودند و در مهم اهل و تحصیل الملک
کلفتی خیره صاحب وقف نمودند هراسیده از مقابله با چنان لشکر انبوه مغرور که فراوان قوی حیل
تازه زور عجزه نمودند و بیک ربع کات لشکر و سپهسالاران ان سپاه کفار قرابغدان اکثار غرقه
عنان اختیار بی اختیار بصوب فرار تافتند و وقوع کیفیت انفاق با قضیه فاجعه

تم و معیت آن شاهزاده جوانبخت سلطان و آن شهسوار میدان سلطان مصطفی در اوان
سنه تسع و ثمانین و ثمانمایه متقارب و متقارن افتاد و از استماع این صورت موحش سلطان دین را
انکسار خاطر عظیم دست داد گویا هر کدام از این دو مصیبت قضا هر می بود و در دو علاج
و دوا و در تالم و کر خاطرها کافه انام هر کدام آفتی بود بیجات واشها و لهذا سلطان از
اندوه این دو مصیبت نه روز آرام داشت و نه در شبها خواب و از هجوم سپاه غم کشور امل و
دل اهل کشورها ویران و مملکت جانها با سرها خراب لاجرم سلطان از غایت غیرت و
حمیت اسلامی و از غیظ این دو گونه دشمن کامی بکوبی خود داعیه توجه بغزای قرا بغدان
فرمود و همت عالی و نیت صادق خود بجهت تدارک این آلام کاکون نمود و در اوایل فصل
بهار سنه احدی و تسعین و ثمانمایه در سن کامی که خسرو ممالک طبایع و مرکبات و فرمان ده کشور
موالید عنصریات لشکرهای قوی نامیه را در کار جهانگیری و غزا آنگاه اوا و نوبت می نمود
و جهت مزید استمام در تمهید مقدمات فتوحات در آن روزگار میان ولایت گلشن و گلزار
بجلوه های رخسار پر انوار ریاحین و تابیدن و نمود و علاوه صنایع کارخانه صنع در بوقلمون
شعار در رنگ آمیزی نوشن و روش جد دست بهم داده و وزستان تمام و مینا ادوات
جلال گل محمدی و ابر و از نشیمن چمن گلستان برکشیده و جوانان باغ و بوستان
دیبای بیرقهای ریاح و اعلام را با لوان گوناگون از یکدیگر ممتاز ساخته شد و علمداران
معارک سبزه زار بسنان سرو روان رایات را برعرصه زمین در زمان بر افراخته و سلطان
مجاهدان هم ملک لشکریان بر وجه امانی و روم ایلی را بجمعیت خاطر و رایات و اعلام
اعوام را بصوب انتقام بر افراخته برکشیده و قوت از نف کر مقابله افواج بحر افواج بحری
زخار امواج بر انگیخت و عبور لشکر منصور از آب مذکور بحری راهبری در انگیخت بیت
از خروش سپاه شد در قهر • بحر از آن و سکی از وی نهر • و حاکم و والی
بغدان قرابغدان تیری عزایف از رعب و مخافت آفت لشکر اسلامی مرتب داشت

دلیلی

و تمامی مملکت خود را که بر سر راه لشکر سلطان بود آتش زده بکرشت تا کیاه جهت علفخوار
ستوران سپاه و یک حبه از حبات مقوی حیات و هرچه قوت لشکر بشد در کوه و صحرا
نگذاشت نظم هر که آتش زند بخانه خویش • خانه دیگران بباد دهد •
وانکه جوید خراب منزل خود • شورش عالمی بباد دهد • و رعایا و متوطنان
آن خراب را تماما از سر راه جبال و شواهق بجهه در عرصه مملکت او یک متنفس زنده
نمی بود و یکدانه از حبوبات از اقوات در آن اوقات پیدا نبود چون چند روز
برین گذشت لاجرم میان لشکری چنان انبوه که هر روزه محصولات مملکتی وارسیع
در ارزاق و قوت خود قانع نبودند از قحط و مخمصه کار مردم لشکری باضطراب رسیده
و از قوت و قت بخش آدمی و ستوران و هر صنفی که صلاحیت اغذات و قوت داشته باشد
چند روز کسی بچشم ندید نظم ندیدی در ستور بدرخ امید • ز نقش نان بغیر از
قرص خورشید • عجوز چرخ هم از قحط نان • فطیر کرده در گرده پنهان • بمانده
از جوب و میخ نمک • بغیر خوشه پروین دگر دخل • اما سلطان صاحب تدبیر
از روشنی ضمیر مهر تنویر در بدایت توجه از استنبول حکم فرموده بود که کشتیهای بسیار
همه قوت و خورش لشکرها مهیا و مرتب دارند و ازراه اسکندر بغازی بحر قسده
دیگر بطرف آب تونه بر سر راه لشکر مجاهدان آرند این رای متین سلطان سبب بقا و
زندگانی لشکر مسلمانی شد والا لشکری بآن انبوهی سالار بیقوتی قحط و بیقوتی در آن
چند روزه هم ملاک بود و با وجود دشمن قوی و عدوی غوی از غلای علات
و جوع عام آن ورطه بسیار هولناک می نمود چون سلطان دین در ولایت بغدان
چند روزه راه بیشتر رفت و والی و سپاه و رعایا همگی جلا کرده بودند که
هیچ نوع از انواع بشریت تفحص اخبار در هیچ منزل انگار نمود و جهت رهنمایی
در آن مسالک مهوله از آن غول بیابان در آن مراحل و دیار دیار نبود و حاکم و

لشکریان و رعایای کفار در محلهای سخت از کوه و بیشه بر مثال سایه در زیر جنگل و درختان
پنهان شده بود و چون ظلمت در درون شبستان ناپیدا و نانمایان گشته چرا که
بوم شب‌پرک صفات مواجهه با خورشید تابان نیست و در حین اشراق شارق عالمگیر
لشکر تاریکی را بجز تواری در ماورای احجام مظلم چاره نیست و بدرقه که رهنمای لشکر
سلطان بود هر چند لمعه استیلای گمراهی بر منزل و ماوای ایشان توانند بود با آنکه
لشکر سلطان از ابروفت اعدای دین توانند آورد و هیچ نوع با آن مساکن ایشان راه نمی‌یافت
و پیش دین و ران رهنمای لمعه از مصباح هدایت نمی‌یافت ع مگر بهدایتی
از غیب رهنمون آید ، از وقوع اتفاقات حسنه که از امارات قوت دولت و اقبال است و از
ظهور رهنمائی رفیق توفیق و مشوای اعمال و احوال ارباب شوکت و جلال است دوری بدرقه
لشکر راهی را که داعیه سلوک بآن صوب داشت بسهو و نسیان بجای گذاشت و برای دیگر بخود و طریقی
جز معتاد افتاد و سلطان از غایت آوارگی و سرگشتگی لشکر بعقب آن بدرقه فرمان داد و از مسکن بازگشت
سابقه عنایت من یهد الله فهو المهتد و من یضلل فلن تجد له ولیا مرشدا این ضلالت
موجب هدایت و رهبری اسلامیان بمقصد اصلی سلطان شد بیت بالطیفه که در کارخانه تقدیر ،
دو صد آیت نهان ز دیده تدبیر ، چرا که اصل مطلوب سلطان در یافتن محل تحصن و تمکن آن کفار با طغیان
بود و اتفاقا بحاکم و والی سپاه بعوان و از جهت گمراهی بدرقه و دلیل اتفاقا بر منزل و قرارگاه
آن کافران و معاندان افتادند و بیکباری بی‌تدبر و تدبیر روی بگریزگاه آن طایفه گمراه
نهادند چون سلطان را ظهور محل و مقر آن مفسدان طغیان عیان گشت حافظ همایون جهت ظهور
طریق قطع و فصل آن مهم خطیر رایت فرمان و شادان شد علی الفور سپاه مجاهدان و لشکریان
مبارزان همگی تهیه اسباب جنگ و جدال و ترتیب شرایط و مقدمات محاربه با اهل کفر و ضلال مامور
گشتند و در هر باب کوه و ناخوان تمامی اهل سپاه بدل و جان بذل مجهود بتقدیم رسانیده و سعی نمودند
و طلایع نصرت مطالع از جهت ملاحظه اوضاع دشمنان دین مرکب مردانگی پیش رانده بودند

ودر میدان

و در میدان مسافت بیشتر حوض الجحیم گریزگاه و مفر کافران گمراه رسانیده بودند چنان دیده یافتی
گردنه که آن کافران طاغی بومی جای حوض اما آلات حدید و سنگ و چوب استحکام داده اند
و در اطراف طرق و مسالک بهر گونه تزویر و حیله دامهای مردم شکار بر سر راه مبارزان کارزار
نهاده اند که در آن بیشه و جنگل که مستقر جمعیت و محل ایشان شده و شروع و مدخل از سبیل
محال است و جلوه سای سمند عزیمت مجاهدان در درون آن گریزگاه مرده اعدا از الله بی تدبیر و
مجال چرا که جمیع مردم حوض ابیات درختان متراکم در آورده و از هر طرف خندقهای عمیق کنده
و بچوب و درخت حصاری استوار بر او افراخته اند و غرابها و گردونها در پیش روی داشته و طوب و تفنگ
و غراده و زنبورک بیشمار در میان غرابها مرتب و مهیا ساخته نظم بسنگ و چوب بوری کرده بنیاد
فرو بسته ره آمد شد باد ، نه فکر هوشمند از او در آن راه ، بگرداند آسیب از دین گمراه ، بعد از
تحقیق کیفیت حال و ملاحظه حزم و احتیاط در معرکه جنگ و جدال سلطان صاحب اقبال در هنگام
سحری که رایات فتوحات بدیع صبح سعادات از کهسار رفیع مقدار کرده نمایان شد و سپاه
کشور ظلمانی شام کفوات جهت اقبال اعلام نورانی صباح ایمان شعار از جبال شامخ بنوف اکناف
و ارکان اعلی السلاطین و در آجام متراکم روی زمین متواری و پنهان گشت و نهر حبابات صدای
نفیر زرین از لمعات شعاعات در اطراف گیتی منتشر می‌ساخت و نوبتیان دورکار در چوبک زنی
شعاع نوبتهای ایقاع از نقاره‌های زرین مهر و ماه در عرصه آسمان می‌انداخت نظم در آمد
بنوبت آواز کوس ، کمک ربوبان دهل و اداو کوس ، زمین گوئی از یکدیگر بر درید ، مگر از فرس
صور قیامت دمید ، و فرمان سلطان دین محمدی برهنمونی توفیقات ایزدی بترتیب صفوف
و کتائب نصرت مناقب و تجهیز اسباب یراق مواکب کواکب مراتب اصدار یافت و از جانب
اهل اسلام صفهای غازیان و طوبها و تفنگهای لشکریان مجاهدان آماده شده بمردانگی
بمیان میدان می‌شتافت چون لشکر اسلام را با گروه کفار بتقابل تمام از سبیل تقابل ملکان و اعلام
واصل شد و از ارادوعام سناجق و رایات صفوف جنود نصرت فرجام در مقابل کفار نمودار

بیشه ار بود و اعلام ظاهر گشت کفار اشرار از کنار بیشه و مغار خود طوب و تفنگ را بر قتال شرار
ناری که از توده خاشاک برخیزد و چون لب آتشبازی که زبانهای آن از اطراف نیستانی درگیرد
بهمن موال و سنجار بجانب لشکر مسلمانان ریزان ساخته شد و تیر مارانها شبابه مقراب امطار
بر سطح زمین فرو ریختند و چنان هیبت و شکوه آن گروه انبوه متوارد و صدای هوا و دعای
سنوه بر دل اهل اسلام نشست که هر گاه که از دهان غران غرفان طوب غلغله پر زلزله در گوش
وادیهای کوه و دشت می افتاد هر کس از خوف و هراس آن صدای هولناک میان اهل ایمان بی اختیار
بروضع خاشعان و بخیته ون للاذقان سجدا روی بر زمین می نهند و اما بوقایت سبحانی و عنایت
رحمت یزدانی چون قرارگاه طوب و تفنگ کفار بر محل مرتفع افتاده بود و عساکر اسلام از زمین پست
روی بآن کاوان و با ساده بود این سنگ ریزان طوب و تفنگ ایشان اکثر بر اسنه رماح
مجاهدان مصادمت می نمود و نفوس مجاهدان اکثر در حفظ و امان حق سبحانه و تعالی می بود و از هیبت
صوت قرارگاه دشمن و از تواتر تعاقب طوب و حربه زن اکثر مبارزان متشبث بمضمون و لا
تلقوا بایدیکم الی التهلکه می بودند و چندان جرات پیش رفتن نمی نمودند و از غایت تراکم رگ های
طرفین و از کثرت تراکم سپاه متخاصمین املاک آجال را گویا فراخت انفاس بر تبه ضیق النفس
رسانده و نوک سنان جنود چینی را جهت طعان در انبوهی اهل طغیان پنداشتی که روزنه
راحت از هیچ طرف ظاهر است والا در نفس نخستین از انبساط انفاس ختما از تنفس باز ماندند ه
و دین سایط ارواح اعدا را قبض می نمودند و بطعن و لمن ربان سیوف و رماح دلاوران میگفتند
تا زمانی که از غایت غیرت و تحرک عرق غضب و عصبیت سلطان دین بر مثال خورشید روی زمین بر
زرین قبه خود را طلب فرموده و با علا صوت وقت افتتاح معرکه التحام در میدان مبارزت این مضمون
شجاعت مشحون که مبادرت بیت بخصمی اگر با فلک بر زنم • کلاه مه از تارکش برکنم • بزبان تیغ
سنان ادا فرموده رایات شریف خود در چنین مخاطره هولناک بسمند عزم را جنبت و جلاکی در عرصه
میدان مسابقت مبارزان تاختن گرفت و لوای همت مردانه و عزیمت پادشاهانه بر فراز

رماح جلادت در مقابله خصمان بر افراختن بزرف گوی نیزه خطی در پنجه آفتاب اشراق سلطان دین
شهاب متین بود که مردوه شیاطین و فتنه ملاعین از لمعات بارقش میرسیدند و چهره خورشید
اضائت قبه سپر آن خسرو مجاهدان غالب آیات محرقه آفتاب بود که از تابش آن خفاش مثال
گروه دشمنان در جلوه گاه لمعان آن نمی آرمیدند یبغد فی الاجال احکام
حکم مطاع الامر فی طایع یکشف بالحمله یوم الوغی عن فرح فی الصف کالشارع
ناگاه برم امرا و عساکر غزاه و مجاهدان چون اقدام سلطان را با نهضت و شدت در میان معرکه
جدال دیدند دیگر هر کس از جای خود جلو ریزان بیک طرفه العین بکنار حصار تاخته خضرا رسیدند
و احمد پاشا اکدوک و محمد آقا سپهسالار ینگچری با تمامی جولان جان نثار ای حربی در پیش سلطان
جانبازان سپهدار اسیر بلا کرده از مرگ خود در قدم سمند آن پادشاه دلاوران مطلق
نمی ترسیدند و یکبار تمامی چوب و تخته حصار و باروی چوبین آن کفار لعین را به دست و بازوی دلاوری
خود از بیخ و بنیاد کندند و بیک حمله مردانه جمله اسباب عماد و بنیاد حصار مضبوط اعدا را
بر باد داده از هم پراکندند چون مانع چنان حصار استوار از میان برخاست و نقد ارزو دل
سپاه مجاهد جمعیت و تالیف آن گروه معانده مکاید چنان میکاست که بی اختیار کار جنگ
و کارزار محاربه روی بروی و مقابله و مضاربه بر اعدا جنگجوی افتاد و کفار از اتش غزو دیده
با سستی دل بمرگ و هلاک نهاد از وقت صحوه صغری تا بین الصلوتین نایره حرب و ضرب بر اسمان
شعله میکشید و از زمین و آسمان تیغ و تیر بجای قطرات باران نیسان در انبوهی نیستان
می بارید و از لوامع سنان آتش فشان مجاهدان زبانهای نیران در بیشه متراکم
کفار یکبار در گرفت و بر مثال نشتر سر تیز فصاد از نوک خنجر بر جزه کفار و از عروق
شریانی القوم اشرار فوارع وار دما سیال شدن گرفت و میان درختان متراکم در
چنان بیشه پر از دحام دران تراحم غازیان مقدام دل مشرکان در خفقان افتاده را
مجال تنفس بیرون دادن تنگ گشت اما ریزه و نوک ناوک سهناک جانستان مجاهدان

دران تنگنای تن و جان طاغیان و عاصیان مدخلی چنان کرده بود که تداخل اجسام دران
اندراج رماح و سهام مبارزان بی شبهه عیان می نمود و از ورامد اعلام و رایات غازیان
درمیان آن درختان بتحرک رماح مهرتان مبارزان رؤس رماح ترکان چون تارک بریده
اغصان متراکم الافنان بر طبق اوراق خزان ریزان میشد **نظم** فخر الهام من فرع الکماة ۝
بالجلمو و الجبال ذات ردی ۝ شده دران زباد حمله شاه ۝ سر دشمن چو اوراق خزانی
چون در معرکه حرب و قتال حجاب باروی چوبین و حصار برساخته آن اهل ضلال برخاسته بود و سپاه
سعد و متضاعف گشته و لشکر کفار دم بدم کاسته و جنود اهل ایمان بمراقبت اختیار فضیلت و
مزیت مرتبین که در ضمن بشارت قل هل تربصون بنا الا احدی الحسنیین مرقوم و بذل
مجهود در تقدیم مراسم جهاد می نمودند و در مضمار تجلد و اصطبار بر شدائد التحام و آزار کارزار
مشهور و صفت اکتساب ذکر جمیل در دنیا و انتساب اعتصام اجر جزیل در عقبی می بودند و جماعت کفار را هم چون
درکیش و ملل ایشان این مقابله و اقدام بمحاربات اعادی ممدوح و مقبول بود و از روی ناموس
و حکمت و جهت حفظ خانمان خود و اهل و عیال و اتقاء عرض اهل می بایست تا بدم مرگ کوشش نمودند لاجرم
درچنین معرکه که بحسب عدد و حساب از صد هزار مبارزان کارزار پیشتر بودند و از جانب کفار اشرار
که قریب پنجاه هشت هزار مرد جنگی و پیکار با تمام اهل و عیال خود بمدافعه و معارضه ایستادگی نموده
مقرر و معین است که سلامتی نفس و بدن و وقایت جان و تن از زخم تیغ و سنان و از الم
طوب و تفنگ و گرز گران در هر دو فرقه اهل کفر و ایمان تصور نتوان نمود و اعداد اعدا و
شهدا سعدا و شمار کشتگان اعدا محال و ممتنع خواهد بود ۝ زبس کشته کافتاده در دشت کین
زمین پشته شد تا بچرخ برین ۝ اما چون لشکر اسلام بحسب کمیت و کیفیت غالب بودند و بجهت
ناموس ملک و دین در اقدام التحام خویشتن داری ننمودند و گروه گروه از جنود الهی بمساعدت
و معاونت مجاهدان می رسیدند و فرقه فرقه از انبوه دشمنان را در رشته مرگ بدم تیغ حدید و
سنان درکشیدند تا آنکه حاکم و والی طاغیان قرابغدان طریق جهت استخلاص خود نیز از

راه فرار یافت و با معدودی قلیلی از کشته متراکم بطرف کوهستانی پر درخت و
جنگل مظلم شتافت و تمامی سپاه و خیل و حشم و اموال و اسباب خود و توابع را از بیش و کم
بدست تاراج گذاشت و القدر رهایی خود و فرزندان خود را فوز تمام می پنداشت و هر کدام از
مجاهدان از ذیروحها اسیران و جواری و غلمان بغدانی که اکثر تمثال حور و ولدان ترک تتار اند
چندان بدست آورده که از ضبط و محافظت ایشان عاجز بودند و از علف و دیگران مرکبان چنان
دستگیر شده بودند که بدستیاری شمشیر احصا و تعداد رقاب ایشان می نمودند و از قسم دواب و ستوران
که بغنیمت گرفته بودند دشت و صحرا متضایق بود و از اجناس و امتعه گوناگون چندان بدست آورده بودند
که حمل و نقل آن با وجود چنین لشکر گران ثقیل می نمود **نظم** بدریا زمین گشته طاوس رنگ ۝
بدینار و دیبا چو پشت پلنگ ۝ اسیران زنجیر بر پا و دست ۝ ببالا و پهنا چو پیلان مست ۝
ز گوش بریده شتر بارها ۝ ز زرها پرکاه خروارها ۝ چون چنین فتح و غنیمتی عظیم مجاهدان را
روی نمود و سلطان از توجه تمام بدست آوردن حاکم آن طاغیان معروف بود تا مدت دو ماه
در اطراف ممالک بغدان سپاه اسلام مترددی بودند و جمیع مساکن و مواطن کفار را بتاراج
و احراق ویران می نمودند تا آنکه موسم زمستان نزدیک رسیده و غازیان از عجز و اضطراد
ضبط غنایم و ایصال آن بمساکن خود خاطر مواطن و بلدان خویش مایل گشته سلطان محمد خان
هم جهت استرضا و رفاهیت عساکر منصوره اسلام آهنگ مراجعت نمود و در اواخر سنه
اثنی و ثمانین و ثمانمائه از نهر طونه عبور نموده بدار السلطنه ادرنه نزول نمود و چون در بدایت آن
سفر پر خطر ضرر بسیار از قلت معاش و قحط و آزار کفار بلشکر مجاهدان رسیده بود سلطان
هر کس از امرا و حکام ملاء و سپاهیان اجناد را عنایات بجایات سرافراز داشت و بتوجه
مواطن و مسکن خود ایشان را مرخص داشته بکام دل خود گذاشت و درین اثنا از سرحد کفار
انکروس با علام و عرض عالیه میخال اغلی که حاکم سرحد سمندره بود مبلغ ثواب رسیده که
پادشاه انکروس لعین در ایام غیبت سلطان دین بر کنار آب طونه در ملتقای آب موراوا

وآن محلی که معروف بتوبلیوه است وداخل دار الاسلام بطریق غلبه واستیلا دو قلعه از چوب بنا کرده اند
وتمامی مصالح آن قلاع بتعجیل هرچه تمامتر بهم آورده اند ویک قلعه دیگر را بطرف آب تونه
در تخوم الکروس بر محاذی این دو قلعه معمور ساخته اند وباندیشه منافی بسیار
اینطرح سر وکار انداخته اند اگر فصل بهار بر عیوب مردم الکروس و این قلاع متردد باشند
بسیار خرابی وفساد وعجب عاجل وآجل بدیار مسلمانان خواهد رسید وبعد از آن تدارک
آن مفسدهٔ عظیمه بروزگار ها نمی توان **بیت** وقت هر کار نگهدار که نافع نبود
نوشدارو که پس از مرگ بسهراب دهند • بعد از استماع این حادثهٔ غریب غیرت سلطنت
ملکت داری وحمیت اسلامی ودین پروری سلطان چنان تقاضا نمود که در اندیشهٔ
دفع این فساد دینی وملکی یک لحظه اهمال ننمایند وهرچند موسم زمستان رسیده و شکر را مشقت بسیار
در غزای بغدان کشیده تعلل واهمال در دفع این صایل بر مخایل تقریر ننمایند چرا که در تدبیر و
مصلحت هر صورت نا ملایم ملک ودین که طبایع ملوک وسلاطین بکسالت وبطالت مایل
شود بحسب حاجت وشهادت تجارب اهل درایت فساد آن نکاهل با ضعاف حال
گردد چرا که در نفوس مفسدان جرات اقدام با چنان معاندت زیاده خواهد شد ودر خواطر اعدا
وبدخواهان ملت مبالاة بی اعتباری سلطان متعاقب ومتواتر خواهد گشت لاجرم
باید که وقتی کار ملک ودولت بفساد بی تدارک باید انجامید وشاه وسپاه را بعد از آن
حدوث فتن گوناگون شب وروز نباید آرمید **بیت** بر عالم کسی کرده جو گردون قهرمان •
که کند بهر صلاح ملک ترک خواب وخور • بنا برین بواعث کلیه ومصالح دولت علیه سلطان امرا و
عساکر را از توجه مساکن وبلاد خود موقوف داشت وعنان توجه بعزم غزای قوم کروس معطوف
فرمود اما مسافت میانه بیست روزه راه بود همه مراحل ومنازل کوه ودشت بنوعی که در فصل
تابستان بیشتر اوقات از شدت برودت هوا اسافران ورهروان از در انجا انواع
مشقت وایذا میرسید علی الخصوص که این عزیمت از شهر ادرنه اتفاق در اوایل زمستان

بوده ام

بود کوه پر سال ودیده کوه پرکین که سالها در روی زمین سر وپا برنگی عرش گذشته وموی فرق
برف آسا سفید ساخته بود اما درین موسم دیماه از شدت برودت هوا چندین پوشش سفیدی از
ثلوج چون مجلوح بر اندام خود توی بر توی انداخته بود واز علیه سرما اعضای جبال در پوستین قاقم وسنجاب
سحاب محفوف مینمود وجهت حفظ اندام نازک هوا از شدت باد شمال وصبا لباسی از ابر متراکم مربع ساخته
اما از برف محشو نقطی منذوف بود در گلستان اغصان اشجار را از حدت برودت شتوی برها
برده بود ولهذا اسپاه رنگ مینمود ونوجوانان باغ با وجود قوت نشو ونما از علیه سرما سر در گریبان
غنچه دار فرو برده روی خود نمیکشود **بیت** ز باد سرد پنداری که گیتی • بدینار فهر را فرو نخ آورده •
حاصل که در زمستان مذکور چنان برف ودرمهای بسیار شده بود که در هر منزل تمامی سپاه را
بایستی بر روی صحرای سیمین برف وجلید محل حلول وارتحال ساخت وهر کس منزل خود را بیار وب
کف دست خود بچندین محنت از برفهای متراکم بایستی پرداخت ویکی از آثار شدت سرما آن بود
که نهر تونه که حکم دریای عظیم دارد ودر علظت چهارده شبر بحسب سمک وعمق آب یخ بسته همگی
یک لخت گرفته بود وآب خوردنی از چنان دریای سیال بطریق نقب از چاه عمیق بایستی اخراج نمود
کمان بری که مگر کوهها بلور است بشکل موج جو یخ فسرده در دریا هنوز ناخن
پردن ز چشم قطرات اشک ز باد بسته بهیشه جو لؤلؤ لالا هرچند شدا ید این برودات بمبلغ
زیاده از حد معتاد بود فاما آن شدت وحدت متضمن صلاح دین ودنیا منتهی برفع آن فتنه اهل فساد
بود چرا که بعد از قطع مراحل برشد ایده ومحن در حین وصول سپاه قلعهای آن کفار زیر فقاسد
وفق خندقهای قلعه را چون درغایت مغاکی ساخته بودند وجهت استحکام قلاع همه را
آب انداخته لشکریان اسلام بی توقف از لختهای یخ باستیشه هرچه زودتر خندقها را انباشتند
وبیمانع بکلی توجه مردانه تسخیر قلاع کماشتند وبر هر دو قلعه که بر طرف دیار اسلام از یکجانب نهر تونه
ساخته بودند بمقتضای حکم سلطان بطریق یغما جنگ انداختند بحال استعطاف قلاع مضطر و
مضطرب شده امان خواستند وقلعه را از وجود کثیف خود بپرداختند سلطان آن جماعت

اشرار را بجون امان داده بارادت و اختیار خود بازگذاشت تا هر گراوعیه مودت مملکت خود بود
از آب تونه گذشته و هر گراز عنب سکون دیار اسلام بود در طرف اناطولی جهت محافظت قلاع
اسلامی نگاهداشته شد و چون آب تونه نوعی که مذکور شد بواسطه جلیدی منجمد گشته میان دریا کوی
از غلظت یخ زربسته بود و بفرمان کارفرمایان تقدیر صانع قدیر چنان آبی از اثر فطره [illegible] همچنین تخ
از سنگ صخره و مرمر بربسته نهری چنان عمیق که زورق آن از غمق فکرهای دور اندیشان
افزون بود سطحی مستوی چون زمین مأمون و از خوف غرق مصون و مأمون بود غازیان لشکر
اسلام بداعیه فتح قلعه کاوری که بر اطراف آب مذکور حد و مملکت انکروس اشتمال داشت بود از روی یخ جون
آب روان گذشته و بعزم تخریب قلعه مسجود دریای محیط انکسار متیقن از آهن جلباب درع و جوشن بر کرد
آن مسکن اهل فتن گشته چون کافران و محافظان قلعه سطوت لشکر سلطانی را از رای العین دیدند و عساکر
اسلام با چنان تاییدات غیبی برفع اعدا صف کشیدند چون شب تاریک جهت پرده پوشی
اهل عیوب دامن ستاری گسترده داشت سپهسالار قلعه باتفاق تمامی مستحفظان بهامت سیاه گلیمی
اضلال و کفر در کنف شب مظلم گریخته قلعه را خالی بجای گذاشت صباح زود که رایات صبح کردار لشکر
اسلام باهنگ محاربه و جدال با اهل قلعه بپای حصار رسیدند یکبار قلعه را همچون قالب بی روح
از کفار اشرار خالی دیدند بی ممانعت مانعی و مزاحمت منازع وارد قلعه را بتصرف در آوردند و ذخایر آن
آن مستولی شدند و [illegible] را با خاک یکسان کردند و آتش غضب و قهر در درون [illegible] عمارت جوبین بر
افروخته خاک و خاکستر آنجا را بباد فنا بر دادند و علی الفور مقضی المرام و منصور الاعلام بروی یخ [illegible] و
اوطان خود نهادند چون معسکر سلطانی بر وفق مدعی و طبق امانی میسر گشت سلطان هم بسمت کوچ
از روی یخ روان دار الخلافه اسطنبول باز گشت و همگی امرا و لشکریان را جهات متفق متفاق و
آن معاقب تعب و مشقت مناسب انواع الطاف و نوازشها نمود و بجار رشاد کام و فرحناک
اجازه توجه بمقام آرام فرمود داستان هشت و کیم از فتوحات سیره مبشره سلطانی در ذکر توجه سلطان مجاهد بغزای
اسکندریه از بلاد که در تصرف فرنگیان بود و ذکر کیفیت فتح قلاعی که در ابتدا نهضت همایون سابق

بر فتح اسکندریه تصمیم فرموده و گفتار در ذکر فتوحاتی که فیما بین سنه اربع و ثمانین بعد فتح اسکندریه میسر شد
و شرح واقعات کلیه مثل تسخیر جزایر که سلطان مجاهد در دریای روم با کمک موفق گشت همیشه جولانگری
طایر میمون فال سلطنت و اجلال بر مراقی مطالب و امانی و تصاعد کوکب شوکت و افضال
بر ذروه سپهر جهانگشایی و گیتی ستانی بدو گونه صفت از نعوت کمال است که بمنزله دو جناح
اقبال است یکی از آن دو جناح و ایمن النجاح همت عالی نهمت که مبدا امیل و کمالات انفس باشد
باقصای مراتب عظمت و احتشام و ثانیا بالربح الاشتغال عزیمت [illegible] است که مستعقب
انواع منافع و اغتنام است در عواقب و انجام گویا در هیکل مجموع انفس در شاه خطوع
شاهنشاهی و سلطانی همیشه علومت منشا کیفیت وارث ارواح است جهت میلان طبیعی
بجانب علو و کشور اعلی و صفت صدق عزیمت مبدا کیفیت طوبت جهت تسهیل جنبش اعصاب
و اعضا بقبض و بسط و اخذ جمیع رغایب دین و دنیا و نتایج این دو دیعت خسروانه ودیعه
این مرد و شاه سعادتمندانه در صحایف اعمال و در وجوه احوال سلاطین جهانگشا و خسروان
معالی انتما اجل و اعلی و اتم و اولی است چون شاه همت بلند بمنزله وارث عزیمت در نفوس بشری
و عزیمت صاحب نظر طوبت اساسات در طریق نیل رتبه سروری تحریک اعصاب و عضلات و
تفکیک شد و تنقیح مفصلات لازم صاحب همم علیه و عزایم سینه راسخ که از حرکات سیر و سفر
در مسالک مطالب و اوطار تقاعد نشاید نمود و همواره مطمع نیت صادق را در مراحل مقاصد
و مآرب جلوه گری باید فرمود شعر لو ان فی السکن المداوی بلوغ علا ۰ لم یبرح الشمس یوما
دارة الحمل ۰ چنانچه این سلطان دین محمدی و آن مظهر توفیق ابدی که از ابتدای طلوع نیر
صبح سعادت همواره در عرصه ملک و شهادت خورشید مثال بسط صبح نورانی جهت ادراک اقصای
مراتب سلطنت مودی و هر آینه [illegible] چون سنان و خنجر [illegible] ترکمان
در ایام منام بیاسودی گاه [illegible] قهرمان عالم اشراق از ظلمت ظلم سیه دلان
اهل نفاق جون دل صاف اهل حق مصفی داشتی و گاه کشور [illegible] شوکت سپاه اسلام پناه

از تاریکی کفر و اشراک پاک کرده لوای معلای یماز ابر قسطنطنیه خصار عالم اعلی بر افراشتی

بیت چو آفتاب گشودی مشارق آفاق • برای تیغ زنا تایید ایزد متعال العقبه •

الکه در شهور سنه اربع وثمانین وثمانمائه سلطان مجاهدان بعد از معاودت از ممالک ایران و دفع
مخالفان و معاندان دیگر تجدید عزایم خسروانه متوجه جهاد فرمود و چون در دیار مغربی ممالک
روم ایلی در ولایت ارناوت حصن حصینی موصوف باسکندریه بود که اصل بنای آن قلعه با تکبر
وذوالقرنین منسوبست و از قدیم الایام تا زمان سلطان لایزال اعلام کفار فرنگ بر آن حصار
منصوب و مرکز نشو رایت محمدی بر آفاق حتی آن کهسار کفار شاییده و مطلقا آن زمانیس مصابیح
وصباح ایمان بر صبح صادق بر غره نواحی آن کشور ندمیده و دست تسلط اجنبی را بجز قهر
عالمتاب بر آن قلعه و دیار استیلای نبوده و هرگز رایت فتحی بغیر خرد سپهر جهان بیرا بجانب
بر و بال نگشوده

نه باشش رایب از تاب خورشید   نه نو بشش را گذر از ابر و باران

فاما بر مثال ظهور صبح اول از سطوت عزایم سلطان بر آن کشور نمایان شده بود و سلطان
مجاهدان سلیمان پاشا را امر تسخیر و فتح آن قلعه و احاطه آن مملکت فرمود فاما سلیمان
پاشا لوای فتح اسلامی را بر دراقی آن قلعه خیر آسا شوالت بر افراخت و دران نوبت لشکر
اسلام را از محاصره انجا باز داشته توفیق فتح انجا را بنوبت دیگر انداخت و آن تسخیر
تسخیر قلعه در خاطر همایون همیشه مشتاق می نمودند فاما جهت موانع عظیمه دران دو سه سال
فرصت توجه عسکر مجاهدان بآنجانب نبود و دران اوقات حکم قضا جریان نافذ شد که
امرا و لشکریان روم ایلی و اناطولی مجتمع گشته بسپهسالاری احمد پاشا کدوک متوجه اسکندریه
شوند و همگی حکام و سناجیه طرفین جهت این عزیمت اعداد اسباب نمود و عزم غزا کردند فاما
احمد پاشا کدوک جهت خویشتن داری در امتثال این امر سلطانی تقدیم اعذار نامقبول نمود و
وسبب آن مهلاو در تقدیم صدر سلطان قهار احمد پاشا را حکم حبس در قلعه تنگی حصار
اسطنبول فرمود و سلطان از غایت اهتمام بذات شریف خود بآن غزا توجه کرده باشباه

قهرمان

فتح روی بجانب ارناوت آورد و اولا بر سمت طریق قلعه آقچه حصار را که مدتی در زمان پادشاه مغفرت
پناه سلطان مراد والد سلطان آنجا را محاصره نموده بود و در زمان سلطان نیز بهتا میگذشت که
آنجا را محصور عسکر اسلام فرموده بود و مطلقا تسخیر آن قلعه میسر نشد فاما امتداد حصار در این
اوقات که سلطان بحوالی انجا رسیده بمرتبه انجامیده بود که ساکنان قلعه از مضایقه و مخمصه
بخوردن سگ و گربه افتاده بودند چون استماع نزول رایات سلطانی بآن حوالی نمودند
از غایت اضطراب و اضطرار وصول روز زندگانی ایشان بحال مرگ و احتضار از نواب همایون امان
طلب کردند وبی توقف و امهال قلعه را بخدام سلطان سپردند چون در مقدمه توجه بنواحی اسکندریه
چنین فتحی دست داد و سلطان دین محمدی را تفألا بتسخیر آن مملکت بغایت مستحسن افتاد و
و از آن مرحله جمیع لشکریان را بتسخیر اسکندریه و توابع فرمان داد اما وضع قلعه اسکندریه و قلاع
توابع و ولایت آنجا آنست که این قلعه ایست بر سر کوه و کمری بغایت بلند و استوار و از یک طرف
آن کمر نهری عظیم که موسوم بتوزاست لایزال در گذار و بر سه طرف نزدیک این حصار بفاصله اندک
مسافتی سه قلعه دیگرست در غایت استحکام و هر کدام از آن قلاع در نفس خود در نهایت
متانت و استحکام یکی از آن قلاع موسومست بیش و یکی درغوش و یکی بکول بابی اما درغوش قلعه ایست
که بر کوه و هامون آن همه درخت زیتون رسته و اسباب معاش مستوطنان آنجا از محصول
آن حوالی بهم پیوسته و اما قلعه کول باشی را بر دهنه دریاچه و غدیری بنا کرده اند و بواسطه
آن قلعه محصولات و منافع آن دریاچه را در حیطه ضبط در آورده چنانچه هر ساله از فواید ماهی آن
دریاچه چهل هزار فلوری رخ و نیرول میرسد و اما قلعه بش در محلیست که دو نهر عظیم یکی بویانه
یکی درنه بیکدیگر متلاقی می گردند و از آنجا همان نهر در غایت قوت و عمق بدریای فرنگ متصل میشود
و اسکندریه را در این محل که انهار مذکوره بدریا پیوسته بنا فرموده اند و مملکت را در غایت پر میوگی و
پر محصولی و وفرت منافع بآن قلعه تابع نموده اند و اگرچه در قدیم الزمان این قلاع و مملکت داخل
کشور ارناوت بود فاما جهت اتصال آن انهار بدریا بار پادشاهان فرنگ و وندیک

آن مملکت را بچنین تدابیر در تحت تسخیر در آورده اند و قلاع انجا را از راه دریا بهر نوع یراق
واسباب مستحکم واستوار کرده چون سلطان مجاهدان با سپاه بیعدد و کران از عقبات
دشوار و کوهها و دربندهای استوار انجا گذار فرمود و بکنار آب درین رسید اتفاق آب
مذکور در عین طغیان بود و عبور چنان لشکر گران از ان آب نشد و روان نهایت بعید
می نمود اگرچه بعضی لشکریان حبالها و کلکها از چوب و رق منفوخ و چوب و نی بهم می بستند
و اسپان خودرا در آب می انداختند و هر گونه تدابیر از آب مذکور عبور می نمودند اما سلطان
ملاحظه فرمود که با تعویق گذار با وجود چنان لشکری بسیار باندک وقتی متعذر می نماید و در
سر وقت گذشتن جمعی اسپان و الاغان ضعیف و فقرا ضعفا در موج تلف می شدند بنابراینه
سلطان مجاهدان فرمان قضا جریان بترتیب جسر و پل عظیمی بر آب مذکور اصدار نمود و
بعد از اتمام پل تمامی لشکر را بسهولت عبور فرمود و قلعه اسکندریه را از جمیع جهات بلشکر
اسلام محاصره کرد و چون عبور از معابر ارباروت نهایت متعسر بود سلطان چندین هزار
من مس را بر لشکریان قسمت نمود که در پای قلعه بار تسلیم توپ دیوان نمایند و از ان
مس در پای قلعه اسکندریه رعادها و تفنگها طوب ترتیب فرمایند و بر حسب امر عالی
از ان قوارع کوه سیما و سنگهای طوب از بالای آن قلعه آسمان سا مقتضای و امطرنا
علیه حجارة من السماء بظهور می آوردند و تمامی دیوارها و مساکن قلعه را از درون و بیرون بضرب
طوب و تفنگ خراب میکردند   شدش رخنه در شهر بنیاد سید   برازه در و بام شد بید
تفکها چو زلزله سی در گشت   بیاز انگشته بهم باد داشت   چنانکه از صدمات طوبهای سنگین
دیوارها و برجهای قلعه مجوجرم سوی واو از وقیق و ذرات صغار غبار در گشتی دیوار از بالای
قلعه ریخته و پنجه میاحت شد و برج و باروی قلعه را باین نوع باستیام از هم پاشیده بر هم افتاد
که اگر کسی از اهل قلعه بر بلندی آن کمک و کنار حصار گردیدی از زمین اوفتاد و در تخته سنگها
از بالای قلعه بی اختیار تا روی زمین می لغزیدی و مردم قلعه را هیچ نوع دیوار و جایی نماند که

باقی هم

در چنین جنگ بان دیوار محفوظ و محمی مانند و مستحفظان قلعه زیاده بران سرکوب و منکوب
شده بودند که مقاومت انچنان لشکری بنهایت ممانعت و منازعت نتوانستند نمود
بود کوه اگر دشمنش ایستاده   بباد فنا بردهش چو کاه   چون حال قلعه بتمامی بر این آیل
شد و از انهدام قلعه دیوار دولت کفار بسقوط مایل گشت سلطان حکم فرمود که لشکریان
اسلام بر سر قلعه یورش نمایند و بهر نوع که باشد بر اطراف و جوانب قلعه که محل باشد تدابیر
گوناگون برانید بر حسب امر واجب الاذعان که امر ممتنع را در حیز امکان می آورد همگی لشکر را
یراق یورش اندیشه فرمان شد و تسخیر قلعه با چنان لشکر و آن متور بمکان گشت
فاما هنگام سحری که جهت قرع حصار بت تار و قلع دیوار آن قلعه استوار قارعه بر تندی
خورشید بر دهان توپ فلک اثر ترتیب پذیرفت   و از نفخه مشرق لمعه از اخگر
جهانسوز مهر در مقوعه دایره افق افروخته شده اوام نخادات صبح صادق بچی از اطراف
قلعه زبانه کشیدن گرفت   و از بروج حصار متین جمع برین بنی نفرد از ان لمعات شهبلیم
اخگر نورانی بنیاد صعود نمودند و در پنجه زورمند خورشید عالمگیر درهای آهنین ظلمت را از نور
مصور سپهر بر روی جهانیان بر گشودند   فتح سور چرخ خواهد آفتاب   دان فکند از
صبح بر برجش طناب   عساکر منصور مجاهدان یکبار روی بتسخیر حصار اسکندریه نهادند
و هر کس در فکر و تدبیر صعود بر اراقی آن قلعه استوار افتادند و از دامهای و ریسمانی و
کمندهای رسنی را طراف کوه و کمر آن انداخته تا بپای حصار رسیدند اما جهت تراکم خرده
سنگ دیوار و در تخته گاه از ضربت طوب بر مثال ریگ روان از هر کنار ریخته شده بود
جای صعود از هیچ طرفی نبود اگر هر که قدم بران او انهاده مثل سنگ و کلوخ می نهاد ازبلندی
آن بی اختیار تا بنشیب احجار فرو می افتاد   و از بالای قلعه هم کفار آتش پنهاد و تیر و
سنگ طوب و آتش نفط و دود و سایر دوافع و موانع صعود حسبی ارانی جولان قلعه گشت
و بسیاری از لشکر مجاهدان عرصه سیپی را ها بحب شهید کردند و هر کس از اولاد و ران کر

بهزار کونه تدبیر بپای قلعه رفته بود بضرب طوب فرود آورده‌اند چون با وجود آن
ومنع ارتفاع واستحکام حصار و بآن همه بلندی کوه و گرد اطراف آن سور استوار
بی عایق و مانعی هم صعود بر بروج وجدران آن محتمل و میسر بود تکلیف که لشکر کفار
اشرار از غایت اضطرار بشرار تیغ و سنان آتشبار و از لهبات قوارع و دوافع
الملتهبات نار محاربت و مدافعت می‌افزود چون آن روز از طلوع صبح تا انبساط
ظلام شام دفعه دفعه و فرقه فرقه غازیان مقدام داد دلاوری دادند و جمعی کثیر بجهت
برغای بلاک افتادند سلطان را محقق شد که لشکریان مجاهد را مطلقا در سعی
وجد تقصیری نیست فاما آن قلعه بیورش و جنگ بهیچ تقدیر قابل تسخیر نیست بنابراین
از توقف فتح و ظفر ران مطلب خاطر همایون سلطانی متأثر شد و در جبر و تدارک
آن قضیه بسیار متأمل و متفکر گشت و بعد از آن ارکان دولت چنان مصلحت
دیدند که آن سه قلعه اطراف اسکندریه را هم یکبار محاصره نمایند و بتوفیق الله تعالی
چون آن قلاع مسخر شود بتدریج قلعه اسکندریه را هم تسخیر فرمایند و بنابرآن هم فرمان شد
که امیر الامرای روم ایلی که در آن ولا داود پاشا بود با امرا و لشکریان تابع او
بقلعه کول باشی رایت فتح بر افرازند و سلیمان پاشا بگلربیگی اناطولی با امرا و
عساکر آن جانب قلعه درعوس را مسخر سازند اتفاقا چون داود پاشا بقلعه کول باشی
رسید کفار بی هیچ وجه منازعتی تسلیم حصار کردند چون بشارت فتح بسلطان رسید
امر همایون شد که داود پاشا نیز بر سر قلعه درعوس رود چون قلعه مذکور را داود پاشا و سلیمان پاشا
چند روز حصار کردند مردم قلعه را از هر جهت تنگ آوردند روزی داود پاشا منادی یغما و تاراج میان
لشکر انداخته متوجه جنگ حصار گردید و دلاوران دین همان روز قلعه چنان استوار را در حیطه
تسخیر در آوردند چون آن قلعه هم مسخر آن لشکر منصور شد حکم سلطانی نفاذ یافت که از آن قلعه
بهمان جمعیت بر سر قلعه بش آیند و باتفاق آن قلعه را بهر وجه که باشد فتح نمایند مستحفظان

قلعه بش چون سطوت سپاه اسلام را در فتح آن دو حصار سابق شنیده بودند از خوف خود
از محافظت قلعه فراغت نمودند و چند کسی بزرگ فرنگستان که از راه آن نهر عظیم بپای قلعه
آمده بودند با همگی اهل و عیال و اسباب خود در کشتیها نشسته میخواستند که از آن نهر خود را بجزیره
دریا رسانند و از میان لشکر مجاهدان با جمیع متعلقات خود را از آفات بازرهانند چون مر
عبور کشتیها بران نهر عظیم از محاذی اردوی همایون بود فی الحال از مجاری نهر مردم
معسکر سلطانی را آمدن کشتیها بران وجه نمایان شد از اطراف و جوانب لشکر اسلام
آن جوانب سلاح پوشان و منال الملک از جوانب و عنان مجاهدان [illegible] دیدند غریو عظیم
از میان غازیان و غانمان اردوی همایون سلطان برخاسته بکنار آب دویدند و هرکس در
سباحان دلاور و سباحان آشناور چون شمشیر برهنه خود را عریان کرده شمشیر خود را برهنه
بدندان گرفتند و آشناکنان اولا بدو کشتی قدرعه گاوران رسیدند و همچنان با تن عریان
محاربه کنان بران گاوران کشتیها تیغ کشیدند و جمیع کفار فجار را که در درون کشتیها بودند
در دم بدم شمشیر آبدار خود کشتند و همگی اموال و اسباب اسیران را مالک گشتند و اموال بی حد و حساب
بغنیمت آوردند و برین وجه غازیان بر کشتیها که از عقب آن قدر غنایم آوردند توجه کردند
و غایر کشتیها دیگر کفار و از مردم قدرعه را گرفتار تیغ خونخوار غازیان دیدند عنان کشتیهای
خود را منصرف داشته از خوف و پاس خود از راه باز گردیدند و جزیره بر کنار آب بود
بغایت پر بیشه و جنگل خود را بهر وجه که بود بآن جزیره متحصن ساختند و کشتیها را در میان
آب خالی گذاشتند لاجرم برهمان اسلوب سابق دیگر غازیان و دلاوران دل بر دریا داده خویشتن را
خود را بآن جزیره رسانیدند و همچنان از میان آب برهنه بیرون آمده و روی بآن گاوران
نکوخصال نهاده همگی را اسیر کردند و جوق جوق جمعی که از آن متمردان با شمشیر روان پاک
بیافکندند و اهل و عیال و اسباب و اموال ایشان را در میان کشتیهای ایشان می انداختند
و بعسکر همایون می آوردند و برین طرز و اسلوب جرأت و دلیری عرفی مشتمل بر انواع غنیمت کردند

از میشند ر

شعر ولم یجد الانسان الا ابن سعیه ٭ فمن کان اسعی کان بالمجد اجدرا ٭ چون
مرسر قلعه ئیش وکول باشی وددعوس بخت تقرف خدام سلطان اسلام در آمد قلعه
پش ها را جهت مصلحت خراب کردند وسایر قلعها را در غایت استحکام نموده مردم
مبارزه یراق بسیار در میان آنها در آوردند وجهت توقف فتح اسکندریه سلطان را
دغدغه بسیار بود اما توقیف و تعویق تسخیر قلعه را با اهمال وسواء تدبیر ارکان دولت حمل نمود
وبنابرین غضب وحدت سلیمان پاشا را از امیر الامرائی اناطولی عزل فرمود و
منصب اورا بکوالکو محمد پاشا ارزانی داشت وبجای سلیمان پاشا در جمیع لوازم امارت
مذکور اورا دران توجه بنور بگماشت هرچند که مردم لشکریان منصور بر قلعه اسکندریه
یورش و جنگ سلطانی بپای قلعه آن می شتافتند ومطلقا طریق تسخیر انجا از راه
جنگ وجدل نمی یافت سلطان دانست که طریقه فتح انجا منحصر بر امتداد محاصره
ودربند آن است وچاره تدبیر تسخیر انجا مقصور بر قهر اهل معاش ومنع اسباب
انتعاش مستحفظان است بنابران حکم سلطان شد که اکثر امرا وعساکر روم ایلی والاطولی
زیر قلعه اسکندریه بمحاصره قیام نمایند وراه آمد شد فرنگستان را از خشک وتر بر اهل
قلعه مسدود فرمایند ودر بندر عظیم بوبانه قطره وپول بسته بود بر هر کدام طرف پل دو قلعه
استوار ورده روز بیت استحکام براو داشت ودر هر یک اسباب حرب وضرب از تیغ وسنان
وطوبهای گران مهیا ساخته جمعی کثیر از دلاوران ابطال قطب مرد وحصار بگماشت که اگر
از طرف دریا کشتیهای فرنگ آیند ودر صدد امداد قلعه بهر وجه توجه نمایند در مقام
ردع ومنع کفره از حمایت قلعه ایستادگی کنند ودر محاربه ومقابله کفار حصار مردانگی نمایند
بجا کش بتدریج یکسان کنند ٭ بانگ زمانیش ویران کنند ٭ درا از رخنه
برج حصار ٭ فوز برآرند ازان کار وبار ٭ وامرا وحکام عظام کرام وجوانان مبارز
پیکان اسلام را بسپهسالاری احمد بیک ولد اودونس بیک در انجا گذاشت ودر جمیع

امور

امور سپهداری مشار الیه را جهت مرجع ومدار لشکریان بگماشت چون سلطان اندیشه
محاصره وتسخیر آنحصار را مکمل ساخت رایات اقبال بصوب دار الخلافه ادرنه معاودت برافراخت
چون مدت شش ماه قلعه محصور ومسور بوجه معهود شد طریقه امداد ومعاونت از جوانب
را بر اهل قلعه مسدود گشت روزی از بالای قلعه کافران فریاد کردند که از سپهسالار لشکر
اسلام التماس داریم که یککس ما را راه دهد که مکاتبات وپیغامهای ما را بپادشاه ما ونیک
رسانند وحال تنگنائی وبیم هلاک را بصاحب مملکت ظاهر گرداند اکنون چنانچه درین چند روز
جهت قلعه نوعی که مقدور باشد مددی رسانند ما نیز قلعه را نگاه داریم واگر چنانچه
پادشاه ما را بااین اسلوب که ظاهر ومشاهده است قدرت اسعاد وامداد ما نباشد ما نیز قلعه را
بابان نواب سلطان بسپاریم احمد بیک چون آثار صدق از کلام آن کفار مفهوم ملاحظه
نمود وبدولت سلطان بهیچ وجه نگرانی از امداد کفار نبود یکی از مردم قلعه را جهت ایلچی
راه داد ومکاتبات واخبار ضعف وناتوانی اهل قلعه را بپادشاه ونیک فرستاد
بعد از وصول آن برید ورسول اهل قلعه چون فرنگ را قدرت حمایت ووقایت قلعه نمانده
بود وراه آب جهت آمد شد کشتیها مسدود ومفقود گردید باضطرار باختیار تسلیم قلعه نمودند
که مردم قلعه واسباب ایشان را بتوجه فرنگ بازگذارند ومملکت وقلعه را نواب سلطان متصرف دارند
بنابرین معذرت پنج کشتی بزرگ جهت حمل ونقل اهل قلعه از ونیک فرستادند وبموجب موعود
در باب تسلیم قلعه باحمد بیک پیغام دادند احمد بیک کیفیت این اخبار را بمسامع علیه سلطان رسانید
واذن همایون در تصدی آن امور حاصل گردانید ومردم قلعه را با اموال واسباب
دران کشتیهای فرنگ حمل نموده روانه ونیک ساخته وقلعه چنان بی نظیر را از کدورت شرک
وکفر بالکل برپرداخت وبروج واسوار حصار را بدولت اسلام در غایت حصانت واحکام نمود و
جمعی از دلاوران عرب ونیکوی را بگماشت انجا مقرر فرمود واعلام سپاه اسلام
برداشته بملازمت بارگاه خداوندگار عاید گشت ومواد عنایات وعطیات سلطانی درباره او

متضاعف و مترايد شد **واقعه دیگر از حوادث سنه اربع وثمانین وثمانمائه** انکه در این اوقات که
سلطان متوجه حصار اسکندریه شده بود و در ان یورش انواع صعوبتها در راه روی نمود و سلطان
در اکثر آن شداید بذات شریف خود متصدی ترتیب مصالح سپاه و مباشر تدبیر تسهیل و تکمیل اسباب عبور
وراه می بود روزی در اثنای کلمات میان خواص و مقربان بطریق شکایت تمیمی را بدان کور
لسان مبلغ البیان فرمود که یکی از میان همه این ارکان دولت و علما رعایا نارگاه سلطنت نیست که
در چنین سفری پرتعب جانب تعهد مصالح امور و متصدی مناظم جمهور تواند بود و بضرورت در اکثر
اوقات خود بخود مارا مباشرت نظم مهمات می باید نمود و دران ولا پاشا اعظم امیر مکرم احمد پاشا
هرسک اغلی در سلک مقربان بود و بسبب امیر علی سلطان اختصاص گرفته در مجلس همایون مباشرت
کلمات می نمود و اکثر سخنان خوشمندانه او را بر خاطر خطیر سلطان اثری بود در ین حالت که سلطان
آغاز شکایت ارکان دولت و امرا عظام اظهار میکرد و احمد پاشا در مواجهه سلطان ذکر
احمد پاشا گدوک که دران اوقات مهجور سلطان و در قلعه ینکی حصار اسطنبول گرفتار بود آن
بود بمیان آورد و باین اسلوب که اگر آن چاکر مخلص سلطان درین سفر رفیق بودی تمامی خدمات
سلطنت و مصالح سپاه و لشکری بطریقه کشورگشائی و مملکت گیری بنوعی بتقدیم میرسانید که مطلقا
برآینه ضمیر منیر سلطانی غباری نمیرسید و هیچکس از مردم لشکری این نوع محنتها نمیکشید چون سلطان
اینگونه کلمات از احمد پاشا هرسک اغلی شنود چون فی الواقع مطابق حق محض صدق بود و بال اعتقاد
سلطان نیز موافق مینمود مطلقا ازین طور گستاخانه اداء کلام اعراض ننمود فاما مطلقا بنفی و اثبات هم
در جواب اینقول التفات نفرمود لیکن از مجاری حال محقق شد که سخن حق بغایت در خاطر سلطان موثر
افتاده و آن کلمات صدق حقوق خدمات لایق و عبودیات رایق احمد پاشا گدوک را
بیاد سلطان داده فاما منشأ بیخبری سلطان در باب او هم از سیئات وی او بی احمد پاشا بود
والا حقوق خدمت او را هرگز ضایع نفرمود هر که باشاه خود ستیزه کند قدر خود را خیره و
دیره کند تا بعد از آن که در تسخیر اسکندریه قلاع و توابع آنجا را سلطان فتح فرمود و تسخیر نقش

اسکندریه و در ان نهضت سلطانی میسر نمود و بنا بر حمل تقصیرات بر اکثر ارکان دولت و ملاحظه
تاخیر تسخیر اسکندریه از سوء تدابیر علیان حضرت اولا سلیمان پاشا را چه مواخذه بعضی تقصیرات عزل
فرمود و بی آنکه کسی ذکر و شفیع احمد پاشا گدوک شود سلطان او را بیاد آورد و بمقتضای فرمان
جهانمطاع حاکم اسطنبول را حکم کرد که احمد پاشا را از قید و زندان خلاصی دهد که او را از حبس که از اقلیم ولایت
شهر سلایک را با ولد رزانی داشتیم باید که او را ای جانب از حبس اطلاق نماید و مشار الیه نیز فی الفور
از جانب اسطنبول به سلایک آید هنوز سلطان بر سر قلعه اسکندریه بود که احمد پاشا گدوک
بر حسب امر همایون توجه به سلایک نمود در انجا می بود چون سلطان از اسکندریه معاودت فرمود
فرمان همایون مجددا باسم احمد پاشا صادر شد که ایالت مملکت مولینه که سرحد مملکت فرنگ است ارزانی داشت
با و ارزانی داشتیم و دران سرحد او را جهت مصلحت فتح بقایا ولایت افلوت و عاصیان و متمردان
آن مملکت گماشتیم احمد پاشا پانزده روز در سلایک حاکم بود که این حکم سلطانی باو رسید او نیز بر حسب امر
مطاع متوجه ولایت مولینه گردید و دران جوانب بسیاری از ولایت ارناوت را که در مقام تمرد و عصیان
بودند و بعضی را بتقدیم رای و تدبیر و بعضی را بضرب تیغ و تیر مسخر ساخت و تمامی آن حدود را از معاندان
ملک و دین می پرداخت چون مهمات آنجا را بر وجه اجمل بانجام رسانید تسخیر مملکت پولینه را از
فرنگستان با خود طرح انداخت و عرضه داشت پایه سریر اعلی نمود که فتح پولیه فرنگ از طرف مولینه دولت
سلطنت موروث را طریق تحصیل آن مملکت از زمین ممر روجه اسیر ممر است فاما عرض تفصیلات آن مطلب کلی
موقوف بمواجهه و مشافهه خدام سلطنت است و چون از پایه سریر دولت مصیر مقدمات آن مطلب میسر گردد
تحصیل ممالک وسیع از فرنگ آسان است بر حسب سؤال احمد پاشا سلطان رخصت توجه او بدرگاه
دولت پناه او داد و مشار الیه نیز از سر شوق و غرام توجه باستلام آستان سعادت و دستگاه نهاد و دیگر
باره بتقدیم خدمات سابق و لاحق منظور قبول خاطر خطیر سلطان بود و مجددا سلطان عظیم الاحسان او را
منظور نظر تربیت خسروانه نموده در جاه و مرتبت او افزود بنوعی که او صلاح دین بود اسباب
فتح ممالک پولیه از سفن و جواری و سپاه و لشکری مهیا و مرتب نمود و چون مملکت پولیه

که مشتمل بر بلاد عظیمه و دولاقیه واز معظمات ممالک فرنگستانست و میان این مملکت و روم ایلی
در محاذات ولایت مولینه افتاده در محلی که عرض خلیج دریای فرنگ یکروزه مسافت در میانست
و ممالک پولیه نسبت با سایر ممالک عظیم فرنگ در وسط افتاده است بعد از استیلا
و تسلط بران ممالک تصرف در جمیع اطراف فرنگ بسهولت حاصل است و تملک آن
مملکت مدار ابتی بلاد مشهوره مثل رومیه کبری و دار الملک فرنگستان با آنجا ایل است

بیت
مدبت آر سر حد دشمن بتیغ ● بملک عدو تیغ باران چو میغ ●

چون احمد پاشا
از حضرت سلطان جمیع اسباب تسخیر مملکت پولیه و تجهیز لشکر بر و بحر مهیا ساخت و
لوای اعلای جهاد و غزا را بصوب فرنگستان پولیه بر آسمان بر افراخت اول از
ممالک پولیه اتورنده نام که اقرب مداین آن جوانب است مدار الاسلام و شهر بند و حصاری
دارد در غایت معموری و استحکام چون سفاین و جواری و سپاه و لشکری سلطان مجاهدان
در ظل لواء نصرت اقتضاء کدوک احمد پاشا بآن شهر دریا کنار رسیده بعد از چند وقت که
مداخل و مخارج شهر را بعین استبصار دیدند و مردوده بران حصار و شهر بند جنگ می انداختند
تا اینکه روزی شهر را با قلعه تسخیر ساختند و چندان اموال و غنایم از ان شهر معموریت
تصرف لشکر منصور در آمد که تعداد منافع اعداد آن از ضابطه عقود حسابات و الوف بیرون
بود و بر گهبرکان فرنگی نژاد و ماه رویان پریزاد جواری و غلمان بحکم رشک حور و
رضوان جمله غازیان را نصیب افتاد و چون آن شهر معظم معمور و کشور مستور محصور احمد
پاشا را میسر شد باندک فرصتی بسیاری از ولایت و قلاع اطراف آن شهر نیز مسخر گشت

نظم
قلعه داران فرنگ را دند ● قلعها با کلید بسپردند ● هر کسی زینهار نامه گرفت ●
جان بتوقیع او گرو کرد ●

چنانچه جمیع ممالک فرنگستان را ازین مدخل سپاه اسلام
اضطراب و اضطرام تمام روی نمود و هیچکدام از سلاطین ممالک فرنگ را قوت مقاومت
و مدافعت سپاه موفق مجاهدان نبود و امیر پاشا را به نیز در ضبط آن عزل و اجتهاد

می نمود و جمع سکنه آن بلاد را با منیت و امان و عدل و احسان ممتع و بهره مند فرمود

نظم
او چو با کار مملکت پرداخت ● هر کسی اقبقدر خود بنواخت ● کار بر رونق آب باز آورد ● رفتگان را بلک باز آوردم

اگر چون سلطان بعد از غزای اسکندریه چند وقت در دار الملک قسطنطنیه متمکن بود اما مرکوزه
بخت بیدارش از ملاحظه رخسار فتح و ظفر در اجفان استراحت نمی غنود و لایزال در اندیشه
فتح کشوری از بلاد فرنگی و در فکر غزای دیگری از اقطار اهل کفر و عناد می بود در ان چند روز
نوبت در استنبول از روی دریای شمال جهت فتح قلعه و حصار تونه بر کنار آب از آق از نواحی کفه
فرمود چرا که بعد از فتح ممالک کفه هنوز آن ولایت در تصرف کفار بود و حاکم قوجه ایلی را با جیب
از عساکر منصور در سی کشتی بزرگ براه دریای قرا دکیز با آنجانب فرستاد و در ان اوقات چون
جماعت فرنگیان صفت جهانگشای سلطان در آفاق جهان شایع دیدند و امرا و عساکر منصور سلطان
و جواری و سفاین مجاهدان بحوالی قلعه تونه رسیده و جماعت کفار و مستحفظان حصار تیری
بغیر از سپردن ملک و قلعه چاره ندیدند و قبل از غلبه قهری بطوع و رغبت خود امان خواسته
بتسلیم قصبه پرداختند و قلعه مذکوره با توابع و لواحق که بندر و فرضه تمامی ممالک اوروس و
ولایات چرولد و معظمات ولایت کفار و معبر تجار و قوافل و کشتیهای اقطار است بتصرف
نواب سلطان دین محمدی در آمد و مداخل آن ولایت و معبر از جهت خزانه عامره بر سایر ملحق گشت
و بنابرین فتح حدود و اطراف مملکت که از مداخلت کفار و مخالفان معارض شده

بیت
خرابی که شد دیگر آباد کرد ● در ظلم را خانه داد کرد ●

واقعه دیگر از وقایع [illegible]

آنکه در بعضی اوقات
که خصومت و معادات میان سلطان دین محمدی و حسن بیک اشتداد یافته بود و طایفه ای [illegible]
و فتنه انگیزی حکام حدود و اقطار روم و عجم در صدد امتداد و ازدیاد می بود و حاکم قلعه
و ولایت طرول که در نزدیکی ولایت بایبرد و ارزنجان و متصل بسر حد ممالک سلطان افتاده
انواع فتنه انگیزی و نفاق نسبت با خدام سلطان بنیاد نهاده بود و چون سلطان بعد از
فتح و غلبه بر حسن بیک و قتل فرزند و امرای عظام او در ان حدود چندان اتفاق نیفتاده بود که

سلطان م

مدارک دفع آن مفسده شایستی نمود و همیشه مواخذه و انتقام حاکم طرول در خاطر خطیر سلطانی
محظور می بود بنابران در شهور سنه اربع و ثمانین و ثمانمائه فرمان جهان مطاع باسم ولی العهد
سلطان اعنی سلطان سلاطین زمان سلطان بایزید خان خلد ظله علی اهل الایمان که در انولا سلطنت
رومیه صغری و آن اقطار منسوب بود اصدار فرمود که وزیر اعظم خود را که دران اوقات داود
پاشا بیک بود با لشکریان انجا نزد تسخیر طرول روانه سازد و عروق مخالفت را از ان
دیار بالکل برانداز و سلطان نیز امر واجب الاذعان والد خلافت پناه را امتثال فرموده
برهان ملک ارغار قصر بیک را با لشکریان روم و صوفیه روانه آن صوب گردانید و
بتوفیق یزدانی و یمن دولت روز افزون سلطانی بی توقف و توانی قلعه و ولایت طرول در تحت
تصرف خدام سلطانی درآمد و حاکم قدیم انجا بدار الملک و به ویرطیق فرار اختیار کرد و
مالتی به یار جیم زن و حسن بیک کردی با و پناه آورد و حسن بیک را خود قدرت حمایت او
نبود و بضرورت چون بوسیمه قوت و اقتدار این خاندان خلافت می افزود و حاکم
طرول قطع نظر از ملک و ولایت خود نمود تا در انجا بنا امیدی و اوارگی بو نمود **بیت** هر که در
خدمت درگاه تو تقصیر کند • ای بسا روز که از کرده پشیمان بشود **واقعه دیگر از وقایع سنه اربع**
انکه در زمان سلاطین سابق آل عثمان خصوصاً در اوان سلطنت پادشاه جنت مکان سلطان
اورخان غازی علیه الرحمه بحر و بر ممالک از جانب ممالک ابا دولی در تصرف محمدیان درآمده بود
ابعضی از جزایر یونانی که نزدیک ساحل بطرف دیار روم ایلی است و دو جزیره بغایت نزدیک بکنار
دریا بود یکی موسوم بمتوره اوای و جزیره دیگر بصوصام اوای و جهت قرب جوار ممالک اهل
ایمان و ازدیاد اسباب شوکت سلاطین آل عثمان جمیع ملک و مواضع آن دو جزیره هر روز
ایام از ترا حمت و توفیقات حق گرفته ضمام اسلام غیر مسکون مانده بود از انکه چون آن
جزیره‌ها بسیار معنی دارالاشت جماعت کفار فرنگ را محافظت آن هر دو جزیره متعذر می نمود و هنا
بود که قلاع و مواضع انجا را بی صاحب انداخته بودند فاما دزدان و اوباشان فرنگ از روی دریا

جزیره‌ها

جزیره‌ها که ممر گذار سفاین تجار و قوافل اطراف منسوخ و متوجه حج بودند و همیشه در فرضه والیمان
آن جزیره‌ها پنهان میشدند و قطع طریق کشتیهای اسلام می نمودند و سلطان از فرط ممالک را
احیانا از استماع اخبار فتنه و اضرار آن کفار اثر اندوه ملال بسیار بر ایشان میشد و همیشه
در صدد تدارک آن مفسده قطاع الطریق می بود چون از غزای اسکندریه معاودت فرمود
توجه همت عالی سلطان بتعمیر و آبادانی آن جزیره‌ها معروف شد و از دار الملک قسطنطنیه احکام
جهان مطاع یکی بحاکم ولایت بیغا اصدار فرمود که با لشکرهای توابع خود بتعمیر جزیره بوده اداکه
در قرب جوار ولایت اوست توجه نماید و حکم دیگر بحاکم قرابی ایلی القادر فرمود که صوصام
اوا سی را او تعمیر فرماید و هر کدام بموجب لشکرهای غزیان و ینکچری که با معین و
جواری سابق از استنبول و کلیپولی متوجه شده بودند بجزیره‌های مذکور رفتند و در هر جزیره
حصاری رفیع زیاده بر حصون قدیم برومه و لیمان دریا تعمیر نمایند و بجا حصون و
قری و مواضع آن جزیره‌ها را مأمون و مسکون فرمایند و حکم همایون شده بود که
هر کس را که خاطر خواه بشد و جهت سکون و توطن بان جزایر رود از عوارض و تکالیف
دیوانی معاف و مسلم نمایند و چون دران جزایر باغات و بساتین و زرع و حرث
احیا و احداث کنند هیچ تخلیق از قطایات او را مکلف نفرمایند چون حکام ولایت
دریابار برحسب امر سلطانی بتعمیر و آبادانی آن قلاع و حصون هر دو جزیره اقدام نمودند
و بنا بر حکم مسلمین جمعی کثیر از هر طرف دریا که رمیل و رغبت خود طالب سکون آن
جزایر بودند و مع ذلک اصل طینت آن جزیره‌ها بغایت قابل عمارت و زراعت
و آب و هوای انجا بغایت ملایم و مناسب سکنی مردان بحر و اهل تجارت باندک
وقتی دران جزیره‌ها معموره چندانی از فواکه و ثمرات و زراعت و لطافت و بساتین
و باغات در نهایت طراوت و نظافت بوده و میوه‌های گوناگون از قبیل و فواکه
تمام شهوانی ارزانی بتعقیب بر ممالک ساحل میرسانند و نارنج و ترنج و لیمو و تین و زیتون

واشکال آن را محل تشبیهات اطراف میفرمایند — بوستانیست که طاوس فلک
مردم — از سر سدره نماید بهوایش پرواز — واز جمله مقتضیات یمن وسعادت سلطان
دین محمدی آنکه آن جزیره که اکنون — موسوم است در قدیم الایام
بجزیره — موسوم بوده وطین مختوم که اعظم تریاقات معدنی است و
خواص آن در کتب طبیه مذکور است دران جزیره سال بسال در موسمی معین ظهور مینموده
واز آن جزیره بجمیع اقطار عالم میرفت بعد ما تیسر مستقلی بوده ودران مدت که آن
جزیرهای کفت را معطل وغیر مسکون گذاشته بودند منابع ومعادن آنرا جهت غطاء
حسد با اهل اسلام انباشته ولهذا مواری و وست سال تقریبا از طین مختوم خالص بغیر
اسمی میان اطبا نمانده بود ودر اکثر تریاقات وتراکیب که جزو اعظم آن طین مختوم است
بدل آن که طین ارمنی است استعمال میکردند تا آنکه بامر واشارت معدلت آن سلطان
دین محمدی تعمیر وتجدید عمران جزیره فرمودند وبتدریج معدن طین مذکور را تتبع واستقصا
نمودند وبعضی از حکما واطبای زمان از کثیر جبال عمران وخواص آن بودند سلطان بآن
جزیره فرستاده بنوعی که در کتب قدما حکمای گذشته نشان داده طین مذکور را از معدن خود
اخراج کردند وبمواد آن از بحضور سلطان آوردند واین چنین جوهری عزیز الوجود از این دوای کثیر النفع
از یمن دولت وحکمت پروری آن سلطان دانش پرور دیگر باره ظهور نمود وبعدازآنکه سالها
اسم ورسم آن از روی زمین منطمس ومندرس شده بود وبمنزلهٔ کیمیای پنهان جهت الحاق خزاین
سلطنت خاصه دیگر از بعد جلال محمل بسیار از آن مراحل ومعادن سلطانی فرمودند همه
طوایف عالم وجمیع ارباب حکم وحکم از آن دوای تریاقی تمتع واحتفاظ نمودند وتمام
اصحاب لذا قتنا وتملک آن متحسن شدند وجمیع مرضی از آن اوان در اطراف عالم منتفع گشتند
شعر اذا ما حللت الارض دلت نحوسها ∘ واقبل من کل الجهات سعودها ∘
وکیف تحلی النفع ارض تحلها ∘ وحسبک بحر لا یزال یجودها داستان

بیست و دوم

بیست ودوم از واقعات محروسه بشره سلطان در بیان بعضی مقدرات از حلول ایام اختلال واکمال
جهت عوض عین الکمال بر رخسار دولت دین محمدی وذکر بعضی حوادث وآفات بوان
خلاف معهود ومرصود از مساعدت آن مظهرها بیدای بی وکفار در کیفیت الکمار سپاه اسلام از
لشکریان کفار در فره عبده صنم اسلام الکرونس ظهور تعرضات سپاه فرنک در حین عودت
احمد پاشا از بولیه ورجوع مسیح پاشا از ثغر رودس جانب مالوس چون معلوم محقق محققان
مراتب امکان ومرصود ومنظور ادوار بی نظام دوران است که لایزال این سپهر
کجرفتار در تجدید میل بهفتار بلکه در دورات تهی وسوبی روزگار اگرچه فلک
دوار را حرکت اقبالی است از مشرق ظهور ولیکن بمستعقب حرکت ادباری است در
حین قفول وافول درسمت غروب وغور واگرچه بر حسب معهود وعادت بهنگام طلوع
صبح سعادت سریر زرین پایهٔ خسرو ملک نیمروز را بر قلهٔ قبهٔ دوار از ارتفاع برافرازند فاما در حین
صعود بر ذروهٔ افلاک بوزانی فی الغور او را امروض آسیب زوال سازند بیت صاف
فلک مجوی که دردست درعقب ∘ نوش از جهان مجوی که زهرست در میان ∘ واقع
کدام روز روشن آفتابی از پرتو نور وجناح صباح از بدایت غدوات وضحوات تا بهنگام
اتصال ورواج یک سوال تا بهمه وپاینده تواند بود وکدام چراغ فروزانی در انجمن طالع
مسعود زمانی از لگن این سپهر زر اندود بی تیرگی ظلام شام ودود مثال تمام شب زود
نامینده وخوش تیج تواند بود زیرا که حوادث شاهی وعجب رخسار صبح اقبال با مخوف از جابر
شام ادبار متعاقب داشته اند وفتح وانبساط نفوذ احرار را با ترش روئی وعبوس نشانگاه
یکدیگر مرتب گذاشته اند بیت واین نیت آیین این کهنه کاخ ∘ که گه تنگ گشت و
گهی فراخ ∘ ولهذا سلاطین عالیشان که حقیقت آینهٔ چهره سپهر گردان ومرآت ظهور
حوادث زمان اند چون مساعدت بخت فیروز مند ومعاضدت بازوی دولت زور مند
کاهی چند بمددکاری لطف پروردگار بعمکی مطالب ولو طار حقایق امانی مراتب مراد

و مدام باشد فاما در عاقبت الانجام بر لدّی مستدام منتهی بعضرت عروض الآلام شود و در مال حال نشاءه

کمال از مراتب اسباب جاه و جلال معروض اختلال و انحلال افتد و چنانچه ترائید ارتفاع و انصاع شعاع

صبح صادق امارت و آیت ازدیاد نور و بهاء شمس صحی است تمایل و انحطاط هر کوکب دولتی نیز

علامات اقتراب هنگام اعتراب آفتاب بخت و اقبال جهانداران از پیش دیده دل بیدار

مستبصران دانا و از این جهت عموم خسروان جوانبخت را در حین تضاعف تاییدات ایزد لایزال آثار و آیات تالف اسباب توفیق و حسن مآب هویدا و نمایان باشد و پادشاهان روزگار دیده

و دو لتهای بآخر کمال رسیده را علایم و منذرات زوال در مجاری احوال ملک و مال ظاهر و عیان

گردد شعر وذا نعمة جلت وذلک ولم تکن • تمتعت بالله فیهنا من الشکر •

القصه در اواخر زمان جهانگشایی سلطان ملت محمدی و آن خاتم سلاطین مؤید بدولت

ابدی که از بدایت جوانی تخت سلطانی و در اوایل جلوس بر سریر جهانداری و گیتی ستانی در مدت

سی سال علی الاتصال در هر توجهی و اقدامی که بحصول مطالب و امانی که خصوصا لوازم سلطنت و جلال نمودی طلایع

توقیعات غیبی گویا عاالعزن باستقبال استقبال آن معقود فرخنده مال مسارع و مبادر بودی

و در هر بعضی از عساکر مجاهدت شعارش از مبشران عالم غیب آواز فتح و ملک و تحصیل غنیمت و مال شنودی

فامادر هنگام حلول وقت انتقال از این منزل بی ثبات و بنا آثار و علامات انقضاء عهد خلافت و استقلا

پیش انظار نزد بین و نزد حواظر آینه سیمای اهل حق و یقین آشکار و هویدا می بود و متعاقبا چنین واقعات

نا ملایم در عرض یکسال بر خلاف معهود از ورای تتق تقدیر چهره میگشود بیت ناکامی در نحسته هم حاصل

گیتی • ور کام شود حاصل از آن نیز چه حاصل •• و از جمله منذرات که در شهور سنه خمس و ثمانین و ثمانمائه

اتفاق افتاده بود و سپاه ظفر شعارش را ادراک و سه عزیمت متعاقب مغلق الابواب فتوح بر چهره امراد گشود

واقعه اول آنکه سلطان مجاهدان از موفور ریافت و علاقت بر سنت معهود تجهیز جیوش و عساکر

اسلامی بعزیمت جهاد فرمود و امراء عظام مجاهد پیشه را مثل عیسی بیک و حسن بیک و علی بیک سنجق آلانیه

و بالی بیک ملقوچ اغلی با سی هزار سوار سپهسالاری آن سپاه مجاهد بدین نمود که از ادا مملکت املاق کر

جاهد

حاکم آنجا در زمره معاهدان و تابعان این آستان بود شروع نمایند و بر ممالک انگروس لعین اردوی

استیلا و غلبه تمام درآیند و هر جا که رسند کشش و تاخت و غارت و سبی اسیر و جارت

فرمایند چون برحسب فرمان همایون آن سپهسالاران مجاهد در ولایات انگروس خوض کرده تاراج

و یغمای عظیم نمودند و در مقام معاقبه بدو وجه که با هر کس که پیش آمدی با تهور تمام عازم بودند

و در اثنا قرال انگروس و پادشاهان بزرگ الجوانب را ایراق و لشکر حاضر نبود اولا در مقام

معاودت سپاه اسلامی در نشیب ماندند بنابرین اعتماد امراء عظام مجاهد نیز هر کدام

از سمتی از ولایت کفار روی بکسب غنایم و غارات آوردند و هم این هر سپهسالار

غازی هر کدام خود را در سپهداری مستقل الرای و متبوع می پنداشتند و در هر باب خصوص

امر توجه باطراف و اجتماع در حین مصاف از فرمانبرداری یکدیگر عار میداشتند لاجرم

برغم و حسد یکدیگر در هر صورت اختلافی در ادای مشاورات مینمودند و در سد و امداد

و اسعاد یکدیگر در هر واقعه عظیمه می بودند بنابرین قرال انگروس سپاه اعدا از این چون

بی اتفاقی تمام میان سپهداران غزاة و مجاهدان ملاحظه کردند و لشکرهای اسلام جهت تقید

بغنیمت از هم متفرق شده اسیران و اسباب خود را از هر طرف بهم می آوردند قرال بر مکر و احتیال

غافل با سپاه بسیار از اهل ضلال خود در محلی چند خطر که عبور حین مجی کرتو حمی غفر

سهد بگر متعذر بود و بضرورت بر سبیل تفرقه و پراکندگی عبوری بایست نمود پیش راه سپاه اسلام را

گرفته بنا و جنگ نهادند و این سپهدار بنابر عدم الفت و اتفاق با هم ادیکد کز ایستاد

و عیسی بیک که در طور دلاوری بر یکسان خود را مقتدای می پنداشت و بحسب مرتبت جاه و جلالت

شان خود را بر سر مقدم و پیشوا میداشت در مقام مقاومت با لشکر قرال ایستاد و خبر معاینه

کفار را به امرا غازی بر سبیل استمداد فرستاد و چون توافق قلوب میان امرا سپاه

مفقود بود و بحسب اتفاق محل جنگ گاه هم مقتضی الثماق و اتفاق شده که هلام نمود هیچیک از

سپهسالاران لشکر جهاد کمال تغیر امداد و اعانت عیسی بیک ننمودند بیت اعتمادی نیست

برابنای دهر ○ بلکه بر گردون گردان برزنم ○ لاجرم چون دشمنان کثیر العدد و اعداء
بی مدد و در بوم ملک و ولایت خود لشکر متوفق اسلام فایق بودند در اغوکر عیسی بیک
و سایر ملازمان غالب شدند و عیسی بیک را چندانکه رمقی از حیات باقی بود در جنگ و
مقاتله تقصیر نکرده کوشش نمود اما بسبب لشکری و مردود مدد او با گروه انبوه چنانچه نیز دا
نسبت احاد بالوف بوده است چون سردار لشکر درجه شهادت رسید چندین هزار کس
دیگر از دلاوران مجاهدم دران جنگ زهر سلاسل از دست دشمنان دین کشیده و بکتاب
میخال علی و بالی بیک طوخ اعلی با سایر سپاه مجاهدان روی بفرار نهادند و تا کنار نهر تونه
درین هزیمت زال تادند اما لشکریان کفار از عقب آن سپاه مکرز اسلام افتادند و تا کنار
آب بقتل و قتل و نهب جمعی که از غازیان باز مانده بودند داد کارانی دادند بیت
دیدی چه کرد چرخ ستمکار اورش ○ نامش مبر چه چرخ زهی چرخ وز جیرش ○ فاما مشهور و مشهود
چنانست که در ان شام که عیسی بیک در سلک شهدا انتظام یافت در آن جنگ چنین در آن بود دار اخلاص
و عقیدت خالص در رله عذاجان خود افزا نموده لوامع انوار معونت و سواطع آثار رحمت بر مرقد
و مسام دور مشهد و مقام او چنان تابان و عیان شد که دیده ظاهر بین کفار از صغار و کبار
مشاهده آن لمعات ظاهر الاشراق را بالعیان نموده اند و در ظهور و تحقق این معنی با وجود خصومت
و مخالفت دینی تمام اقوام انکروس متفق الکلام بوده اند و هذا قرال انکروس گنبد عالی بر مشهد
عیسی بیک بنا کرده و از ان وقت الی الآن همیشه آن مزار مزار کفار شده هر کس نزد و جراغ
بران مرقد بیت خالص می آورد بیت گر ار باد فنا شمع حیاتش مرده است ○ لمعه نور شهادت
بر تربتش تابان باد ○ واقعه دیگر از وقایع سنه خمس و ثمانین و ثمانمائة انکه چون جزیره رودس که ولایت
در قرب ولایت آیدین ایلی از ولایت روم و از نزدیکی آن جزیره با بجانب کوهستان و بعضی از قلاع
قلاع آن جزیره نهایت بساحل انکروس روم و از جهت حصانت قلعه و شهر بند و کثرت ولایات
و مواقع و لیسه اعظم و امکن جزایر دریای فرنگ و چون بر سر راه جواری سفاین است که همواره

ازروم

از روم شام و مصر تردد می باشند لایزال از کفار آن جزیره فرزد آسیب بسیار بجماعت
آینده و رونده خصوص تجار و قوافل اهل اسلام و کفار و سایر دیار عاید میشود و بر تقدیر فتح
آن جزیره تسلط تمام اهل روم و شام بر جمله ممالک فرنگستان بظهور می پیوندد بنا برین ملاحظات
سلطان دین محمدی را عزیمت تسخیر آن جزیره و الحاق آن ملک بدار الاسلام مصمم شد و داعیه آنکه فرزند
مقدمه اکبری جهت سایر فتوحات اسلامی بوده باشد بر دواعی سلطان منضم گشت بنا برین مسیح پاشا
که در عداد وزرای عظام سلطان بود جهت سپهسالاری آن جهاد اکبر تعیین آن لشکر گماشته و تمامی
امرا و عساکر ممالک اناطولی و ران سنجاق از جانب صحرا بمتابعت و مرافقت او مامور داشتند
و سه هزار مرد مکمل از لشکر ینکچری از زمره کان خاصه همایون و چهار هزار کس از لشکر عرب اناطولستان
سلطان بهمراهی مسیح پاشا مجبور شد و شصت کشتی بزرگ با سپاهی پر یراق و اسباب حرب و تعلق
و تیر و شمشیر آماده و مقدر گشت چون مسیح پاشا با این سپاه مجاهدان بجزیره مذکوره شروع نمود همگی
مواضع و بقاع انجا را غارت و اسر فرمود و از جانب بحر و بر شهر بند و سور رودس را محصور داشت و از
هر طرف تدبیر جنگ طرح یورش انداخت در یکجانب حصار که متصل بدریا است یک برجی عظیم افتاده و
بموجب برغازی موسوم است و بحسب تواتر اخبار چنان مشهور و معلوم که در زمان امارت معاویه
بن ابی سفیان که بدار الملک مصر و شام بلکه را اکثر ولایات اعراب و اعجام استیلای تمام یافت
جهت صلاح کشورکشایی در بلاد روم و جزایر یونان نهضت خود را بتسخیر جزیره رودس اولا
بر گماشت و چون لشکر بسیار از راه دریا بر آن حصار فرستاده تحصیل آن حصار را آسان
پنداشت بر خیل و سپهسالار لشکرش جهت صلاح فتح قلعه انجا پایه و اساس آن برج را در میان
آب دریا سنگریز کرده و در برابر سور و حصار قدیم سنگ و آجر بآسمان بر آورده چون
دران نوبت بلکه در هیچ وقتی از دست دولت اسلام آن جزیره مسخر نگشته و هیچ پادشاهی را در
دوره ملت محمدی تسخیر انجا میسر نشده آن برج که در زمان معاویه ساخته موجب مزید معاونت و کثرت
استواری و حصانت آن حصار گشته و درین ایام از لواحق قلعه و شهر بند کفار شده چون رای

مسیح پاشا بران قرار گرفت که اولا در تسخیر آن برج عرب و مبانی اسلامی کوشش نماید و لوازم
شروع دران برج اصل حصار انگشت بد روزی جمیع سپاه اسلام را از طرف دریا مرتب و آب
و وصول و اجرا جواری و سفاین را بر پای برج میسر نمی پنداشت چون کشتیهای غازیان را
بجانب برج مذکور روان ساختند و از جمیع اطراف بطوب و تفنگ و تیر و زنبرک جنگ
عظیم آغاز شد در حین جنگ چون کشتیها بنزدیک حصار مذکور رسیدند از پای برج تا
قدری از میان دریا که آن را آب شست آب دریا تنک و سنگ نزدیک بوده کشتیها
بروی آب جهت آن سنگ ریزه حرکت نمی نموده چون در ان روز وصول کشتیهای
قلعه میسر نشد لشکر اسلام از معارضه عودت نمودند و در ان باب اندیشه و رای و رای آن فکر
اول طریقی اختیار نمودند که در روی دریا لغوچها و خیمه‌های چوبین پلی تا پای برج مرتب سازند
و دیگر باره کشتیها را از جانب خشکی غازیان دلاور بر پلی که ساخته بودند سعیهای مردانگی
بر کشیدند و از میان کشتیها جمعی کثیر در نزدیک آن برج بر مثال تیغ و شمشیر خود عریان شده
میان آب افتادند و بعضی بشناوری و بعضی تا بگلو و میان در میان آب متوجه حصار شده
روی بپای برج عرب نهادند فاما لشکری که از جانب صحرا بر بالای پل تجمع نموده بودند
و از غیرت مجاهدان روی دریا ایشان هم بمسارعت و مزاحمت بجانب حصار توجه نمودند
بمقتضای قضای الهی پلی که بر لغوچها و خمها بسته شده بود از کثرت مردم در سه محل از هم گسیخت
و خلقی بسیار در میان آب افتاده غرق شدند چنانچه دو سه هزار دستار و کلاه و کلاههای
سپر بر روی آب بمثابه قباب حباب شد و بدین شکست پل لشکر مجاهدان در معرض تزلزل
و اضطراب گشت سرانه کفار را جرات تمام ازین صورت روی نموده بغیرت تمام اهل ملت
غازیان که از کشتیها بمیان آب افتاده بودند و دلیرانه رو ببرج عرب نهاده بضرب توپ و تفنگ
و تیر و زنبرک بر اندام برهنه ایشان بعدد ستاره سپهر فرو ریختند و جمعی کثیر از ان غزات
در آن مهلکه شهید شده بناچار بعضی دیگر بازپس گردیدند و کشیدند   بر داشتیم دل

ز امیدی که داشتیم ٭ بر بر نداشتیم ز نخلی که کاشتیم ٭ چون آن روز جنگ نیز رخسار فتح و ظفر
از ورای پرده تقدیر بلشکر اسلام جلوه گری ننمود و ازین تقدیم مقدمات غافلانه بهیچ‌وجه
دری بصوب مطلوب گشوده نشد مسیح پاشا دیگر باره آهنگ طرح جنگ حصار و قلعه ادوات
و اسباب یورش قلعه را در میان لشکر مهیا و مرتب ساخت روزی که در جنگ حصار
شروع کردند و مبارزان دین از روی اجتهاد و تمام روی بتسخیر قلعه آوردند و از طرفین اهل کفر و
اسلام قوارع طوب و تفنگ و قطرات امطار بارید گرفته سهام صایب مجاهدان چون
عقاب آجال بر آشیان دین دشمنان دین پرید پذیرفت و دلاوران مجاهد از کمال
سعی و جد دیده را پیش تیر باران بلا سپر ساختند و از ید طولای خود در دست ربودن کمند
تدبیر بر شرفات بروج قلعه و حصار انداختند بتوفیق حق اولا از یک محل حصار رایات اعلام
اسلام بر بالای کنگره سور کفار بر افراشتند و از یک طرف قلعه چون چنین رخنه عظیم کردند
توجه تمام را بر فتح درون قلعه گماشتند و معهود چنان بود که شهر و حصار را بتقدیر تسخیر
غازیان هر چه مقرر دارند و بقانون موعود غنایم را بغازیان بطریقه تاراج باز گذارند
چون کثرت اموال و اسباب آن شهر و حصار مشهور اهل روزگار بود هر کس از غزاة
و مجاهدان مساعی مالا کلام در تحصیل اموال و اغتنام اران حصار نمود و از آثار آن
اجتهاد ارباب غزو و جهاد ان بعث سنجق در درون حصار رخنه نمود فاما مسیح پاشا
که سپهسالار سپاه بود چون آثار و علامات فتح را از دخول آن اعلام و نمود
مجاهدان مشاهده نمود در اثنای جنگ منادی فرمود که درون شهر چون بی‌تفرقه
سلطانی مخصوص خواهد بود یغماگری ممنوع است و آن طرح نهب و غارت لشکریان
از روی استقلال مرفوع بنا برین انقطاع امید ارباب طمع و استماع این مقوله
حکم قارع اسماع بعضی از لشکریان که هنوز در بیرون حصار بودند و جان بر کف
دست نهاده سعی در دخول و صعود بر مدارج بروج قلعه می نمودند از ان طور جانبازی

و سرافرازی تمام عود نمودند و کفار یکبار بران یکرخنه که اعلام اسلام درآمده بود هجوم عظیم کردند و سپاه غازیان را که سبقت در دخول کرده بودند بضرب طوب و تفنگ و تیر و شمشیر باز پس آوردند و آن فرقه مجاهدان که پیشتر رفته بودند رقبه جسم و اشتیاق نمودند که متعاقب ایشان لشکریان دیگر هم بدرون شهر در آیند و دیگر رخنها را از عقب ایشان بقوت بازوی مردانگی بگشایند اما بنا بران آوازه رفع یغما و منع تاراج مردم لشکر متعاقب متوجه نبودند اقدام خود از اقدام باز کشیدند و آن جمعی که در درون شهر در آمده بودند لشکر اسلام را در مظاهرت و معاونت خود منقطع الاثر دیدند هر ایشان از هجوم لشکر کفار و تراکم طوبها و تفنگهای آتشبار انهزام میشد و باز با آن جانب رخنه که در آمده بودند باز پس شتافتند لیکن راه مخروج بر ایشان تنگ و تمشیر کاوران [illegible] دیدند و چند انکه مقدور بشر تواند بود در می پرده کفار [illegible] کوشیدند تا آنکه اکثر بدرجه سعادت شهادت رسیدند و سایر عسکر نیز ناامید و ملول از جنگ گاه باز گردیدند و سلیمان پاشا که سابقا امیر الامرای اناطولی بود و در اول حاکم قسطمونیه شده بود دران جنگ هولناک مقتول گشت و بسیاری از صنادید عظام و مبارزان نامدار در اول حمله بدست اعدای دین مقتول و منکوب شد **بیت** ز صد دلیر یکی باشد انکه نو بینش ○ حسام قاطع و بازوی کامکار دهند ○ بالضروره مسیح پاشا کیفیت حال را معروض پایه سریر اعلی نمود و بعد از آن هیچ احدی را از لشکر تکلیف جنگ نمی نمود تا آنکه حکم جهان مطاع نافذ شد که چون آن فتح میسر نشد لشکر اسلام را برگرفته بمقابله رودس آید که بر ساحل دریا حصاری است متصل [illegible] نام و اهل آن قلعه همیشه در صدد و مضرت تمام با اهل اسلام [illegible] لشکر غزاة آن قلعه را تسخیر نمایند و بعد از ان فتح بی توقف باز آید چون برحسب فرمان مطاع شروع در تسخیر آن قلعه نمود هر چند بطوب و تفنگ و یورش جهد در فتح آنجا نمود هیچ ابواب فتوح بر روی توجه او نگشود **بیت** بکوشش میسر نیاید بجای ○ مگر بخت نیکش بود رهنمای ○ بعد از وصول تفاصیل احوال بمسامع جلال حکم نافذ شد که

مسیح پاشا

مسیح پاشا لشکر اسلام را از رودس [illegible] که فتح اکنون خطیر باز ماند و عنان عزم از آن صوب باز گردانید حسب الحکم مسیح پاشا با کشتی توجه بدار الخلافه اسطنبول نمود هنوز در میان کشتی بود که حکم سلطان باو رسید که او را از وزارت عزل کردیم و او را امیر الامرای گلی پولی مقرر فرمودیم باید که از راه رکوبه مجلس مقرر او رود و متصدی حفظ کشتیها و اجرای حواری شود **واقعه دیگر از حوادث سنه خمس و ثمانین و ثمانمائه** آنکه چون در سال سابق سلطان مجاهدان احمد پاشا کدوک را با امرا و سپاه مجاهدان بنواحی ولایت پولیه که از معظمات بلاد فرنگ است فرستاده بود و آن سپهسالار شجاعت شعار اعظم بلاد و پادشاه نشین آن مملکت را با بسیاری از قلاع و بقاع معتبره تصرف در آورده و عسکر غازیان انواعی در حکومت و دارائی آن مملکت تمکن و مستقل کرده بود که عزایم همت والای بر تسخیر تمامی اطراف و جوانب آن ممالک وسیع فرنگ شده بود و جهت شروع در تسخیر ولایت کبری که مستو عظمت و مکن باب اعظم که مقتدای سلاطین مسیحیانست اندیشهای صائب طرح انداخته بود جهت عرض آن افکار و اظهار آن خفایای امور در اکمن اسرار داعیه حضور بارگاه سلطان نمود و از راه دریا در کشتی با بعضی خواص مقربان خود روی بدرگاه جهان پناه آورد و چون دشمن خود را معلوم میدانست پیشتر از شش نزده کشتی با خود همراه کرد و تمامی رخیلان و شهسواران غزاة و مجاهدان را با اسباب حفظ آن بلاد و بقاع در آنجا گذاشت و در هر حصار و شهر سندی جمعی از متعینان [illegible] چون خبر توجه احمد پاشا در الجوانب انتشار یافت [illegible] نام که پادشاه پولیه بود از سطوت تیغ دشمن پرواز می بدن و از خوف و هراس آن سپهدار [illegible] دوران ترک ملک و خانمان کرده در حدود ممالک اسپانیه در کنار دریا می بود این داعیه احمد پاشا را جهت توجه از راه دریا با معدودی قلیل از ملازمان خاصه خود استماع نمود فی الحال چهل کشتی عظیم را از مردم دلاور با اسباب و یراق جنگ معد و مرتب ساخت و عنان توجه مراکب خود بجانب احمد پاشا انداخت و معلومست که اهل فرنگ در سیران بروی آب چالاک تر از مرغابیان اند و در علم طوب و تفنگ آوازه شده و تیر از صواعق آتشبار آسمانند چون احمد پاشا بمیانه بحر و رفتن دریا در آمد [illegible] حاکم پولیه با چهل کشتی خود بر سر راه احمد پاشا آمد چون عنایت الهی رفیق طریق آن جماعت اهل ایمان بود

یکبار از روی دریا بهبوب نسیم مرحمت یزدانی بادهای بصوب مولینه که مقصد احمدیان بود وزیده شد و کشتیهای
احمدیان را بسرعت هر چه تمامتر بجانب مطلب هادی لطف الهی راه نما گشت اگرچه کشتیهای فرنگیان نیز
از عقب کشتیهای احمدیان متسارع شده بودند و بضرب نوبت و تحریک بارو بهار براثر اهل اسلام
تابع می شدند فاما هر چند جهد و سعی نمودند تا بکنار دریا و مملکت مولینه در میان دریا باحمدیان
نرسیدند ولیکن علی الفور که احمدیان و توابع بساحل نجات رخت حیات خود کشیدند ریه با آن
همه لشکریان خود متعاقب رسیدند و تمامی کشتیهای احمدیان را بغلبه و استیلا باز ستادند
بلکه مراعیه خروج از دریا و قصد گرفتن احمدیان افتادند فاما چون احمدیان و آن معدودی
از اهل اسلام در روی صحرا جهت مقاومت با لشکر اعدا ادب واحد یعدل الفا می نمود
و چنانچه جلالی فرنگیان در روی دریا زیاده بر جلالی اهل اسلام بود در جانب بر بر عکس کار بحر
اسلامیان را در ملک خود رتبت و استعلا بود بمرتبه حمیت فرنگ عجز خود را از می دیده و مقابله احمدیان
در حدود دیار اسلام معلوم داشته کشتیهای خالی را از پی گرفته با دبان سفاین خود بصوب
مراجعت بر افراشتند چون فضل و امداد ربانی حامی و حافظ احمدیان و آن گروه مجاهدان دین مسلمانی
بود بمقتضای ادای وهو الذی ارسل الریاح بشرا بین یدی رحمته در شأن ایشان کشف
عیان گشت و احمدیان در رفتار بطوق فانجیناه ومن معه فی الفلک وصف احوال آن جماعت
زمان شد بیت گر چاره بد کرد بداندیش ولیکن ○ دولت که قوی بود چگویم که چها کرد ○ چون احمدیان
چند عرض حالات و ترتیب مقدمات در فتح ولایت فرنگ و اتمام مصالح ممالک بولیه داکند و وجهات
از مملکت خود که ولایت مولینه بود متوجه درگاه ممالک پناه سلطانی شد درین اثنا حادثه عظمی سلطان محمد ال
یکبار موجب شوق جمیع ممالک اسلامی گشت **خاتمه کتابیه در اخبار و آثار جهانبانی آن خسرو سلاطین**
روزگار و ذکر تاریخ کیفیت ارتحال سلطان از دار فانی بدار باقی و رسیدن نشینی دار القرار سرای کهن
گیتی که خانه دو درست ○ درو اساس اقامت منه که رهگذرست ○ ز آب دیده هر دم رسد فرو خاک ○
چگونه مردمش از غدیر برگذشت ○ درین محنت آباد و دار البوار دنیا که بنای نااستوار اساس نوسس برگذ

بنوده

تعب و عنات ○ و دور هر تیمن این کاشانه فنا جهت نزول قوافل عطب فنا پر از راه حوادث و
نوازل فنا که قبای قباب فرش محوط و محاط بحیطان آسیب و آفات گاهی که درین سلسله حافظ ناحزین
و دلهای غمگین همگی با ترتیب کمال اهل معرفت و یقین جهت تخلیه دلهای اندوهناک و جانهای غمناک
و تجلیه چشم نمناک و برای تنفیس کربت و دفع ضجرت هجران دیدگان غمناک از اصحاب احباب حضرت
رسول مجید صلی الله علیه و آله و صحبه الحمید از بارگاه بی نیازی و استغنا و از دیوان عظمت اقتضای
ولله الآخرة والاولی تنزیل ○ وما محمد الا رسول قد خلت من قبله الرسل افان مات او قتل
انقلبتم علی اعقابکم فرستاده باشند و از بوادی ظهور توالد و تناسل فرزندان آدم تا آخر
دور خاتم مناوی کران عالم غیب هر دم صدای هولناک حلول منون را از مضمون مکنون کل نفس
ذائقة الموت ونبلوکم بالشر والخیر فتنة ثم الینا ترجعون میان ساکنان ربع مسکون
در داوه باشند که **بیت** ای دل چو آگهی که فنا از پی بقاست ○ این آرزو درازی در از تو
از کجاست ○ هر آینه سزاوار روش و کردار هوشمندان بختیار و شایسته سلوک کارآگهان اولی الابصار
آنکه بی اعتباری این چند روزه حیات مستعار را نصب العین دیده اعتبار دارند و مبانی این جهان
امانی انسانی را در اوقات غرور زندگانی امری از آزال شمارند **شعر** من ذا الحدث بالبقاء
ضمیره ○ هیهات انت علی الفناء دلیل ○ والحق عاقلان متیقظ و زیرکان متیقظ و ادر تحقیق
سوفهای روزگار همین قدر وافی است که حضرت عزت تعالت آرا که حبیب خود برگزیده بود استمالت و
دلداری او باین صیغه استفهام انکاری که افان مت فهم الخالدون فرموده و در
تحقیق سور عاقبت و بی انجامی این دهر بی ثبات همین چاشنی خطاب مرارت اکتساب کافی است که
خلاصه کونین را مخاطب بکلمه جامعه انک میت وانهم میتون نمود غالبا از ملاحظه شدائد
تعلقات و محنت ملابسی است و از یقین عروض فنا و لزوم قطع علایق بقاطع طریق مرگ و نیستی که
آن خلاصه کونین و برگزیده ثقلین باین کلام بلیغ الا ادانی و آرزو فرموده که یا لیت رب
محمد لم یخلق محمدا ○ و آن روشن دل حقیقت بین و شیر دل معرکه جهاد نفس و غزای مشرکین

اسدالله الغالب مدکار فنا و موت را این مبالغه ثابت مارب نمود که بیت الی ان تموتوا او تموت فان • ولا لکم من سوء الموت مهرب • زیرا که تحسین رقمی که از قلم تقدیر بر الواح ایجاد ممکنات نگاشته اند قضیه نامه کل شیء هالک الا وجهه له الحکم والیه ترجعون بوده و اولین جرعه که در بدو فطرت مرتبت قدرت بناکام در کام جملگی کاینات ریخته اند و مذاق جانها از تلخی صبر و تحمل گویا زهر قاتل بر آمیخته اند کاس ناگوار موت و فنا و تلخی مرارت انجام و اعدام و افنا چرا که هر کدام که قدم از صحرای عدم بفضای دلگشای وجود نهاده و هر حادثی که از لجه بحر قدم بکشتی تعین و هستی بتحریک نسیم ارادت بساحل شهود افتاده یقین که بالآخر عدم بی فنا و بی ثباتی لاحق هم او را ضروری الثبوت خواهد و بموجب قضا جریان سلطان قادر قاهر هیچ فردی از افراد مظاهر کشور ظاهر از دایره حکم عالم مطاع فاعل مختار روا و جهان مقدار لمن الملک الیوم لله الواحد القهار تخلف و عدول نتوانند نمود ع بقا بقا بقا خدای است و ملک ملک خدا • اکنون هر چند که فنای هر ممکنی موجود همان در حیز امکانست و هلاک هر حادثی از لوازم حدوث او میان اعیان اکوان فاما بحکم حکیم ازلی و حکمت بالغه سلطان لم یزلی جهت نظام عالم عالم صورت از جمیع جهات و بواسطه جمعیت هیات تالیف خطه مرکبات از مبادی تکوین ولایزال هر مواعید هلاک و مواقیت آجال بر صحیفه آینه ادراک هیچ مدرکی عیان و آشکار ننموده اند و مطلقا امری از غطای او جدا از ستکام موت و فنای خود اعلام نفرموده اند ممکن درین رهبان اگر هر موجودی از اعیان بحسب اقتضاء مین ماهیة امکان لایزال طالب بقا و نشاه ایجادی و راغب بر انقیاد آثار و احکام شهادی خود توانند چرا که طبیعت نوعیه هر کسی که رب النوع اوست همیشه خواهان ظهور کمالات لایقه آن نوع است یعنی در آحاد و افراد و بر عدد اجتماع شرایط و ارتفاع موانع الی آخرها باتفقه و صف امکان و رامی و باقی باشد و بر فنا و انعدم هر کدام از اعیان و کاینات که رتبه کمالات او را ترود و ما فات بین رتبت البته آفات فوات و مخافات تعوق عامات آن نیز او رفت مشو ز حادثه ایمن که از فلک تا خر روان بسخت کیری تو اهل حرفت و پوشیده نیست که

جمع نام

جوهر ترکیب آدمی اکمل مراتب تکوین است و مجموعه مولف از اجزاء متضاده اجرام سفلی و جواهر اعلی و لهذا چنانچه در نشاه جامعیت خود خلاصه اعیان کشور هستی است فاما از جهت کثرت شرایط و وفرت عوایق و موانع در کمال وجودی خود اوقب احکام کاینات بمنقبت عدم و نیستی است رباعی جایی که وجود یا عدم یکسانست • نابود شود هر آنچه هست آسانست • بر ملک عدم شتاب کردار گذار • نزدیکتر از هر رگ انسانست • و برین نسبت میان بنی نوع انسان مظاهر خلافت و سلاطین را بجب وفور علایق و ظهور عوایق در هر باب با زمانی از کمالات منتظر خود اکثرست و هر پادشاه عالیجاه را قواطع آجال و روادع آمال از سایر ابنا نوع بیشتر مترتب است مانند قطع حبایل علایق و تعلقات سلاطین عالیمقدار درین عرصه ملک پایدار میان خلقی از محکومان رعایا و خدمتکاران اصعب و اتعب از سایر ابنا روزگار خواهد بود و هر مصیبت و المی که بپادشاهان و عالیجاهان لاحق شود شناعت و شامت آن حادثه اتم و اعم معذار سکنه امصار خواهد بود خصوصا بلیات و رزایا و حادثات اجال منایا که عاید و عارض سلطان کامکاری شود که در تمامی روی زمین مدار نظام دنیا و قوام علام دین باشد و اینچنان حرز و جهانداری که در جانشینی پیغامبر مرسلین عدیل خلفاء راشدین بود لقد شیّعنا فلقد بعد موته ماذا فقد رزات علاملة الذي وکان امور الناس بعد کی صمت سفینة موج حین ذالبحر قدتسی چنانچه مصداق این مطلب و مثال صدق این دعوا مجاری حالات و ماثر و معالی و مفاخر آن اجل و اجمل شاهان سلیمان مکانست و آن افضل و اکمل مجاهدان ملت مصطفوی در دول آفاق آن عهد سلطان مجاهد ابطال فی سبیل الله و ان محیی ملت محمدی سلطان حسبنو سپاه و علو جاه سمی سلطان انبیا محمد رسول الله صلی الله علیه و آله و صحبه و التابعین لهم تعالی مالک مداه که نه الواقع ذات ملک سمات میان سلاطین بمثابه کلمه جامعه الهی و اسم اعظم نسبت بسایر کلمات و اسماء بود و مدت عمر و سلطنتش جهت اعلاء کلمة الله بیان کاف عباد الله معدود و وقف منوط در سی و دو سال کثرت و ثبت نمود و درین قرن کامل سعی در تکمیل آیین ملت و دین کوشش که بمؤداری و تفصیلی از مسما آثار بلکه یکی از هزار و یکی از بسیار مکارم شیم الاسمار او درین مجلد تعیین از کتاب هشت بهشت

ایراد نموده آمد چون سن شریفش بسنین عشر ما بین خمسین و ستین رسید بعضی مکروهات از امراض
و علل بدنی در ملک وجود او امتداد گرفت و مواد ادوار فرسنه و راعماق بدن آنحضرت
استعداد پذیرفت و اکثر اوقات برحسب آراء صحیحه حکمای عیسی دم نظر همت را در جمیع حرکات
و سکنات بر محافظت و مجاوره و مشاوره اطبای افلاطون حکم قانون تدبیر حفظ صحت
و دفع مرض را مرعی میداشت فاما قوت غریزی و دولتش علی الدوام داعی و ساعی هند دایر
کشورگشائی بود و اصل طبیعت و فطرتش مجبول بر شوق و رغبت احیای آثار جهاد و ارکان دینی
و فرمان فرمائی می نمود تا آنکه در شهور سنه ست و ثمانین و ثمانمائه که در تمامی انجمن مملکت و ارجاء جمیع
خطا و اعدا از عظام ملوک کفار و دشمنان دین هدی را مقهور ختنی بود و عنان مراکب و
مطایا عزم جهان پیمای را جهت تکمیل نشأه سکندری در جهانداری و عالمگیری بصوب ممالک
عرب و عجم معروف داشته بود و باین نهضت سوق کلا از دار الخلافه قسطنطنیه توجه بممالک
اناطولی فرمود با وجود آنکه در آن حین بعضی اسقام بدنی مجاور مزاج قدسی امتزاجش شده بود
و از غایت جلوهت و صدق عزیمت و نیت جیران التفات بموانع مرض و ضعف قوای طبیعی ننمود
تا آنکه با تخت و اثاث سلیمانی و با وجود جنود قاهری و املاک روی زمین از معبر دریا و مجاز بسکندر
بغازی مشهورست بحرکات تدریجی تا بحوالی قصبه کلکا بوزه نهضت نمود و بر اهل حکمت و ارباب فطنت
پوشیده نیست که ترددات و انتقالات هیکل انسانی با وجود حرکات فکری و انواع تکلفات که لازمه
طبیعت جهان پادشاه غیور و از آن جهانگیری فکورست در آن اوان توجه بمطالب امور در غایت
شیوع و ظهور خواهد بود هر آینه این علل و اسباب ظاهری مهیج امراض و علل نهانی شد و محرک مواد که در طبیعت
مستعد و معد جهت ادوار انقلاب گشت و مع ذلک با قضا سابق حکم قضا و بخواهش آن سابق الهوار علاقه
رضا بیماریهای قدیم با اعراض امراض حادث بر کشور مزاج سلطان جهان استیلا نمود هرچند اطبای
حاذق و حکمای حاذق تدبیر دفع علت و عود صحت مینمودند گویا هر روزه در عین علاج ضعف در مزاج می افزود
و بمقتضای مبرم و تقدیرات ارباب معارف و حکم باز ماندگی و تعذرات حالتش ظاهر می نمود بیت

جو استوار نبوده بنای عمر چه سود ۰ چو پایدار نبوده بجاه و مال منازی ۰ تا آنکه در روز پنجشنبه
وقت عصر از شهر ربیع الاول سیوم روز که مؤذن ظاهر از ظهور یوم ساعت بود امارات
صدق حدیث من مات فقد قامت قیامته پیش از بیش شهود در روی زمین ظاهر گ
معاین نمود و آفتاب جهانتاب روح قدسی آن سلطان فلک اقتدار بر آفاق کشور فنا تصاعد
و ارتفاع نمود و در حین احتجاب شمس الهدام و بعد از زوال و تواری در جنوب ظلام و اعدام
خورشید حیات طبیعی در ظل مظلم راه زمین غروب فرمود نظم ما دیده بودیم بسی زین
مستعبر ندید ۰ دل کین خبر شنید گشتش خبر ندید ۰ درد او حسرتا که چو کارش بکام شد ۰ از
انقیاد حکم آگهی گوز ندید ۰ گردون بحکم هیچکس ادیه داده بود ۰ چون چشم باز کرد از آن
هیچ اثر ندید ۰ چون حدوث این واقعه عظمی و داهیه کبری و شیوع وقوع این خبر وحشت اقتضا در
تمام ممالک و دنیا موجب تزلزل و اقشعرار بدن زمین و زمان بود و بسته علی استقلال و ادبار
شدیده امن و امان در مساکن اهل ایمان می نمود در آن اولا وزیر اعظم سلطان محمد که از احفاد
حضرت مقدسه مولوی رومی قدس سره بود در تدبیر احفا و استتار این اخبار جهد و سعی بسیار نمود
و چنان مشهور ساخت که بدین سلطان مرض نقرس قدیم استیلا گرفته و قول حکام را در راحت
بحمام شهر اسطنبول جهت استعلاج بضرورت تلقی و قبول پذیرفته باین بهانه بدن سلطان را بروضع
ایام مرض در محافه و تخت روان یک شب بدار الخلافه نقل کرده و بهمان وضع محافه سلطان را
بدولتخانه همایون آورد اگرچه از ظهور قصور این تدبیر بسیاری از خواص و ارکان مجلس سلطان استشفاق
حقیقت حال نمودند اما اکثر نزدیکان بر ستر و اخفاء آن قضیه با وزیر متفق الکلام بودند و چون
وزیر مذکور را با جماعت سپاه ینکچری عداوت سابق بوده مشارالیه را از خوف آن قوم بیباک و اوی
در اسطنبول چند روز تواری نموده تا آنکه فوت سلطان متحقق علی الجمهور شد و حیله و تدبیر وزیر
و رای او باعث سپاه ینکچری مشهور گشته وزیر بدست ایشان مقتول گشت بیت ناچار با تو ترک کند
دست در کمر ۰ خود را یکی زهیده ما در کنار گیر ۰ لیکن چون باتفاق ارباب دولت و دین و اطباق

کلام اهل حق یقین وارث حقیقی خلافت و ولی عهد آن سلطان عمیم الکرم والاحسان سلطان
زمان و خداوندگار خسروان جهان سلطان بایزید خان مد الله ظلال معدلته علی مفارق
اهل الایمان بود و همگی ارکان دولت بمراسلات متواتره عرض حال بخدمت سلطان نمودند
و نعش سلطان سعید را در دولتخانه همایون مستور خفی میفرمودند و بر طبق واقعه توریث سلیمانی
و بر وفق کلام ربانی فلما قضینا علیه الموت ما دلهم علی موته الا دابة الارض تاکل
منساته تا مدت سجده روز نعش سلطان را در دولتخانه گذاشته و بدفن نقل نمی نمودند تا در
روز نوزدهم که وارث سلطانی از معبر دریا گذار فرموده دار الخلافه را مواطی اقدام خجسته انجام نمود
و در ماه تقدیم همایون تخت مملکت مورد امن و امان شد و خواطر رعیت
و سپاه مهبط رحمت رحمان گشت بعد از وصول سلطان خلف اولا برسنت سلاطین سلف
تعزیت و لوازم تحزن و اسف قیام نمودند و مراسم سوگواری را از فوات آن خسرو ممالک
مجد و شرف بر جلوس سریر خلافت تقدیم فرمودند و سلطان زمان بر مثال خورشید تابان
از شمول غیوم غموم دران ماتم و غمخواری در لباس سیاه عزاداری ملتبس و مرتدی
گشت و هر کس از ارکان دولت و اعیان مملکت بهر کار سلطان در تلبیس و تزیین بجامه های
شبرنگ بسلطان مقتدی گشت شعر یری الموتی ثم یمضی لشانه • ویبقی الموتی فی اجر
من الحجر • و خاطر کافه مسلمان و پیر و جوان از آزردگی آن واقعه عظمی معروض هوان چنان
مسلوب از طاقت و توان گشته بود و اقبال ارتفاع بر آن مصیبت عامه نوعی شامل حال زمین و
زمان شده بود که بیت لحیت در این ماتم و قت لعب او باین غمخواری و الم صبح روشن ضمیر راتب
این سوزش و احراق باتش فراق گویا اخگر جگر خورشید در سینه انداخته بود و بکرت
گریبان در چشم افق بحر بر آمده همگی ستارهای اشک را در دامن سپهر انداخته بود و آسمان
اطلس پوش خرقه نیلی سوگواری را در بر افکنده شب بعد سپیده صبحدم گریبان چاک شرح بود
و سینهای حسرت و ندامت را بدو نیمه بهر ماه بر مثال عورات ناله زار خسار خود نوحه

شیه جهان افروز دران ماتم جانسوز از خاک راه حاملان تابوت حیران در زاری
مشور اغبار برانگیخته بر روی منور و قاح حوری پاشیده و قمر نورانی طلعت در باره
ظلم دم بدم جهت منور خود را به پنجه آفتاب مجروح ... و از غلغله و لوله و فروش اشک ادوان
و خون جگرهای پر جوش از نفس آتشین فرود دران ماتم پر شیون بر مثال حرکت سیماب
تزلزل و اضطراب در دل آفتاب جهانتاب افتاده و از تواتر انفاس حسرت مایان برفحوت
و سردی اشجار دران تیره روزگار چنان افسرده که غنچهای گل تسلیت پناه و تفجع و شکلی
نهاد و شکفت نظم بوقتی که آمد گل از غنچه بیرون • شد از کفن همچو غنچه نهانی •
فرو بسته او همچو نرگس دهن خشک • ببوس نه لایق بود تر زبانی • و چون دران مجمع
پر اهوال جمیع ملوک و اهال گشت روان نعش و جنازه سلطان را ابقا نمودن بر سر حرمی
بر اکتاف و مناکب برافراشتند و از زمین و سر تا بوت سلطان رایات معلای آه و
فریاد ابر گردون بلند ساخته میکشیدند که بیت او میر و خلق جهانی نگرانش • چون مرده که
در سینه بود حسرت جانش • چون سلطان زمان که قطب فلک خلافت بود و جمیع ارکان
دولت بر مثال نجوم بود و تابوت سلطان سعید را بر هیات بنات النعش بر قامات سروران
بر افراشتند و بمقتضای حدیث صحیح الجنازة متبوعة در پیش و پس تابوت افتاده و در صحن اولوا الامر
سلطانی جهت ادای صلوة گذاشتند و بامر نبوی و اشارت مصطفوی که اذا صلیتم علی المیت
فاخلصوا له بالدعاء همگی اصحاب علم و تقوی اقدام بصلوة و دعا آن پادشاه مجاهد فی سبیل الله
نمودند و جمعی کثیر از اهل الله و اولیا بلکه صفوف ملایک سما و خلق عظیم از کبرا و صغار و فقرا متوجه حضور
آن مجمع بودند اما چون احق بتقدم جابر اهل ایمان و الیق بامامت و مقتدای جمهور اهل عرفان آن
شیخ طایفه صوفیه بود و آن عارف اسرار حقیقه خفیه هادی طالبان حق از روی تحقیق و مرشد
سالکان مرفح و منهاج مستقیم بتوفیق مصباح اعیان اهل الله مفتح کنوز لی مع الله
مظهر اکمل للذین احسنوا الحسنی و زاده شیخ مصلح الدین المشتهر بوفا زاده الله فی

حظایر القدس له رتبة و شرفا و او فی ایمن عابد علیه خلص عباده
بحسن الوفا امر شیخ الاسلام مشار الیه را در اقامت صلوة لوازم امامت
تقدیم نمودند و صف صف اکابر دین و اصحاب یکین و تمکین باو اقتدا نمودند
و بعد از قیام مراسم نماز و لوازم نیاز از میان جان و درمیان جمعیتی خاص
از عوام و خواص دست دعا و سوال جهت مغفرت و رضوان آن سلطان مجاهد
گشودند و بدن مبین شریفش را در خارج جامع جدید که از مستحدثات آنحضرت
بود در جانب قبلی مسجد محلی معین بردند و بر مثال گنج جواهر پربها
بی بها او را در صندوق تابوت نهاده آن پادشاه پاکیزه طینت را
بخاک پاک سپردند و بر طبق منطوق ان آیة ملکه ان یاتیکم التابوت
فیه سکینة من ربکم و بقیة مما ترک آل موسی بعد از دفن جسد آن
پادشاه جنت مکان واتقا و ایراث خلاصه سلاطین اهل ایمان سکینه و اطمینانی
در زمین و زمان پیدا شد نظم سرو اگر چند سایه باز گرفت • باد پاینده سایه
شمشاد • در پناه عنایت ایزد • خسرو دین پناه باقی باد • و بعضی که با وجود آن
مآثر خیرات و بقایای مبرات آن خسرو مجاهد از روزگار در جنت فردوس مخصوص بعده
لقای رب الارباب و محظوظ نعمت دیدار گشت چو اکبر حسب وعده رسول صادق الحدیث
صلی الله علیه و آله و سلم ما تکلم بالدعا رکن قدیم و حدیث ما من میت یصلی علیه امة
من المسلمین یبلغون مایة کلهم یشفعون له الا شفعوا فیه با وجود انجنان مجمع انبوه در ان
محفل مجمع مشتمل بر گروه گروه از ائمه علما دین و ارباب حق و یقین و
سالکان متشرع و عارفان متاله بلکه محشری از خواص و عوام و لشکری از
فرق مختلف اهل اسلام که همگی از خلوص جان و صفای عقیده بدل و
جان جهت غفران شتاب غفران و توالی الطاف و رحمت رحمان بر مرقد

تولی ر

مقدس آن خسرو مجاهد دعا و سوال نموده باشند البته آن ادعیه مایه وقوع تبول
و اجابت خواهد بود و حضرت مجیب الدعوات دعوات این همه نفوس اهل توحید را
مردود نخواهد فرمود و درین معنی شک و ریب نیست که رتبت و شان آن
خسرو خسروان دین پرور میان سلاطین جنت مصیر غفر الله ارشد یرسلاطین
آخر الزمان او فرو اکثر است و جنت و حشمت آنحضرت در تحت لوا رحمت و رس
حضرت مصطفی در سلک خلفا و ائمه هدی علیه و علیهم السلام موروث لما
قال سید البشر صلوات الله علیه ما تغوه بالدعا کل قال سبعة
یظلهم الله یوم لا ظل الا ظله امام عادل الی آخر الحدیث اللهم
احشره فی ظلال رحمتك مع النبیین والصدیقین والشهداء
والصالحین وحسن اولئك رفیقا واسبغ ظلال نعمتك علی اهل
بیت خلافته لنظام الاسلام والمسلمین ودوام دین ما ابد
دین ایمانا وتصدیقا شعر اضحی لامر الله یعود قانیا • ولیس
علی امر الاله حمید • وفی هذه البلوی دلیل بانها • لموت البرایا
قاید وبرید • والله اعلم بالصواب تحریرا
فی یوم الخمیس سادس عشر شهر شعبان المعظم
سنه خمس وسبعین والف
حرره العبد ابن عزیز بیك
محمد مقیم منشی
بسهو کر
ع عهد

[illegible] آقا اسمعیل [illegible] ١٢

[illegible] ١٨١

جلد هفتم از تاریخ هشت بهشت
تألیف البدلیسی - (ادریس بدلیسی)
عثمان [illegible] (فاتح و فتح قسطنطنیه)
تاریخ کتابت ١٠٧٥ هجری
محمد عزیز بیک

١٨١

سلام ما [illegible] یاری
[illegible] در راه زود [illegible] زاری

٧

عمل حسين ابن الحسين
كاتب كالمستعصم [illegible]